بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و الصلوة علی رسوله محمد و آله اجمعین بدانکه این رساله کی انتخاب کرده شد از کتاب برهان الکفایه که حکیم فاضل علی بن احمد شریف الموصلی تصنیف کرده مشتمل بر مقدمه و دوازده باب و خاتمه **مقدمه** بدانکه علم نجوم بر دو قسم است یکی را از و علم حساب و علم هندسه و علم کل خوانند دوم از و علم احکام است و این هر یکی نیز انواع است اما علم احکام را چندین چیز باید تا حکم درست آید اول انتهاآت عالم بباید و طالع سال عالم و طالع اجتماع یا استقبال که پیش از مسئله باشد و پیش از مولود بباید خاصه طالع آن شهر که اندر وی حکم میکنی تا بر چه بوده است اسیری با مردمان آن شهر و از آن جای یکدام کوکب و یکدام برج دلالت میکند و اندر آن طالع وقت صاحب برج طالع شهر در کدام جایگاه است و بر چه دلالت میکند بباید دانستن و معرفت سیر کواکب بتحقیق بدرجات و دقایق و طول و عرض و صعود و هبوط و ناقص و زاید و سریع السیر و بطی السیر و تشریق و تغریب و ظهور و اختفا و مواضع دلایل و سهام و قبول و غیر قبول کرد و حالات کواکب و طبایع بروج و وجوهات ایشان بفلک اوج و بفلک تدویر اینهمه نیک بباید دانستن بتحقیق تا حکم درست آید و نیز خاصه بر زوال نجم مقبل سایل را تامل کنی تا یکدام کوکب و یکدام برج دلیل میکند که بسیار گاه باشد که خواهش سایل بدرست تر از آن آید که طالع زمانی و خداوند او **معرفت** نگریستن اندر مسئله که درست آید اما بدانکه اهل این صناعت اختلاف کردند اندر نگریستن وقت مسئله یعنی طالع گرفتن و الیس مصری

کوید

احکام ... بحروف ... اما این اهل کوبه مادم
... وبهراعلم فضل علم احکام را چند چیز بباید

[illegible]

کوید که وقت نگریستن اندر مسئله آنگاه باشد که سایل نزد منجم رسد اگر قیاس کرد یا نکرد و هرمس حکیم گوید وقت مسئله آنگاه بود که سایل باتفاق قیاس نزد منجم رسد و اهل بابل گویند که وقت سوال باندازه و قصد است که از آن چیز برسد و اهل هند و فارس گویند که اختلاف مسئله براندازه اختلاف سوال سایل باشد هر وقتی که باشد که سوال بکند سایل لا بتاثیر فلک و ما نیز اجتنابی یافتیم و لیکن قول هرمس صواب تر است **معرفت** بقا و دلالت مسئله که چند گاه است بطلمیوس گوید بقا مسئله تا آنگاه باشد که آفتاب یکدور بکرد و هیچ مسئله روزی بود و چنین شب بود مدت یکدور قمر اندر فلک و الیس مصری گوید بقا مسئله تا آنگاه بود که یکدور بکرد و کوکبی دلیل مسئله یعنی مسئول طالع که اندر وی خبر و حکم کرده است و اهل پارس و هند گویند بقا مسئله تا آنگاه بود که بمسئله دیگر بکرد و یعنی که ضمیر دیگر آرد هم از آن جنس و متعلق گویند بقا مسئله تا آنگاه بود که دلیل مسئله بر جهار او فلک را بگذارند تا بر آید آن انصراف همه تمام و قولی که ما بران اعتماد کردیم آنست که بقا مسئله تا آنگاه بود که حاجت سایل زایل شود تمام شدن یا بنومیدی مثال چنانکه مسئله از زوج بود تا بر آمدن آن کار یا ویران شدن وی و چون سوال از هفتم باشد یعنی که اندران کار مقیم بود تا آنگاه بقا باشد آن مسئله را که آن کار ویران شود **معرفت** خطا که اندر مسئله افتد از چند روی باشد بدانکه خطا اندر مسئله از چهار روی افتد اول از آلت قیاس گرفتن ساعت بود که آن آلت کسر بود یا خطا یعنی اصطرلاب و مانند وی دوم از پرسنده که نیت راست و درست نتواند کردن و آنچه اندر دل وی باشد بزبان و عبارت نتواند آوردن تا سوالش بتعنت و امتحان

آزمودن

مثول او قیاس هرسه متفق بعض سایل ...

و این نیز مختلف است

بود سیم اگر سوال بوقت نیم روز بود یعنی بوقت زوال و بدانند که آفتاب بزوال گشت
یا نه که هرچند اندک دقیقه بود از ارتفاع وظل اندرین وقت غلط بسیار آید
اندر ساعت وطالع از قبل جیب وگردشها وچهارم که قوت سعدان و
نحسان برابر باشند بشهادت ودلالت فرق نتوان کرد وقیاس راست نیاید
ومشتری نتوان شناخت آنگاه خطا افتد **موقف** اگر ضمیر چگونه باید کردن بدانکه

مستولی نتوان شناخت
هر سوالی که ازین چهار علت بیرون باشد صواب افتد

در بیشتر بس کارها مر ضمیر را آن بیش که خداوند مسئله ضمیر کند به بیست وهفت روز وشب
که یکدور قمر بود زیرا که قمر بیکدور برگشته باشد واز فلک کواکب بدور برگرفته
وانچه کمتر بس باشد هفت شبانه روز است تا تمامی بارش ای هفت کوکب اندر
ایام سپری شده بیش وانچه ازین کم است سه شبانه روز است که قمر را اندران برج
که باشد اتصال وانصراف افتاده بیش یا بکواکب یا بسهام کلی وانچه ازین
کمتر است یک شبانه روز است وتمامی دور فلک بیست وچهار ساعت است که طلوع
وغروب دوازده برج باشد که تاثیر فلکی اندر ضمیر سایل درست بیش وهرچه
کمتر ازین بیش واجب نکند مگر سببی اندر ضمیر سایل که غلط افتد وحکم راست
نیاید مگر که کاری باشد افتاده کث هایل و یا غمی بزرگ یا طمع بزرگ که
همه هواس سایل بدان مشغول بیش اگر بیاید وسوال کند آن آمدن وسوال
کردن وی نباشد الا بتاثیر فلک چون اندر طالع وی بنگری وحکم
کنی صواب آید وحذر کن از کسی که بیاید وسوال بتعنت و(از آزمایش) امتحان کند که
صواب نیاید وهرچه اندر وهم سایل شوه باشد بدان بنگری که درست
نیاید مثلا چنانکه ضمیر تزویج آورده بیش وتو حکم کنی و باز گوید که از گنج نیز حکم

دیگر اندر طالع محل یا وکان بنگری
الا انچه که وی اندیشه کرده باشد

کن

کن که وی در ضمیر نیاورده باشد که هرچه حکم کنی خطا باشد مگر ضمیر از کل احوال
جدا کرده باشد آنگه هرچه حکم کنی صواب آید و بهترین ضمیر آن باشد که مردم ضمیر کنند

چه فلک بر مقدار راهنما سایل بر آید وانچه
در راه است او بود آن بیرون آید از ضمیر …

بر آنچه همت وی باشد ووهم وخاطر خویش ابران منجم که خواهد راست کند وگوید
(والا نیک راست آید چه)
که ضمیر روی کن منجم بینیم سوال کنم اینرا ضمیر معلق گویند وچون طالع سهمی چنان باید که
تسویة البیوت راست کنی ودلیل طالع بیرون آری و بنوبت بسایل نیک بنگری تا از کدام
ستاره بهره دارد وبکدام برج منسوبست آن ستاره را نیز بدلالت با مستولی طالع یار
کنی تا احکام درست آید **استخراجات** بیرون آوردن طالع ودلیل مسئول عنه طالع

مستنزاز دلایل در سایل بدلیل طالع …

بنه وانرا درست کن اگر خداوند طالع اندر طالع بود یا ناظر (طالع) بود وی دلیل است
واگر خداوند طالع از طالع واز نظر ساقط بود وقمر بطالع ناظر بود وی دلیل است
واگر وی نبود بصاحب شرف طالع نگر اگر وی نیز نباشد بار باب مثلثات طالع نگر
اندر دوازده خانه واگر وی نیز نباشد بصاحب حد طالع نگر اگر وی نیز نباشد بصاحب
وجه طالع نگر اگر وی نیز نباشد حکم بر کوهر برج کن وبر کوهر کوکبی که دلیل سایل باشد
واگر این دلیلها که گفتیم ساقط بیش نگاه کن که قمر از که بازگشته است وبکه متصل است
آن کوکب که قمر از وی منصرف است دلیل سایل است واگه قمر بوی متصل است دلیل
مسئول عنه بیش واگر قمر اندر برج خویش بود صاحب شرف خانه قمر دلیل مسئول عنه بود

وخداوند هفتم وآن کوکب که اندر
هفتم بود دلیل مسئول عنه وآن چیز که سوال
از وی است وخداوند برج قمر دلیل مسئول عنه است

واگر قمر اندر شرف بود صاحب مثلثه خانه قمر دلیل مسئول عنه است واگر وی نیز دلیل نکند
صاحب حد را دلیل سایل کن وصاحب برج خداوند ساعت را دلیل مسئول عنه کن
اینست دلیل سایل ومسئول عنه که یاد کردیم **دلیل حاجت** واما دلیل حاجت هر کوکبی که
اندر خانه حاجت بود یا صاحب حاجت یا صاحب شرف یا صاحب مثلثه یا صاحب حد وجه

یا صاحب خانه حاجت …

۳

خانه هر که را شهادت بیشتر و غالبتر بود وی دلیل حاجتست و قمر و سهم حاجت و صاحب سهم

حاجت و کوکبی که دلیل آن بر طبع حاجت مثلا چون شمس دلیل سلطان و مشتری دلیل مال و قاضی

این همه دلیل حاجت اند و اگر ازین دلایل که گفتیم اگر یکی را دو شهادت بود یا بیشتر

اعتماد کن بر آن دلیل و دیگران را بمان **دلیل عاقبت** خانه چهارم از طالع و صاحبش دلیل

دلیل عاقبت کار است و آن کوکب که قمر بوی متصل است دلیل عاقبت است اگر همان

یک اتصال بیش و خانه چهارم از درجه قمر دلیل عاقبت است و صاحب سهم العاقبه دلیل عاقبت

دلیل ابتدای کار طالع و صاحبش دلیل آغاز کار است و سهم السعاده دلیل ابتدای کار و دلیل

طالع هم دلیل ابتدای کار است و خداوند ساعت چنین بطالع ناظر بود دلیل ابتدای کار است

دلیل مسئول عنه اگر اندر برج قران بود و بطالع شهادت دارند یا ناظر بود اگر کوکبی

که صاعد باشد دلیل سایل است و اگر هابط بود دلیل مسئول عنه و دلیل دیگر اندر مقابله

و تربیع و تثلیث و تسدیس هر کدام کوکب از ین کواکب که مشرقی بود و دلیل سایل است و هر

کدام مغرب بود دلیل مسئول عنه و همچنین شمالی دلیل سایل است و جنوبی دلیل مسئول عنه و شمس دلیل

سایل است و خداوند خانه شمس دلیل مسئول عنه ساعت اگر طاق آید دلیل سایل است و اگر

جفت آید دلیل مسئول عنه و دلیل دیگر بنگر که ماه از پس باز گشتن از آفتاب اندر حد کدام

کوکب بوده است باز اندر طالع شکل اندر حد کدام کوکبست حد نخستین دلیل مسئول عنه است

و حد دوم دلیل سایل **معرفت** مقادیر شهادات بباید دانستن که دانستن قبول و غیر قبول

بباید و دلیل سایل و دلیل حاجت و دلیل مسئول عنه نا خود میان بشناختن این دو دلیل را

شهادت چگونه است تا بدانی که حاجت تمام شود یا نه و اگر شود بچه مقدار بر آنکه قبول

یک شهادت است و حصول از خانه دو شهادت است و این حال بیشتر قمر را باشد زیراکه

و زهره بر زنان و مانند آن

دلیل ابتدای کار طالع و صاحبش دلیل آغاز کار است و قمر دلیل ابتدای کار است و دلیل طالع هم دلیل ابتدای کار است و سهم السعاده دلیل ابتدای کار است و خداوند ساعت چون بطالع ناظر بود دلیل ابتدای کار است

و خداوند خانه قمر دلیل عاقبت کار است

نسبت تمامی سایل و مسئول عنه

بر کون و فساد و بدانکه حاجتی که مسئول عنه است تمام نشود الا بدو شهادت شهادت صاحب طالع و قمر یا شهادت صاحب طالع و صاحب حاجت و قوی تر این شهادتها قبول است یعنی قبول و رد بباید دانست

آفتاب

آفتاب مر قمر را قبول کند از همه برجها و چنین اندر همه باشد و با آفتاب متصل شود این دو

قبول بود و قبول طبیعت و قبول خانه و اگر اندر حمل باشد که با آفتاب اتصال کند و بازهرنج متصل

شود این سه شهادت باشد هر قبولی را یک شهادت و اگر با این همه آفتاب اندر اسد بود

نیمه شهادت بیفزاید بر آن سه شهادت و اگر شمس اندر خانه خویش بود و مقبول بود چهار شهادت

باشد اتصال قمر بکوکبی که اندر خانه خویش باشد و اندر وتد بود نیمه شهادت است اتصال قمر

بکوکبی که سعد بود و اندر وتد باشد و نه پذیرد قمر را نیم شهادتست و چون قبول کند یک و نیم

شهادتست و با این اگر قمر را قبول نکند و آن کوکب اندر خانه خویش بود یک شهادت بود

و اگر آن سعد که اندر وتد بود اندر خانه خویش بود یک شهادت بود و اگر آن سعد که اندر وتد

بود اندر خانه قمر بود یا اندر شرف یک شهادت بود و اتصال قمر اندر وتد بصاحب وتد یک

شهادت است و اتصال قمر بصاحب حاجت نیم شهادت بود و اتصال قمر بکوکبی که اندر خانه

حاجت بود نیم شهادت است بودن ماه اندر طالع یا اندر وتد نیم شهادتست بودن ماه

اندر خانه حاجت نیم شهادت است صاحب خانه قمر اندر وتد بود نیم شهادتست اتصال

قمر بکوکبی مقبول نیم شهادتست و بهتر آنکه سعد بود و جایگاه نیکو **قبول صاحب طالع**

قبول صاحب طالع یک شهادتست قبول صاحب حاجت نیم شهادت است اتصال صاحب

طالع با صاحب حاجت یک شهادتست اگر از یکدیگر مقبول باشند دو شهادتست

و اگر اندر خانهای یکدیگر باشند سه شهادتست **نقل النور** نیم شهادت بود اتصال صاحب

طالع بکوکبی سعد از وتد که بپذیرد نیم شهادتست و اگر آن سعد اندر خانه خویش بود یک

شهادت بود اتصال سعد از وتد بصاحب طالع غیر مقبول نیم شهادتست و چنین قبول بود

یک و نیم شهادت است اتصال صاحب طالع بکوکبی که اندر وتد بود و اندر خانه صاحب طالع یک شهادت

اکنون مفصل یاد کنیم شهادتها قمر اتصال قمر بشمس یک شهادتست بعد از اتصال قمر با شمس از حمل تا اسد دو شهادتست

و بیشتر قمر راست چه النور نیم شهادت بود بیشتر زحل راست

بود و اگر آن کوکب اندر وتد بود و اندر خانهٔ خود نبود نیم شهادت بود و اتصال صاحب
طالع السعد اندر خانهٔ حاجت نیم شهادت بود و چون میان ایشان قبول بود یک شهادت بود
اتصال سعدی از خانهٔ حاجت بصاحب طالع نیم شهادت بود و اتصال صاحب طالع السعدی
که وی اندر خانهٔ صاحب طالع بود یا شرف وی نیم شهادت است و اتصال صاحب حاجت
بکوکب سعد اندر طالع یک شهادتست و اتصال سعدی بصاحب طالع از خانهٔ صاحب طالع
از شرف یک شهادتست صاحب طالع که اندر خانهٔ حاجت بود نیم شهادتست و صاحب
خانهٔ خداوند طالع که اندر وتد بود نیم شهادتست و اندر طالع سعد اگر صاحب حاجت
تحت الشعاع بود دلیل بود بر قضاء حاجت زیرا که این شهادتست بزرگ چون
خداوند حاجت بشی را بوی نظر نبود قوی تر آنگاه بود که صاحب طالع بخانهٔ خویش
نظر کند هیئت مقادیر شهادات **فصل** بیرون آوردن دلیل طالع بستولی بدانکه دلیل
آن کوکب بود که وی مستولی باشد اندر فلک بوقت مسئله و در اصلی و ویرا وجوه بسیار
است اول از طالع بگیرند و از برج بزین و از سهم السعادة و از خداوند شرف و از
خداوند ساعت و از جزو اجتماع و الاستقبال که پیش از مسئله بوده است و از صاحب دور
عالم و از انتهاات عالم و از مستولی طالع سال عالم و از مستولی صاحب اجتماع یا امتلا
از مستولی صاحب ارباع فصل ازین دلایل که گفتیم اندر طالع زمانی قوت باشد
بیشتر یا کمتر تنها یا با دلیل دیگر و ویرا شهادت بود اندر طالع وی دلیل باشد بنگر بصاحب
برج و بصاحب شرف و بصاحب حد و بصاحب مثلثه و بصاحب وجه و بصاحب
ساعت ازین دلیلها که گفتیم اندر طالع مراعی بود یا شهادت دارد و آنکه شهادت
دارد وی دلیل بود مثلاً طالع سنبله آمد عطارد اندر طالع بود وی دلیل بود

اگر طالع

اگر طالع حد عطارد آمد شهادت بیشتر و غالبتر باشد دلیل بود برا تر از بیت الما اندر
برج طالع و برج نیرین خداوند برج را پنج بهره دلالتست و خداوند شرف را چهار و
خداوند حد را سه بهره و خداوند مثلثه را دو بهره و خداوند وجه را یک بهره و خداوند
ساعت را یک بهره و اما اندر برج سهم السعادة و برج اجتماع و امتلا خداوند برج را سه
بهره دلالتست و خداوند شرف را دو و خداوند حد و مثلثه و صاحب وجه را انبار
بگذارند و اگر خداوند خانه را نیز هم اندر طالع حد بود یا خداوند ساعت بود
شهادت غالبتر بود وی دلیل است و هر چند شهادت غالبتر بود قوی تر بود
و اگر خداوند طالع اندر وتد بود خاصه وتد السماء و از خطها مر ویرا بجز خداوندی
طالع دیگر حظ نبود وی دلیل است دلیل بود و دیگر شرکت نیابد کرد مگر کوکبی باشد که
ویرا ولایت شرف بیش یا حد یا مثلثه و نیز اندر وتد بود آنگه روا بود که مشارک
خداوند طالع بود بدلالت اگر خداوند طالع اندر نیمهٔ اول برج بود اما اگر در نیمه
آخر برج بود اگر صاحب حد یا صاحب مثلثه و وجه یا صاحب ساعت اندر درجهٔ بود بس
دلیل باشد دلیل خداوند خانه بود اما هر وقتی که از دلالت بیوفتد خداوند طالع با
خداوند شرف چون دلالت خداوند حد را بود و اندر وتد بود وی دلیل بود و خداوند
مثلثه نیز همچنین اما خداوند وجه ضعیف است الا اگر صاحب برج آفتاب بود بمسئله
روزی یا صاحب برج قمر بود بمسئله شبی یا خداوند سهم السعادة بیش یا خداوند ساعت
آنگاه دلالت وی قوی گردد چون اندر وتد بود یا جایگاه نیک وی دلیل باشد
و اگر خداوند برج شمس یا خداوند برج قمر هم خداوند ساعت بیش وی دلیل است و باشد
که دو دلیل بشوند هر دو بحظ و قوة برابر باشند آنگاه بنگر اگر قمر با ایشان با یکی

ستقبال
و از مستولی طالع سال
بیفتد

٥

نکرد با قمر اندر طالع یا خانهٔ خویش باشد یا صاحب حد آن برجی بود که نوبت وی است
با صاحب سهم السعادة بود آنگاه قوت ویرا باشد و قوی‌تر آنگاه باشد که قمر از طالع بوی
متصل باشد و این دلیلها که گفتیم نیک تأمل کن و بشناس تا بر تو آسان شود وجهی
دیگر اما دلیل طلب کردن را اندر طالع نزد جماعتی دیگر سه است اما آنکه
اندر طالع است اول صاحب طالع دوم صاحب شرف سیم صاحب حد چهارم صاحب
مثلثه پنجم صاحب درجه ششم صاحب نهبهر که ویرا التسع خوانند هفتم صاحب اثنا عشریه
که ویرا صاحب خط خوانند هشتم کوکبی که درجه طالع بوی متصل بود نهم آنکه اندر
اندر طالع است اما آنکه اندر خانهای دیگر است اول سهم السعادة است یا خداوند
دوم خداوند ساعت سیم خداوند خانه آفتاب بروز خداوند خانه ماه بشب
از اینها که یاد کردیم هر کدام را شهادت بیشتر باشد وی دلیل است و اگر خداوند
طالع هم خداوند خانه نیرین بود یا خداوند خانه سهم السعادة وی دلیل است و اگر این
که گفتیم از صاحب طالع صاحب شرف را بود وی دلیل است و اگر این نبود بنگر بصاحب
طالع و قمر هر کدام از ایشان که اندر وتد بود وی دلیل است و اگر هر دو اندر
وتد بود هر کدام که بجایگاه قوی‌تر بود وی دلیل است و اگر هر دو ساقط باشند از
وتد اگر کوکبی نور یکی را بطالع رد کند وی دلیل است و اگر این نبود هر کدام بصاحب
برج خویش ناظر بود وی دلیل است و اگر این نیز نبود هر کدام کوکب که نور ایشان جمع
را بخویشتن جمع کند کوکب جامع دلیل بود قول هرمس هرمس حکیم گوید اگر کوکبی را دلالت
بسیار باشد بدلالت فریفته مشو که بسیار بود که دلالت مر کوکبی را بود که صاحب فرداز
یا مستولی اتصالات یا قرانات بود یا صاحب الهیلاج ارباع یا اجتماع یا امتلا اگر یکی

ازین

ازین دلیلها که گفتیم ولایت دلالت بود اندر طالع دلیل وی باشد بدرستی نه آنکه ویرا
شهادت بیشتر بود از صاحب حظوظ وی یا همچنانکه بهر ساعتی اندر حاجتی و شهادت جوی از
جایگاه وی از طالع و بر وی حکم کن تا غلط نیفتد و همچنانکه گویی دلیل را از خداوند
اثنا عشریات هرمس نیز گوید که وی نیز بدلالت قوی است خاصه که بطالع ناظر
باشد یا صاحب نیرین باشد که وی دلیل باشد و اگر خداوند طالع اندر طالع بود بود
بدرجه طالع وی از همه بهتر که دلیل از بسیاری شهادت و یاری گران باشد از خداوند خانه
و خداوند شرف و خداوند حد و مثلثه و خداوند درجه و خداوند ساعت و خداوندان
نیرین و اگر دلیل اندر خانه خویش یا اندر شرف یا اندر حد و مثلثه خویش بود وی سزاوار
تر بود بدلالت اما بدانکه بروز ولایت شمس و بروج وی و طالع و حظوظ این دو برج
قوی‌تر و شاهدتر و بشب برج قمر و سهم السعادة و خداوند حدود و وجوه این دو برج
غالبتر و شاهدتر ایشان اولی‌تر بدلالت و غافل مشو از مستولی سال که بایک
وی قوی‌تر و غالبتر همه دلیلها است و همچنین صاحب باغ اگر دلیل بعضی از دلایل
عالم باشد و بموضع خویش نظر کنند که اندر وی دلالت کند یا اندر وی بود یا نظر کند
بوی خداوند آن برج یا خداوند حد حکم کن بر تیرگی حال آنچه دلیل کند بر نیک و بدی
و نگاه دار جای یکسان و درجه‌ها بوقت تحویل عالم که آن جایگاه دلالت بیشتر
باشد اندر مسئلها و حاجتها اگر این دلیل طالع آتی بود و همچنین مواضع سعدان اندر
کوکبها و دلیل سعادت بود چون دلیل آتی آید یا آتی باشد و نگاه کن کدام دلیل
که در کدام جایگاه است از طالع و حال وی اندر ذات خویش و طبع برج خویش
حکم کن بر دلالت بجز و شر آنچه واجب کند چنین دلیل است نگر که یکی است و دیگر متصل

بنگر صاحب حد سهم السعادة و صاحب حظوظ برج وی و بهر شکل هم

بدرجه طالع او در وی حق تر از همه دلایل است

وی دلالت و لایتی قوی‌تر از همه

حد دلیل

میشود و از که منصرف می شود ضمیر سایل از آنجا باشد **فصل در بیرون آوردن ضمیر** بچند وجه از
تجربه حکما اما یافتن ضمیر را حیله‌ایست که بصورت و سیرت و فراست سایل نیک نگاه کنی
که بکدام کوکب و بکدام برج ماننده است حکم سایل بدان کوکب و بدان برج کن و یا دلیل
یا رکس و از اتصال و انصراف و این دلیل که گفتم اندر ضمیر غلط بیفتد و هیچ گونه غافل
مباش از کوکبی که اندر طالع بود و از درجه طالع ساقط بود که ضمیر سایل از وی بود اما
ضمیر آن بهتر است که کهم ضمیر بدانی که اندر کدام برج است و خداوندان برج مر خداوند
را چه بخت اگر هبوط بود از غم و بیماری و مانند آن پرسد و اگر وبال بود از غمی و رنج
و اگر شرف بود شادی بود و جاه و منزلت و اگر اوج بود طمعی و اما بقول [illegible]
وامید بزرگ
بنگر که سهم السعاده کجاست ضمیر از آنجا بود و اگر ضمیر نه در آن برج بود ضمیر آید بدید که سهم السعاده
یا صاحب برج سهم السعاده و اما بقول دیگران از وجه طالع یا از دریجان یا از اثنا عشریه
یا از تسییر طالع ضمیر بیرون آید اگر صاحب طالع یا صاحب ساعت قمر باشد و مسئله پس از
استقبال بود هر چه ماه را پیش از استقبال باشد اتصال بجمله باشد از مقارنه و تسدیس و
تربیع و تثلیث و از مقابله که نزدیکتر باشد آن احوال گذشته باشد از ضمیر و آن
اتصال که از پس استقبال باشد ضمیر از آنجا باشد که همی اندیشد باندازه اتصال
و دیگر دلیل ضمیر آنست که نگاه کنی بنظر دو کوکب که بیکدیگر ناظر باشند که اندر میان
دو کوکب چه کوکب باشد ضمیر از آن کوکب باشد **و دیگر** ضمیر را دلیل سهم الضمیر است تجربه
کرده نیز بسیار آزموده ام هیچ گرته خلاف نبوده بنگر که صاحب ساعت اندر کدام برج است و
از خداوندان برج گیر تا صاحب ساعت و درجه طالع بر افزای و جمع کن و سی سی
و نشش نگاه
از طالع بیفکن هر جا که برسد سهم ضمیر آنجا بود و ضمیر از برج و صاحب بود و اگر خداوند

ساعت

ساعت باز آمده بود ساعت از مستقبل گیر تا درست آید **و دیگر** دلیل از ضمیر بگیر
از درجه خداوند حد تا درجه طالع و درجه طالع بروی افزای و از طالع بیفکن
هر کجا برسد ضمیر سایل از آن برج بود و از خداوند وی اما بهترین دلیل ضمیر آنست
که یاد کردیم ازین دو دلیل ازین قدر و رتب ساعت اکنون یاد کنیم و استخراج ضمیر دیگر
گونه که چند ماه از آفتاب باز گردد آن وقت را که نزدیک مسئله باشد آن اتصال را
بطالع بیرون آر که ماه با آفتاب پیوسته باشد خداوند آن طالع را نگاه کن که کی است
اندر طالع سایل ضمیر آنجا است و صاحب ساعت آن طالع و رب آن طالع و والی آن طالع
هر کدام ازین دلیلها قوی تر است ضمیر سایل از وی است زیرا که مردم را سر و کاری
که افتد بیشتر دلیل از ماه و آفتاب است و این دو دلیل دلیل عمر است مردم را زیرا که
هیلاج بحسب دلیل ایشان است و دلیل از سهم ضمیر است بگیر از درجه خداوند طالع تا شمس و از اول
حمل بیفکن هر کجا برسد ضمیر بر طبع و گوهر آن برج بود و صاحب وی **و دیگر** ضمیر را دلیل نیست
که والیس مصری گوید که درجات طالع را اندر عدد ساعات ماضی ضرب کن آنچه برسد
از درجه آفتاب بگیر بروز و بشب از درجه ماه هر کجا برسد ضمیر سایل بر طبع آن برج
و صاحبش بود و دیگر بنگر بدلیل که اندر وتد بود سایل از چیزی پرسد که اندر دست
وی بود یا از حالی که وی اندر آن باشد و اگر اندر مایل وتد بود از چیزی پرسد که طلب
کند و امید دارد و بدست خواهد آمد و اگر اندر ساقط بود از چیزی پرسد که از دست
بیرون رفته است یا غایب شده یا هلاک شده و دیگر دلیل اندر طالع ضمیر سایل از
حال تن و جان و جای زاد و بود خویش بود و از حال خویشی پرسد و اگر در دوم
بود از بیماری یا از خصومت یا از مال پرسد و اگر اندر سیم بود از حال

برادران و دوستان و لشکر و علم نیز باشد و اگر اندر چهارم بود از حال پدران
یا عاقبت کار پرسد یا از حال عقار و زمین و صنعت و اگر در پنجم بود از حال
فرزندان پرسد و آنچه بدین ماند و اگر اندر ششم بود از حال بندگان و حیوان
پرسد یا از بیماری اگر اندر هفتم بود از زناشوئی و نکاح یا انبازی یا خصومت
پرسد و اگر اندر هشتم بود از مرگ و میراث و بیم و ترس پرسد و اگر در نهم بود
از علم و دین و خواب دیدن پرسد و اگر در دهم بود از معاملت و شغل و پیشه و عمل
و سلطان پرسد و اگر اندر یازدهم بود از امید و تجارت و دوستان و عشق
پرسد و اگر اندر دوازدهم بود از زیان و غم و اندوه و دشمنان و ستوران
پرسد و همچنین هر یکی فرق کن و بتامل جواب ده چنانکه بباید از دلیل و
مزاجات کواکب و از طبایع بروج و صفت خانها جواب میگوی و اصل
ضمیر بر اینها است والله اعلم بالصواب اما دلیل جامع اندر باب ضمیر کافی آنست
که بر جزء طالع نگر دلیل که بکه اتصال میکند پس ضمیر از اتصال و انصراف و انفصال بود
و اگر اتصال و انصراف نبود بنگر اگر دلیل اندر طالع بود همگی از تن و جان است
و از حال او بود خویش و عمر و اگر دلیل اندر طالع ساقط بود از طالع از
چیزی پرسد که از وی گم شده باشد و یا از وی غایب شده و همچنین همه خانها و اگر دلیل
اندر هبوط خویش باشد از دزدیده یا از گمشده یا از چیزی که هلاک شده و تباه
شده باشد از آن پرسد و اگر اندر آخر برج باشد از سفر پرسد یا از کوچ کردن و اگر
خداوند سیم اندر چهارم بود و خداوند چهارم اندر طالع از گنج پرسد یا
ماننده وی و اگر خداوند چهارم اندر طالع باشد و خداوند طالع اندر چهارم

ازرمین

از زمین پرسد یا از کوچ و اگر دلیل بصاحب شامی یا بصاحب تا نعشر بپیوندد
و از جا جنباندن یکی از خانه بود از مرگ یا از بیم و ترس پرسد و اگر
دلیل هفتم بنهم مراجعت را از سفر پرسد که کی باز گردد و اگر مقیم باشد مراجعت
را از چگونگی احوال پرسد که کی نیکو شود و اگر متحیر باشد از متحیری پرسد و اگر دلیل
با راس یا ذنب اندر شرف خویش یا اندر وسط السماء از خدا یا کار های خدائی پرسد
و اگر اندر هفتم یا چهارم بود از گنج پرسد و همچنین اگر دلیل اندر چهارم بود با راس
یا ذنب اندر طالع و یا قمر و یا دلیل با راس و یا ذنب بود اندر طالع یا چهارم
بود و همچنین اگر خداوند دوم اندر چهارم بود و با صاحب چهارم اندر طالع
و اگر دلیل با قمر باشد از نکاح و خصومت پرسد و اگر ماه اندر طالع باشد
از خطر یا خصومت یا از سفر پرسد و اگر دلیل با ذنب بود سخن از آنجا که یاد کردیم
از سحر و جادوئی پرسد و چنین عطارد شاهد بود از حقیقت پرسد و اگر
دلیل با زحل بود و عطارد بوی ناظر بود و یا با عطارد بود و زحل بوی ناظر
بود از سحر و جادوئی پرسد و همچنین اگر دلیل از تحت الشعاع بیرون آید و
متصل شود بنحسی یا اندر حد عطارد بود یا اندر حد زحل از جادوئی پرسد
و اگر دلیل اندر تحت الشعاع بود از دیوانه و مصروع پرسد و اگر دلیل با زهره
باشد و مریخ بوی ناظر یا مریخ بود و زهره بوی ناظر از تهمت پرسد از قبل
زنان و اگر دلیل با مریخ بود اندر طالع و برج آتشی بود از کیمیا پرسد و اگر
برج بر صورت آدمی بود از جوب پرسد و اگر صاحب طالع اندر خانهای
عطارد باشد و عطارد بوی ناظر بود یا دلایل اندر جای نگاه عطارد باشد و

بجز

و اگر طالع از خانهای عطارد باشد

٨ بوی اتصال بود از کتاب و نامه و خط و جنگ برسد و اگر دلیل اندر چهارم
بود از محبوس برسد یا از گذشتگان یا از پدر یا جد یا از آب و زمین اما بدانکه
دلیل چنانکی چهارم است و ششم و دوازدهم گفته بر حبس و اگر دلیل با زحل بود
و مریخ بوی متصل از ناس از مرگ برسد و اگر قمر منحوس بود و عطارد اندر
عقرب بوی ناظر بیخ مثلا از دروایگان بیخ و همچنین اگر زحل با عطارد
اندر طالع بود و مریخ اندر هفتم بی نظری یا زندان و همچنین اگر قمر اندر طالع
بود و زحل اندر وسط السماء عطارد اندر هفتم و اگر قمر و عطارد و مریخ اندر
اوتاد باشد و دلیل نیز آنکه باشد از دزدی یا از دزد برسد و همچنین اگر زحل
و عطارد و مریخ اندر هفتم و قمر اندر سنبله بود از دزد یا از کشنده برسد
و همچنین اگر مریخ و عطارد اندر اوتاد باشند بیک درجه از دزد یا از دروغ
گویان و سخنان دروغ برسد و اندر استدلال ضمیر بوجه دیگر که حقیقت ضمیر
از چه جهت اگر طالع برجی نحسی بود و یا نحسی اندر طالع بود و یا نحسی بر جهت
طالع ناظر باشد خاصه که طالع اسد یا عقرب یا دلو باشد یا خداوندان این
بروج یا ایشان ناظر باشند یا طالع جز از این برجها باشد و مریخ بوی ناظر بود مثلا
از کم شده بود یا از گریخته و اگر نحس یا صاحب دوم بود اندر ششم یا هفتم از
طالع و طالع برج نحس بود مثلا از کم شده و گریخته باشد و اگر نحس یا صاحب
طالع بود اندر دوم یا اندر ششم یا اندر چهارم و نحس اندر طالع باشد مثلا
از کم شده و گریخته باشد و اگر خداوند دوم از طالع برج ثابت باشد و خداوندش
اندر طالع بود وی دلیل یا خداوند مثلثه اندر طالع بود مثلا از چیزی بود که

ذاتش

حبس

به تحقیق که خیالیکه در زمان گذشته بوده یا در زمان بوده

شم

خداوند طالع اندر طالع

فراموش کرده بیخ و اگر طالع برج ذو جسدین باشد و صاحبش اندر طالع بود یا ناظر بود بوی
مثلا از چیزی بود که کم شده یا افتاده باشد یا دزدیده بود و اگر طالع برج منقلب بود
و خانه سعدی بود اندر وی ستاره نحسی بود از چیزی پرسد که اندر دست وی
باشد و اگر طالع خانه سعدی بود و سعدی اندر طالع بود و ناظر بود بمثلثه خویش مثلا
از چیزی پرسد که اندر دست بود ولیکن اندر وی چیزی نباشد و اگر طالع برجهای
بادی باشد یا سنبله و هیچ کوکب اندر طالع نبود مثلا از حیوان دوپایه باشد
و اگر یکی از کواکب اندر سیم بود یا اندر نهم و آن برج ذو جسدین باشد و یا یکی از
کواکب اندر سیم وی بود یا ناظر باشد بطالع یا بمثلثه طالع و آن ناظر صاحب طالع بود
مثلا از حیوان دوپایه باشد و اگر طالع برج حیوانی بیخ یا از چهارپایان چون ثور
و قوس و حوت یا از برجهای ستوران مثلا از همان جنس بود و اگر طالع از بروج
سباع بود و نحس اندر وی بود یا بوی ناظر بود مثلا از سباع بود و بیم و ترس
از سباع بود و اگر زحل بطالع نگرد و طالع برج ذو جسدین باشد یا خود اندر طالع باشد
مثلا از توانگران و دبیران و جادوان بود و اگر کدخدای زحل عطارد بود مثلا از علمای
نجوم و فسون گران و نگارهایی که بدان تعلق دارد باشد و اگر طالع از برجهای بود
که بر صورت آدمی است و یا بروج ذو جسدین و شمس بوی ناظر بود مثلا از ملوک بود
و اگر کدخدای شمس مریخ بود مثلا از دزدان و سپاهیان بود و اگر مشتری باشد از
او بود و باقی برین قیاس باید کرد و اندر استدلال ضمیر که از چه جهت و کیفیت او اگر طالع
برجهای آتشی بود از گوهر پرسد و اگر با مشتری باشد یا با قمر و زهره اندر طالع از
گوهر آبی بیخ و اگر زحل یا مریخ و یا شمس یا عطارد اندر طالع بود یا ناظر از گوهر آتشی

و خداوند شش بوی ناظر بود یا اندر طالع بود مثلا از چیزی بود که دزدیده بود و ند و برسی رفته بود و اگر طالع برج منقلب بود و هم

بود یا ناظر طالع بود

برسد و اگر ازین کواکب دو یا سه اندر طالع بوند یا ناظر بنگر هر کدام قوی تر باشند
و بدرجهٔ طالع نزدیکتر وی اولیتر بود و اگر طالع از مثلثهٔ خاکی بود از نباتات زمینی برسد
و اگر با وی مشتری یا زهره اندر طالع بود یا ناظر از نباتات آبی برسد و اگر مریخ
یا شمس یا عطارد یا ناظر بطالع از نباتات بیابانی برسد و اگر طالع از مثلثهای
بادی بود از حیوان برسد و اگر طالع از مثلثهای آبی باشد از مرغهای آبی برسد
و ماهی خاصه چنانکه مشتری اندر وی ثابت باشد یا زهره یا بطالع ناظر باشد و چون
زحل مریخ نگریده باشد یا اندر طالع باشند از حیوان وحشی یا از حیوان کر اندر میان
سنگها و کوهها بود یا از مرغان دو پایه و اگر راس بود از چهار پای برسد و اگر عطارد
بود از مرغان و اگر قمر بود از آدمی و اگر از شمس بود از ملوک یا از شهرا
سلطانیت کواکب بدان دلیل بر بیلان دلیل کیتی و مریخ را بر کنیزک و عطارد را
بر غلام و قمر را بر کاوان و شمس را بر اشتران و باقی را بدین قیاس و چون کوکبی را
دلیل نیکو یابی و مقیم اول باشد هر رجعت او دلیل میجیری باشد سایل او را
که ستاره است و اگر مقیم باشد استقامت را استقامت گرفتن کار بود و یا از کاری
باز گردد که نا صواب بود و اگر کاری آغاز کرده باشد برجعت کواکب چون متغیر بود
آن کار فرو گذارد و اگر بوقت استقامت کواکب آغاز کرده باشد آن کار را بدان رساند
تا بوقت رجعت کوکب و همچنین حکم کن خداوند خانهٔ قمر را اگر دلیل کوکبی باشد که
وی زیر شعاع بود دلیل ضعیفی آن کار باشد که سایل از آن کار برسد اگر دلیل
از نحوی باز گردد و بسعدی بپیوندد این دلیل نیکبختی باشد و رستگاری اندر کارها و اگر
از نحسی باز گردد و به نحسی بپیوندد عکس آن باشد و اگر از نحسی باز گردد و به نحسی بپیوندد

ای علامت بدبختی باشد و همچنین حکم کن بکوکبی که اندر وتد باشد باز گردد و بکوکبی
پیوندد کز سا قط بود و یا از سا قط باز سا قط دیگر متصل شود همین صفت که در پیش
یاد کردیم قیاس کن و اگر کوکبی از شرف باز گردد و بکوکبی پیوندد که اندر هبوط خود
بود یا از هبوط بشرف و همچنین سریع السیر بود یا بطی السیر گردد تا بطی السیر شود یا از
شمالی بجنوبی یا از جنوبی بشمالی متصل باشد یا از اوج بحضیض یا از حضیض باوج متصل شود
همچنین حکم کن بر سعادت و نحوست چنانکه بیشتر گفتم **برون آوردن ضمیر بوجه دیگر**
اگر دلیل اندر طالع باشد یا اندر خانهٔ خویش یا اندر حد خویش یا بصاحب خانهٔ خویش نگرد
تدبیر سایل از کار خویشتن بود و از زاد و بود و عمر خویشتن و اگر بکوکبی پیوندد تدبیر کار
کار دیگری دارد و اگر بهفتم نگرد یا بصاحب هفتم یا اندر حظوظ برج هفتم از جهت کسی دیگر
برسد و اگر در طالع غریب باشد ضمیر او از جهت کسی دیگر بود و اگر بکوکبی نگرد که اندر دوم
باشد یا صاحب دوم نگرد یا بمشتری نگرد تدبیر سایل از شغل مال بود یا بنداره شغل
و اگر این که گفتیم بصاحب سیم بود یا برج تدبیر سایل از شغل برادران بود یا ...
اندر چهارم بود یا بصاحب چهارم نگرد شغل وی اندر آبادانی بود خاصه که
زحل اندر وی شهادت داشته باشد و اگر شهادت مر آفتاب را بود از قبل پدر برسد
و اگر ماه را بود از قبل مادر برسد و اگر مشتری بود از گنج برسد و هر دلیلی که اندر
وی نحوس بود یا در هبوط بود مرگ و حبس و ویرانی باشد و اگر مریخ بود خصومت
و حرب و دزدی و گریختن و مرگ مفاجا بود و اگر دلیل اندر پنجم بود یا بصاحب
پنجم پیوندد و با عطارد و مشتری را اندر وی شهادت بود ضمیر سایل از شغل فرزند
بود یا مال پدر طلب کند یا کوچ کردن باشد و اگر دلیل اندر ششم بود یا بصاحب ششم

نکرد یا مریخ را اندروی شهادت بود ضمیر سایل از شغل بجای بود یا از قبیل حیوان یا ۱۰
از محبوسی برسد و اگر دلیل اندر هفتم بکرد شغل سایل اندر کار انبازی بود یا معاملت
یا خصومت و دعوی و اگر زهره را اندرو شهادت بود از قبیل زنان برسد و اجنبی اگر
شهادت عطارد و مشتری را باشد از قبیل زن و انبازش برسد و اگر اندر هشتم بود
ضمیر سایل اندر شغل میراث بود و یا از مرگ جهانیان زنان و یا دعوی و مال ضایع شده
طلب کند و اگر دلیل اندر نهم بود یا بصاحب نهم بکرد یا بمریخ بکرد از تسدیس و تثلیث — یا بکوکبی که در نهم بود
و یا بکوکبی که کوتیل خواهد کردن و بکوکبی که زایل خواهد شدن ضمیر سایل از کار سفر
بود یا چیزی ضایع شده را طلب خواهد کردن و اگر دلیل مشتری بود اندر دین یا ضمیر از
و طاعت و مال بود و اگر ماه بود نامه و خبر بود و اگر دلیل اندر دهم بود و یا — و همچنین هر کوکبی با نوازده کی
متصل بکوکبی که اندر دهم بود یا بصاحب دهم یا با آفتاب بپوندد شغل وی اندر
کار سلطان بود و اگر کوکب سفلی بود اندر کار پیشه بود و اگر شهادت زهره
را بود شغل وی اندر باب زنان بود یا بچیزی که بزنان منسوبست و اگر دلیل اندر
یازدهم بود یا بصاحب یازدهم متصل بود یا بکوکبی اندروی باشد ضمیر اندر کار دوستان
بود یا از امیدی که دارد یا از قبیل فرزند برسد یا مال سلطان را طلب کند یا
بکسی خواهد که بپوندد اگر دلیل اندر دوازدهم بود یا بصاحب دوازدهم بکرد یا زحل — از جنس برید که سلطان آن ضمیر را بکار آید
و عطارد را شهادت باشد اندروی ضمیر سایل از کار دشمنان بود یا از کار مکر و حیله
یا از غم زندان یا از مرگ و دزدی و کم شده یا از بهر چه کسی ز بیم **بیرون آوردن ضمیر سایل که**
اندر کدام خانه است اگر دلیل اندر طالع باشد بنگر که عطارد را بوی نظر است
یا نه اگر نظر است بباید گفتن که ضمیر اندر طالع است و اگر دلیل آفتاب و مشتری باشد

ضمیر

ضمیر اندر غم مال باشد و اگر دلیل اندر برج دوم باشد و مشتری بدان ناظر دلیل ضمیر
ام اندر دوم بود زیرا که مشتری دلیل مال باشد و اگر مریخ را شهادت بود ضمیر از قبیل زنان
باشد و اگر دلیل اندر برج سیم باشد بنگر که قمر و مریخ بوی نظر دارد یا نه اگر ناظر باشند
ام اندر سیم بود ضمیر و اگر دلیل اندر چهارم باشد اگر آفتاب با ماه و زحل و مشتری را شهادت
بود اندرو بدانکه ضمیر در چهارم بود و اگر دلیل اندر پنجم بود و مشتری و زهره و عطارد
را اندروی شهادت بود بدانکه ضمیر اندر پنجم است و اگر دلیل اندر ششم است و هر کدام
از کواکب را که اندرو شهادتست بدانکه ضمیر در ششم خانه هست و مریخ را که وی را گونه
خلل نکند و اگر دلیل اندر هفتم بود و زهره و عطارد و قمر را اندرو شهادت بود ضمیر
در هفتم بود خاصه اندر کار زنان و اگر شهادت زحل و مریخ را بود ضمیر از دعوی
و خصومت بود و چنین شهادت مشتری را بود ضمیر از وکیل و وکالت و حمایت بود و اگر مشتری
راجع باشد اندر کار وکیل و حمایت خلل باشد و اگر دلیل اندر هشتم بود و زحل
و مریخ اندرو شهادت بود و صاحب ساعت بدانکه ضمیر اندر هشتمست و اگر دلیل اندر
نهم بود و شمس و مریخ و قمر را اندرو شهادت بود و ستاره کوتیل کننده را بدانکه — و او تاد و زایه و تثلیث و نسبتی بود
ضمیر ام اندروی است و اگر دلیل اندر دهم بود از کواکب علوی هر کدام را که شهادت
بود ضمیر ام اندروی بود و اگر شهادت کوکب علوی را باشد یا صاحب شرف
را یا کوکب شرف را ضمیر اندر باب سلطان بود و اگر اندر یازدهم بود و شهادت
زهره و مشتری و عطارد را بود بدانکه ضمیر ام اندروی است خاصه که مشتری باشد
و اگر اندر دوازدهم باشد و شهادت زحل و مریخ و عطارد و قمر را بود بدانکه ضمیر
ام اندروست خاصه که زحل و عطارد ثابت بود **دانستن جلکه نکی سایل و دانستن چیزی او**

طالع بنه و بنگر که دلیل کرا باید اگر دلیل کوکبی ساقط اندر برج غریب سایل 11
مردی مجهول باشد بی حسب و اگر از وتد ساقط بود و لیکن در حظوظ خویش باشد
بدان مقدار مردی نیک باشد مثلا اگر دلیل اندر ششم بود اندر حظوظ خویش نام وی
نیام جایها این بود چنانکه گرایش و سیط زحل و الجه بدی باشد و اگر نحوس باشد اندر وی
زشت کار و زشت روی بود اگر دلیل زحل و مریخ باشد و خالی این سایل مردی و حشی
طبع باشد و اگر مشتری و زهره باشد سایل مخنث بود بزه و روش و اگر عطارد و
ماه باشد نحسی باشد اگر دلیل اندر وتد بود معروف بود باندازه قوت
کوکب اگر اندر خانه عطارد بود مردی از کار ریو باز کاری و حکمت بود و اگر ناظر
زحل باشد از شمار آبادان کننده کان بود چون معماران هم و اگر دلیل زحل بود اندر
طالع و قمر بری ناظر بود از نظر دوستی اندر برج خاکی باید این مرد با لزبان
باشد و اگر عطارد ناظر باشد قسم باشد که مساحت زمینها کند و خداوند
فکرت بود و اگر دلیل مشتری باشد اندر طالع و عطارد بوی ناظر این مرد خداوند
ادب بود و پاک حفظ و نکو گوی و اگر دلیل مریخ باشد و عطارد ناظر آن
مرد خداوند احتیال باشد و کیمیا گر و زراق و وقتهای دیگر را هم برین قیاس
باید کرد و گوا اگر با او اگر دلیل مشتری در مقابله کوکب باشد مرد بحکمی حیلی باشد
و خداوند شر و اگر در هبوط باشد یا راجع این مرد نحیف زده باشد و نکوهیده
و اگر دلیل مریخ باشد اندر خانه زهره و زهره اندر خانه مریخ بغایت بحکمی
حیلی باشد و اگر عطارد با مریخ بود و زهره اندر وسط السماء یا مریخ اندر وسط
السماء بود و زهره بوی ناظر و ایشان هر دو شرقی باشند این سایل معروف بود در

اگر اندر خانه آفتاب و مشتری باشد معروفی وی از قبل سلطان بود
دولت دارنده غلامان و حمال
بود این سایل نام و فغان

بحکمی جبنی

در سخن جبنی و حریص بود اندران کار و اگر زهره و مریخ هر دو ناظر باشند از چهارم و هفتم
این سایل بحکمی حیلی باشد و اگر هر دو شرقی باشند آشکاره باشد در آن کار و اگر مغربی
بود نهان بود در آن کار و اگر صاحب ساعت و صاحب طالع و قمر و خداوند برج قمر
و یا صاحب مثلثه قمر اندر تحت الارض باشند این سایل استهزا کننده باشد و
آزماینده اگر فوق الارض بود نیکو بود و اگر چنان بود که بعضی ازین دلیل فوق الارض
و بعضی تحت الارض این سایل استهزا خویش پیدا کند و اگر دلیل ناظر بکوکبی که بنظر تسدیس و تثلیث
باشد این مرد خردمند بود و با مردمان آمیزنده و دولت دارنده نیکو بود و اگر مقارن باشد کارها نیک
کند و باطن هم اگر دلیل اندر برج منقلب باشد این مرد ناشکیبا باشد و خلاف کننده بود
و متلون باشد و اگر در برج ثابت باشد صابر باشد اندر نیک و بد و راست کار و اگر
اندر برج ذو جسدین باشد این مرد دو روی بود اندر همه کارها و خداوند صناعت
و حیله گر بود و اگر این دلیل کوکب سعد باشد اندر برج نحس و نحسی ناظر ظاهر این مرد خلق
بود و باطن او پاکیزه و اگر دلیل کوکب سعد باشد اندر برج سعد و سعد بوی ناظر ظاهر
باطن او پاکیزه بود و اگر دلیل کوکب نحس باشد اندر برج سعد ظاهر این مرد بهتر از
باطن بود چنانکه مرائی و منافق بود و اگر دلیل کوکب نحس بود و اندر برج نحس ظاهر
این مرد و باطن او تباه بود و بدبخت و الجینی دلیل کند سهم الغیب که گفتیم و اگر اندر
وتد باشد مردی نیک باشد در دین داری و اگر سهم الغیب نحسی باشد بنظر یا بجسد
برج ظاهر این مرد بود و الجینی اگر خداوند سهم راجع بود یا نحس باطن او و اگر چون ظاهر
باشد تباه و اگر خداوند سهم اندر برج ذو جسدین باشد اندر دین متردد بود و بر یک مذهب
و بر یک دین نماید و اگر سهم الغیب اندر خانه طالع بود بعدی پیوسته با خداوند طالع

با وی بود یا یکی از کواکب سعد فکرت سایل قوی باشد اندر هرچه اندیشد و اگر نحسی پیوسته باشد
فکرت وی همه وسوسه بود و اگر سهم الغیب اندر نهم باشد و خداوند سهم بدرجه نهم ناظر باشد و خداوند
طالع بتثلیث یا تسدیس ناظر دلیل کند که سایل زاهد گردد و نام وی بماند خاصه که مشتری اندر بیت
باشد و اگر خداوند نهم اندر طالع بود و سعد بود اندر طالع بر مذهب نیک باشد و خانه وی جایگاه
پیران بود و نیک مردان و اگر نحس بود خانه وی جایگاه دزدان بود و اگر خداوند طالع اندر
نهم بود برین قیاس حکم کن و اگر دلیل اندر یازدهم بود دولت روی بود و خردمند و ثابت
و اگر اندر پنجم بود مزاح کننده و خوش طبع بود و اگر اندر سیم بود خردمند بود و آمیزنده و
اگر اندر دوم بود تباه کننده مال بود و اگر اندر چهارم بود تیز طبع و آبادانی کردن دوست
دارد و اگر نحس مقابل باشد از جای فرو افتد یا از باد رنجه آسیب رسد و اگر اندر ششم بود
درشت طبع بود و بیمار ناک و دل در حوال کتبه و اگر در هفتم بود زن کننده بود و اگر با نحسی
در مقابله بود و اگر آن نحس خداوند ششم یا خداوند هشتم بود بیماری و مرگ رسد او را از سبب
اندر جنتی یا عفونت رسد و اگر اندر هشتم بود ضعیف دل و مرده روی بود و میراث جوی و دل
بکار مردگان پیوسته دارد و اگر اندر دهم بود خداوند همت بود و پیشه دار و سلطانی جوی
و اگر اندر دوازدهم بود دشمن وی یا باشد و بد اندیشه در همه شغلها و اگر نحسی پیوسته بود و با سالم
نحس کشته بود و با وی باشد و اگر نحس کننده خداوند هشتم یا خداوند هفتم بود سایل کشنده
بود خویشتن را یا کسی را بکشد و اگر نحسی دیگر اندر وسط السما کرباشد اندر برج ذوجسدین آن سایل
کسی را بر سر دار کند یا خود بر سر دار رسد

دانستن خو و طبع سایل و سیرت وی

اگر دلیل کوکبی باشد سعد اندر طالع و سعد اندر حظوظ خویش دلیل کند که این سایل آهسته و کریم دل
و حلیم طبع باشد و بهتر آن بود که در برج ثابت و اگر نحس باشد و ناظر بکاهد از نحس وی [illegible]

خاصه اندر سیم [illegible]

این جا آنکه نجم قوی تر آنکه بود
که این دلیل چون طلع خداوند طالع
را بود خاصه در مولود با [illegible]

نحوست نحس

نحوست نحس و اگر سعد ناظر باشد بعادت خوش خلقی و خوبی زیاد کند و اگر دلیل نحس باشد سایل بد
طبع و بد کردار باشد و خشمگین و اگر سعد بوی ناظر بود بکاهد از نحوست و اگر نحسی ناظر بود بیفزاید نحوست
کند بدخوئی و بد طبعی و اگر این دلیل در برج منقلب بود این سایل در گفتار و رفتار شتابنک
لرزنده باشد و بر یک حال نه ایستد و هر مراد که دارد بخلاف مراد وی بر آید و اگر اندر
برج ثابت بود این مرد تنگ کار و آهسته بود و دیر خشم گیرد و اگر در برج ذوجسدین
بود نه آهسته بود و نه شتابنک و خداوند اندیشه بسیار بود و اگر عطارد بدان دلیل ناظر
بود خداوند مسئله سبکسار باشد و دوستدار نحو بود و فهیم بود و اگر در میان مریخ یار باشد
مردی مکار بود و اگر زحل ناظر بود دولت دارنده آب [illegible] بود و دور اندیش و اگر مشتری
ناظر بود پاک دل و محبوب وی بود و مال دولت دارد و اگر مشتری اندر هبوط بود با نحوس بد سرائی بود
زهره بوی ناظر بود خداوند لهو و طرب بود و بزنان مایل و اگر ناظر قمر بود سبک رای بتواند باشد
و فراخ کار باشد و آمیزنده با رسولان و اگر ماه تنها باشد در درجه طالع مردی بی عقل باشد
و مصروع و اگر زحل با وی یار باشد زشت روی و ابله باشد و اگر قمر اندر سیم بود و منحوس
کشته مریخ و زحل معیوب جسم بود خاصه اندر برج سرطان و دلیل با هر کجا باشد باندازه سعادت
و نحوست کواکب حکم کن و با دلیل یار کن و اگر دلیل ستاره نر بود اندر برج ماده ظاهرش
ظاهر مردان بود و باطنش با طبع زنان و اگر دلیل ستاره ماده باشد اندر برج نر عکس آن
که گفتیم و اگر این دلیل اندر برج ذوجسدین باشد و بر هر دو فعل دلیل کند اگر مرد باشد غلامباره
باشد و مخنث و اگر زن بود زن باز زن کردانده بود و بتر آنگاه بود که اندر برج وبال
بود یا اندر هبوط یا نحسی بوی ناظر این مرد بدنام بود در میان مردمان و اگر اندر
حد زهره بود آنچه در مرد گفتیم بدتر بود چنانچه ناشکیبا بود و اگر زن بود اندر حد

جنبجنبان بود

ونغوله

نیک انوام بود

تا پوشیده نشود اگر دلیل ماه باشد اندر
طالع یا ماه اندر طالع بود یا دلیل پیوسته
با دلیل اندر طالع بود و ماه بوی پیوسته
این مرد بیک حال نیست و اگر برج منقلب بود
و اگر برج ذوجسدین بود حظ [illegible] ناظر
[illegible]
[illegible] باشد

یا از بهایم بود و اگر بروج خاکی باشد از معدن زمین بود یا از نبات یا از خاک اگر بادی بود
جانور باشد یا چیزی باشد یا چیزی بافته که اندر هوا آویخته و اگر برجی آبی باشد چیزی باشد آبی و نمناک
و مانند وی **موفقت لون خبی** اگر صاحب ساعت شمس بود زرد فام بود و اگر زهره بود سپید بود و اگر
عطارد بود آسمان گون بود و اگر قمر بود رنگ سبز بود و اگر زحل بود سیاه بود و اگر مشتری بود گندم گون
بود و اگر مریخ بود سرخ بود و نیز دلیل گیر از الوان برجها و ارباع فلک یا خداوند ساعت بنگر
که صاحب ساعت اندر کدام برج است و لون آن برج چیست و بکدام ارباع است از فلک بنگر صاحب
با الوان ارباع فلک قیاسی گیر و بنگر بکدام خانه است یا وی نیز بر آمیز و بنگر تا که منقلب یا الوان
وی نیز بیامیز تا درست شناخته شود آید **موفقت الوان کواکب** قمر سپید است که بزردی زند و زهره
زرد است سپیدی و سرخی با وی آمیخته و عطارد اندر وی سیاهی و سپیدی است و زحل سیاه است
و مشتری سرخ بلیغ است و مریخ اندر وی چیزی سپیدی و چیزی سیاهی آفتاب زرد است گاه اندر وی سرخ
است و سیاهی اما این الوان که یاد کردیم الوان کواکب است چنین تراکیب دیگر باشند یا یکجا
یا با ارباع یا برج مختلف رنگ باید الوان ظاهرتر باشد **موفقت الوان بروج** حمل سرخ است و ثور
سپید است تخت سپیدی و جوزا سرخ است و اندر وی تاریکی است سرطان تخت سپید است
اسد سپید است یا سرخ سنبله سپید و سبز است میزان سپید است یا زردی عقرب سبز و زرد است
قوس سپید تابان است جدی سیاه تاریک دلو سیاه تخت سیاه حوت سپید است
الوان ارباع فلک از طالع تا چهارم سرخ است و از چهارم تا هفتم سیاه و از هفتم تا دهم
سبز است و از دهم تا طالع سپید است **الوان خانهای فلک** طالع اغبر است دوم و دوازدهم
سبز است سیم و یازدهم زرد است چهارم و دهم سرخ است پنجم و نهم سپید است ششم و هشتم سیاه است
هفتم بر لون تاریک آن ساعت که فروشد **موفقت عدد خبی** عدد چیزی بگیر از درجه قمر یا درجه عطارد

[illegible]

۱۳

عطارد و مریخ بود هم بتر باشد و اگر در برج منقلب بود این مرد کار خویش پیدا کننده نباشد
و اگر در برج ثابت بود در کار خود صابر بود و دلی نیستان و اگر زحل ناظر بود زشت بود و اگر
مریخ ناظر بود اندر کار فحش قوی باشد و حرام را دوست دارد و اگر مشتری ناظر بود از آن کار
باز ایستد و اگر عطارد ناظر بود لطیف طبع و رعنا بود و گرد نیک زدیان کرده و اگر زهره
و عطارد و مریخ باشد و هر یکدیگر را مقبول اند پس سرد ل نبشتی مشغول اند باشد و آن ستاره
که در این باب دلیل کند هر کجا باشد بنگر چهارم برج او را اگر خانه زحل باشد یا اینکه لیلی
خانه زحل باشد جایگاه خلوت وی جایهای ویران باشد و اگر خانه مریخ باشد جایگاه خلوت
وی گلخن و آتشکدهها بود و اگر مشتری یا زهره باشند جایگاه خلوت بستانها و جایگاه حمام
و اگر خانه شمس بود خلوت ایوانها و جایهای بزرگان بود و اگر عطارد بود خلوت کتابخانهها و
دبیرستانها بود و اگر قمر بود نزدیک جویهای آب و حوضها و بنگر که بکه متصل است یا بدان ره
اتصال حکم کن **موفقت پیدا آوردن خبی** اگر در دست چیزی باشد یا نه اگر کسی سوال کند که اندر دست
من چیست بود که چیزی نباشد و لیکن وی بدان چیز مجهول که بر سد ضمیر کرده باشد هر چند که
چیزی در دست نباشد اما چنین ضمیر کرده باشد بر جوهر چیزی حکم جز آن نشد و اگر خواهی اندر دست
چیزی باشد و سوال کند اگر خواهی که بدانی اندر دست سایل چیزی است یا نه بنگر تا از کجا
طالع یا بصاحب ساعت یا بصاحب برج خویش متصل بود مقبول اندر دست چیزی دارد و اگر
اتصال بهیچکدام نبود بدانچه یاد کردیم هیچ در دست نبود و با امتحان برسد ۲ **دانستن خبی**
جوهر وی طالع بنه و اوتاد راست کن و دلیل پیدا کن جوهر خبی از جوهر طالع گیر و از لون
از لون صاحب ساعت و طعمش از صاحب حد طالع و عدد آنچه از قمر یا عطارد و بوی آنها از کجا
صاحب طالع از ارباع شمس و ارباع فلک و اگر طالع برج آتشی بود آن چیز بود که اندر آتش آمده بود

ولی ۲

و با کار سر کنند و بیم و هم بهر آن کار دارد و غلامان کرده ۲

خصوصا که کسی را وتاد باشند و حکمی بود و گر حیران باشد
از حال و جوهر کرده دیده چنانکه بجوهر اصل
من سانزه البته ۲

بازه

۱۴

و درجات جمع کن بنگر اگر میان ایشان از برجها جفت بود این چیز بیشتر از یکی بود یا چیزی دو گونه
و اگر برجها طاق بود یک چیز بود تنها و اگر از عدد بسیار بعد از درجات تحلیل کیر و اگر قمر و طالع
هر دو در یک برج باشند اگر برج منقلب بعدد بسیار بعد اگر ذو جسدین بود دو بود یا چهار یا چیزی
و بلفته یا بافته ۴
باشد مرکب بر یکدیگر ساخته و اگر برج ثابت بود یک چیز بود تنها بنگر دلیل ضمیر اگر در آن برج که هست
اندر درجه اول بود از یکی بود تا ده و اگر در درجه دوم از ده بود تا صد و اگر درجه سیم بود از
صد بود تا هزار **وجه دیگر** بنگر که اندر طالع چند کوکب هست و اگر یک کوکب بیش باشد یکی بود و اگر دو بود
دو و اگر سه سه **وجه دیگر** بنگر که عدد چیز چند واجب کند اگر از یک و دو و سه زیادت بود
بنگر که دلیل ضمیر در کدام برج است و کدام ستاره است و سال صغری آن دلیل چند است بعدد وی
باشد و اگر اندر هبوط بود و اگر اندر مثلثه خویش بعد اندر ده ضرب کن و اگر اندر شرف بود اندر
صد ضرب کن و اگر اندر خانه خویش اندر هزار ضرب کن و هیچ کوکب راجع بیش از آنچه بیرون آید بنیم
وی کم کن و اگر محترق باشد باندازه احتراق کم کن مثلا از آفتاب شش درجه است تا احتراق نیز آنچه
از عدد بیرون آید کم میشود و اگر چهار درجه بود ثلث از آن باشد و اگر دو درجه ربع آنچ عدد باشد
باقی کم شود و اگر راست بر درجه احتراق بود همه کم شود هیچ نماند و باز بنگر دلیل که نظر دارد
از کواکب سعد اگر نظر دارد زیادت کند باندازه قوت خویش چنانکه یاد کردیم از عدد و اگر کوکب
نحس باشد نقصان کند و اگر دلیل با راس باشد چهار یک آن عدد که از دلیل بیرون آمده است بیفزاید و
ذنب ربع آن عدد بکاهد و اگر دلیل با نحس باشد هیچ زیادت نکند و کوکب سعد زیادت کننده را
همچنان نگاه دارد بر جهت احتراق که دلیل را نگاه داشتی و نحس کاهنده را همچنان و اگر دلیل آفتاب
بود و لیکن با وی مقارن بود هیچ بیفزاید و اگر نحس مقارن بود هیچ نکاهد و آن کوکب که افزاینده
و کاهنده بود هر عدد را بنگر اگر در بروج ذو جسدین باشد تضعیف کن عدد وی را و نحس نظر مودت

بنواید

بیفزاید
و با تجمیع و مقابله و تربیع بکاهد این باب همچون باب هیلاج و کدخدا است که اندر تثلیث و تسدیس
و قران بیفزاید و بخلاف تربیع و مقابله و قران کم کند و لیکن بعضی گویند بنگر از درجه تا درجه چهارم
از طالع تا درجه شمس آنچه بیاید از عدد درجات آن باشد عدد چیزی و دیگر بعضی گویند بنگر اگر دلیل
برج مجسده باشد یا در کثیر الاولاد بیش عدد بسیار بود و اگر برج منقلب بود همچنین اگر برج ثابت باشد
کم تر باشد بعدد تا یک چیز بود و این باب را نیک تامل کن که بسیار جایها فائده دهد **معرفت**
چیز که نو است یا کهنه دلیل ضمیر یعنی صاحب طالع اگر مشرقی بود از آفتاب و از طالع و از برج این چیز نو
و اگر مغربی بود کهن باشد و اگر جنوبی بود میانه بود نیز باشد و اگر شمالی بود میانه باشد کهنه باشد
و اگر مختلف بود حکم بر غالبتر کن اما باید آنکه هیچ چیزی که دلیل وی بر نوی و روشن بعد مشرقی و
بر آید
موافق وی با طالع و ارباب طالع درست نیاید و هر چیزی که وی دلیل بود و روزگار دراز باشد
بنگر که مشرقی و دلیل یا غربی اندر آن آفتاب بفلک نزدیک تر و بیشتر باشد یا اندر ارباب طالع از کدام
در زمین
که بیشتر باشد حکم بر وی کن **معرفت جایگاه ضمیر** اگر دلیل تحت الارض بود آن چیز مدفون بود یا
جای پوشیده باشد و اگر فوق الارض باشد از وی آشکاره بود یا بر دیوار و فوق خانه و اگر اندر
برج ذو جسدین باشد همچنین باشد که در فوق الارض گفتم و اگر در بروج منقلب بود اندر جای بود که در آن
یا در ساوی بود و اگر در برج ثابت بود جای بود محکم و گفت که استوار بود و اگر دلیل اندر طالع بود
و نمناک و کثیف است
یا وسط السماء و وزننده بود و چابک بود از درجه هفتم یا چهارم کسیف و نمناک بود از چهارم تا
وی بروج است
طالع بر آینده است بر روشنائی از نار یکی دلیل است **معرفت کیفیت ضمیر** اگر دلیل اندر وتدی بود
این چیز بایسته و کار آمدنی باشد خاصه که مشرق بود قیمتی بود و اگر اندر زایل وتد بود
و لیکن از وتد کمتر و اگر ساقط باشد از ایل نقصان بکار رو شکسته بود و عیبناک و اگر دلیل
خانه خویش بود چیزی بود معروف بایسته و همچنین اندر خط خویش باندازه نصیب خطها

یا اندر آسمان خانه باشد یا بر رف یا در
سوراخ دیواری یا فرازی یا طاقی ۴

یا در میان جامه یا در میان چیزی لیفات
یا با وی بود یعنی با خود ۴

آن چیز بود در آینده و لطیف و سبک
بود همچون روحانی و از وسط السماء
تا هفتم آن ۴

١٥

واگر اندر هبوط بود چیزی بود تباه یا کنده یا شکسته واگر با ذنب بود از بریده وشکسته بود واگر
با راس بود چیزی بود نیکو وستوده وببر برنهادنی واگر با زحل بود چیزی بها از آهن وسنگ وچیزی
که بدان مانند واگر دلیل بر حمل ناظر بود چیزی بود که بر زر وسیم پیوسته بود واگر با آفتاب ناظر بود از
اجناس جامهای رنگ برنگ یا پیرایه واگر بعطارد ناظر بود از اجناس کتب بود واگر بقمر ناظر
بود از نظر وطبع بران حکم کن **وجه دیگر** اگر دلیل اندر ربع شرقی بود چیزی باشد جنبنده
مثل جانور واگر در ربع جنوبی باشد چیزی باشد بی جان وبی جسم که حرکت نکند واگر اندر ربع مغربی
بود چیزی بود ساکن بی حرکت واگر در ربع شمالی بود چیزی باشد که دایم جنبنده یا جانور یا درخت
بود مرکب یا دو چیز باشد همچند یکدیگر **معرفت مزه چیزی** اگر خداوند طالع زهره بود چیزی باشد
خوش مزه یا بد بیاد زرم ودل شاد کننده وروشن واگر صاحب طالع عطارد بود چیزی بود
ترش وبد مزه یا بد بیاد زرفت [illegible] واگر زحل بود بمزه هلیله یا درشت [illegible] واگر مشتری بود
شیرین بود ونیکو ببوی واگر مریخ باشد تلخ بود [illegible] وتراج کواکب ناظر نیز باری [illegible]
معرفت گرانی وسبکی چیزی اگر دلیل اندر طالع [illegible] گران بود واگر اندر دوم بود گران بود
واگر اندر سیم بود سبک بود واندر چهارم بود گران بود واگر در پنجم بود میانه بود واگر در ششم بود
بود گران مانند واگر در هفتم بود مقداری گران سنگ بود واگر در هشتم بود سبک بود واندر
نهم سبک تر باشد واندر دهم گنت سبک بود واندر یازدهم بود سبک بود واندر دوازدهم
میانه بود **دانستن شکل چیزی** اگر دلیل زحل بود گرد بود یاره کتری یا مدور باشد یا چندی کی بر
واگر دلیل مشتری بود گرد بود وغلطان واگر مریخ بود دراز بود واندرو سوراخ بود واگر
شمس بود گرد بود واگر زهره بود چیزی چهار گوشه بود ودر آتش کرده باشد واگر عطارد چیزی باشد
از آتش باریک ومیانش سطبر [illegible] واگر قمر باشد [illegible] جرم [illegible] صنعت

است

مثل حبابی بود واگر مریخ ناظر بود چیزی بود از آلات برنده وخلنده واگر مشتری ناظر بود ح
یا چیزی باشد ناتکار با خمه چیزی [illegible]

است هم بران مانند باشد ونیز نظر قمر باتصال کواکب مانند کنند وآمیزش [illegible] **معرفت**
دراز وکوتاهی چیزی اگر دلیل از طالع دور بود یا وسط السما [illegible] خاصه که زایدالنور باشد آن چیز دراز
باشد واگر تحت الارض باشد یا ناقص النور این چیز کوتاه باشد **معرفت آنکه چیزی خوش بوی باشد**
یا گنده اگر دلیل ساقط بود از اوتاد یا اندر جایگاهی [illegible] که بطالع نظر ندارد یا شمس وقمر نظر ندارند یا سعدان
این چیز گنده باشد خاصه که نحسان بوی نظر دارند یا با راس یا با ذنب یا با کید باشد واگر اندر اوتاد
[illegible] ما یلی الاوتاد باشد یا شمس یا قمر بوی نظر دارند یا بطالع نظر دارد این چیز خوش بوی باشد
معرفت آنکه چیزی از چه جایگاه است اگر دلیل اندر وجه اول بود چیزی باشد که از اول آن جوهر بود
واگر در وجه دوم بود از میانه آن جوهر بود مثلا طالع برج آبی آمد چیزی از جانور بود
یا از درخت [illegible] صاحب طالع اندر وجه اول بود گفتیم که آن سر جانور است یا سر درخت [illegible]
بون [illegible] قیاس میکن درجه بدرجه تا آخر برج **معرفت کیفیت**
چیزی بوجه دیگر واگر خداوند طالع راجع بود یا در هبوط بود یا منحوس چیزی بود معیوب واگر
محترق بود سوخته بود واگر مسعود بود [illegible] باشد یا مایل [illegible] چیزی باشد [illegible] اندر بنای
واگر ساقط بود چیزی [illegible] بکار رو [illegible] واگر صاحب طالع [illegible] پیوسته بود این
جز اگر از حیوان باشد یا بجز حیوان بود [illegible] واگر از جنس [illegible]
بی اندر بالیت [illegible] صاحب طالع [illegible] آبی یا خاکی
یا بادی یا آتشی معدن [illegible] مثلا صاحب طالع
اندر برج خاکی بود وزهره بوی پیوسته از برج آبی [illegible] گفتیم حیوان است
یا چیزی که از حیوان بیرون آمده باشد [illegible] از خاک وآب [illegible]
پاره [illegible] بود اگر خداوند ساعت [illegible] بود واندر برج [illegible] بود یا خانه

واگر اندر وجه سیم از آخر آن جوهر ح
[illegible] اهلیتها است ده ح
بر درجه شرف چیزی باشد نیکو وخوب [illegible] وطرفه واگر ح

بار ربع سنبله بگوی های جیوانیست با اصل سفید ولیکن میراز رنگ کرده باشند بهر رنگی که دلیل کند برج
و خانه و ربع فلک و اگر دلیل از طالع باشد یا وسط السماء آن جزو سبک و لطیف باشد و اگر
از وسط السماء باشد تا هفتم جزوی باشد بی اصل نه ربع بود و نه جسم و از هفتم تا چهارم جزوی
باشد با جسم با ربع و از چهارم تا طالع جسمی باشد نه روحی **صفت جنسی جنی از حیوان چون**
معلوم شود که از حیوانست اگر دلیل اندر جوزا و سنبله یا قوس و حوت باشد یا در وجه دوم اندر جدی
دلیل کند که پرنده است و اگر دلیل از حمل و ثور و اسد باشد یا نیمهٔ آخرین از قوس یا در نیمهٔ اول از
جدی چهارپای باشد سم شکافته و اگر اندر اسد باشد چهارپای چنگال دار باشد و اگر در نیمهٔ آخرین
قوس بود چهارپای نام بود و اگر در عقرب و قوس و حوت بود حیوان درنده بود و اگر
دلیل اندر سرطان و عقرب و جدی بود حیوان هوام باشد چون مار و کژدم و بر جهای آبی دلیل
حیوان آبی باشد و اگر دلیل اندر حوت بود مرغان آبی باشند یا ماهیان و اگر دلیل اندر سرطان
بود کرمان و ماهیان و ماران باشند و اگر دلیل اندر عقرب بود سباع آید باشند و چون
دلیل اندر جوزا یا اسد یا میزان یا دلو دلیل درختان دراز باشد و چون اندر سرطان و عقرب
بود یا نیمهٔ آخرین از حوت دلیل کند بر درختان میانه بالا و چون دلیل اندر ثور و سنبله و جدی
باشد دلیل کند بر نبات زمینی اگر ثور باشد نبات درخت بود که تخم کند و گل کند و بالا کشد
و اگر اندر سنبله بود تخمها بود و جدی نبات و گیاها بود و بدانکه ثور و اسد و حمل دلیل اند
جوزا و سنبله و میزان و نیمهٔ اول قوس و دلو صورت مردم و سرطان و عقرب و جدی دلیل
هوام و زهر دار است جوزا و سنبله و قوس و آخر جدی و حوت دلیل پرندگان اند اسد و عقرب
و قوس از نیمهٔ آخرین و حوت دلیل سباع اند این قدر که گفتیم چنین تامل کنند و نیک تفحص کنی فایده بسیار دهد
دانستن اخبار برجهای دوازده خانه منسوبست از دلالت طالع طالع دلیل است بر سلسله سالیان از

حال تن و جان و عوارضهای تن و هر چه طلب خواهد کردن یا هر کاری که آغاز خواهد
کردن یا در آن کار است و بر مولود و مدت مکث مولود اندر رحم مادرش و بر عمر و ترف
و زمینی که اندر آن زمین زاده بود و کارهای نو که پدید آید و از حال زنو کانی و خیر و
شر که بمردم رسد **بیت المال** دلیل کند بر احوال مال و کسب معاش و یاری گران و دم
روان و خصومت زنان و ستدن و دادن و وصیت ها و کار بستن کارهای نو
نهادن و بذیر فتن امانت و انبازی و خزینه ها و کلیدها و درآمدن بهر کاری و نامه سلطان که بشهر
در خواهد آمد و خواهد رفت و بیرون رفتن پیش غایب و شادی و گنجها و خوالیگی یا آنکه کی باشد
و اگر نحسی درین خانه باشد مولود را از چشم عیبی رسد **بیت الاخوة** دلیل کند بر سفر
و زوال چیزی و فرج یافتن بر حال خواهران و برادران و دوستان و خویشان و خوابها
و دین و فقه و درازها و اقرار و نیز خوردگان و زنان بزرگ و فهم و فکرت و علم و عبادت
خانها و کلیساهای جهودان و مغان و آنچه بدین ماند **بیت العاقبة** دلیل کند
بر پدران و عاقبت کارها و ضیاع و سرای و عقار و کشت و کارها و مکرهای پوشیده و بر خانه
که مولود آنجا زاییده باشد و زندان و بازداشت و خویشان پدر و اجداد و بناها و عنصر
و اصل آنچه پس مرگ باشد و جایهای کهنه و چیزهای قدیم و شهرها و روایتها و آنچه رسد بجهان
از بد و نیک و جایهای پنهان کردن و دزدیها و جایهای تعلیم کردن کودکان و دزدیها و کارها
و بنیادها و دفینها **بیت الولد** دلیل کند بر حال فرزندان و رسولان و هدیها و نیکوییها
و امید و طلب نان و دوستیها و رفیقان و رنج بردگان و شهرها و حال مردمان شهر و بر علفها
و ضیاع و بر حال آبستن شدن زنان و خبرها و نیفاها و شادی و جایگاه
حق در آنجا و املاک زنان و پوشیدن جامها و نبات زمینی و مزاح و بازی و برکات

برغلها و ضیاع ۴

غیبا نیابها ٢

١٧ کردن بر مالهای گذشته و مال پدران و آنچه بگویند مولود را از پس مرگ وی از جهت ثنا

و دشنام و طلاق و آنچه بری ماند **بیت المرض** دلیل است بر بیماری ها و عیب های

و بندگان و پرستاران و بیم و نقل کردن از جای بجای و معالجت و دلیل کند بر باطن

اندامها و بر جای ماندن عیبها و جایگاه و دروغ گفتن و چیزهای حقیر و ضایع مانده

و هر چه بدان مهید نباشد و آفت اندر کار زنان و نقصان و تنگدلی و ایشان و زور و رو گفتن

حیلتی و کردار زور و بند و بازداشت و حبس و بحر و عمارت دیوان و مردمان دون و فرومایه

اگر متر بر طالع مولود اینی بود مولود طبیب گردد **بیت النساء** دلیلست زنان و تزویج

در نا شوهری و سببهای وی و خصومتها و انبازی و معاملت و غایبان و دزدان و صلبت

ایشان و حرب و کارزار و هر چیزی که طلب کنند ٢ و جدل و دلیل است بر کالای ایران و مبتلایان و معالجت

ایشان و قصد کردن ضدان و یاران و استهزا و استخفاف کردن با مردمان و غربت

کردن اندر زیان و مرگ دشمن و صید کردن و معال بودن اندر کار ٢ **بیت الموت** دلیل است بر مرگ

و کشتن و میراثها و زهرهای کشنده و بیم و ترس و براه هلاک شده باشد و ضایع مانده و امانت

و بیکاری و کاهلی و تیرمانی و کو خفتن و دلالت کند بر باری گران مشغول شده و مال وی

در گنج و چیزی پوشیده و پنهان کرده و دزدیدن و زهر دادن و غرق شدن و حیلتهای

مرگ و هر چه کهن بود و چیزی که عفونت کند بنا حق و مرگ اندر غربت و میراثها و

تباهی تن از دردها و درویشی و حاجتهای دشوار و بیم و ترس و احمقی و بی هوشی **بیت**

السفر دلیل است بر سفرها و راهها و غربت و کارهای خدائی و نبوت و دین و علم و سجدها و علم

فلسفه و دانستن مستقبل و علم نجوم و کتابها و رسولان و خبرها و خوابها و خدمت ملوک و

زوال چیزها و بر کارهای گذشته و ابدالی و زاهدی و بر دین داری اهل **بیت العمل**

والصناعه

وحایگاهی کی قصد کنند و دشمنی کردن و لهو کنند لوی و جای ٢

والصناعه دلیل کند بر رفعت و ملک و سلطانی و والی و قاضی و حاکم و عامل و صاحب شرف و کار

و پیشه و کارهای مادران و بازرگانی و دولت و امر و نهی و غایت کارها و چیزهای نو و تمیز

کردن اندر کارها و رسیدن اندر کارها و معروفی اندر میان خاص و عام و زنان پیر و مادران

و جوانان **بیت الرجا** دلیلست بر امید و سعادت و بخت و دولت و حمد و ثنا و دوستان

و فرزندان و یاران و عشق و دوستی زنان بدوستی و مهر و جایگاه نیک بختی مولود و دوستی

اگر مال و فرزندی باشد مولود را و یا کار بزرگ و دولت کی باشد مولود را و یاری گران

سلطان و مال ملوک و برحق بودن و دوستی بزرگان و حرمت و حشمت نزد بزرگان و چیزهای درست

بزرگ بهای دار و چیزهای نیکو و پاکیزه و تجارت و مال و فایده یافتن و نیکو کردن و رشوه

خانه دشمن است این خانه **بیت الاعدا** دلیل است بر نا امیدی و تفاوت و دوستان

و حاسدان و بدبختی و احوال دشمنان و غم و حبس و بند و زندان و گنج حیلت و مکر و حیلت

و رنج و محنت و مشقت و عنا و تعب ٢ و ستوران و بندگان و کارهای که بنیانی آرد و بلا و درد و غم و

ذل و بیماری و خاری و مردمان دون و خسیس و کارهای دزدان و رگی که گردن از قلعت

بکند و بیماری ها و کنیزکان مادر فرزند و فرزندی که شکم مادر اندر بود و بر جهانیان و

مالهای بد و زندان و بدرفتاری و عاصیان و چیزی که رفته بتیغ از مالها و بدگانی ٢

و دوروئی و بر تنهائی و زندان مثال آنچه پرسد سایل بنگر بکدام خانه منسوب است از وی

و از صاحب آن خانه حکم کن نیکی و بدی باندازه نظر سعدان و نحسان **معرفت**

آنچه بر جهت ستاره منسوبست و الاکثر زحل اما کیوان را بتازی زحل خوانند و برومی

فرونوس طبیعت وی سرد و خشک است و تاریکست و دلیل است از مردم بر زانوها و ساقها و مغز

و استخوان و گردها و مثانه و سپرز و گوش است و هر چه در تن آدمی کنده و پلید است ٢

جزهای نیکو ٢

و نکبت و مبتلائی و مالهای مسلم ٢ ستوده ٢

بر عمل منسوب است و از علتها چون فالج و نقرس و سل و مالیخولیا و کنگی و کری و آنچه بدین ماند
و دلیل است بر بیماریهای صعب گران و غمها و از پیشه‌ها چنین کند و درزی و ملاحی و سنوهای دور
و دره‌ها و کوهها و بازرگانیها کلان و اندیشه‌های صعب و دلیل است بر آهستگی و بزرگی و تنهائی
اندر مذهب و اندر کارها و بسیار خوردن و بیکارگی و درویشی و صناعتهای دشوار و عمارت
زمینها و آبادانیها و بناها و آبهای صعب و دشواریها و چوبهای بزرگ و ساعت و قنای
و خوبیت مکر و حیله و غدر و محادعت و کم آمیختن با مردمان و عقوبت و غارت و کشتن و بند و زندان
و حبس و بهری و شکنجه و جد کرفتن هر طریق و خشم گرفتن که خود را نتوانند داشت و کمی و تباهی
خواهد و دلیلیت بر پیران و کرانان و بیم و ترس و شدت و شقت و میجری و دشواری و تنگی
روزگار و مرگ و میراث و نوحه و بیم و پیران و جدان و برادران کلان و بندگان
و دزدان و کریز پایان و کفش آهنجی و مرده شوئی و دباغت گری و حفر و جادوئی و افزون و حفاری و گورکنان ۴
گری و دلیل است بر کارهای سخت و کنده و دشوار و پیشه‌هائی که بوی و پشم و پوست باشد
و در این قول دلالت مشتری طبیعت مشتری گرم و تر است و دلیل است بر زندگانی و فرزندان و نبیرگان ۴
و تجمل و بر علما و قضاة و انصاف دادن و حکم کردن میان مردمان و راستی و حق
و دین و عبادت و افتخار کردن بکارها و نغز بودن و زهد و ورع و تقوی و پرهیزگاری
و مصلحی و حمد و ثنا و ظفر یافتن بر دشمنان خویش و ریاست و بزرگی و شرف و کرامت
نیکبختی و بر آمدن امید و شادی و رغبت کردن بجمع مال و توانگری و نیکوئی و عنایت
نیک خوئی و جوانمردی و کارهای خیر و آشتی کردن با دوستان و دولت و نیکی و ریاست
بر اهل شهر و یاری کردن هر کس و بازرگانی و عمارت سرای و تفع و عهد و وفا کردن
و امانت و اشتی و زینت و بسیار سخنی و چرب زبانی و بسیاری نکاح و نیکو کردن کارهای

مردمان و امر بمعروف و نهی از منکر دلالت مریخ طبیعت مریخ گرم و خشک است و مزه وی تلخ است
دلیلست بر آتش و سوختن و غارت کردن و کشتن و خون ریختن و کارهای ناگهان پیش آمدن و جنگ
و سپاهسالاری و لشکر کشی و صحبت با سلطان و دوات و مردانگی و سرکشی و جنگجوئی و طلب بزرگی
و آراستن تعبیه و فتنها انگیختن و دزدیها و عیاریها و رهزنی و مکابره کردن و تیزی کردن و غضب و دوام
جدال داشتن و عقاب کردن و بند و زندان و بریدن اندام و چوب زدن و تنگی جای و کرنکی
و بیم و ترس و خصومت و ستمکاری و شتابزدگی و جفاکاری و پیش دستی بکارهای زشت و بدبختی و فسق و فجور ۴
و بد کردن و حیلها و مادر خواهی و بی وفائی و بی ورعی و بسیاری دروغ و سخن چینی و بلیدی و کند
بدروغ خوردن و غارت و مکر و بنای جبرهای نیکی و زود کردانیدن رای از حالی بحالی و زود پشیمان گشتن زنا و شراب خوردن ۴
و بیشرمی و استهزا کردن و بیفردی و بسیاری رنج و شدت اندر سفرها و می خوردن و زنگی کردن
و لواطه و مخنثی کردن و طلاق دادن بر فردی و بچه افکندن و نکاح و فجور و بیطاری و شبانی و داروی
کردن و جراحتها و صناعتها که با آهن باشد و ختنه کردن کودکان و کوفت آهنی دلالت شمس و کور باز کردن و کفش دوزی و این جمله از تأثیر مریخ است ۴
طبیعت شمس گرم و خشک است و دلیل است بر تن و جان و روشنائی و عقل و فهم و بر ملوک و سلطان و عیاران
و اشراف و جماعت مردمان و غالب گشتن بر هر چیزی بقوت و بزرگی و آنکه را دوست کردن چیزها و سرواسانی ۴
دوست داشتن زر و سیم و جواهر و بسیار گفتن سخن بزرگان و نزدیک بودن بوی و شرف و نبا هی باشد گاه بر سعادت بود گاه بر شقاوت ۴
و پیوستی با وی از دور منفعت و سعادت بود گاه از نفاع باید گاه سقوط گاه سعادت باید
گاه مشقت و دلیل کند بر کارهای قضا و حاکم و پدران و برادران و سخی بود هر که از وی چیز
بخواهد بدهد و بزرگی بر سرها و خداوندان خصومت و بد و کرداهی کردن خصمان [illegible]
دلالت زهره طبیعت زهره سرد و تر است و دلیلست بر زنان و مطربان و مغنیان و شادی و دولت
و مادران و خواهران و خرد و کوچک پوشیدن و پیرایه بستن بزر و سیم و مهربانی بر برادران و عجب آوردن

دانستن توانگری و لهو و طرب و زینت و رشادی و سماع و تحریک اوتار و عروسیها و بی‌باکی و فحش
و شرب و غزل و بسر و دشنام با خلق و زنا کردن با زنان زانیه و کودکانی که فرازاده شنیده و لرو و گفتن
کفتن و آنتو کنند خوردن و دروغ گفتن و [illegible] دانستن مسکرات و نکاح بسیار کردن و مباحث کردن
و دوستی فرزندان و دل نهادن بوی هر کسی به دوستی و نیک خوئی و سخاوت و جمال و شیرین سخنی و عشق
و قوت تن و ضعیف جان و فرزندی چشمهای نیکو و خوب و رنگ برنگ تاج [illegible] راستی ترازو
و پیمانه و نشستن اندر بازارها و برازی عطاری و رنگرزی **دلالت عطارد** اما عطارد ممتزج است
الوهیت — با هر کوکبی و با هر برجی و دلیل است بر کودکان و جوانان و برادران خورد و ز و دعوی ربوبیت
و رجی و بزرگ و عقل و [illegible] در کلام و حکمتها و اخبار و یاد داشتن نحوها و حدیثها و علم
تفریق و آموختن علم ادب و مناظره و فلسفه و دانستن مرزهای مستقبل و حساب و مساحت و هندسه
و علوم هندی و زیج و نجوم و زجر و فال و دانستن کارهای حکمت و کتابها و در رو بلاغت و شیرین
دنیای ملک کردن — سخنی و زود گوئی و مشغول بودن اندر علم و جستن ریاست و مشهوری اندر علوم و صناعت و شعر
گفتن و کتاب خواندن و نوشتن دیوانها و قصه‌ها و دروغ و زور و بهتان و کتابهای دروغ
ساختن و اندر یافتن رازهای مردم و کمی شادی و تباهی [illegible] و جمع کردن مال و خبر کردن
در بازرگانی در بیع و شری و استبداد و حیله بازی و [illegible] و مکر و [illegible] که کسی از شهر او خبر [illegible]
و عداوت کننده بود و [illegible] از دشمنان و شتاب زده اندر کارها و خوشیهای گوناگون و زنان
و مهربانی و دوستداری و رحیمی و پاک دینی و طعنه زدن و نگاه دارنده حقهای برادران خویش
و نیک نام بودن و مشهور و فراخ روزی و از هر صناعتی و زیرک بود اندر کارها و تمام کردن آن
و دلیل است بر بندگان و خدمت و موی ستردن و حجامت و چشمهای آب و جویها و رودها و راهها
و زندانها و مرگ و آنچه بدین ماند **دلالت قمر** طبیعت قمر سرد و تر است و اندر وی

وارث

وارث
عوضی — عوضی است و سبک است و رشت بسته بهر کاری و ز دلیل ابتدائی هر کاری است بر ملوک و اشراف
و ستاره معاش و ظفر یافتن بهر چیزی که خواهد و بیش [illegible] اندر علوم ادب و بسیار [illegible]
اندر کارها و دلیلست بر هندسه و علم [illegible] و آبها و تقدیر [illegible] و حساب و ضعیفی [illegible] عقل
بر کسانی که عز و شرف دارند و بر ترویجها و زنان حامله و احوال وی و مادران و خواهران
مادر و دایکان و خواهران کلان‌تر و رسولان نیکان و جاسوسان و گریز پایان و دروغ
و سخن چینی است یکی که همچون وی باشند و فرو هوش کار و خیانت کر و سیم دل و راز دار و بسیار بانگ — ناراز دار
و بسیار دارنده فراخی اندر طعام دادن و کم نکاح بود اینست که یاد کردیم افعال هفت کوکب
و چون سعد باشند الخ یاد کردیم زیادت باشد و چون نحس باشند الخ از تباهی گفتیم زیادت
باشد و بسیار چیز بیایست که اندر یک کوکب دو لون فعلست بر ضد یکدیگر آنرا نیک نگاه باید
داشت و نگریستن با جایگاه او و چگونه است و اتصال او و نحس و خط و شهادت نگریستن تا نکال
حالات کواکب — تا بر ایشان بدانی **موقت باب مفاتیح القضا مشتمل بر دوازده فصل فصل اول در شناختن**
جزئیاتی که تمام کند حاجتها را و دلیل است بر برآمدن مرادها از علم نجوم است که اهل
این صناعت گفته‌اند و آن بر سی و یکروی است **اول نظر است** بدانکه نظر از بروج بود
چنانکه خانه سیم و چهارم و پنجم و هشتم و نهم و دهم و یازدهم و اگر کوکبی اندرین خانها بود بطالع
ناظر خوانند و قوی ترین نظرها آن بود که بدرجات یکی بود **دوم اتصال** بدانکه اتصال
آن بود که کوکب زود رو بگران رو متصل شود بقدر جرم او جرم خویش رونده باتصال
خوانند و چون بدقیقه یکی شوند اتصال تمام شود و اما اتصال مقارنه هم برین سبیل است لیکن آن
میان ایشان قران شود هر دو بقوت مزاج یکدیگر باشند و اگر کوکبی با ایشان متصل شود [illegible]
دو کوکب گردد که قران کنند و اما اتصالی دیگر است که آنرا اتصال عرضی خوانند و آن چنان باشد

که دو کوکب مقارن باشند و هر دو را عرض برابر باشد اندر یک جهت یکی مر دیگری را بپوشد
وجه دیگر آنست که مقابله یکدیگر باشند یکی صاعد باشد در شمال و دیگری هابط بود اندر شمال و در جنوب
عرض شان یکی باشد و وجه دیگر آنست که از تثلیث یا از تسدیس یا از تربیع یا بنجه یکی صاعد در شمال
و دیگری هابط بود اندر جنوب یا یکی صاعد بود اندر جنوب و دیگری هابط بود در شمال این هم
اتصال عرضی است و چون یکدرجه از یکدیگر منفرد شوند عرضی مخالف شود پس اتصال باطل شد
و بسیار بود که یکوکبی دیگر متصل شود پس بطول و بعرض یابند و دیگر متصل باشد و ازین است گفته است
ذورتیوس حکیم اگر بنده بگریزد و قمر متصل باشد بمریخ از طول و بعرض بمشتری متصل شده یا بطول
بمشتری متصل باشد و بعرض بمریخ و اتصال قمر بمریخ بطول یا بعرض دلیل کند که بر آنکه این گریخته
بر هر از عقوبت و خداوند نشی خشنود شود و قوی تر آنگاه بود که آن اتصال از صاحب خانه یا صاحب
شرف یا صاحب حد یا مثلثه و وجه پنجم و قوی تر آنگاه باشد که اتصال طول و عرض یک
جا باشد بیک کوکب تا دلالت خلاف نکند **سیم انصراف** اما انصراف آن بود که کوکب از
یکی منصرف شود که بنابر جرم خود از وی و رشته از اتصال یا از مقارنه این را انصراف
خوانند **چهارم خالی السیر** و خالی السیر آن بود که کوکب منصرف شود از اتصال یا از مقارنه یا از
نظر و بستاره دیگر متصل نشود تا مادام که اندر آن برج باشد **پنجم وحشی السیر** و وحشی السیر آن باشد
که ستاره اندر برجی باشد و هیچ کوکب بدو متصل نشود و این حال بیشتر قمر را باشد آنگاه اتصال او
بصاحب حد شی باشد چون از حد بیرون آید آنگاه منصرف شود از آن حد و بدیگری متصل شود
که بوی میرود تا بدان اتصال کند بکوکبی **ششم نقل النور** بدانکه نقل النور بر دو وجه است یکی آنست
که کوکبی سبک رو متصل شود بدیگری و باز منصرف شود از وی و بدیگری متصل شود طبیعت آن
دیگری بدین دهد چنانکه ماه متصل شود بعطارد و از وی منصرف شود و باز بمشتری اتصال کند آن

نقل النور

نقل النور خوانند و وجه دیگر آنست که کوکب سبک رو متصل شود بگران رو و گران رو متصل شود
بدیگری نور آن بدیگری دهد چنانکه قمر متصل شود بزهره و زهره متصل شود بمریخ یا بدیگری زهره
ناقل النور باشد **هفتم جمع النور** بدانکه جمع النور چنان بود که یک کوکب یا دو کوکب یا سه کوکب
دیگر متصل شود جمع کند نورها را **هشتم رد النور** بدانکه رد النور بر دو وجه است یکی آنست
که دلیل طالع و دلیل حاجت بیکدیگر متصل نباشند و بیکدیگر شان نظر نبود و یکوکبی دیگر نظر
کنند یا اتصال کنند آنگاه آن کوکب یعنی خانه اتصال کند یا نظر کند نور کوکب بدان جایگاه
رد کند و وجه دیگر آنست که صاحب طالع با صاحب حاجت بیکدیگر نظر نکنند و اتصال نکنند آنگاه
کوکب میان ایشان نقل نور کند آنرا رد النور گویند **نهم منع النور** اما منع بر دو وجه است وجه اول آنست
که بمقارنه بود و آن چنان است که سه کوکب بیک برج باشند بدرجات مختلف کوکب گران رو
بیشتر درجه باشد کوکب میانه را اتصال آنکه سبک رو تر منع کند از جهت آنکه درجه مانع نزدیکتر
باشد تا آنگاه که از وی بگذرد مثال وی چنانکه زحل اندر حمل به بیست درجه باشد و عطارد بهفده
درجه و زهره بده درجه عطارد اتصال زهره را از زحل منع کند تا آنگاه که عطارد منصرف شود
و بعد از آن اتصال زهره باشد و وجه دوم آنست که دو کوکب اندر یک برج باشند یا بیکدیگر متصل و کوکب
دیگر متصل باشد بمقابله یا تربیع نظر این کوکب که مقارن است باطل کند آن نظر را بنا کند اتصال را
بحسب اتصال کوکب ناظر را بود آنگاه کوکب قران کننده **دهم دفع الطبیعه** و آن چنان باشد
که کوکبی متصل شود بصاحب برج خویش یا بصاحب شرف خویش یا بصاحب حد خویش یا مثلثه یا بصاحب
وجه خویش این کوکب طبیعت آن کوکب بوی دهد **یازدهم دفع القوة** و آن چنان باشد که کوکب
اندر خانه خویش یا اندر شرف یا اندر حد و مثلثه و وجه خویش باشد یکوکبی دیگر متصل شود قوت
خویش بوی دهد **دوازدهم دفع الطبیعتین** و آن چنان بود که کوکبی اندر مراجعه خویش باشد

و بکوکبی متصل شود که آن کوکب نیز اندر مراعم خویش باشد چنانکه زهره بمشتری متصل شود و زهره
اندر ثور بود و مشتری اندر حوت و اگر از حیز خویش اتصال کند چون اتصال کوکب روزی بکوکب
روزی و اجنبی اندر شب اندر مکان شی و دفع الطبیعتین گویند **سیزدهم دفع التدبیر** آن بود
که کوکبی بکوکبی دیگر اتصال کند بهر جای که باشد تدبیر خویش بدان کوکب دهد **چهاردهم رد**
و او بر دو وجه است وجه اول آنست که کوکبی بکوکب دیگر متصل شود که او تدبیر التقاط بود نتواند که
نور وی بپذیرد رد کند نور وی بوی وجه دوم آن بود که متصل شود بکوکبی راجع نور وی رد کند
براجعت وی باشد که این دو بصلاح باشند و باشد که بفساد و اما رد بصلاح بر سه وجه است
اول آن بود که دافع التدبیر را نور وی بپذیرد و مدفوع الیه و دوم آن بود که دافع التدبیر منتقل
التدبیر باشد و مدفوع الیه محترق باشد یا ساقط یا راجع و سیم آنکه کوکب دافع اندر وتد باشد
یا مایل الوتد و چون منتقل شد بپذیرد کوکب مدفوع الیه که ساقط باشد یا محترق یا مدبر
حاجت تباه کند چون رد کند کوکب دافع اندر جایگاه نیکو باشد آن
حاجت تمام شود پس از آنکه تباه شده باشد و اما رد بفساد دو تباهی بعد باشد
بر دو روی است اول آن بود که کوکب دافع ساقط بود یا راجع
یا محترق و مدفوع الیه اندر وتد بود یا مایل الوتد چون تدبیر خویش بوی
دهد بحال رجعت یا احتراق یا هبوط و تمام نتواند بوستی
بد فایق و تمام تدبیر خویش نتواند بوی دادن حاجت تباه کند وجه دوم
آن بود که دافع و قابل هر دو ساقط و محترق باشند رد کند بوی آنچه از وی پذیرفته باشد از وی
از جهت رجعت یا احتراق تباه کند تدبیر را و دافع را قوت تمام دادن تدبیر نباشد حاجت تباه
کند **پانزدهم انتکاث** انتکاث آن باشد که کوکبی بکوکب دیگر متصل شود پس از آنکه بوی رسد راجع شود از اتصال

زهره بمشتری متصل شود و زهره اندر حوت با اگر
۲۱
قابل التدبیر
آنچه پذیرفته
و هر دو اندر وتد باشند یا مایل الوتد
مدفوع الیه راجع بود یا محترق و ساقط شود کوکب دوم
یا بوی داد تدبیر خویش
پس از آنکه تمام شده باشد

شانزدهم

شانزدهم اعتراض و آن چنان باشد که کوکبی باشد سبک رو و بسیار درجه باشد و کوکبی
دیگر گران روتر از وی و کم درجه باشد از اول و کوکب سیم سبک روتر از آن اول خواهد
که اتصال کند بدان کوکب گران رو آنگه کوکب اول راجع باشد متصل شود بدو بحال رجعت تا
آنگاه که منصرف شود آنگاه اتصال کوکب سیم را باشد بدین کوکب نه بدان کوکب راجع **هفدهم**
فوت اما فوت آن باشد که کوکبی رونده باشد باتصال کوکب دیگر پیش از آنکه بوی رسد
کوکب قابل تحویل کند ببرج دیگر و همچنین دافع نیز تحویل کند پیش از آنکه اتصال کند کوکبی دیگر باشد
نزدیکتر بدان قابل متصل شود و اتصال اول را باطل کند **هژدهم قطع النور** آن بر سه وجه است
اول آنست که کوکبی خفیف خواهد که اتصال کند بکوکبی گران روتر اندر برج دوم کوکبی خفیف
دیگر باشد پیش از آنکه کوکب دیگر باو رسد اتصال کند بدان کوکب اندر برج دوم خفیف بود راجع شود
و بدان خفیف متصل شود ببرد نور این کوکب دوم را بقران و تفسیر این چنان باشد که خداوند
مسئله حالی باز خورد کسی بیابد که حالت وی تباه کند وجه دوم آن باشد که کوکبی خفیف متصل شود
بکوکبی ثقیل پیش از آنکه این خفیف بدرجه ثقیل رسد این ثقیل بکوکب دیگر که از وی ثقیلتر باشد متصل
شود و از وی منصرف گردد اتصال اول باطل کند و تفسیر آن چنان است که سایل پیش از آنکه
بحاجت خویش رسد کسی دیگر پدید آید و این حاجت بدو نرسد و سایل محروم ماند وجه
سیم آن بود که کوکب متصل شود بکوکبی دیگر که نه خداوند حاجت باشد یا کوکبی بوی متصل
شود که نور وی نقل کند بکوکبی که نه خداوند حاجت باشد و بدین جهت حاجت تمام نکند بر نیاید
نوزدهم نقل مکافات و آن چنان باشد که کوکبی در هبوط خویش بود کوکبی
بوی متصل شود یا وی بکوکب متصل شود که در رجعت وی باشد یا از صاحب مثلثه یا
وی باشد یا با کواکب دافع قابل را شهادت باشد اندر برج خویش بی حیز خویش

باشد ازان هبوط برون آرد پس همیشه ویرا نعمت باشد بروی تا آنگاه که این کوکب
نیز اندر هبوط خویش شد آن کوکب متصل شده ازان جایگاه که صفت کردم برون آورد پس
ازان هبوط نعمت را مکافات کرده باشد که بروی بهم باشد که صاحب شرف برج کوکب را
صاحب نعمه خوانند **جنس قبول** اما قبول آنست باشد که کوکبی بکوکبی متصل شود از برج وی و
از شرف وی یا از حد و مثلثه و وجه وی آنگاه قبول کند ویرا و یا متصل شود دافع بقابل
و این قابل اندر خانه و شرف و حد و مثلثه و وجه دافع بود هم قبول بود اما قوی تر
قبول از خانه و از شرف بود اما قبول حد و مثلثه و وجه ضعیف باشد مگر که هم حد و مثلثه
و هم وجه باشد آنگاه قبول تمام باشد و این صاحب مراغم مر یکدیگر را قبول کنند بنظر
و اتصال ولیکن اتصال قوی تر باشد و اگر دو کوکب اندر تثلیث یکدیگر باشند یا اندر
تسدیس یا اندر برجی باشد که متفقه المطالع باشند یا اندر برجی که متفقه القوه باشند مر
یکدیگر را قبول کنند از جهت اتفاق طبیعت این برجها مر یکدیگر را و لیکن قبول کنند یکدیگر را
از جهت اعتدال طبایع ایشان و آن قبول است که ~~ضعیف~~ قوی است و میانه است و آنست
که کمتر است و اما قبول بیشتر مر قمر را باشد از شمس زیرا که ویرا قبول کند از همه برج الا که نور قوی ۲
قمر از آفتاب است مگر اینکه قبول آفتاب مکروه است اما چنین اتصال از برجی باشد با آفتاب که
آفتاب را اندران برج مراعمه باشد آن قبول طبیعت بود و قبول برج و عطارد چنین کوکبی را
قبول کند از سنبله این نیز قبول قوی باشد و قبول دیگر آنست باشد که دو کوکب یکدیگر را
قبول کنند از خانه یا از شرف یا از حد یا از مثلثه یا از وجه و چنین این مراعمها باشد
رجع شود قبول قوی باشد و اما قبول دون آن باشد که از یک خط باشد چنین حد و مثلثه و وجه
یا خود یکدیگر را قبول کنند از جایگاه طبیعت چنین فرح و مانند وی **صفت دیگر مولبات**

سعادت و آن چنان باشد که کوکب نزد سعدان باشد به تثلیث یا به تسدیس یا به مقابله یا به تربیع یا
مقارنه و نحس ازوی ساقط باشد یا محصور بین السعدین باشد یا از سعدی باز گردد
و بسعدی پیوندد و یا حیز باشد و آن آنگاه بود که اندر حد قلب آفتاب بود و میان وی
و میان آفتاب پانزده درجه ۳ باشد که این خلی بغایت سعادت باشد یا بنظر آفتاب باشد یا
بنظر قمر و قمر مسعود بود و سریع السیر بود زاید النور و العدد یا اندر حیز خویش بود یا اندر طلب
خویش بود چنین خانه و شرف یا در حد یا در مثلثه یا در وجه یا فرح یا در درجات نیره یا مقبول
بود یا بروز فوق الارض و بشب تحت الارض بود و شمس و قمر چنین اندر خط سعدان باشند همچنان
باشند که اندر حظوظ خویش و همچنان سعدان اندر حظوظ نیرین همچنان باشند که در حظوظ خویش
اما بدانکه سعادت بر سه گونه است مضاعفه السعاده است و بعید و کمتر ازین اما مضاعف آن باشد
که کوکبی اندر برجی باشد که ویرا اندران برج دو شهادت بود یا سه یا بیشتر چنین عطارد
در سنبله مر ویرا دو سعادت بود سعادت خانه و سعادت شرف اگر با این همه اندر حد و
فرح باشد سه سعادت بود و اگر اندر طالع بود چهار سعادت بود سعادت خانه و شرف حد و
فرح و اما بعید آن باشد که کوکبی در جایی باشد که آن برج موافق طبع وی باشد چنان چنین
زحل اندر دلو و مشتری اندر قوس و مریخ اندر عقرب و زهره اندر ثور و نیرین اندر خانهای
خویش و اما کمتر ازین است و دلالت کند بر صلاح چنان باشد که کوکب اندر جایی باشد که آن
خانه خلاف طبع وی باشد چنین زحل بجدی و مشتری اندر حوت و مریخ اندر حمل و زهره اندر
میزان و عطارد اندر جوزا **صفت دوم قوت** اما قوت کواکب آن باشد که صاعد باشد
اندر شمال یا شمالی باشد یا صاعد باشد یا اندر فلک اندر مقام ثانی باشد یعنی مستقامت
یا بیرون از تحت الشعاع باشد یا اندر وتد باشد یا مستقبل باشد یا با کوکب علوی شرقی

مودت ۲ خ ل
شانزده دقیقه از شمس
و شانزده دقیقه
از پس هم

مراد از حیز آنست که کوکب نر اندر برج نر
و روز فوق الارض و شب تحت الارض بود
و ماده اندر برج ماده روز بتحت
الارض و شب بفوق الارض باشد م

الی ۳ م

باشند از آفتاب خاصه که آفتاب در اینحال با ایشان به نظر تسدیس باشد یا اندر ربع مذکر ۲۳
باشد یا اندر برج مذکر باشد و اما قوت کواکب سفلی آن است که موبی باشند اندر ربع
مؤنث باشند **بیست و یکم ضعف** و دلالت نقصان سعادت آنکه باشد که بطی السیر
باشد یا اندر مقام اول باشد یا راجع باشد و بدترین رجوع رجوع سفلیین باشد خاصه
که بار جعشان احتراق باشد یا کوکب در تحت الشعاع یا در درجات مظلمه باشد
یا کوکب در برج باده یا در درجات ماده باشد و بروز تحت الارض و لیس فوق الارض
بود یا اندر برج نر یا اندر درجات نر بشب زیر زمین و بروز بالای زمین یا در هبوط
خویش یا در بعد در جنوب یا جنوبی باشند یا ساقط باشند از وتد یا زایل یا اندر طریق
محترقه و این از نوزده درجه میزان است تا سه درجه عقرب زیرا که این جایگاه
هبوط نیرین است یا اندر خانه وبال باشند یا متصل بکوکب راجع باشند یا اندر هبوط یا
ساقط یا زایل یا نامقبول یا در غربت باشند و این آنگاه باشد که خالی السیر باشند که
بعدی ناظر نباشند و از علویان که موبی باشند از آفتاب و اندر ربع مؤنث باشند
و ضعیف آفتاب آنکه باشد که اندر برج مؤنث بود بجز خانه نهم که فرح اوست و ضعیف
سفلیان آنکه باشد که مشرقی باشند و در ربع مذکر و برج مذکر باشند **بیست و چهارم نحوست**
و آن چنان باشد بنظر نحسان باشند بقران و تربیع و مقابله (و تثلیث و تسدیس) و میان وی و میان نحس
کمتر از حد کوکبی باشند یا اندر حد و نحس باشند یا اندر خانهای نحوس یا بعضی نحوس
مستعلی باشند بروی و از دهم یا از یازدهم از جایگاه وی و نیز این همه آنگاه بود
که آنکه نحس قبول نکند یا بمقارنه شمس باشد یا با راس و ذنب جوزهرات خویش باشند یا
خود با راس و ذنب باشند و میان ایشان کمتر از دوازده درجه نباشد از جهت آنکه عقده

باشند

باشند بتر آنگاه بود که آفتاب با راس یا با ذنب بود و میان ایشان چهار درجه بود
از پیش یا از پس میان راس و قمر و ذنب دوازده درجه بود از پیش و از پس اما قوت
و نحوست جوزهر چنین گویند متقدمین که راس را طبیعت زیادت است چون سعد
با وی باشد سعادت بیفزاید و چون نحسان با وی باشند اندر نحوست بفزاید
~~و از طبیعت ذنب نقصان است چون سعدان با وی باشد کم کند از سعادت~~
و چون نحسان با وی باشند اندر نحوست بفزاید و اندر طبیعت ذنب نقصان است
چون سعدان با ذنب باشد کم کند از سعادت و چون نحسان با وی باشد کم کند
از نحوست و از این جهت است که حکما همچنین گفته اند که راس با سعد سعد است و با
نحس نحس و ذنب با نحس سعد است که از نحوستش بکاهد و با سعد نحس است که از
سعادتش بکاهد **بیست و پنجم محصور النحسین** آن چنان بود که کوکبی اندر برجی باشد و — محصور النحس
با وی اندر آن برج از پیش نحسی باشد یا شعاع نحسی و از پس نیز نحسی باشد یا شعاع
نحسی یا منصرف شود کوکب از نحسی بمقابله (بمقارنه) و متصل شود بنحسی دیگر هم بر آن حال و گونه
دیگر آن باشد که کوکبی اندر برج باشد و نحسی اندر حد او بود یا شعاع وی
اندر برج دوم وی بود و نحسی دیگر یا شعاع وی اندر برج دوازدهم او بود
و اگر کوکبی نباشد اندر وی و حال (طالع) بدین صفت بود که گفتم گفت تباه و منحوس — با بروج دیگر آن طالع یا آن بدین صفت باشند هم
باشد محصور النحس باشد اگر آفتاب یا بعضی سعدان بدان کوکب محصور نظر کنند یا
بدان برج نظر کنند و میان ایشان کمتر از هفت درجه بود از نحوست محصور
کم کنند و اگر محصور برج باشد و سعدان بوی نظر کنند یا شمس آن نحوست یا کاسته
شود و اگر برج یا کوکبی محصور السعدین باشد از این دو فاضلترین سعادتها باشد

بیست و ششم ضعف قمر و آن بر یازده وجه است اول آن بود که منخسف باشد و نقصان پذیرنده تر بی آن باشد که ضعف اندر روی افتد که آن برج طالع مولود کسی باشد یا به تثلیث یا تربیع یا مقابله و تسدیس طالع باشد دوم آن باشد که تحت الشعاع شمس باشد و پیش و پس وی دوازده درجه باشد و سیم آنکه باشد که از دقیقه اجتماع یا استقبال ها درجه قمر دوازده درجه باشد از پیش و پس چهارم آنکه بود با نحسان باشد بنظر یا ایصال یا قران و پنجم آنکه باشد که در اثنا عشریه زحل یا مریخ باشد و ششم آن باشد که بار اسی یا ذنب باشد و میان ایشان دوازده درجه باشد از پیش و از پس هفتم آن باشد که جنوبیه باشد یا هابط باشد اندر جنوب هشتم آنکه باشد که اندر طریقه محترقه باشد و نهم آن باشد که اندر آخر بروج باشد که حدود نحسان است و دهم آن است که بطی السیر باشد که کمتر از سیر اوسط باشد و آن سیزده درجه است و سه دقیقه و یازدهم آن است که اندر خانه نهم باشد **بیست و هفتم حیز** و آن چنان باشد که کوکب بروز فوق الارض بود و بشب تحت الارض خاصه که کوکب مذکر در برج مذکر و کوکب مؤنث در برج مؤنث باشد مریخ مؤنث است و لیکن از جهت آنکه علویست حیز او با علویات یکی آمد جز آنکه برج علویات مذکر باید مریخ را برج مؤنث است چون کوکبی در حیز خویش باشد و قوی باشد دلیل کند بر سعادت و اعتدال و اگر در خلاف حیز باشد دلیل باشد بر فساد و خلاف اعتدال **بیست و هشتم اقبال** اما اقبال آنکه باشد که کوکب اندر وتد باشد یا مایل الوتد و مقبول نیز اندر آن برج الاشتهار که باشد و نیز اقبال خوانند **بیست و نهم ادبار** اما ادبار آنکه باشد که کوکب ساقط باشد از وتد و ربع و تدر ناظر نبود و در برجی که باشد نامقبول باشد **سی ام مزاعمه** مزاعمه آنکه باشد که کوکبی را اندر روج شهادت است

بحیز خانه

(هامش: زایل خانه نهم است قمر را یا ناقص حساب و این در و ازدهم مشهور بعد جمع)

چون خانه یا شرف یا حد یا مثلثه یا وجه آن کوکب صاحب هم از عمر آن جای باشد **سی و یکم متبرز** متبرز آن باشد که کوکبی را اندر برج بیشتر حظ افتد و غالب که در آن برج و ورا متبرز خوانند (بعد غالب البته هم) **فصل** شهادت

دوم موافقت برجهای که متفقة المطالع و متفقة القوة و متفقة الطبیعة خوانند برجهای که یکدیگر را نظر ندارند و یکدیگر را موافق اند مر ایشان را متفقة المطالع خوانند آنست که مطالع هر یک مانند یکدیگر اند چنین آخر حمل موافقت مر اول حوت را و اول حمل موافق است مر آخر حوت را و ایجابی در جه بدرجه یک از آخر تا اول می گیر این برجها را که موافق اند و ثور موافق است مر جدی را و سرطان موافق است مر قوس را و اسد موافق است مر عقرب را و سنبله موافق است مر میزان را و اما آنچه متفقة القوة اند آنست که ساعات روز اندر ایشان یکی است آن اول جوزا و آخر سرطان و آخر سرطان و اول جوزا و ایجابی درجه بدرجه موافقند مر یکدیگر را بقوه سنبله موافق است با حمل میزان موافق است با حوت ثور با اسد عقرب با دلو قوس با جدی یک برج را از اول گیر درجه بدرجه تا آخر و باز آن برج را که با او موافق است از آخر درجه بدرجه باز گوینه تا اول درجه که برابر باشند درجها اتصال باشد و آنچه متفق اند بطریق طبیعتی چنان است که دو برج یک نشان را باشند چنین خانهای کواکب است و چون این برجها که متفقة المطالع و متفقة القوة خوانده گشت که یکبار استوی گیری و یکبار معکوس درجات ایشان متفق یکدیگر گردد چنانکه در زیج یاد کرده است که دوم درجه حمل با درجه بیست و هشتم حوت چنین برابر است و درجه چهارم حمل با درجه بیست و ششم حوت چنین موافق است و درجه پنجم حمل با بیست و پنجم درجه حوت موافق است ایجابی همه برجهای موافق را از اول تا آخر بدین قیاس میکن و این برجها که یاد کردیم هستند که متقابل یکدیگر اند این اتصالات را اتصال طبیعی خوانند و نظرها که از تسدیس و تربیع طبیعی و مقابله یاد کردیم نظر و یکدیگر موافق اند و یا بی نظر باشند و اگر دو کوکب اندر دو برج باشند یکی بر درجات مستوی

(هامش اعداد: ا ه، ا ط، ۲ ه، ه ب، ه و، ... ه، ه ها، و ما، ا ه، ب ۲، ط)

(هامش: و این باب بکار آید مر سیرون آوردن هیلاج و کدخدا را و تحویل زمان و ادوار فرزندان و دوستان را و مر درون آوردن دلیل طالع و خبر ...)

(هامش: ده هستند که به تسدیس و تربیع و تثلیث اند)

و یکی معکوس برابر چنین هر دو بر یک خط آیند نظر بشم و مطلع آیند یکدیگر را چنانکه یکی به درجه شش
و دیگری به هفت درجه یکی به یازده درجه و یکی به شانزده درجه همچنین تا آخر

فصل سیوم

اندر دانستن احوال کواکب با یکدیگر و با سیر آفتاب در ظهور و اختفا اما این سه کوکب علوی چون آفتاب
از مقارنه ایشان بگذرد تا وقت مقابله با آفتاب اندر ایمن آفتاب باشند و تا آنگاه
که آفتاب باز بمقارنه ایشان رسد اندر سپر آفتاب باشند و زهره و عطارد تا اندر طلوع و غروب
عشیات باشند اندر سپر آفتاب باشند و تا اندر طلوع و غروب غدوات باشند اندر ایمن آفتاب
باشند و قمر تا اجتماعی باشد اندر ایمن باشد و تا استقبالی باشد اندر سپر باشد اما این سه کوکب
علوی تا اندر فلک آفتاب باشند شانزده دقیقه پس با پس اندر صمیم باشند و چنین از شانزده
دقیقه بگذرد با ام جرم خویش تحت محترق باشند و تا تا جرم اندر شعاع باشند چنین از جرم خویش
تا اندر پس ایمن قوت تشریق و در ستوریه باشد و بعد از آن ضعیف تر شود اندر تشریق و نشاید در ستوریه
راو بار چنین شصت درجه از احتراق مانند مقابله را اکبار شمسی خوانند و بعد از آن تا بمقابله غربی باشد
و چون نشست درجه احتراق رسد کبار روزن خوانند تا از حد تحت الشعاع بیرون آید
مشرق باشند و شایسته بوند مرد ستوریه را چنین مقیم شوند و بعد از آن تا مستقیم شوند اندر
غروب عداوت باشند موید خوانند تا باز تحت الشعاع آیند چنین بگذرند اندر طلوع غروب
باشند تا مقیم گردند چنین راجع شوند باز مشرقی عشیات خوانند

فصل چهارم

اندر دانستن طبایع و مزاج کواکب بفلک اوج و فلک تدویر کوکب که صاعد باشد اندر
فلک طبیعی وی خشک باشد و چنین هابط باشد تر باشد و علویان از اول تشریق تا مقام اول
تری دارند و تا بمقابله شمسی گرم بوند و تا بمقام ثانی خشک باشند و تا صمیم گرم باشند و
عطارد و زهره از اول مشرقی که راجع بوند تا مستقیم تر بوند و تا حد صمیم گرم بوند و تا مقام

تا حد تحت الشعاع با محترق صمیم شوند
زهره و عطارد چنین تحت الشعاع بیرون آیند
مشرقی و مشرق شوند شایسته بوند مرد ستوریه را

اول با فی موب خشک بوند تا باز صمیم شوند سرد شوند قمر اندر ربع اول گرم و تر بود و اندر ربع
دوم گرم و خشک و اندر ربع سیوم سرد و خشک و اندر ربع چهارم سرد و تر و اصل دانستن مزاج کواکب
آنست که بنگری که طبع کوکب چیست و اندر کدام برج است طبع برج با وی بیامیز و آنچنان باشد
که طبع ربع فلک و فلک اوج و فلک تدویر جمع کنی و با یکدیگر مزاج دهی و بنگری که کدام
مزاج غالبتر است آن قوی تر باشد چنانکه زحل سرد و خشک است اندر سرطان یافتیم اندر اول
موب بود و اندر فلک اوج نازل و اندر فلک تدویر هابط برج سرطان تری زیادت کرد و آن
موب سردی زیادت کرد گفتیم زحل سرد و تر است و مریخ را دیدیم اندر اسد بود و صاعد
از فلک اوج و هابط اندر فلک تدویر مریخ گرم و خشک است و برج گرم و خشک صعود
خشک بود و هبوط سرد سه جزو گرم و خشک بود چنین سردی از وی کم کردیم سه جزو خشک
آمد و دو جزو گرمی گفتیم دلالت خشکی غالبتر آمد حکم باید کرد بافراط خشکی مریخ و همچنین
همه کواکب را دلیل گیر

فصل پنجم

دانستن فرح ستارگان بجنبد بوده و جای دل فرح
ارباع فلک اما کواکب علوی را در ارباع مذکر فرح است و چون مشرقی باشند هم اندر فرح
باشند و کواکب سفلی را اندر ارباع مونث فلک فرح است و چنین مغربی باشند هم در فرح
باشند و عطارد را در هر دو است فرح است و فرح دیگر است کواکب نهاری را در فوق
الارض و لیلی را تحت الارض فرح است و فرح دیگر هست که معروفست فرح عطارد اندر طالع
و فرح قمر اندر سیم و فرح زهره اندر پنجم و فرح مریخ اندر ششم و فرح آفتاب اندر نهم و فرح
مشتری اندر یازدهم و فرح زحل اندر دوازدهم و همچنین فرح دیگر است فرح زحل اندر برج
دلو و فرح مشتری اندر قوس و فرح مریخ اندر عقرب و فرح شمس اندر پانزده درجه اسد و
فرح زهره اندر ثور و فرح عطارد اندر سنبله و فرح قمر اندر پانزده درجه سرطان

این ارباع دور ماه است نه ارباع ۳

وجه دیگر اما ماه اگر در برج سیم باشد قوت سیم برابر قوت یازدهم باشد و اگر آفتاب اندر نهم باشد برج نهم قوت برابر برج پنجم باشد و اگر مشتری اندر یازدهم باشد برابر طالع بود [illegible]

و جملهٔ کواکب اندر برج ثابت بود قوی تر از برج ذو جسدین بود و در برج ذو جسدین
قوی تر از برج منقلب و کواکب علوی در برج ثابت بهتر بود و کوکب سفلی در برج منقلب
و کوکب سبک رو در برج سبک و گران رو در برج گران بهتر بود و اما عطارد و مشتری بر
شکل برج منقلب اند و زهره و مریخ بر شکل برج ثابت اما قوی ترین اوتاد طالع است پس
وسط السما پس هفتم پس چهارم پس پنجم پس نهم پس سیم پس دوم پس ششم و دو خانه باید دانست که
[illegible] خانها و آن ششم و دوازدهم است اما چون کوکبی بمقابلهٔ این خانها افتد که در اوج است
پس ضعیف و تباه باشد و از درجهٔ بیت الاعدا تا درجهٔ طالع اندرین میان زحل قوی است
هر چند از وتد زایل گردد و از درجهٔ بیت الاعدا تا درجهٔ بیت الرجا اندرین میان مشتری
را قوت است هر چند از وتد دور باشد و از درجهٔ نهم تا درجهٔ هفتم اندرین میان کواکب را بر
هر چند نحوست کو بی او باشد مگر مشتری و زهره را و از درجهٔ هفتم تا درجهٔ ششم مریخ را قوت است
و از درجهٔ ششم تا پنجم زهره را قوت است و از درجهٔ پنجم تا چهارم از هفت کوکب را قوت است
خاصه کوکب لیلی را اندر برج آبی و خاکی و از درجهٔ سیم تا درجهٔ چهارم قمر را قوت است [illegible]
را نیز قوت بود و از درجهٔ دوم تا سیم مشتری را قوه بود و از درجهٔ دوم تا درجهٔ طالع عطارد
را قوت بود و قمر اندر طالع نحس است و دشمنی آرد و تاوان [illegible] و غم و درد و اگر بعد باشد
تاوان آورد با [illegible] با خبر آید عطارد اندر هفتم زهره در یازدهم دشمنی اندر سیم
و ماه اندر نهم و مریخ اندر دوازدهم و زحل اندر ششم و مشتری اندر پنجم این جایگاه مرایشان را
هم باشد و صحبت زحل و مریخ قوی تر باشد و نحوست را خاصه عقابه کوکب نحوست بد باشد و اگر مشتری
گرید جمع کوکب جایگاه نیکو باشد در برج و خانه خویش دلیل سعادت باشد و اگر بر خلاف این باشد
نحوست پیدا کند و همچنین چون نحسی بجایگاه خویش بود سعادت شان ظاهر باشد و اگر بر خلاف

زحل را قوت است

و از درجه بیت الرجا تا درجه نهم اندر میان آفتاب را قوت است هر چند از وتد دور باشد هم

خاصه که [illegible] کوکب [illegible] کار را [illegible] نحوست زحل اندر [illegible] هم

جایگاه

جایگاه خویشتن باشد نحوست پیدا کند زحل با همه قوت نحوست او جمع صاحب مثلثهٔ طالع مولود باشد
و اندر وتد باشد و نیکو حال باشد و در جایگاه نیک باشد دلیل باشد بر تربیت مولود و بقای وی و چون
بجای بد باشد و حال بد باشد این مولود تربیت نیابد و اگر زحل اندر دوم باشد کمال نحوست آن را کنده
کند و روزی بر آنکس تنگ کند و اگر مریخ باشد و بد حال باشد [illegible] آرد و در زندان و اگر دلیل تربیت
مشتری باشد و نیک حال باشد دلیل کند بر فایده های بسیار و مالها [illegible] آوردن و جمع [illegible] مال
و بد جایگاه باشد دلیل کند بر تاوان و زیانها پس بدانکه [illegible] اندر نیکوی جایگاه
و حال و بدی جایگاه و حال از شکل خویش می گردند

فصل ششم در دوستی و دشمنی کواکب

عطارد و مشتری با زحل دشمن اند و آفتاب با زحل با جمله دشمن اند و قمر و مریخ با زحل دشمن اند
و زهره و عطارد با زحل دشمن اند **موافقت کواکب** زهره و مشتری با زحل دوست اند و
مشتری با زحل هم دوست اند و هم دشمن باندازه اتصال این دو کوکب جمع و مردم اند
که با یکدیگر دوستی دارند اندر ملک و مملکت و مریخ و زحل دوست اند و اندر ایشان
دشمن زهره با آفتاب دوست اند و عطارد با آفتاب دوست اند [illegible] ولیکن بیشتر
دوستی اندر آفتاب است اما عطارد و زحل زهره همچون مشتری و زحل اند [illegible]
دشمنی اما قمر با زهره همچون آفتاب با عطارد اند و مریخ با آفتاب همچون آفتاب با عطارد
مریخ با مشتری گاه دوست و گاه دشمن باشد مریخ با زهره با جمله دشمن اند دوستی که افتد
عارضی باشد اندر کار فسق و فجور و زنا و عطارد با مریخ پیوسته اند در مکر و خیانت اند
با یکدیگر

فصل هفتم

اندر موافقت احوال کواکب سعادت و نحوست بدانکه قمر دلیل است
بر احوال عالم و جاسوس فلک است و حال ستارگان زیرا که بهمه فلک بگردد به مدت
بیست و هشت روز و نور همه ستارگان و برجها نقل کند و بعالم [illegible] رساند وی مانند است

دلیل کند بر بقای ملک و چون دلیل [illegible] باشد هم

و با یکدیگر دوستی کنند هم

و اندر آتش [illegible] آفتاب است و لیکن عطارد اندر [illegible] دشمن دارد آفتاب را هم

نگاه جهان زیرا که هرچه اندر عالم پدید آید اول خُرد باشد و بار کلان شود تا بغایت
خویش برسد پس از آن هر روز نقصان گیرد تا آخر شود و از این جهت استادان این صناعت
گفته‌اند فان صلاح القمر صلاح کل شی و فساده فساد کل شی ~~براکه نحست کسوف دلیل کند~~
بدانکه نحست کسوف دلیل کند بر فنا و زوال گشتن و تاریکی و تباهی احوال و بطی السیر گرانی
کارها و برآمدن حاجتها بدشواری و رجعت کواکب دلالت کند بر عصیان و پشیمانی و باز ماندن
از کارها و حاجتها و بیماری و نارواﺋی کار و تنگی معیشت و مجری و سرایت و هبوط دلیل
کند بر وحشت و زیان و غم و غربت و احتراق دلیل کند بر غم و بیم و ترس و مشقت
و بیماری و شرف دلیل کند بر رفعت و منزلت و عز و جاه و برآمدن حاجت بآسانی
و صاعد اندر شمال دلیل کند بر زیادتی دولت و قدر و منزلت و برآمدن امید و استقامت
دلیل کند بر نیکوئی احوال و روائی کار و فراخی معیشت و تمامی حاجت و مقیم دلیل کند بر
ابتدای سعادت و بازگشتن کارها باقبال و دولت و فرح دلیل کند بر شادی و نیکوئی
و سلامت تن و پدید آمدن منفعت و چنین کوکبی در خانه نحس بود یا شرف وی قبول کند شر باز
دارد و شر را با نظر ایشان تثلیث و تسدیس بود هم باز دارد دهر و تباهی اما سعدان
اگر مقبول نباشند سعادت کنند و اگر مقبول باشند نیکوتر بود و بدانکه علم نجوم دو درجت
خیر و شر هر کجا سعدی بینی بگو خیر است و هر کجا نحسی بینی بگو شر است و کواکب را امتزاجی نیکو بینند
تا آنگاه که نحسی بجرم وی نور افکند چون از جرم وی کوکب بگذرد یا کسوف هیچ جز نباشد
بجز ترس و بیم و سلامت کند و همچنین اگر سعدی متصل شود امید سعادت باشد و هر نحسی که نحس
کند و از طالع ساقط شود بیم آرد و زیان نکند و همچنین سعدان چنین بود کنند سعادت کنند و
چون از طالع ساقط شوند طمع افکنند ولیکن تمام نکنند و اتصال قمر بکوکب دلیل کند بر آنچه

امید

برغم و اندوه و ترس و بند و حبس و بیماری
و وبال دلیل هم ٣

و مقیم اندر رجعت دلیل کند بر عجز و بر اهلکی و
اندر کارها و نقصان حاجتها و عصیان و
هبوط اندر مغرب دلیل کند بر ضعیفی
کارها و ناتمامی حاجت و فرو ماندن
از کارها و تنگی معیشت هم

و چون منصرف شود امید طمع
افکند و لیکن کار تمام نشود ٤

کوکب که در اوتاد قوی بود با او شر آرد
و چون منصرف شود زیان نکند هم

امید دارد باندازه طبیعت کوکب قابل بد بر قمر و اگر سعد بود خیر آورد و اگر نحس بود
شر آرد و انصراف قمر بکوکب دلیل کند بر آنچه گذشته باشد و رفته بر اندازه قابل تر بر قمر کوکب
که اندر خانه زحل و مشتری باشد حاجت وی برآید بدشواری و اگر در خانهای کواکب سبک رو
باشد بزودی برآید و بآسانی کوکب که اندر برج باشد به پنج و پنج درجه قوت وی اندر
برج دیگر باشد تا اندر برج دیگر پنج درجه جای بگیرد ضعیف بود کوکب که اندر برجی
باشد خواهد که بکوکب دیگر اتصال کند و اندر نیابد تا برج دیگر تحویل کند حاجت بر نیاید
بتمام و اگر دریابد آن کوکب را حاجت روا شود نحسی که وی مشرقی باشد اندر مراعمه
خویش بهتر باشد از سعدی که در خلاف خیر خویش بود نحسی که اندر طالع باشد
و طالع خانه وی یا شرف وی باشد شر باز دارد مگر که راجع بود سعدان چون بنحس نیز
ناظر باشند نحوست و شر کم کنند و چنین نحسان ناظر باشند سعدان بنظر فی الحقت
سعادت کم کنند اگر سعدان یا نحسان اندر جایگاه بد باشد یا راجع یا منحوس چون
اندر تحت الشعاع باشد دلالت سعد و نحس سخت ضعیف باشد شر و زیان نتواند کردن
نحسان اندر اوتاد و بتربیع یا مقابله نحوست ایشان سخت بزرگ باشد و اگر سعدی
اندر خانه هشتم باشد نه خیر کند و نه شر و چون نحسی اندر وی باشد شر وی عظیم باشد
و اگر دلیل خداوند حاجت متصل شود حاجت برآید با پایان و طلب اگر صاحب طالع پیوندد
حاجت برآید با آسانی بی رنج و تکلف و اگر کوکبی نقل نور کند از خداوند طالع صاحب
حاجت متوسطی از سایل بمسئول عنه زود و حاجت برآید و اگر نقل نور کند از
صاحب حاجت بخداوند طالع از مسئول عنه کس آید بسایل و حاجت برآورد و اگر بنظر
بود با آسانی برآید و اگر بدشمنی و عداوت باشد بدشواری برآید و منازعت و همچنین حکم

و چون خداوند حاجت از کوکب نحس
بود و صاحب طالع بوی متصل شود از شر بیم
و سفاه و حاجت تباه شود و اندرین حال
نحسی واقع اندر برا باشد بهتر از آن که قابل برابر
باشد هم

سعدان که ساقط باشند از طالع یا راجع باشند
بمنزلت نحسان باشند هم

هیچ خیری و شری نتوانند کردن سعد اندر
تحت الشعاع ضعیف باشد و سعادت نتواند کرد
و نحس اندر تحت الشعاع ضعیف باشد هم

از دلیل
کن از قمر چنانکه گفتم و اگر صاحب حاجت نحس بود و دلیل قوی متصل باشد و قمر از او ناظر
بتربیع و مقابله و مقبول ایشان دلیل کند بر شر و شفقت اما بدانکه اگر زحل سرد و خشک است و مریخ
گرم و خشک چنانچه اول ماه پنج و قمر با زحل متصل شود مزاج دهد بیکدیگر خاصه که زحل شرقی
باشد و چنین مؤثر بود مزاج کمتر دهد و آخر ماه با زحل مزاج دهد خاصه که غربی باشد و
و چنین مشرقی باشد بهتر باشد و اما اول ماه قمر با مریخ مزاج نه دهد خاصه که مریخ مشرقی باشد
و چنین مؤثر بود مزاج کمتر دهد و چنین مزاج دهد دلیل کند بر صلاح و نیکوئی و چون مزاج
نه دهد دلیل کند بر فساد و تباهی و باز مریخ مر شمس را اما اول ماه زیان کند و زحل با آخر ماه
معرفت بردن آوردن حاجت سائل اما بدانکه چون قمر دلیل کند بر تمامی و بر آمدن حاجت
باشد که تا خبر افتند بواسطه نحسی که بدو نگرد و تا آن نحس از جایگاه خویش زایل شود و بجایگاه
دیگر آید منزلا قبول کند و قمر اندران جایگاه باشد که با بتدای حاجت بهنگامی حاجت بر آید
و اگر قمر بجایگاه دیگر باشد و مقبول باشد تا آن نحس که یاد کردم و ناظر باشد بآن جایگاه
که با قول حال بود دلیل کند بر تمامی حاجت و همچنین اگر دلیل تدبیر بکوکب دهد و دلیل کند
بآن اتصال بر قضای حاجت و آن کوکب اندران وقت منحوس باشد و بکوکبی دیگر دلیل کند
حاجت آنگاه بر آید که دلیل با آن کوکب متصل شود بنظر مودت مثال چنانکه مثلا از
هو برجی کرا آید یا نی و طالع سرطان باشد و قمر اندر دلو عقرب نه برج و مریخ با ذنب بود و ذنب
دلیل نکند بر هدیه رسیدن تا آنگاه که قمر با زحل رسد و بمریخ متصل شود برسد آن هدیه
و لیکن پاره کمتر و چون کاری ابتدا کرده آید و صاحب طالع و صاحب رابع هر دو یکی باشند
و مسعود باشند و ساقط باشند از نحسان عاقبت آن کار چنان باشد که خداوند کار خواهد (ابتداء)
یعنی سائل و اگر دلیل خانه از خانهای مستقیما تحویل سال یا مولود اندر جایگاه معتبر باشند

[حاشیه:] عو باخوصحت
با خبان آرزو کنند که کاشکی این حاجت
خود از اصل نبودی اما بدانکه قمر از اول
ماه ~~...~~ با زحل مزاج دهد خاصه
که زحل شرقی باشد و با آخر ماه با مریخ مزاج
دهد خاصه که مریخ مغربی و چون مریخ مشرقی
باشد کمتر مزاج دهد و اصل نسخه کوچ
و باز با آخر ماه قمر با مریخ مزاج دهد
خاصه که مریخ مغربی باشد و چون مشرقی
باشد کمتر دهد صح
حاجات ۴

و تعقیب

و تعقب طالع نظر نیکوئی با صاحب حظوظ طالع و دلیل مقبول باشد دلالت کند بر برآمدن حاجتها
و تمامی مرادها و اگر نظر نبود دلیل کند بر دیری برآمدن حاجت اما چون کوکب دلیل کند
بر تمامی حاجت از جهت اتصال تا آخر اتصال تمام نشود تا آنگاه که قمر یکدور اندر فلک بود دو
باره جایها برسد و بهر دلیلان متصل شود و چنین بجایگاه حاجت برسد و با دلیلان تقارن شود
یا متصل آنگاه لا شک آن حاجت بر آید و اگر دو کوکب دلیل کند بر حاجت و دافع و مدفوع
الیه هر یک اندر جایگاهی باشند معلوم بدرجه و دقیقه از طالع زمانه یا طالع تحویل یا طالع
مولود چنین دافع برسد ببرج خویش هم مانند آن درجه و دقیقه که اندر وی بود مدفوع الیه پس هر آینه بجنباند ۴
بجهت دلالت حاجت را چنین اتصال دافع با مدفوع الیه تمام شود حاجت نیز هم بآن وقت تمام
شود و بر آید و اگر دلیل اندر صعود باشد که هر روز صاعدتر می شود بطلب البر المجد
دلیل کند بر آنکه رفعت و منزلت و جاه یابد روز بروز تا بغایت برسد و چنین سریع
السیر باشد دلیل کند بر آنکه زود رفعت و منزلت یابد بزودی و اگر دو دلیل دلالت کند بر تمامی
حاجت باتصال یکدیگر پس وقت تمامی برسد وقت پنج اول که قمر نقل کند میان ایشان
پیش از آنکه آن دو دلیل بیکدیگر متصل شوند اگر دلیل بر آمدن حاجت بزودی باشد وقت
دوم آنگاه باشد که هر دو دلیل به یکدیگر متصل شوند و مؤکدتر آنگاه باشد یاری کر — که قمر باشد ۴
باشد یا در نقل النور باشد یا در موضع حاجت بیک آن حاجت بر آید و وقت سیم آنگاه
که آن دو دلیل از یکدیگر منصرف شوند پس هر آینه بر آمدن حاجت باشد بدیر روی
و اگر دو دلیل دلالت کند بر قضای حاجت باتصال یکدیگر و اگر یکدیگر منصرف
شوند و آن حاجت تمام نشود نومید نباید بودن تا آنگاه که قمر یکدور اندر فلک بگردد
و چنین بموضع حاجت یا میان آن دو دلیل نقل نور کند با آن دو دلیل یکی یا دو بموضع حاجت

نظر کند هر آینه حاجت تمام شود و اگر آن دلیلان دلالت کنند بر شر و مکروه و منحوس باشند
و سریع السیر باشند و غیر معقول هر آینه شر انگیزند و انجبانی اگر بطی السیر باشد و چون قمر با بعضی کواکب اندر
طالع باشند یا اندر موضع حاجت آیند و بعضاً نیش نظر کنند یا بطالع صاحب حاجت باشند و بخانه حاجت
نظر کند پس آن مهم اندران وقت بر آید و اگر بوقت مسئله یا بوقت ابتدای کاری یا دلیلان
دلالت کنند بر قضای حاجت و دلیلان بیکدیگر ناظر باشند یا صاحب مرابعه بطالع نظر
بکنند پس هر وقتی که بیکدیگر نظر کنند و بیکدیگر متصل شوند آن روز و آن ساعت آن
حاجت بر آید اما بداند که مطالع بروج و سالهای بروج ضعیف اند بدلالت وقتها
و سالهای کواکب و دور ایشان قوی تر اند بدلالت اوقات و ازین جهت بوذر
گفته که برجها بر سبیل مردکانند و چون کواکب اندر ایشان آیند زنده شوند و دیگر گفته
بروج بر مثال تنند و کواکب بر مثال جان و اگر قمر منصرف شود از کوکبی از برج ذوجسدین
و دلیل کند بر بودن حاجت وقت وی آنگاه باشد که متصل شود دیگر باره قمر از
برج آن کوکب چنانکه زحل اندر سنبله بود و قمر بوی متصل بود از قوس و دلیل کند بر آمدن
دلولان وقت آنگاه بود که قمر از جدی بزحل پیوندد و اگر بعضی کواکب دلیل کنند بر
چیزی از خیر و شر حدوث آن چیز آنگاه باشد که روز آن کوکب بود یا ساعت وی یا ماه
اندران روز بدان ساعت مثلاً دلیل مریخ بود گوید چیزی پس بروز سه شنبه یا ساعت
مریخ تمام شود یا پیدا آید و اگر کوکب تنها باشد بدلالت پس وقت تمامی حاجت [illegible]
کوکب بود یا بسال آن کوکب و اگر دلالت مر بروج را باشد تنها پس بعدد مطالع یا بسال
برج باشد وقت تمامی حاجت و اگر برج با کوکب مشترک باشد جمع کن دور کوکب و مطالع
بروج و اگر دافع اندر برج ذوجسدین باشد و قابل اندر برج ثابت یا عکس وقت حاجت

بر سعادت دلیل باشند و سعود بوند دلیل کند بر زودی بودن و مجمع خبر معقول باشند دلیل کنند بر تأخیر سعادت و انجبانی بطی السیر باشد چنین مثلاً [illegible]

زیرا که بروج دلالت بدان گیرند مگر بکواکب ۲

جسد

بعد در روز آن ۲

باراع

باریاع و فصل سال افتد و اگر دافع اندر برج ثابت بود و مدفوع الیه اندر برج منقلب
و یا قابل اندر برج ثابت بود و دافع اندر برج منقلب پس وقت حاجت بماهها
افتد و اگر دافع در برج ذوجسدین باشد و قابل اندر برج منقلب یا قابل اندر
برج ذوجسدین باشد و دافع اندر برج منقلب پس وقت حاجت بروزها افتد
و اگر دافع و قابل هر دو اندر برج ثابت باشند پس آن حاجت بسالها بر آید و اگر
هر دو در برج ذوجسدین باشند بماهها بر آید و اگر هر دو اندر برج منقلب
باشند پس آن حاجت بساعتها بر آید و انجبانی قیاس میکن نظر را که از اوتاد
یا مایل الاوتاد یا از ساقط و زایل الاوتاد باشد و اوتاد بر مثال برج ثابت
است و مایل بر مثال برج ذوجسدین و زایل و ساقط بر مثال برج منقلب است
این فصل را نیک یاد دار که در حاجتها بسیار بکار آید و اگر کوکبی متصل شود
بکوکب دیگر و دلیل کند بر بودن چیزی پس وقت آنگاه بود که دافع اتصال
کند مثلاً صاحب دوم بصاحب طالع نظر کند پس صاحب دوم دلیل کند
بر بیماری وقت درازی بیماری از صاحب دوم بگیرند تا از سال وی یا از
نظر دلایل دیگر بوی و اگر اختیار کاری کنی و صاحب طالع یا دلیل بینی کوکب متصل
و آن کواکب باز بدان برج متصل شوند که کوکبی اندران برج باشد که دلیل کند بر
تباهی ابتدای آن کار تباهی در او فتح کند بعدد دور آن کواکب
دلیل باشد متصل بود یا زیف(?) و دیگر وهی(?) باز گردد مثلاً طالع سرطان
باشد و قمر بزهره و مشتری و شمس پیوسته بود و در وسط السماء این کواکب زحل
پیوسته بوند و زحل اندر طالع بود بعدد دور زهره و مشتری و شمس سعادت باشد

وچون این دورها بگزرد زحل بخونت خویش بیرون کند و تباهی آورد فصل
هشتم اندر دانستن اوقات بدانکه وقت برآمدن کارها و تمام شدن
حاجتها از نوع های طلب کنند اول انکه بنگر بوقت سوال بدرجهٔ قابل و
دافع بنور و حساب درجات مابین ایشان سال بود یا ماه یا روز یا
ساعت چنانکه گفتم بر اندازهٔ سرعت سیر و بطو دوم انکه دافع بدرجهٔ
قابل برسد سال و ماه و روز یا ناقل النور بدرجهٔ قابل یا دافع برسد بحد
و سیم انکه بنگر بدرجات مابین دلیلین هر درجه سالی یا ماهی یا روزی باشد
باندازهٔ سرعت و ابطاء ایشان و دلیل برج ثابت و منقلب و ذو جسدین
و چهارم بنگر بوالی که دلالت کند بر وقت که سال صوری وی چند است
اگر فوق الارض بود و شرقی باشد بعدد سال صوری ساعت بود و اگر
مؤنث باشد روزها باشد و اگر تحت الارض باشد و مشرقی باشد ماهها
بود و اگر مؤنث باشد سالها بود بعدد سال صوری و پنجم بنگر که والی
مسئله دران وقت درکدام برج است بعدد درجات طالع آن
برج باشد اگر ثابت بود سالها و اگر ذو جسدین باشد ماهها
و اگر برج منقلب باشد بروزها و باشد که بنظر بابین درجات طالع با
درجات قابل یا مابین قابل و درجات طالع هر برج ماهی باشد
فصل نهم اندر بیرون آوردن طالع سایلان جمع آمده
بسه چهار حاجت یا بیشتر در رو بنویسد فیلسوف چنین گرد آیند نزد تو
سایلان بسیار و ارتفاع نگرفته هنوز بیک درجه باشد و چیزی گذشته نگذشته باشد

طالع

طالع سایل اول را باشد و وسط السماء سایل دوم را و خانه یازدهم سایل سیم را
و خانهٔ پنجم سایل چهارم را باشد و خانهٔ هشتم سایل پنجم را باشد و خانهٔ سیم سایل
ششم را باشد و خانهٔ چهارم سایل هفتم را باشد و خانهٔ نهم سایل هشتم را باشد
و چهار خانه که بطالع نظر ندارد دلیل نکنند و گفته اند حاجت اول از طالع
باید نگریستن و حاجت دوم از بیت المال و حاجت سیم از بیت الاخوه و
این سخن بر هانست برانکه عشریه هرمس و الجنبلی قیاس کرده اند حاجت زیرا که در هر برج دلالت کند
را از بیت الاعدا و دیگر بنگر حاجت اول را از اتصال قمر و حاجت
دوم از اتصال دوم قمر و حاجت سیم از اتصال سیم قمر اگر اندران برج
که است اتصال نبود حاجتها باشد اندر برج دوم قمر بنگر باتصال آن برج
حکم کن و اگر دران برج اتصال نبود آنگاه از فرد ساعت گوی
صاحب ساعت اول حاجت اول را صاحب ساعت دوم حاجت دوم
را و صاحب ساعت سیم حاجت سیم را الجنبلی تا ساعت هفتم بر ترتیب حکم کن
فصل دهم اندر نگریستن دو چیز یا بیشتر که کدام بهتر است یا کدام
قوی تر یا دو گروه مردم یا بیشتر باید و یا سه یا بیشتر دو حاجت
کدام بهتر است و نیکوتر و کدام نیکو عهده تر و کدام حق است و کدام یا از دو چیز
باطل بگوی سایل را و از انچه می پرسد از دو سه چیز یا بیشتر هر یکی ترتیب
بنهند چنانکه حاجت اول را با اول و دوم را بدوم الجنبلی تا آخر پس
انگاه بنگرند بطالع و بصاحب طالع و برج دوم و صاحب وی و همچنان
حکم کن بر هر خانه و صاحب وی بدان حاجت که بر مرتبه وی نهاده است

و ازنحسان و سعدان حکم کن و وجه دیگر از اتصال قمر با اول و اتصال دوم و سیم
حکم کن و از آن کوکب که اندر آنجا بیک ... وی و از حال نظر موافقت و مخالفت و قوت و ضعف
و سعادت و نحوست اینجا هم حکم کن و هر دلیلی که اندر وتدی بود و قوی تر باشد
از آن دلیل که ساقط بود یا زایل الوتد باشد یا آنکه زایل باشد و هر دلیلی که اندر
شرف خویش باشد اندر غایت سعادت بود یا مروری را بود یا صاعد بود حکم
آن حاجت کنی که آن حاجت با آن گروه مردم است و قوی تر باشند و اگر اتصال
قمر نیز در دلالت نیابد از ارباب ساعات حکم کن چنانکه پیشتر گفتم و مثال یاد
کردم بر ترتیب هر یکی از سعدان و نحسان حکم کن و بطلمیوس گوید بنگر حاجت اول
را از ارباب مثلثات اول و دوم را از دوم و سیم از سیم بعد و نحس و قوت
و ضعف و صعود و هبوط و وتد و غیر وتد و اتصال و انصراف و
موافقت و مخالفت حکم کن تا تمام بر تو معلوم شود و اگر پرسند از فلان شهر یا از
که کدام شهر موافق تر باشد یا کدام زمین یا سازگارتر باشد یا کدام رکن یا کدام شهر یا
نیکوتر باشد بنگر به صاحب طالع که سعادت وی بکدام را بخشد یا بکدام
ستاره است که وی را مسعود کند یا از نظر سعادت بوی نور افکند
آن افق سعادت بود و اگر منحوس بود بدان روی که نحوست بیند و آن را نسبت باید
بودن که بیم هلاکت باشد و تباهی و اگر خواهی از اتصال قمر بنگر با اول و دوم و سیم
و اگر خواهی با ارباب ساعات بنگر چنانکه گفتیم و نواحی که باشد بسعادت و نحوست
حکم کن و اینست تمامی سخن از مقدمه از معرفت ضمیر و جنس و باب مفاتیح الغیب اکنون
یاد کنیم در دوازده باب آنچه تعلق بدوازده خانه طالع دارد انشاء الله تعالی

و اگر خواهی بطالع اول و دوم و سیم بنگر

باب اول

باب اول از احکام بروج طالع و آنچه در وی است از مسایل مشتمل بر چهار ده فصل

فصل اول اندر احکام ابتدای کارها ما بدانکه طالع دلیل کند بر ابتدای کار و خداوند ششم
و قمر و سهم السعاده این همه دلیل است بر ابتدای کار و هر کدام را شهادت بیشتر بود وی دلیل باشد
وی دلیل باشد و خانه چهارم و خداوند ششم و خداوند خانه قمر و خداوند سهم السعاده و کدام
ازین دلیلان که گفتیم شهادت بیشتر باشد دلیل عاقبت کارها او است اگر بوقت آغاز کار دلیل اندر
وتد باشد و دلیل عاقبت اندر زایل یا ساقط آغاز کار نیک بود و عاقبت کار بد و اگر دلیل
عاقبت اندر وتد بود و دلیل ابتدا ... در ساقط یا زایل عاقبت کار نیک بود و ابتدا
بد و همچنین حکم کن بر نظر نحسان و سعدان و اگر بوقت ابتدای کار قمر یا دلیل اندر برج منقلب باشد
آغاز کار جنبش و جنبان باشد گاه ... آن کار کنند و گاه نکنند و اگر اندر برج ثابت باشد
آغاز کار قوی بود و اگر در ذو جسدین بود این کار دو بار آغاز کنند و اگر ماه یا دلیل ابتدا سعدی
پیوسته بود آغاز کار بشادی و نیکی بود باندازه اتصال و اگر دلیل عاقبت بعد باشد یا سعدی
پیوسته اندر وند عاقبت آن کار بخیر باشد و اگر بنحسی پیوسته باشد عاقبت بنحوست و ویرانی

گرده باشد و از آن کار یکی دیگر آید

مشقت و نحوست و ویرانی

فصل دوم

اندر دانستن احوال عمر مردم به نیکی و بدی چون پرسند از عمر خویش بنگر بصاحب طالع و قمر
زیرا که عمر مردم اندر خداوند طالع است و بگفتیم اندر قمر انصراف قمر دلیل کند بر عمر گذشته
و اتصال قمر دلیل کند بر عمر باقی مانده و اگر ماه از نحسی باز گردد و بسعدی پیوندد دلیل
بر آنکه عمر گذشته بر ذل و محنت بوده باشد و باقی عمر بر سعادت و اقبال باشد و اگر از سعدی باز گشته
بود و به نحسی پیوندد حکم بر عکس بود و اگر از سعدی باز گردد و بسعدی پیوندد دلیل بر سعادت
و دولت باشد و اگر از نحسی باز گردد و به نحسی پیوندد عمر گذشته و باقی مانده در محنت و ادبار
و ذل باشد و در هر کاری که خواهی کردن همچنین حکم کن و اگر خداوند طالع اندر تحت الشعاع باشد

رونده با حتراق و قمر منحوس باشد یا ساقط از طالع یا اندر هشتم یا بنقی نحسان اندر طالع باشد
یا اندر هشتم دلیل کند بر نرسی یا بلی و راستی وقت وی آنگاه باید که بنگری یا از درجه صاحب
طالع تا درجه حتراف الجزو جمع کنی بنگر که اندر کدام برج است و بکدام جایگاه حکم کنی بر سالی و ماه و
روز و ساعات چنانکه پیشتر یاد کردم و تباه تر آن باشد که نحسی در طالع باشد و صاحب چهارم
باید یا صاحب هشتم و اگر سعدان بطالع شاهد باشند و قمر پاک باید از نحسان و صاحب طالع پاکیزه
باید و ناظر باشد بطالع و قمر نیز بصاحب برج خویش ناظر باید یا به برج خویش دلیل کند بر بقای عمر و درازی
اندر کامکاری و دولت و سعادت و دیها بگیر از درجه صاحب طالع تا درجه سعدان و نحسان و همچنین
آنچه از قمر جمع شود آن درجات با جمله با شعاع سعدان و نحسان هر برجی سالی یا ماهی یا روزی
یا ساعتی چنانکه گفتم اگر بسعد رسد دولت و اقبال بود بدان اندران وقت و اگر بنحس رسد ذل و نکبت
دیگر بر وجه اولی الطوی گویند بنگر به نیرتین یا بطالع و یا بسهم السعادة یا اجتماع یا استقبالی که پیش از ولادت
باشد بنگر که کدام شایسته تر است هیلاجی آنگاه بگیر از درجات هیلاج تا درجه سعد و
نحس و با شعاع هر برجی سالی بود چون بدرجه نحس آید یا بشعاع وی حد او و اگر بسعدی شعاع
هلاکت باید و اگر بسعد شعاع افکند نکبت باید و بگریزد و اگر بدرجه سعدی آید شعاع و حد او
اگر سعدی شعاع افکند سعادت بر سعادت افزاید و اگر نحس شعاع افکند از سعادت کم کند بر اندازه
سعد و نحس و قوت ایشان و اگر بر رسید از اول عمر و میانه و آخر که در کدام بخش نحوست باشد بنگر
بصاحب مثلثات طالع صاحب مثلثه اول دلیل کند بر اول عمر و قسمت اول و صاحب مثلثه دوم دلیل
کند بر قسمت دوم و صاحب مثلثه سیم دلیل کند بر قسمت آخرین از عمر و بنگر بنظر و سعادت و نحوست
و جایگاه ارباب مثلثات از هر یکی علیحده و بران حکم کن و اگر از چهار بخش عمر سوال کنند بنگر
ربع طالع و ربع وسط السماء و ربع هفتم و ربع چهارم هر یکی بسعدی باید یا شعاع سعدان سعادت

و دولت

و دولت بود اندران قسمت و هر کجا نحس باشد یا شعاع نحسان ذل و مشقت و محنت
اندران قسمت باید بود ربع اول دلیل کند بر کودکی و جوانی و ربع چهارم که وسط السماء است
دلیل کند بر جوانی و برنائی و مردانگی و ربع سیم دلیل کند بر کهلی و میانه عمر و ربع چهارم دلیل
کند بر پیری و بزرگ سالی و از پس آنچه خواهد بودن از گور و کفن و آنچه بگویند و راز
پس مرگ از خانه چهارم دلیل گیرند بقدر سعد و نحس و اگر پرسند از تن که بر کدام اندام نیکوئی
و سلامت و بر کدام اندام درد و ضعیفی بنگر بصاحب طالع و بطالع که از کواکب سعد و نحس کدام
کوکب است ناظر و از کدام برج است بگو آنجا که سعد بیند آن اندام که بدان برج منسوب است
نیکوست و اگر ناظر نحس باید بنگر که از کدام برج نظر دارد آن برج که اندام بوی منسوب است بران
اندام ضعف و تباهی بود مثلا سر حمل تعلق دارد و گردن ثور را و کتف جوزا و دست و سینه
و پستان سرطان را و معده اسد را و شکم سنبله و پشت بازه میزان را و عورت عقرب را و رانها
قوس را و زانو جدی را و ساقها دلو را و قدم حوت را و گویند فوق الارض از سر تا بمیان اندام
راست و تحت الارض نیمه چپ **فصل سیم** اندر بیرون آوردن طالع مولود و سال و تاریخ
ولادت اگر سایلی پرسد که من بکدام سال و بکدام ماه و بکدام روز و ساعت زاده ام
و طالع مولود من چیست بنه طالع وقت و اوتاد راست کن بدرجه و دقایق و بگیر درجات
طالع را و اندر درجات صاحب حد طالع ضرب کن آنچه جمع شود قسمت کن بر آنچه قمر اندر
برج رفته است آنچه بیرون آید دلیل نام کسی بود آنگاه بگیر از قمر تا دقیقه شمس
از درجات مطالع شهر آنچه برسد بر دلیل قسمت کن آنچه بیرون آید از دوازده کم کن آنچه باند
اگر از یکی تا سه باشد در فصل بهار زاده باشد و اگر از سه باشد تا شش در فصل تابستان زاده باشد و اگر
از شش باشد تا نه در فصل خزان زاده باشد و اگر از نه باشد تا دوازده در فصل زمستان زاده باشد.

وباز بنگر بیابانی آنچه حساب که بر دلیل کرده شده است از اول حمل بنگر از برج را که [illegible] بفلکی
هر کجا برسد آفتاب اندران برج بود باید و باز ضرب کنی دقایق شمسی را بی درجها اندر [illegible] شصت
و بر دلیل قسمت کنی آنچه بیرون آید پس بفلکی آنچه از شب مانده آفتاب اندران درجه بوده باشد
و باز بنگر بقمر اگر فوق الارض است مولود روزی بوده باشد و اگر تحت الارض است شبی بوده باشد و اگر قمر
ما بین حمل و سرطان در ربع اول بوده باشد [illegible] و اگر ما بین سرطان و میزان باشد اندر ربع — ولادت وی اندر روز یا اندر شب هم
دوم بوده باشد از شب یا از روز و اگر ما بین میزان و جدی بوده باشد اندر ربع سیم بوده باشد از شب
یا از روز و اگر ما بین جدی و حوت بوده باشد اندر ربع اخیر بوده باشد از شب یا از روز و اگر قمر اندر
طالع بود یا اول ساعت زاده باشد از روز و اگر اندر [illegible] باشد بساعت [illegible] و باز بنگر
بوجه طالع اگر نیمه اول بود از آن وجه بماه اول زاده باشد از آن ربع و اگر نیمه دوم بود
بماه دوم از آن ربع زاده باشد و اگر نیمه سیم باشد بماه سیم از آن ربع زاییده باشد و باز بنگر
که صاحب نیمه کدام کوکب است آن کوکب صاحب ساعت باشد و باز بنگر که از نیمه که گردیده است
ببینی که بیش از درجه طالع است هر نیمه ای سی درجه سی درجه بیکر و نیمه درجه طالع را آنچه حصه وی است
بگیر آنچه جمع شد از اول حمل بفلکی آنچه مانده بنگر که بکی بسوی منتهی آنجا که بسر شد آن برج طالع بوده — از عدد
باشد آنچه از نه کمتر مانده اگر از یکی باشد تا سه بوجه اول بوده باشد و اگر از سه تا شش بوجه دوم و اگر از [illegible]
تا نه بوجه سیم زاده باشد و دیگر از اول برج طالع تا درجه طالع [illegible] حساب [illegible]
بگیر از نیمه طالع آنچه حصه دلیل است از درجات بگیر و جمع کن و از درجه صاحب طالع بفلکی بحساب [illegible]
آنجا که برسد آن برج طالع مولود بوده باشد و باز ضرب کنی درجه صاحب ساعت را اندر ده و از ده [illegible]
شد از آن برج که صاحب ساعت آنجاست بفلکی بحساب هر برجی [illegible] هر کجا برسد اندران روز صاحب
آن برج زاده باشد و باز بنگر بصاحب برج چهارم [illegible] از وی در [illegible] آنچه ساعت است که اندر وی
خداوند

زاده است

زاده است و وجه دیگر اگر درجه صاحب حد طالع را اندر درجات شمسی ضرب کنی آنچه برسد بر ساعات
ماضی آن روز قسمت کنی آنچه بماند وی باقی عمر باشد و آنچه گذشته است آن باشد که از قسمت بیرون
آمده است و اگر آنچه از ضرب بیرون آمده است بیشتر از حد باشد [illegible] از وی بفلکی بر باقی عمل کن — حد هم
دیگر ضرب کنی درجات صاحب حد آنچه برسد از حد کم کن آنچه کمتر باشد از [illegible] عمر گذشته باشد بنگر — درجات طالع را اندر هم
که صاحب درجات طالع اندر چه کیفیت و بنگر که صاحب حد را درجه چند است درجات حد را اندر
درجات صاحب برج در درجات ضرب کنی آنچه برسد اگر از حد زیادت شد از وی کم کن آنچه بماند
باقی عمر گذشته سال باشد

فصل چهارم

اندر دانستن احوال نامه و خطوط اما بدانکه عطارد — نسبت طرفی بیرون سال و ماه و روز و ساعت مولود شاید هم
دلیل نامه و خط نوشتن و کاغذ است و قمر دلیل نیکوئی و بدی نامه و خط باندازه اتصال سعد و نحس و
از آن کس که نامه از وی بیرون آمده است دلیل وی منصرف قمر است و بدان کسی که میرسد متصل [illegible]
اگر آن کوکب که قمر از وی منصرف است سعد بود یا اندر شرف بود یا اندر وتد بود این نامه از نزد
سلطان باشد و اگر اندر شرف بود و زایل بود مرآن کس را بزرگی باشد ولیکن از وی رفته باشد — سلطانیست هم
و اگر اندر خانه خویش بود و اندر وتد بود از اهل بیت [illegible] اگر در مثلثه و حد [illegible]
بود از اینها کمتر باشد و اگر در طالع باشد در جایگاه نیک و بخانه و برج خویش ناظر [illegible]
که منزلت دارد ولیکن ستوده نیست اندر میان قوم و اگر کوکب که قمر از وی منصرف است — و جاه خویش هم
اندر هبوط خویش باشد و اندر وتد باشد و بر اصحاب نسب [illegible] ولیکن [illegible] و با جاه و اگر
با هبوط نیز زایل باشد و یرا نه حسب باشد و نه جاه اکنون بدان کسی که نامه بسوی ویست بنگر
بدان کوکب که قمر بوی متصل است و اگر نظر [illegible] باشد میان ایشان [illegible] باشد و اگر نظر [illegible]
باشد خصومت باشد و همچنین حکم کن در باب کوکب که متصل باشد بقمر که در باب منصرف [illegible] گفتیم

فصل پنجم

اندران احوال نامه از نیک و بد اگر متصل باشد بسعدی اندر نامه خبر [illegible]

فصل پنجم بدانکه اگر نظر بوده بیخ دوستی و مهربانی باشد و اگر نظر دشمنی باشد برخلاف باشد و اگر
قمر متصل باشد بنحسی یا ناظر بنحس اندر نامه تباهی بیند و اگر نحس اندر وتد بود یا قمر آنجا بود بجد بود خبر
و اگر سعد قطب بود تباهی بیند و دلیل خیر و بشارت باشد و این معنی گوید اگر قمر از تسدیس یا تثلیث طالع
یابی در نامه شادی و مسرت بود و اگر تربیع و مقابله یابی غم و اندوه و اگر سعد قطب بود غم بود و
شادی و مسرت بود از حال حکم کی عطارد بود دلیل کتابت آید اگر عطارد مسعود بود اندر نامه
سخنان نیکو بود و اگر منحوس باشد سخنان زشت بود و اگر در وتد بود سخنان قوی بود و اگر ساقط یا زایل
باشد سخنان ضعیف بود و اگر مستقیم بود سخنان راست بود و اگر راجع بود سخنان کج و دروغ و اگر
قمر بزحل متصل بود در نامه بخواجگان و دهقانان بود و اگر بمشتری بود در نامه بوزیران و قضاة و
اشراف و اگر بمریخ بود بصاحب سلاح و لشکریان و سرهنگان و اگر با آفتاب باشد بملوک
و بزرگان و اگر بزهره زنان و خادمان و اگر بعطارد به نویسندگان و اهل حرفه باشد
و اگر قمر خالی السیر باشد بنگر بجایگاه برج وی اگر اندر طالع باشد با اهل شهر و محله و اگر
بدوم بود بیاری گران و خداوندان مال و اگر در سیم به برادران و خواهران و همسایگان
تا دوازده خانه و اگر گویند که نامه از کی آمده است بنگر که از که منصرف است و بدان [illegible]
حکم کن و اگر خالی السیر بود بنگر که از کدام خانه و در کدام برج است از آنجا حکم کن و اگر
پرسند که نامه آید یا نه بنگر بعطارد اگر او را نصیبست اندر طالع بود دلیل [illegible] است
طالع دلیل کند بر آمدن نامه چنین عطارد در رفته آمد از جهت طالع یا از [illegible] آن وقت
نامه آید خاصه که پیوستن او به وتد باشد و اگر عطارد در اجتماع بود و دلیل ناظر بود طالع نامه نیاید
نبود و اگر ماه از عطارد منصرف بود و قمر از جهت طالع نبوند آن وقت نامه آید خاصه
که اتصال او بوتد بود و چنین یا سعد بود دشوار تر آید و باشد که نیاید و خداوند برسند

و اگر عطارد اندر چهارم یا هشتم و دوازدهم بود و جهت طالع نامه رفود بیاید و اگر چنین باشد
که گفتم با وجود عطارد راجع باشد و از دلیل و از طالع دور نگردد اندر نامه بیاید و [illegible]
که آید و باز گردانند و اگر پرسند که نامه نوشتم و فرستادم جواب او چگونه آید بنگر باتصال
قمر بدوم کوکب که اتصال دوم دلیل جواب نامه است و از [illegible] درجات قمر با اتصال
دوم دلیل [illegible] آمدن جواب نامه و از اتصال [illegible] و
سعادت و نحوست و جایگاه فلک و بروج حکم کن اگر پرسند خبر آمد حقیقت یا باطل بنگر
بدلیل طالع و قمر هر که را شهادت بیشتر بود و اگر هر دو پاک باشند و بکوکب سعد متصل
نباشند و اندر وتد باشد خبر حق باشد و حقیقتر آنگاه باشد که اندر برج ثابت یا مستقیم
الطلوع و قمر اندر برج ثابت بود و اگر دلیل اندر وتد بود و بکوکب ساقط متصل از آن
خبر بود ناتمام اما بدانکه و دلیل سعادت و اتصال بکوکب سعد و برج ثابت و برج مستقیم
الطلوع و وتد این همه دلیل خبر حق است و اگر کوکب نحس و راجع و ببرج منقلب
و ساقط این همه خبر دروغ و اگر بعضی از دلایل خبر راست و بعضی از خبر دروغ جمع
شوند حکم بر غالبتر کن و اگر هر دو برابر باشند حکم آمیخته باید کرد فصل ششم
اندر [illegible] چیزهای که نرخ وی زیادت شود یا نقصان بنگر بصاحب طالع
و قمر او کدام قویتر است و برا دلیل کن اگر دلیل متصل شود بکوکبی که اندر [illegible]
باشد [illegible] اندر چهارم [illegible] نیکو باشد و فزونی [illegible] خواهد ارزانی را بنگر ان کوکب که اندر
این دو وتد باشد اگر مقبول باشد بر خداوند طالع را [illegible] قمر را دلیل
کند بر گرانی نرخ و روائی بازار و اگر مقبول نباشد و بعد بوتد [illegible] برفزونی
و اگر دلیل متصل شود بکوکبی ساقط غیر مقبول آن چیزها کاسد شود بها و وی [illegible]

صدق خبر و کذبش

و بما و ان فصل در خانه هم یاد کنیم که آنجا در خور تر است ۴

خوار او کمتر باشند ... با همه قطع

او کم باشد و اگر مقبول باشد از صاحب مراجع خویش یا قابل باشد قمر را یا خداوند
طالع را خریداران بسیار باشند ولیکن نرخ ارزان باشد و اگر قمر صاعد باشد در شمال
و زاید النور باشد و فوق الارض باشد خاصه که صاعد شده در وسط السماء دلیل کند
بر روائی بازار آن چیزها که از وی سوال کند و اگر هابط باشد اندر جنوب و ناقص النور
والنور باشد و اندر ارباع فلک ٤ هابط باشد یا اندر تحت الارض باشد دلیل کند بر کاسدی
بازار و کمی [illegible] آما بود اگر کوکب دلیل که اندر وتد باشد نرخ افزون گردد و اگر مقبول باشد یا
سعد روائی بازار بود و اگر ساقط باشد نقصان نرخ کند و اگر غیر مقبول باشد یا نحسی که ...

فصل هفتم اندر بکر سبتی حال کشتیها اگر قمر منحوس بود یا نحسی بوی ناظر بود و عطارد
یا زحل یا مریخ بود هر که بکشتی نشیند یا با آب اندر آید بیم مرگ و هلاک باشد و اگر قمر
مسعود باشد و سعدان بوی ناظر باشد دلیل صلاح و امن و سلامتی باشد خاصه از نظر سعدان
و نحسان بنگر که قمر و عطارد در العدان سعد کنند و نحسان نحس پس این باب را بنگر
بصاحب طالع و طالع و قمر و نظر سعدان و نحسان بوی و جایگاه وی از صاحب طالع
و حال عطارد و اگر صاحب طالع یا صاحب برج قمر اندر وسط السما باشد دلیل کند بر سبکی
کشتی و زود رفتن وی و سبکی آنگاه باشد که اندر وتد دوم بود و اگر یکی از این دو دلیل
که گفتم اندر چهارم باشد یا اندر ششم دلیل کند بر گرانی کشتی و دیر روی و اگر دلیل اندر
طالع باشد سرفود روی و سبکی و اگر قمر زاید النور والعدد باشد دلیل کند بر گرانی و دیر
روی و اگر صاحب برج قمر بقمر بمقابله نظر کند و آن مریخ باشد دلیل کند بر آنکه میان
مردمان کشتی جنگ افتد و اگر زحل باشد اهل کشتی از آب دریا بخورند و بیمار شوند
یا میان ایشان قحط افتد اگر نظر تسدیس یا تثلیث باشد سهل تر باشد و اگر نظر مخالفت باشد

باجار عشر اندر خانه نهم باشد ٣

ناقص النور

از سعدان دلیل جنگ و عداوت باشد
میان ایشان اما بطلمیوس گوید بنگر در حال کشتی از دوازده برج هر کدام برج که غیبت باشد ... و تباهی در آن رکن باشد و هر جا
سعدی بود باشد خیر و نیکوئی بدان جایگاه ... کشتی ... و اگر ... باشد ... و برج ... کشتی
مرجوز ... او هر سرطان را ... کشتی که در آب ... باشد ... کشتی ... الجنه ... بدتر

بدتر باشد

اما قمر و طالع دلیل کشتی است و خداوند طالع دلیل آن کسها است که در کشتی باشند هر کدام
را مسعود یابی و یا سعدی بوی ناظر یا متصل بسعدی دلیل سعادت باشد و هر کدام نحس
یابی دلیل تباهی است و اگر قمر تحت الارض باشد و منحوس شده بزحل و زحل بطیء السیر باشد
دلیل باشد بر بلا و موج و بادهای مخالف و نظر سعدان سود نکند و اگر نظر از تثلیث باشد
و بطیء السیر باشد تا روح کشتی هم بدریا اندازند امید خلاصی او و اگر زحل مستقیم باشد بطیء
نباشد آسان تر باشد و اگر اندرین حال زحل با عطارد مقارن باشد تباهی و شدت
سخت تر باشد و اگر سعدان بزحل ناظر باشند از جهت زحل از جایگاه قوی نحوست کمتر
کند و اگر اندر ~~این حال زحل با عطارد مقارن~~ باشد مریخ تحت الارض باشد و قمر بوی متصل باشد
از فوق الارض دلیل کند بر شدت و بلا و موج و باد و جنگ میان اهل کشتی و بدتر آنگاه
باشد که عطارد نیز با وی باشد و اگر نحسی با شمس باشد و یکی با قمر دلیل تباهی و بیم هلاک باشد و
و اگر نیرین با کره ... باشند و قمر با مشتری باشد دلیل سلامتی باشد و اگر زهره ناظر باشد
بهتر و اگر قمر در فوق الارض باشد و مسعود باشد دلیل سلامتی باشد و اگر با این همه زهره
تحت الشعاع باشد هم سلامتی باشد زحل دلیل گرانی و غرقه شدن است و مریخ کارزار
و جنگ و صاعقه و سوختن و کوکب راجع دلیل باز گشتی باشد اگر سعد بود سلامت
بود و اگر نحس بود ... سریع السیر دلیل بیک رفتن کشتی و بطیء السیر دلیل گران رفتن
و هر وقتی که دلیل با نحسان باشد یا نحسان مستولی باشد دلیل هلاکی و تباهی باشد و چون
سعدان ناظر باشند از آن هلاکی برهند باندازه قوت کوکب و اگر نحس شعاع افکند
تباهی و هلاکت سخت تر باشد و اگر قمر اندر امتلا باشد و نحسان بوی ناظر باشند و عطارد
با یکی از ایشان دلیل کند بر هلاکت و اگر نحسان برج قمر یا طالع ناظر باشند و این هر دو

سبب الاجتماع و الفرع ٣

خاصه از نظر تربیع و مقابله ٣

از جاهای برجهای آبی ... بادی
و خاکی ... و اگر قمر نحس
متصل بود بتربیع و آن نحس راجع باشد
کشتی از نیمه راه برگردد و بنگر قمر اندر
کدام مثلثه است از آن اوی باشد
بازگشتی ... ٣

بازاری و کسب مجرده بود و وصل و عیب اندازه خورد و طالع شد با زبانی کشتی

زوجه بن باشد اهل کشتی بکشتی بکر نقل کنند بصورت طالع و طبع وی و اگر کهم السعادة ساقط بود
اندر دوازدهم باشد بمعجمی دلیل کند بر بیم و ترس و زیان‌ها و اگر دلیل‌ها صاحب طالع راجع باشد
باشد که کشتی از نیم راه بازگردد **فصل ششم** اندر نسبتی احکام خداوند طالع بدوازده
خانه **صاحب طالع در طالع** دلیل باشد که مردی اندر شهر خویش باشد یا خانه خویش و
اگر ستارکان بوی متصل باشند مردمان بوی حاجتمند باشند و دنبال وی روند اگر آن
کوکب که بوی متصل است اندر شرف باشد ملوکان بوی حاجتمند باشند و اگر در خانه باشد بزرگان
حاجتمند وی باشند و همچنین مثلثه از حد فرو تر و وجه از مثلثه بر این قیاس و اگر آن کوکب اندر هبوط
باشد مردمان مقهور و دولت تنک بدنبال وی روند اگر دلیل طالع کوکب علوی باشد و اگر سفلی
باشد وی بدنبال مردمان رود بدان قدر که اتصال و اگر خداوند طالع اندر شرف خویش باشد
همچون مردی باشد مشهور و معروف و اگر اندر مثلثه باشد معروف وی اندر شهر یا محله باشد یا اندر میان
خویش و اگر در حد خویش بود اندر حوالی جایگاه خویش باشد و اگر اندر وجه باشد معروفی در آید
جایگاه باشد خویش و اگر خداوند طالع اندر هبوط خویش باشد یا اندر وبال و اندر وتد باشد همچون
مردی باشد معروف اندر جایگاه بد و اگر زایل باشد مردی مجهول بدبخت باشد و اگر کوکبی بوی ناظر
انگند از جایگاه آن کوکب به عادت و کوکب آن کوکب حکم کن آمیخته با طالع و هر آن کوکبی که
اندر هبوط خداوند طالع بود آن کوکب بحقیقت دشمن خداوند طالع باشد و خداوند طالع دشمن
وی و اگر کوکبی باشد اندر شرف خداوند طالع آن کوکب دوست خداوند طالع باشد و از نیکوئی او
طمع دارد و اگر خداوند طالع بوی نظر کند امید بر آید و اگر خداوند طالع در هبوط باشد یا در وبال
یا زایل یا ساقط یا راجع یا منحوس سایل یا مولود از نیاز مندان و بدبخت باشد و کاهل کردار باشد
بد و اشته باشد و اگر صاحب طالع اندر شرف کوکبی باشد و آن کوکب اندر هبوط خداوند طالع باشد اگر

آید سایل

اگر سایل دولت آنکس باشد و آن کس دشمن سایل یا مولود باشد و هم برین قیاس همه کواکب و اهل
خانه‌ها را حکم کن و بنظر سعدان و نحسان همه احکام معلوم شود و اگر خداوند طالع اندر طالع باشد
مولود یا سایل کریم طبع و نیکو خوی و نیکو کار و سازنده باشد با مردمان و نیز در است باشد
و دلیل کند بر کمی اندوه و غم و قوت حال و رای صواب و اگر خداوند طالع متصل باشد بکوکبی که
اندر وسط السماء باشد یا صاحب وسط السماء باشد دشمن مولود را یا سایل را نزدیک بزرگان
عز و جاه باشد اگر مقبول باشد دولت یابد و کارش قوی گردد و اگر اتصال خداوند طالع را
بود بطلب و حوائج سایل باشد این که گفتم و اگر اتصال آنکه کوکب را باشد بزرگان وی را طلب کنند
و بجویند و اگر نظر تسدیس و تثلیث باشد با آسانی باشد و اگر نظر دشمنی باشد بدشوار بود و اگر
خداوند طالع از طالع یکوکب ارسی منحوس باشد و آنکه کوکب اندر برج آتشی باشد مولود را تبی و حمی رسد
و اگر در برج خاکی بود بیمار زبانک بود و اگر در برج بادی بود بیماری قولنج و صرع بود و اگر در برج آبی باشد
از ریش بد بیرون دنبل اگر خداوند هشتم ناظر بود بمیرد در آن علت و اگر سعدان ناظر باشد آن علت بگشند
صاحب طالع در دوم دلیل کند که سایل یا مولود مال خویش تباه کند و اگر خداوند دوم
خداوند طالع نظر مودت نکرد یافتن مال بآسانی باشد و اگر نظر مخالفت باشد این مال
بسختی و رنج باشد و اگر اتصال خداوند طالع را بود مال برنج یابد و اگر اتصال صاحب دوم را
باشد بصاحب طالع معاش و کسب بروی آسان باشد و اگر صاحب طالع از صاحب دوم ساقط
باشد معاش بروی دشوار بود و کسب بروی تنک و اگر خالی باشد از نظر سایل یا مال مفسد باشد
و اگر ناظر بود معاش و کسب بروی فراخ بود و اگر صاحب مال اندرین برج صاحب سهم المال یا مشتری
یا سهم السعادة بود خداوند مال بسیار بود و مالش از آن روی طلب باید کرد که این سعدان اندر آن
جایگاه یا بعضی سعدان که صاحب بوی مسعود باشند اگر اتصال نبود اندر آن جایگاه منزل

بود و دلیل کند بر کم یافتن منفعت و رنج و تعب و ترس و اندوه **صاحب طالع در سیم**
دلیل کند بر حلیمی و متواضعی و حاجتمندی و خدمت مر اقربا و برادران را و از ایشان
غم رسد و با اهل خیر صحبت کند و لنو تر نزدیک و کوتاه افتد بسیار و اگر خداوند سیم سعود بود
از برادران و اقربا او زن مند و اگر منحوس بود بی اوزن بود و اگر برج سعود بود بعضی از اقربا
و برادران کلانتر از او زن مند بود و اگر بر زهره سعود بود از برادران و اقربا خورد تر روزی
مند بود و اگر ناظر عطارد بود یا مشتری خداوند علم و کتب و تاویل بود و اگر عطارد مریخ را بیند
یا صاحب طالع نحسان ناظر بود این سایل یا مولود بی شرم و بی خرد **صاحب طالع در چهارم**
مولود از پدر ترسنده بود و با پدر زبون بود و زندگانی بر رضای پدر کند و اگر مقبول بود اندر این
جایگاه از پدر شادی یابد و اگر نامقبول بود از سلطانی سختی رسد و ش و اجیشه اندر مشکلی
بود بی سببی و گران آمدن سختی از هر کسی و از اهل بیت و پیران بر وی از قبل محاسن و کسب
دشوار آید و اگر صاحب طالع با آفتاب یا بصاحبان بیت سعد شده و یا مقبول از پدر
شادی بیند و نیکوئیهای بسیار و خداوند زمین و ضیاع گردد و آبادان کند و عمارت
کننده بود و اگر اندر برج شرف بود خداوند دولت باشد اندر دهقانی و صاحب رای و تدبیر
و تجربه کار و اگر با آفتاب تربیع و مقابله کند یا با او بود از سلطان و مهتران او را محنت
و غم رسد و بلا پیش آید و شی و راز دار نبود جهت آنکه این خانه بر صورت سلطان است
صاحب طالع در پنجم دلیل کند که بر زن و فرزند اعتماد کند و بدوستان و رنج بردگان نیاز
کند و دولت دارنده لهو و طرب گردد و طمع کلی کرد و از هر که باشد عطا و هدیه چشم دارد
و فرزند چشم روشن دارد و دوستانش بسیار بود اگر مقبول بود و اگر مقبول نبود از این طبقه غم
و رنج و تعب پیش آید و از خوردن شراب بیمار تولد کند و حال فرزندان ضعیف بود الخ

دارد

دارد و از فرزندان نیابد و اگر از این خانه بر زهره ناظر باشد مولود کم غم باشد و خداوند لهو
و طرب بود و نشاط و سماع و شادی و نیز بر زنی عاشق شود و مایل تر بدان باشد و اگر مریخ
ناظر باشد از دوستان و فرزندان رنج و محنت بدو رسد و هر رنج که بود ضایع شود و اگر
ناظر عطارد و مشتری باشد از بازرگانان روزی بود و شاید از علما و حکما و خداوندان
بود و راستی و دولت دارد و اگر ناظر زحل بود خداوند اندیشه بسیار بود و از علما و خداوندان
صناع روزی یابد و اگر ناظر آفتاب بود و مقبول باشد از سلطانان و مهتران روزی یابد و
نیکوئیها رسد **صاحب طالع در ششم** مولود بد بخت بود و کارهای کند که آن کار
بندگان بود و بیمار ناک بود و از جاهای خویش بنوبت افتد و بیم و گریزنده باشد شی از طعام
و علتی بود و اگر اندر هبوط بود یا اندر وبال و منحوس حال بتر بود و رنج و بیماری و اگر در خانه
اول بود یا در اوج از بلندی بیفتد و اگر خداوند طالع صاحب ششم را ببیند اندر آن بمرد
و اگر این برج بر صورت آدمی بود جادو و دشمنان و دزدان بدو نکبت رسد و اگر بر صورت چهارپایان
بود از چهارپا بیفتد و اگر آبی بود از آب با ورا اهوال خطری رسد و اگر آتشی بود از آتش
مخاطره بیند و اگر صاحب ششم بصاحب طالع ناظر بود اندر انجمه بدو رسد بمرد **صاحب**
طالع در هفتم دلیل خصومت بسیار بود و اندر کنی متاع خصمان و زنان باشد و ما پسند که از ایشان
آید از این طبقه و گفتار درشت شاید گفت که خصومت افتد و مایل با مولود و بدبختان و انبار
و خصم مقهور کرد و بر و مسلط باشند و نیز باشد که بنوبت افتد و محنت و غم بیند و از ذل
غربت چاره نبود و اگر مقبول باشد با سعود شادی بیند از زنان و انبازان و حریفان
و غربت بر و خوش بود و اگر بر زهره ناظر باشد از زنان شادی بیند و اگر عطارد و مشتری ناظر
بود از انبازان نیکوی بیند و اگر با آفتاب ناظر بود از پادشاهان و مهتران نیکوئی بیند

دانه مردمان غربت و اگر زحل و مریخ ناظر بود و مقبول خصم بروی چیره باب بود و از ایشان
سلامتی باید **صاحب طالع در ششم** مولود را غمهای بسیار رسد و ضعیف دل و ضعیف رای بود
و از مرگ و میراث بسیار نبریشم و اگر دارو و طعام و شراب بیشتر خورد گزند کند و ترسنده باشد
و از کارها آفت بسیار یاد کند و اگر سعد با مقبول بود از مال زن و اصحاب زنخمان و مال غیر
روزی بودش و تا آخر عمر نیکو حال بود و اگر مقبول نحس بد بود و خطر جان باشد و رسید آفت
و نکبت و غمناکی و کوتاه زندگانی باشد و اگر زحل منحوس بود بیمار بعلتها رسد و در زیر جای
ماند و گزند رسدش بزخم سنگ و آهن و دنبل و آبله و تنگدلی **صاحب طالع در نهم**
دلیل کند بر آنکه مولود یا سایل سفرهای بسیار کند چنین حج و غزو و زیارت بکار و صحبت مردمان
دیندار و کار طاعت کند و ستودن علما و بزرگان و اگر در خانه خود مقام کند از سفرها
روزی رسدش و اگر غربت کند زندگانی نیکو کند و اگر مقبول بود با اهل آن ولایت
قدر و منزلت بودش و اگر برج منقلب یا ذو جسدین بود از آنجا بزودی باز آید و اگر برج
ثابت بود دیر باز آید با خود باشد و اگر مشتری با عطارد مقبول بود با سعود خداوند ادب
بود و اندر علم تعبیر یکی بود و اگر آفتاب با صاحب دهم در مقابله او بوند بر سلطان یا
بهری خارجی گردد و اگر آفتاب با صاحب نهم با او بوند در یک برج از سلطان و نهری
غم و محنت رسدش و اگر زهره و مشتری سعود بود حج کند و اگر زهره و مریخ مسعود باشند غزو کند
صاحب طالع در دهم دلیل کند که مولود بدرگاه سلطان معروف گردد و نیکو حقیقت و
نیکو بهره بود خاصه اگر با آفتاب مقبول بود دلیل کند بر زیادتی قدر و منزلت و قضاء
حاجت بلطف و اگر مریخ مقبول بود بر مردمان جور و ستم کند و اگر ناظر زحل بود کشنده
مردمان بود خاصه اگر برج بر صورت مردم بود و اگر بر صورت چهارپا بود قصاب بود و اگر

زحل

و اگر زحل سعود بود مولود رنجور بود و خداوند کار گفت بود و اگر این خانه برج آتشی بود
بکار آتش چون آهنگری و روی گری و مانند آن بار گردد و اگر برج خاکی بود چون خشت
زنی و سفال گری و اگر برج آبی بود چون سقایی و آنچه بدان ماند و اگر برج هوائی باشد
مجنح آبگینه گری و اگر مشتری و عطارد مقبول بود خداوند و فهای نیکو بود و نیکی بالا گیرد بکنند
صاحب طالع در یازدهم دلیل کند بر آنکه سایل یا مولود نیکو خو نیکو طبع باشند و دوستانش
بسیار باشند و فرزندانش خوب باشند و کم غم و کم اندیشه بود و صحبتش با اعیان شهر و
اشراف باشد و از ایشان نوخت یابد و امانت و دیانت و پاکی کند و طمع کمی بود
بود و اگر مقبول بود دوستانش بسیار باشند و منفعتها یابد و از بهر دولت دارد و اگر
و اگر با عطارد و مشتری مقبول بود از تجارت بهره بودش و اگر با زهره مقبول بود زنان را
دولت دارد و دل بمعشوقه بسته دارد و اگر مقبول نبود و نحسان ناظر باشند و سعود
دور باشند مولود از بسیار دردها نومید شود و دولت و فرزند کم باشد و بروی
حاجتمند باشد **صاحب طالع در دوازدهم** دلیل کند بر آنکه مولود در از زندگانی نه
مراد باشد و بدبخت بود و دشمنان بسیار بوند و اگر ستاره متصل شود که اندر و تند
بود و مقبول بود بر دشمنان ظفر یابد و اگر نوایی باشد مزاج تیز ... و از طعام و شراب
بافراط پرهیز کند و از رنج و تعب خود را نگاه دارد و از جدل و خصومت پرهیز باید
کرد و با دشمنان نیکی باید کرد تا سلامت یابد و اگر نحسی بود چون صاحب این خانه و
ساقط بود بسی اگر زحل فاسد بود از بند و زندان بیم بود بسی اگر مشتری و عطارد نحس بود
کمکوی شود و از اهل علم بیم بود و اگر مریخ منحوس باشد از خداوندان سلاح و اهل شر و فتن
و مجور و اگر زهره باشد از زنان و خادمان و مطربان بیم بود و اگر با آفتاب بود از ملوک

و مهران و اگر ماه منحوس باشد از نیکان و جاهلان حذر باید کرد و احکام صاحب
طالع در دوازده خانه بهیئت **فصل نهم** این فصلی است که یاد کرده شود اندر
معنی اختیارات
معنیهای نیکوئی هر کاری که بیفتد باید که خداوند طالع پاک کنی از نحسان و او را دور
نیز پاک کنی از شعاع و حد نحسان و ایجنین صاحب حاجت را و موضع حاجت را
نگاه داری از رجوع و احتراق و مهور الخیلی و چنان کن که سعدان بطالع و بصاحب طالع
و بصاحب حاجت و خانه حاجت ناظر باشند و صاحب سهم السعاده را قوی کن و ناظر بطالع
و برجهای مستقیم الطلوع کن و اندر کار روزی دلیل ستارگان روزی کن و در کار شب
ستارگان شبی و نگاه دار قبول و مکافاة و صعود و شمالی و حذر کن که صاحب هشتم
در طالع نبود و ماه در طالع نبود البته و حذر کن که آفتاب در طالع نکنی و دلیل و نیرین را
را از محاق و کسوف و از سیر موزهر و احتراق نگاه دار و چنان باید که نگاه کنی
اندر وقتها که موافق باشد کی چهار فصل سال و چهار فصل ماه و چهار فصل روز که موافق باشد
در اختیار چنانکه در زمستان که سرما سخت باشد یا تابستان که گرما باشد رگ نزنی
که البته نشاید و حذر کن اندر وقت کسوفها که کاری ابتدا کنی و ماه نیز در محاق نشاید
هیچ کار ملکی و لشکر کشی یا کار نهانی و نیز ماه چون با آفتاب باشد یا بازالی یا بازنب
باشد نیز هیچ کاری نشاید کردن مگر خصومت که هر کدام خصم که خورد تر باشد قوت او را باشد و
حذر کن از روز سالی که تغییر کلی آرد چنانچه قحط و وبا و مرتها و احتیاط کن در ابتداء
کاری که بر فزونی خواهد بود چنانچه چیزی پروردن که اندر اول سال و اول ماه و اول روز
کنی و آنچه کم کنی و تبه کنی و نقصان در آخر سال و آخر ماه و آخر روز باشد یا آخر شب
و حذر کن از ابتداء کار در ایام روز ماه عرب که نام **فصل دهم**

اندر راستی

اندر راستی و بیرون آوردن سهم اختیارات و اصول وی این فصل بکرات اندر نمودار
اختیارات از قول ابومعشر بلخی رحمه الله تا مثال ها باشد مردمان را در کارها بدانکه هر چیزی را
که آغاز کرده باید از کارها بر شش وجه است اول آنست که آن کار یکی بار پیدا آید و باز هم مانند
وی دیگر باره کرده شود دوم که آغاز کرده آید و پایدار بود و دیگر باره آغاز نباید کرد مانند
مانند وی سیم که آغاز کرده آید و تباه شود و دیگر باره مانند وی کرده نشود چهارم که دیگر
باره کرده شود پس از آنکه تباه شده باشد پنجم آنکه کرده آید بکرات چنین اندازه ششم آنکه زوال
شود و باز هر روزی دیگر باره کرده آید اما بدانکه **وجه اول** بر شش قسمت قسم اول آنست
که بدانی که اوتاد فلک و برجهای ثابت دلیل کنند بر چیزی که دایم بماند و مایل الاوتاد دو جسدها
ذو جسدین دلیل کنند بر چیزی که کرده شود و باز دیگر بباید کرد و زوایل و ساقط و برجهای منقلب
دلیل کنند بر کاری که زود تباه شود و اگر خواهی که کاری آغاز کنی که دیگر نباید کردن
صاحب طالع و قمر را و آن کوکب را که بر طبع آن کار است بعضی از این دلیلان در برج ثابت کن
و اندر وتد و بعضی در مایل و برج ذو جسدین و پاک از نحسان و خداوندان برجها با ایشان ناظر کن
قسم دوم بنگر بطالع و صاحب طالع و قمر اگر اندر طالع حظی دارد اندر برجهای ثابت یکی از اینها
و تد چنان کن که منصرف باشد از این دلیلان یکی یا بیشتر از کوکبی که اندر برج ثابت باشد
و متصل شود بکوکبی که اندر مایل الوتد باشد اندر برج ذو جسدین و خداوند طالع را نیز اینچنین
کن قسم سیم آن بود که صاحب طالع از کوکب منصرف شود یا زقمر بدان کوکب متصل شود و قمر
و صاحب طالع و آن کوکب بعضی اندر وتد باشد اندر برج ثابت بود و بعضی اندر مایل وتد
اندر برج ذو جسدین قسم چهارم آنست که صاحب طالع با قمر اندر برج ثابت بود و اندر وتد
و متصل شود بکوکبی که در مایل وتد باشد قسم پنجم آنست که قمر یا صاحب طالع از کوکب منصرف شوند

و شش آن اندر خانهای که کوکبها با شرف و حد و مثلثه بود وجه آنکه کوکبها بوبال باشند و
از آن برج تحویل کنند و ببرج دیگر آیند و این دلیل بنزد درخانه با شرف یا مثلثه یا حد
یا وجه آنکه کوکب باشد که از روی منصرف شوند یا تحویل کنند از آن برج اول طالع یا کاری
که صاحب طالع را یا قمر را اندر روی مراغم باشد قسم ششم آنست که آن کوکب که بر طبیعت
صاحب حاجتست خاصه اگر آفتاب بلیل بود کی کسکی کوکب با قمر یا با خداوند طالع اندر روبع
باشند که لیکن هر دو برج متفقة المطالع یا متفقة القوة یا متفقة الطریقه باشند یا
بیح اندر خطوط یکدیگر باشند جمع این حیلها باشد که یاد کردم اندر این شش قسم هر کاری که
کرده شود دیگر باره باز باید کردن مانند وی **وجه دوم** آنست که هر کاری که
کرده شود ثابت باشد که هرگز دیگر نباید کردن و این بر پنج قسم است قسم اول آنست که
صاحب طالع و قمر و آن کوکب که دلیل حاجتست اندر برجهای ثابت باشند اندر اوتاد
و مسعود باشند به یاری کوکبی متصل نشوند که اندر مایل وتد باشد یا برج ذو جسدین قسم
دوم آنست که دلیلان منصرف باشند از کواکب که اندر برجهای ثابت باشند و مسعود باشند
و خالی السیر گردند و اندر آخر برج نباشند قسم سیم آنست که دلیلان اندر خطها یکدیگر
باشند و بیکدیگر ناظر باشند یا خلل نباشد قسم چهارم آنست که دلیلان اندر اوتاد
باشند قسم پنجم آنست که آن کار که خواهی کردن اگر از جنس بیع و شری و معاملت باشد چنان
کن که قمر یا صاحب طالع از نحس منصرف باشد و اندر وتد بود و مسعود باشد و چنان باید که
قمر نبود از آن خالی السیر گردد و قمر را و صاحب حاجت را بر طبیعت صاحب طالع یکی و بر طبیعت عطارد نباید
نیز که در بروج مستوی المطالع یا متفقة القوة یا متفقة الطریقه باشند و اگر از جنس سرآو بنا باشد
قمر یا صاحب طالع را منصرف کن و نباید که زحل یا صاحب رابع از فراخ آن برجها باشد که اکنون

یاد کردم

یاد کردم و اگر از جنس نامه و کتاب و حساب باشد قمر را یا صاحب طالع را منصرف کن از
عطارد و از صاحب طالع السائل و نباید که از فراخ ان برجها باشد و اگر از محفوظ بشد قمر
را یا صاحب طالع را از صاحب نهم منصرف کن و صاحب نهم را و مریخ را نباید که اندر فراخ
صاحب طالع و قمر گیتی و اگر از جنس جنگ و رسولان باشد دلیلان را از صاحب نهم و صاحب
ثالث و صاحب خامس و از صاحب مثلثه برج سیم منصرف کن و اگر از جنس سلطان یا بمقدار
وی باشد و خواهی که دیگر باره نباشد دلیلان را از صاحب طالع السائل و از آفتاب
منصرف کن و اگر از جنس زنان باشد یا از زینت و لباس و آنچه بدین ماند دلیلان را
از زهره و از صاحب سابع و از صاحب یازدهم منصرف کن و اگر از جنس علما و قضاة و مال
باشد دلیلان را از صاحب طالع السائل و مشتری منصرف کن و اگر از جنس خصومت و دزدی
باشد دلیلان را از مریخ و از صاحب هفتم منصرف کن و چون حیلتی کردی نباید که دلیلان
اندر برجهای متفقة المطالع یا متفقة القوة باشند یا در خطوطهای دلیلان حاجت با
آن کار که کرده شد دیگر باره هرگز نباید کرد **وجه سیم** آنست که چیزی کی کرده شود و خواهی
که تباه شود و هرگز دیگر باز نباید کردن و این پنج قسم است قسم اول آنست که دلیلان طالع
و قمر را در برج منقلب کن خالی السیر و منصرف از نحسان قسم دوم آنست که دلیلان را منصرف
کن از نحسان ساقط اندر برج منقلب و متصل کن با نحسان ساقط اندر برج منقلب قسم
سیم آنست که دلیلان منصرف باشند از کواکب بدحال رجعت یا احتراق و متصل
باشد به بدحال راجع یا محترق قسم چهارم که دلیلان اندر وتد باشد یا مایل وتد و متصل
باشد بکوکب ساقط و آن کوکب که اندر وتد بود منحوس کند قسم پنجم آنست که دلیلان اندر
مرغم خویش باشند یا در برجهای غریب بعضی در وبال و در هبوط **وجه چهارم**

اندر چیزی که تباه شده باشد و خواهی که دیگر باره بکنی و این نیز مشتمل است بر پنج قسم قسم اول
آنست که دلیلان منصرف باشند از کواکب ساقط اندر برج منقلب متصل شوند بکوکبی
که اندر مایل الاوتاد باشند اندر برج ثابت قسم دوم آنست که دلیلان منصرف باشند از کواکب
منحوس ساقط و متصل شوند بکواکب که اندر برجهای ثابت آنجا اندر وتد یا مایل الوتد قسم
سیم آنست که دلیلان از کواکب راجع و محترق منصرف باشند و متصل باشند بکواکبی که اندر
اوتاد یا مایل الاوتاد باشند قسم چهارم آنست که آن کواکبی که دلیلان بایشان متصل باشند
ساقط بوند و باز اندر اوتاد روند قسم پنجم آنست که دلیلان اندر هبوط باشند یا وبال
و باز اندر شرف یا اندر حظوظ خویش روند و هر یکی ازین دلیل کند بر تباهی کاری و بعد از آن
یاد کرده آید وجه پنجم آنست که کرده آید اندر روزگار چند کرت چون غسل کرمابه
و سر شانه کردن و این مشتمل است بر سه قسم قسم اول آنست که قمر اندر بروج ذوجسدین باشد
قسم دوم آنست که صاحب طالع یا مثلثه اندر بروج ذوجسدین باشد قسم سیم آنست که دلیلان اندر
بروج ذوجسدین باشد یا اندر مایل الاوتاد و سعود باشند وجه ششم اندر چیزی که بکنند
اندر هر روزی چند کرت و دیگر باز باید کردن چون جامه بدل کردن و مانند این و این
مشتمل است بر چهار قسم قسم اول آنست که قمر اندر برج منقلب بود قسم دوم آنست که صاحب طالع
اندر برج منقلب باشد و طالع نیز برج منقلب باشد قسم سیم آنست که دلیل کوکب سفلی باشد و اندر برج
منقلب قسم چهارم آنست که دلیلان اندر سیم یا نهم باشند فصل یازدهم اندر اختیارات
جزوی اختیار خریدن ضیاع اگر خواهی که چیزی بخری و از آن فزونیه شود چنان کن که ماه از استقبال
گذشته بود و از عقده وی بیرون آمده باشد و ناقص السیر و ناقص النور باشد و اندر برجهای
معوج الطلوع باشد و اندر ارباع مؤنث باشد و خداوند وسط السماء را پاکیزه کن از نحسها

و عطارد را ایمن کن و اگر عطارد دلیل آن چیز نیست و صاحب وسط السماء دلیل نیست استقبال باید
که ماه با عطارد نباشد و منحوس نباشد و نیز باید که عطارد در تحت الشعاع باشد تا از زیان
خرنده شود و آن یافته شود اختیار چیزی فروختن اگر خواهی که چیزی فروشی و بسود فروخته شود
چنان باید که ماه اندر ربع دوم بود از نیم ماه یعنی از هفتم روز تا هنگام استقبال و زاید النور
و السیر باشد و اندر برجهای زاید یعنی مستقیم الطلوع و چنان باید که خداوند طالع اندر وسط
السماء بود یا در طالع یا اندر ربع ثمانی اندر وتد موافق یا وتد چهارم نبود و خداوند طالع و خداوند
اوتاد را پاک کن از نحسان و باید که ماه با عطارد باشد و عطارد مسعود باشد و سریع
السیر و متصل بسعدان تا هر چه فروشی بسود فروخته شود اختیار آغاز کشتی بر نشستن
چنان باید که طالع زاید باشد و پاک از نحسان با همه اوتاد و صاحب طالع مسعود و زاید
و سریع السیر باشد و اندر وتد باشد یا بوتد ناظر خاصه بوتد چهارم که او جای کشتی است
و اگر زهره یا مشتری اندر وتد باشد بهتر بود و صاحب چهارم را مسعود کن و نحسان را بوی
ناظر و بصاحب طالع خاصه زهره و مشتری و بهتر آن بود که طالع از کواکب باشد یا از جنس
زهره و مشتری باشد و چنان باید که آفتاب اندر مثلثه نحوان باشد و مریخ را بهمه حال
ساقط اختیار کشتی در آب افکندن چنان باید که ماه با عطارد باشد و مسعود بود و نحوان در
اوتاد طالع و قمر متصل و چنان باید که برجها موافق باشد ماه را یا طالع را و آن
از اول حمل است تا آخر جوزا و از هشت درجه سرطان تا آخر سرطان و اول
میزان و آخر جدی و ماه در فوق الارض باشد و در تحت الشعاع و اندر استقبال نباشد
و با زحل و با ذنب گشت بد باشد اختیار بیک نامه و رسول فرستادن طالع و خداوند
و ماه و عطارد را پاک کن از نحسها و اندر وسط السماء و اندر اوتاد کن یا بیکی از دلیلان

و ماه را متصل عطارد سازد و مسعود و بعد ان ناظر کن و طالع در برج ماه مثل کل عطارد
کن و زاید النور و بریع اسیر و در رجهای مستقیم الطلوع تا نیک آید **فصل در احکام زحل**
اندر احکام افتت کوکب اندر طالع و راس و ذنب **احکام زحل** اگر زحل اندر
طالع بود و مسعود باشد و شرقی باشد و اندر حد خویش باشد دلیل کند که سایل یا مولود را
بخت بزرگ کرده و خداوند دولتها و دهقانی باشد و دراز زندگانی باشد و نیکی
که امانتی در گردن او کنند و منفعت بود کشی و اگر ازین شهادتها که گفتیم نبود مکر اندکی دلیل
کند بر اندیشها و بر آمدن مراد بگرانی و کار در تاخیر افکندن و بیکار روی نمودن
او را و بیم اندر دل و از مرگ اندیشیدن و غم و ضعیفی رای و گمان بد بردن و بیم
از بیماریها و درویش بودن و غالب گشتن اندوهها و بیماری سل و دق و دیوانگی و بسته
شدن کارها و گرانی ابتدای کارها و تمام شدن برنج و دشواری و از جای بجای رفتن
و در غربت افتادن اما نیک زبان و دیندار بود و از مردمان سیاه چرده و
هندوان و شتربانان حذر باید کرد و از بنده خریدن نیز حذر باید کرد چه بمرد
یا بگریزد و اگر بیمار شود دیر بهتر شود **احکام مشتری** مشتری اندر طالع
دلیل کند بر ایمنی و بزرگ بود داشتن بزرگان او را و دوستی خلق و جهات و بر آمدن کارها
بآسانی و فراخ دستی و نیک خواهی و پرستگی کردن با بزرگان و صحبت با علما و فقها و آشتی
با اهل خیر و اجابت دعاها و رغبت در دیانت و گشایش کارها و نیکوی کردن با خلق و خوابهای
نیکو دیدن و سلامت حال و تن درستی و یافتن عز و جاه و امانت و صیانت و تدبیرهای صواب
فراخی عیش و بهتر شدن از بیماری و بزرگی جستن اندر میان مردمان و مال جستن و غزو و حج کردن
و علم آموختن و مایه دادن مردمان را و نیک نامی اگر مقبول و اگر مقبول نباشد آنچه گفتیم بخلاف

این

این بود و آنگاه خود را از عالمان نگاه باید داشت تا زیان نبینند و کالا نگاه باید داشتن
که زیان نکند و با وی خیانت کنند در بازرگانی و بروی دروغ گویند و کاری که پیش گیرد پیش
نتواند برد و گران اندام بود **احکام مریخ** مریخ اندر طالع دلیل کند بر غالب گشتن
و تنگدلی و شتاب زدگی و طلب کردن بزرگی و سالاری و سرهنگی و عیاری و امر و نهی الناس
و شجاعت و ظفر یافتن بر دشمن لیکن باک از زندان نگاه باید داشت یا او کم کردن و آزار کردن
مردمان را و تند رفتن و دویدن گشتن بر گناه جنگ و انصاف نا دادن و بی آسایش آمدن و جنگ
با اهل خود و تباهی کردن در خانه خویش و اگر شهادت نباشد و مقبول نبود دلیل کند بر محنت
و شدت و تنگدلی و تهمتها بی سبب و منازعت کردن و اندیشه از غایب و از جنگ و دردیده
و دشمنان و از ویرانی و بیماران و از جای بجای رفتن و از سیاه و سرهنگان و از دوران خونریختن
احکام شمس اندر طالع شمس اندر طالع دلیل کند بر نو شدن و زنده شدن کارها
و سیاست کردن بر هر کس و سروری و بزرگی جستن در میان مردمان و بر آمدن مرادها
بقهر و جبر و خوه شدن اندر خویشتن و آمیختن با ملوک و پیدا کردن خویشتن نه که بجایه
خویش بود و نا ترسیدن و مال آوردن و یاری رسیدن از سلاطین و افزونی عز و جاه و دولت
و زیادتی عجب و تقرب بملوک و کبر و هیبت و فراز آمدن تدبیرهای صواب و اعانت کردن
در کارهای مردم اگر شهادت دارد و اگر شهادت ندارد و منحوس بود بخت بد باشد
و آفت پدید آید از سلطان و کارها بسته شود و دل مشغولیها پدید آید **احکام
زهره** چنین زهره در طالع باشد دلیل کند بر شادی و خرمی و گشایش کارها و بشارتها
و مژده و راحت یافتن از غم و نیکو آسایش آمدن از سبب زنان و اندیشها محال
از دل بیرون رفتن و خوشی طبع و کریم گشتن و زیادتی مال و صحابتها کردن و خوشی

و خوشی مخلصان آرامش و دولت و داشتن مردم او را و هوای دل رفتن و عشق با خلق اگر مقبول
بود و اگر شهادت خورشید بیابد و در راه بر طرف دو بال باشد تباهی بدید آید از زنان و فساد مال و
از بی طلبه **احکام عطارد** چون عطارد در طالع باشد دلیل کند بر شادی و برآمدن
حاجت و پیش آمدن نیکی و خوب سخن و آموختن فرهنگ و ادب و علم و صحبت با خداوندان
پیشهای خوب و باریک و تیزگوئی و زیرکی و دانستن چیزهای ظریف و علمهای دقیق و طب
بردن و فصاحت و خوشی معیشت و فراخی روزی و فزونی مال اگر مقبول باشد و اگر مقبول نبود
نظاره و شادیها باشد و اندر باطن غم دل و محنت و دلیل کند بر جنس خود انکار و دروغ
گفتن و محتالی کردن و تزویر و بیم و ترس از پیشه وران و غلامان و شاید که بلای او باز
باشد **احکام قمر** قمر اندر طالع دلیل کند بر تدبیر جستن و نقل افتادن
یا اندیشه از کاری بکاری گشتن و خبرها و پیغام رسیدن و یاری خواستن از دیگری و
طلب کردن حاجتها و گران گشتن اندامها از خون و بلغم و کاری با تمام نارسیده بکار دیگر
مشغول شدن و از جایی بریدن و بجمع دیگر پیوستن اگر در طالع اشارت دارد خوب بود و نیکوئی
یابد و مردم بوی حاجتمند شوند و اگر مقبول نبود و منحوس باشد و منتظر خشان باشد اندرین
نا موافق آید که بدیدار وی غمگین شود و اگر بریخ منحوس باشد دزد آید و زیان کند خاصه بحت
الارضی بود و بتر بیع نکرد و اگر مسعود باشد و زاید النور و العدد و ناظر سعدان شکر با آن گوید کیست
اگر مشتری باشد از علما و قضاة نیکوئی بیند و آنچنان نیکی از یکی از کواکب و انجلای دلیل سعادت
باشد چنین شرف و خانه خویش باشد و اگر محاق باشد یا منکسف بیم و ترس و زیان و جنگ و خبرهای
نا خوش آید **احکام راس** راس اندر طالع دلیل کند بر تن درستی و تدبیرهای صواب
و رایانت جستن و اجابت دعاها و صحبت با بهتران و گرویدن بزهد و تقوی و تقویت از

اشرف

از اشراف و شادی و هرچه آرزو کند بیابد و شرف و کام و روائی و ولایت از دادن
بیابد و بدیدار وی شاد شوند **احکام ذنب** ذنب اندر طالع دلیل کند بر تباهی
کردن خواسته و غم و اندوه و کم شدن نیکوئیها و حسد مردمان و بیدادی سبب کاره رسیدن
و درد مندی و نقصان کارها و با مردم فرومایه صحبت کردن شود و بیم بود که درویشی کم
شود و مزاج تن سردی میل کند و اگر خداوند خانه بد و منحوس شود چون شکم و نا بود باید
آید **احکام سعدان** اما بدانکه چون سعدان اندر طالع باشند و مقبول باشند
دلیل کند بر سعادت و نیکوئی و دولت و بزرگی و آنچه وعده کند برسند و اگر مقبول نبود
اندیشه ناشایسته کند و فکرت ناصواب و آنچه امید دارد دشوار برآید و جمع نحسی در طالع
باشد که شهادت دارد یا مقبول بود بهتر از سعدی که شهادت ندارد و مقبول نبود و چون
شهادت ندارد و مقبول نبود نکبت و آفت و تباهی آردش و وبال و صاحب مرگ که تا
تباهی از آن باشد **احکام رجعت صاحب طالع** چون خداوند طالع راجع شود دلیل
کند برانکه خاموشی باید کردن اندر کارها و هرچه کرده آید همه ناصواب آید و رای و
اندیشه و نیت خطا بود و بازگونه بود و کارها همه بد و خطا افتد و وسوسه و زلت و بلا
ایمنی افتد **احکام احتراق صاحب طالع** احتراق صاحب طالع دلیل کند که فارغی
از کارها و از جدل بهتر باشد و تنهائی صوابتر باشد و حذر از کار سلاطین باید کرد و
از طعام و شراب و از کارهای سخت و دشوار پرهیز باید کردن **احکام فساد نحس**
اندر طالع پرهیز باید کردن از معالجت و از صحبت خویشان و با هر کسی صحبت نشاید کرد
و با مردم فرومایه سخن نشاید گفتن و بمهمانی نباید رفتن و خوردن و شادی و نشست
و خوشیت و هم راهی با بیگانگان نباید کردن اینست احکام و استخراجات که بر طالع

44

طالع منقولست انچه بکار آید یاد کردیم از مسئله که افتد بباید دیدن که بکدام خانه منقولست و بکدام برج موصوف و از آنجا طلب کردن **باب دوم در احکام برج بیت المال و انچه بدوی تعلق دارد از مسایل** مشتمل بر نه فصل **فصل اول** در دانستن حال یافتن مال و منفعت اگر پرسند از مال که یابم یا نه و حال در روزی و کسب و معاش چگونه باشد بنگر بصاحب طالع و قمر که این هر دو دلیل سایل اند یا مولود و بخانهٔ دوم و بصاحب برج دوم اگر قمر یا صاحب طالع بصاحب بیت المال پیوندد و یا اندر برج دوم بود دلیل کند بر یافتن مال و نعمت برنج و طلب اگر نظر مودت باشد و اگر نظر مخالفت بود آن مال بدشوار یابد و برنج و تعب و منازعت و زشتی و اگر صاحب مال بخانهٔ طالع نگرد یا اندر طالع باشد و مقبول باشد مال بآسانی بدست آید بی رنج در جهت خاصه که نظر مودت بود و اگر نظر مخالفت بود با اندیشه و تفکر و آنگه بوی رسد و اگر میان دلیلان انفصال بود و کوکبی باشد ناقل النور مال بیاید بسبب ناقل النور بنگر که کدام کوکب است و صاحب کدام برج کوکب ۳
و اندر کدام خانه است و از بهر جای که دلالت کند حکم کن و اگر زهره یا مشتری اندر بیت المال باشند دلیل یافتن مال بود و اگر نحسان اندر بیت المال باشد دلیل کند بر ادبار صاحب مسئله ۳
و اگر قمر خالی السیر باشد مولود همیشه اندران حال باشد که هست و اگر قمر متصل بود بسعدی صاعد نه بر فزونی و نه بر نقصان ۳
و زاید و ناظر باشد بطالع پس حال بیابد و نیکوئی و بفعل و منزلت و رفعت و اگر کوکب سعد ... از مال الاقوت روز بروز و جاه و منزلت باشد و آن کوکبی که دلیل کند بر یافتن مال اگر در طالع باشد بجهد خویش یابد و اگر در دوم باشد برنج یابد و اگر در سیم باشد از قبل برادران و اقربا و خویشان نزدیک و اگر در چهارم باشد از قبل پدران و جدان و ملک و ضیاع یابد بحیلی تا و از ده خانه و اگر از صاحب طالع نیز دلیل گیری شاید چنانکه بنگری که بکدام جایگاه است

بسعادت و نحوست حکم کن و بطلیموس گوید بنگر بطالع و بصاحب طالع و قمر اگر سهم السعادة بصاحب طالع و قمر متصل باشد و سعود باشند البته بیابد و امیدهای بزرگ بر آید و دولت و اقبال یابد و اگر صاحب طالع نحوس بود نقصان بزرگ افتد و گویند قمر و سهم السعادة از سهمهای بزرگ است اندر توانگری و درویشی و اصل سهم السعادة است که ریاست و فایده ازوی آید که حالهای بعد البرتیل ازوی است اگر سهم السعادة متصل باشد بشمس و مشتری از نحسان ساقط باشد یا بعضی در شرف باشند و سعود باشند و اندر اوتاد باشند و قمر بدان سو متصل باشد دلیل کند بر بقای دولت و جمع مال بی نهایت و میراث رسد بوی ز فرزندان وی که هیچ کمی نباشد و اگر عطارد و زهره ناظر باشند بسهم السعادة و سعود باشند و درجه سهم السعادة نیز مسعود بود و نحسان ازوی ساقط باشند بدانکه این کس از مردمان میانه باشد و مال عظیم بدست آرد و بزرگی و ریاست از قبل تجارت یا کتابت و بغایتی رسد که هرگز کمی نباشد و اگر نحسان از اوتاد سهم السعادة بیشتر از انکه جمع کرده باشد از مال برود و نفقه کند و اگر قمر با سهم السعادة باشد و عطارد اندر برج خویش باشد و سعود باشد انکس پیشه ور بلیغ و نیکو معیشت باشد و بدانکه سهم الغائب بنظر با قمر وقتی قوی بود که قمر مسعود باشد بسعدی که اندر وتد باشد یا در ... مقارن باشد بنظر مودت دلیل کند بر ریاست و عز و جاه و منزلت و فایده و مال بسیار از جوهر آن جای که دلیل بهم اندروی باشد و اگر صاحب برج قمر با صاحب برج سهم ساقط باشند زیان کنند و اندر اقاویل متقدمان چنین یافتم که اگر پرسند از مالی که امید دارد از سلطان یا از مال اشراف بنگر بجایگاه شمس و مشتری اگر این دو کوکب را بسهم مال یا بی اندر وتد یا صاحب سهم المال ... یا اندر خانهٔ مال باشند و هیچ از ایشان ساقط نباشد پس این مال را آنکه بباید باسانی و ... اگر مریخ با مشتری بتعب افتد و مال

و بخشد و الله اعلم

اگر با این هم قمر و عطارد و زهره و سهم السعادة بیکی ازین سه اتصال متصل باشد و سعود باشد انچه گفته باشد ناوزندان ۳

کم کنم دلیل بود بر ریاست و جاه و مال

و اگر قمر از کرکب باشد با سهم السعادة زیان نکند

اگر اندر وتد مشتری باشد ... و فضوت و نا باز دشمنی ۳

بیشتر از وی برود و تباه کند و اگر بجای مریخ زحل باشد بیاید بدبیری و درازی و اگر از مالی
برسد که امید دارد و بیدا نباشد که مال کیست از صاحب هشتم و دلیل کیر یا دلیل طالع +
چنانکه گفتم و اگر از مال برادر برسد از چهارم جواب کن و اگر از مال پدر بپرسند از
پنجم جواب کن اگر از مال فرزند پرسند از ششم جواب کن و هم بر این صفت که گفتم
حکم کن از دلیل مال یا دلیل طالع با تصال و نظر و نقل چنانکه گفتم و ابو معشر گوید اگر
صاحب دوم یا صاحب سهم السعادة صاعد باشد اندر شمال مال بسیار کسب کند از بزرگان
یا خود توانگر باشد و اگر صاعد باشد اندر اوج مال بسیار جمع کند از ملوکان و خداوندان
قدر و منزلت و دیگر بهرا دلای مال اگر دلیل شرقی باشد چنین باشد بزرگی و شرف
بانداره آن باشد و اگر آن کوکبی که دلیل کند بر سعادت زاید النور و العدد باشد
و سریع السیر بود و صاعد باشد اندر فلک اوج شمال بس دلیل کند که سال بسال این
مولود را روز بروز سعادت افزون شود و دولت پدید آید و اگر این که گفتم
هابط باشد اندر جنوب و ناقص باشد اندر سیر و عدد و نور تباهی حال باشد و ماث و الله
گوید نیکی مولود و صلاح بیت المال و نقل و بیخبان که اندر خداوند طالع گفتم و دیگر اصحاب
نیز فراخی یا کیست اندر وتد یا مایل وتد و نظر اتصال نزدیکتر و مقبول و مسعودتر که خداوند
طالع و آن کدام کوکب بود از این اصحاب کواکب و اندر کدام خانه بود از فلک و بهتر این
بود که این دلیل مال بشرف بود یا بخانه یا زایده و صاعد اندر وتد باشد و میان
وی و صاحب طالع اتصال بود یا اتصال متفقة المطالع یا متفقة القوة یا متفقة الطریقه
آنگاه غایت مال بود و نیکبختی مولود و غایت سعادت آن باشد که صاحب طالع
صاحب حادی عشر و صاحب سهم السعادة زایده باشند و اندر وتد باشند و صاحب طالع باشد

بازباشند و سعود بود آنگاه دلیل غایت سعادت مولود باشد

فصل دوم اندر موفقت بروج و فراخی و تنگی اما برجهای که
دلیل کند بر جوانمردی و سخاوت و فراخی کار چون اسد و سنبله و میزان و عقرب
و قوس چنین این برجها طالع باشند یا صاحب طالع اندرین برجها باشد و قمر
با مشتری بر طالع نیز اندرین برجها باشد دلیل کند که مولود مال اسراف کند و بسیار
نفقه کند و ببخشد اما برجهای که توانگری دهد بسیار تر ثور است و مثلثات وی
و برجهای که مال برساند و باز هم بستانند و فارغ دست کند چون اسد و مثلثات
وی و اگر این برجها که گفتم اندر جا بیگاه بد باشند از دور فلک و نحسان در
وی دلیل است بر کمی نفقه و تباهی معیشت و دست تنگی و رفتن مال آنچه بدست آورده باشد
و باشد که مال بدست نیاید اگر نیکو حال باشند از دور فلک و سعدان اندر وی
باشند دلیل کند بر یافتن مال بسیار اما برجهای که آبی اند چون سرطان و مثلثات
وی اکنون اگر نیکو حال باشند از دور فلک دلیل کند بر آراستگی زندگانی
و توانگری و اگر جایگاه بد باشند از فلک دلیل کند بر درویشی و تباهی
تنگ دستی اگر سعدان و نحسان باشند هر کدام قوی تر باشد حکم کن +

فصل سیم اندر دانستن مال چند درم یافته شود اگر بپرسند از عدد مال
که چند درم یافته شود بنگر بصاحب مال و عطارد و سهم مال و صاحبش کدام
از ایشان قوی تر باشد و بجایگاه نیک و بیشتر شهادت وی دلیل است
بر عدد مال اگر دلیل عطارد باشد و اندر هبوط باشد یا در جایگاه بد دلیل
کند که از آن مال بوی رسد بیست درم باشد و اگر اندر مثلثه باشد ده هزار
درم باشد و اگر اندر شرف باشد بیست هزار درم باید و همچنین هر کوکبی که او

کاو دلیل باشد باندازه جایگاه اش بدهد برابر اندازه سال صغری خویش
اندر هبوط و جای بدانست درم بدهد عطارد و اگر اندر مثلثه باشد
سال صغری اندر ده ضرب کن آنچه بیرون آید آن باشد و اگر اندر
خانه خویش باشد سال صغری اندر صد ضرب کن و اگر اندر شرف باشد اندر
هزار ضرب کن اگر کوکبی که دلیل باشد چنین کن اگر دلیل راجع باشد آنچه
بدهد نیمه از وی کم کن و اگر محترق باندازه احتراق کم کن اگر از آفتاب
شش درجه بعید بود همه مال کم کن و اگر چهار درجه بعید ثلث و اگر با درجه
شمس برابر باشد هیچ چیز نباشد بنگر که عطارد کدام کوکب نظر دارد از
سعدان و نحسان جایگاه آن کوکب چگونه است اگر سعد ناظر باشد
باندازه جایگاه خویش زیادت کند از سال صغری خویش چنانکه
بیشتر یاد کردم و اگر نحس ناظر باشد باندازه خانه و جایگاه خویش بکاهد
و اگر راجع باشد نیمه عدد خویش بکاهد و از احتراق همچنانکه گفتیم
اگر بدرجه شمس باشد چیزی نبدهد و چون آن دلیل دلالت کرد بر عدد مال با آنکه
زیادت کند یا آنکه نقصان کند اندر بروج ذوجسدین باشد
آنچه دلیل کند از عدد تضعیف کن و شمس چون بدلیل
ناظر باشد از تثلیث و تسدیس زیادت کند و از تربیع
و مقابله و مقارنه کم کند و الیس فیلسوف گوید بگیر از درجه
چهارم تا درجه آفتاب آنچه بیاید از عدد درجات عدد مال
چندان عدد باشد آنچه ده باشد صد گیر و آنچه صد باشد
هزار

چیزی بکاهد و سعود نیز همچنین چون
بدرجه شمس باشد

هزار گیر ببند اینست بیرون آوردن عدد مال و هرچه خواهی

فصل چهارم

اندر دانستن حال وام دار ماشاءالله
گوید بنگر سائل را از طالع و مسئول عنه را از هفتم و عطارد
و قمر دلیل حالست اگر میان دلیل سائل و مسئول عنه اتصال تربیع
و مقابله باشد میان ایشان جنگ و عداوت و خصومت باشد و اگر کوکب اتصال
کند آغاز جنگ از وی باشد اگر نظر مودت باشد میان
ایشان صلح و دوستی افتد و اگر میان ایشان نظر نباشد
و قمر یا کوکبی میان ایشان نقل نور کند رسول تقاضا
بیاید یا یکدیگر را به بینند اگر کوکب ناقل از دلیل سائل
منصرف شود باتصال مودت و با دلیل مسئول عنه متصل شود با اتصال
مخالفت این سائل کسی بفرستد شفاعت بنزد خصم و این
کس نزدیک خصم کار تباه کند و عداوت انگیزد و اگر کوکب
ناقل بدلیل مسئول عنه بمودت اتصال کند و شفاعت کند و
نیکویی گوید و اگر این کوکب ناقل از دلیل مسئول عنه بمودت
منصرف شود و با دلیل سائل بمودت اتصال کند کسی فرستد
بنزدیک سائل بحاجت و سخن نیکو گوید و اگر از مخالفت
منصرف شود و بمودت اتصال کند خصم بدرشتی پیغام کند و
این رسول نیکویی گوید و نرمی و اگر از مودت منصرف شود و بمخالفت
اتصال کند وی پیغام نیکو گوید و آن رسول درشتیها گوید و اگر قمر

و جهد کند تا بیار تجار دارد و

همچنین نیک نامی کن و توقف کن
و جواب ده

که خریده بخرد او بند یا او بربرد و اگر یا و بنده که خریده شود بکرد و محی دعیب باشد و اگر
اندر وتد چهارم کوکبی باشد چیز قلیل نو باشد و اگر متغیر باشد کهنه باشد و اگر اندر شرف
باشد دلیل کند بر نیکویی آن چیز و اندر مثلثه و حد و درجه فرد نیز باشد و اندر هبوط
چیزی باشد نابکار و قمر اندر برج مستقیم الطلوع باشد زائد النور و العدد و سعدان وی
ناظر هر چیزی که خریده شود سود و زیادت از بهای وی باشد و اگر بجای سود نحوس
باشد دلیل زیان و نقصان باشد و اگر قمر بعطارد و مریخ ناظر باشد دلیل خصومت و
باشد و اگر با ذنب باشد جنگ و زیان باشد و اگر قمر اندر بروج معوج الطلوع باشد و ناقص
النور و العدد و ناظر نحسان باشد بر زیان و نقصان و اگر پرسند که بهای آن چیز چند درم
از صاحب وسط السما بگوی چنانکه اندر باب عدد مال گفتیم و اگر پرسند که آن چیز را فروختن
بهتر باشد یا نگاه داشتن بنگر صاحب طالع و قمر هر کدام از ایشان قوی تر باشد وی
دلیل باشد اگر دلیل نیکو حال باشد و بجای نیکو باشد و بسعدی متصل باشد داشتن آن چیز
بهتر باشد و اگر عکس باشد همچنین اگر صاحب ثانی مقبول باشد از صاحب طالع
یا از طالع داشتن بهتر باشد و اگر قوی باشد فروختن بهتر باشد و اگر پرسند که آن
چیز بسود فروخته شود یا نه بنگر بدلیل یعنی صاحب طالع و صاحب ثانی و قمر هر کدام
را شهادت بیشتر وی دلیل باشد اگر دلیل ساقط باشد و اندر وتد آید یا بکوکبی
متصل شود که اندر وتد باشد یا در شرف وی باشد دلیل کند بر آنکه بسود فروخته شود
خاصه که وتد طالع یا وسط السما باشد و اگر اندر زایل وتد باشد میانه بود و اگر دلیل
اندر وتد باشد و ساقط یا بکوکبی اتصال کند که ساقط باشد دلیل کند که ارزان فروخته
شود اما بدانکه اوتاد دلیل زیادتی نرخ باشد و زایل اوتاد دلیل میانه و ساقط
دلیل

با زایل وتد

دلیل کند کسادی نرخ و اگر پرسند که چیزی که دارم کی فروشم که سود شود بنگر بدلیل
آن چیز یا بسهم آن چیز و صاحبش هر وقتی که در وتد آید یا باشد زود باید فروخت
که سود باشد و اگر بخلاف این باشد زیان کند و اگر پرسند که چیزی خواهم خرید کی
خرم تا ارزان خریده شود بنگر بدلیل آن چیز یا بسهم و صاحبش هر وقتی که در زایل باشد
یا ساقط یا بکوکبی که در زایل و ساقط باشد متصل شود اندر آن وقت باید خرید خاصه که
نقل باشد بکوکبی که ساقط باشد و ناقص النور و العدد و نیز هابط بود ارزان خریده شود
بر نیمه بها

فصل هفتم

اندر صاحب دوم در دوازده خانه صاحب دوم دلیل کند مولود را
روزی باشد بی آنکه طلب کند بیابد و اگر مقبول بود بهتر خاصه که آن ستاره که بوی مقبول
بود در وتد باشد خواسته از جای بزرگ یابد و نیکو معاش باشد و اگر زاید باشد
بهتر بود و اگر صاحب دوم را از طالع خطا باشد مال از جایی حاصل شود که در فهم او نباشد
اگر صاحب بیت المال زحل باشد مولود سخت هوش باشد و بی نفع و بیچاره بود و
اگر مشتری باشد سخی باشد و آنچه کند کار حق باشد و اگر مریخ بود مالش نبود و اگر
باشد بجای بی شناس تبه کند و اگر آفتاب بود نیکو حال و سخت کن بود و اگر زهره
بود بستاند از جایی که نباید و بدهد بجایی که نباید و اگر عطارد بود مالش گردان
و بر یک حال نه ایستد و فراخ دست بود و مال بدشواری جمع کند و اگر ماه
بود حرکتش جمع نیاید اما ناکس باشد و روزی بر وی فراخ بود و اگر بغایت سعادت
بوند و نرخ ثابت دلیل کند بر بسیاری مال و اگر صاحب مال اندر طالع اندر شرف
باشد مال بی نهایت جمع شود و دولت و شرف یابد و اگر در خانه خود باشد
همچنین و حد و مثلثه و درجه و دوازدهم و اگر صاحب دوم در طالع در هبوط باشد

یا بکوکبی اتصال کند زاید و صاعد
و سود باشد و اندر وتد باشد

اتصال بکوکبی باشد که آن کوکب ساقط بود
و ناقص النور و العدد

طالع

مسعود بود دلیل کند بر نیکوئی تقاضا و اگر منحوس باشد دلیل کند بر ارزش تقاضا
و جنگ خاصه که نظر مخالفت داشته باشد و اگر عطارد بزحل متصل باشد و منحوس بود
مال بستانند و باز بدعوی باز گردد و گواه دروغ و اگر مریخ منحوس باشد
دلیل کند بر خصومت و جنگ و مرافعه و اگر قمر تحت الشعاع باشد دلالت
از شمس گیر بجای قمر و اگر قمر اندر مواضع بد باشد یا اندر طریقه محترقه
سخت تباه باشد و فساد مال باشد و اگر قمر با عطارد باشد
یا با مشتری دلیل آسانی و نیکوئی باشد

فصل پنجم

اندر دانستن حال تجارت بازرگانی بنگر بعطارد و قوت و ضعف
وی و تغریب و تشریق و رجعت و استقامت و جایگاه
او و از قمر و اتصال و انصراف او و حال او و سهم السعادت
و قوت و نحوست و ضعف اگر قمر زاید النور و العدد
و الحساب باشد و سریع السیر و شمالی و فوق الارض
باشد دلیل بود بر گرانی و روائی آن چیز که برسد و اگر
بخلاف این باشد دلیل کند بر ارزانی آن چیز و اگر این
دلالتها که گفتیم بعضی باشد و بعضی بخلاف باشد هر کدام دلالت
از نیک و بد که بیشتر باشد حکم بروی باشد و اگر
سوال از مالی باشد که بجای فرستاده باشد و زیادتی
امید دارد بقمر و عطارد و درجه بیت المال و درجه سهم
الرجا بنگر اگر قمر بعطارد متصل شود و از عیبها پاک باشد و جمع ایشان

ساقط

بازرگانی اگر پرسند از

بر نیکوئی

ساقط باشد خاصه که زهره بقمر ناظر باشد یا بدرجه الرجا و سهم الرجا یا صاحبش دلیل کند بر بسیاری
و بسیاری آن مال و اگر این که گفتیم به بیت المال باشد یا بصاحب او همچنین باشد و اگر
این سعادت جمع شود بقمر و عطارد و مراجعت شود با او نقصان افتد و اگر بر خلاف این باشد
از سعادت دلیل زیان باشد

فصل ششم

اندر دانستن خریدن دو وحش که برآید یا نه
و چگونه باشد اگر سایل از خریدن دو وحش پرسد بنگر بدلیل سایل و سوال عنه از طالع
و هفتم چنانکه بصدر کتاب گفتیم اگر این دو دلیل یکدیگر را اتصال کنند دلیل کند بر برآمدن
آن بیع و شری و آسانی از آن کوکب باشد که زود روتر باشد و اگر کوکبی میان ایشان
نور نقل کند این بیع و شری برآید بدست سلطان متوسطان و بدو دلیلی که وی قوی تر باشد دست
آن کس و بهر دلیلی که سعد ناظر باشد آن کس سود کند و اگر خداوند طالع اندر هفتم باشد
و یا بصاحب هفتم اتصال کند سایل رونده و جوینده باشد و اگر خداوند هفتم در طالع
باشد یا بصاحب طالع اتصال کند مسئول عنه جوینده باشد و اگر سعدی اندر طالع باشد
دلیل کند بر آسانی بیع و شری و درستی و اگر نحسی باشد دلیل کند بر دشواری بیع و شری و دروغ
و حال نیکی و بدی و مقدار بهای وی از وسط السماء و صاحبش توان دانستن و وبد بهاها
و قمر دلیل اندر گوهر آن چیز که بیع و شری از برای اوست و اگر قمر را اتصال باشد
نباشد آن چیز که بوده شده خریده باشد بمیراث رسیده باشد یا بهانه داده باشد و اگر
باشد و اتصال نباشد آن چیز را خریده باشد به نسیه و باز بنگر بقمر در برج دوم که بکه اتصال
میکند اگر سعدی متصل شود و اگر نسیه خریده باشد آن حق بگذارد و اگر سعد صاعد باشد یا شرقی
باشد آن چیز را سود بقوت شده و حق بگذارد و اگر هابط باشد و مغربی باشد هم سرمایه
بقوت شده و اگر قمر در برج دوم بنحسان متصل شود آنچه بر گردن باشد بگذارد و باشد که نخواهد

وحبس مال عقوبت رسد و اگر در وبال بود غم و اندوه باشد و اگر غریب بود
بمال به دشواری یابد و اگر صاحب دوم سفلی تر از صاحب طالع باشد یا فقش
مال آسان تر باشد و اگر علوی باشد یا فقش مال بدشواری در رنج باشد صاحب دوم در
دوم دلیل کند که معیشت وی معروف باشد و اگر صاحب طالع ناظر باشد مال
بسیار گرد کند بر گوهر آن برج و اگر صاحب اندر کوکبی باشد غریب مال وی نه
آن وی باشد و اگر خداوند دوم زحل باشد این مرد بسته باشد و مال وی
از غله و آب و زمین باشد و همچنین باقی کواکب را قیاس کن و اگر طالع جدی
و دلو بود این دو طالع را دلیل مال شتر نیست و اگر طالع قوس بود مال از زراعت
و تجارت باشد و بار بادران پوسته باشد اگر طالع حوت باشد مال از
سفر و دزدی باشد و آتش کاری و غزو و اگر طالع حمل باشد مال از دست
رنج خویش باشد و اگر طالع ثور باشد مال از مزدوری بدست آید و اگر
طالع جوزا باشد مال از تجارت و صناعت حاصل کند و برین قیاس کن تا همه
بروج را و اگر داخل مال شتری باشد یا فقش مال به آسانی باشد و بسیار باشد
و راست کار باشد در داد و ستد و اگر دلیل مال مریخ باشد مال از دزدی و غزو
یا آتش کاری حاصل کند یا از قبل حیوان و خون ریختن و حرام آنچه باشد و اگر
دلیل شمس باشد یا فقش مال از قبل سلطان یا از پدر بود و از چیزهای دون و اگر
زهره باشد مال و فقش از جانب زنان بود و کمتر از آن برخورد چون مال
جمع شود و پراکنده کند و اگر دلیل عطارد بود فراز آورد مال از کیمیا و حکمت
باشد و نرخ روزی باشد اما مال جمع نشود و اگر قمر باشد از اتصال و انصراف

واز حساب گاه وی حکم کن صاحب دوم اندر سیم مولود را از قبل برادران کار بد شود و فساد
رسدش و مالش اندکی بود و دوامها بودش و از قبل خویشاوندان غمی رسدش
که قدری مال از دستش برود خاصه که صاحب طالع را بنظر عداوت بیند
و اگر مسعود بود صاحب طالع مقبول بود از برادران و از برادران سعادت
بیند و اگر چنین باشد تباهی مال وی از برادران و سفر باشد و برادرانش
در دشمنان خویش رنج بیند زیرا که خانه دوم دشمنان برادر است طالع او
دوم در هر برج که باشد یا فقش مال هم از آن روی باشد و رفقش مال هم از آن
روی باشد صاحب مولود را از جانب پدر نیکویی باشد و شفقتهای بسیار بود و پدر
دوم در چهارم
را نیز از مولود و در آن خانه که زر ده بود ابدان شود و اگر اندر وتد مسعود
باشد خداوند طالع مقبول بود از ضیاع و آب و زمین روزی بود و
اگر منحوس بود ضیاع و سرای زمان رسد ویران شود و مال در زیر یابد و گنجه
یابد از غله یا از قبل مادر و پدر یا از دوستان مادر و پدر یابد و روی پنهان
صاحب دوم در پنجم دلالت کند که مولود مال خویش بتلف دهد یا مال از تلف یابد
یا از قبل فرزند یا از قبل دایه و فرزندان وی معروف باشند و از فرزندان
و دوستان شادی بیند اگر وی صاحب طالع و صاحب پنجم مسعود بوند
و اگر مسعود نباشد کمتر باشد و مالش بسبب فرزندان برود و از مال پدر روزی
مند باشد خاصه که صاحب رابع مسعود بود و از دوستان نیکوییها یابد
و اگر مسعود بود ناظر صاحب طالع و در برج ثابت بود چندین از رنجی
که برد روزی شد بود و اگر در هبوط بود نحس ضیاع بود و امید هاش

در هفتم

ر اهت نشود صاحب دوم دلیل کند که مال وی تباه شود از قبل حیوان یا بیماری
دستور و رده را بود و بنظر صاحب طالع بود و این برج بر صورت دو پا باشد
و از برده مرزوق بود و اگر بر صورت چهارپای دستور روزی بود صاحب دوم
دلیل باشد زیان مال رسد از روی وانباران و دعوی از بهر آنکه بجای ششم افتد
از برج مولش جایگاه ساقط و اگر اندرو مسعود بود و ناظر بصاحب طالع بود
را مال فراز آید بجهد و رنج سخت باشد بسبب سوغوبت از روی خصومت و ربان
وانباران و اگر اندرو منحوس باشد مال بیرون آید هم ازین روی که گفتیم
صاحب دوم در ششم صاحب باک ندارد که مال از حلال باشد یا از حرام بستاند و اگر صاحب
طالع دوم زحل باشد مال وی بی خصومت فراز نیاید ولیکن خداوند طالع
سخت با همت باشد و مال دارد وی خصومت ولیکن مال وی بدست دیگری
خود نخورد بمال معتمد باشد و برنج فراز آورد و اگر اندرو مسعود بود میراثی یا
مالی یابد و بدست دیگری افتد و اگر صاحب طالع را بیند چیزی بدست وی
نماید و اگر اندرو منحوس بود کم خیر و بیچاره بود و آنچه دارد استوار باید نهاد
و از دزد و فرزند و جفت حذر باید کرد خاصه از زیان و انبار که ملک خویش کند
صاحب دوم در نهم گرد آمدن مال وی اندر غربت بود و تباهی مال هم اندر غربت
بود یا از غریبان و دین و مذهب جهت مال داشته باشد و اگر صاحب دوم
در نهم واقع باشد ما در لسطه یا منحوس ... خویش بد خانه فرو شده و نیز آنگاه بود
که صاحب طالع اندر سیوم یا نهم باشد و مقارن باشد بحسبی اندران برج و گر
آن کوکب نحس را بود او را بکشند از قبل مال یا از قبل دین و مولود را روزی

پراکنده

پراکنده بود و مالش گرد نیاید و آنچه آید بقرار و آرام بود و در سفر از درد
آن بهم بود و اگر اندرو مسعود بود و بنظر صاحب طالع بود کسبش بسخن و درس
بود و خواندن شعر و علم و قصص و گشتن در شهرها و وام کردن و حاجت
خواستن و خوار بودن شهر خویش و اگر اندرو منحوس باشد از گشتن شهر بشهر و از
سفرها روزی بودش و حالش هر روز بتری بتر شود صاحب دوم در دهم مولود را
روزی مند خاصه که با قمر اندرو نحو مسعود بود مالش آسان فراز آید و از
کار سلطان روزی مند خاصه که با آفتاب مسعود بود و اگر خداوند خانه مسعود
بود از حرفت و صنعت روزی مند بود خاص و عام و یا از بسیار ند و اگر
منحوس بود بر ضد این بود صاحب دوم در یازدهم او را از جمله توانگران شمارند مال
وی با مال سلطان آمیخته بود و بعضی از مال وی بدست سلطان افتد و حال
مولود از آن روی نیکو شود که این کوکب بدو مسعود بود و اگر از آفتاب بود
از سلطان روزی مند بود و اگر از زحل بود از غله و کشت روزی مند بود
و اگر زهره مسعود بود از زنان محتشمه و لهو و طرب و اگر از عطارد و مشتری بود
از تجارت نیکو باشد و اگر مریخ بود از سران سپاه و آلت حرب نیکو بود و اگر
دوازدهم
قمر بود بصلاح حال نگاه کن صاحب دوم در دوازدهم مولود حرام روزی بود و مالش بدشوار
بدست آید و کار و کسب و معاش بود دشوار بود و آنچه بود بحرام بود و همیشه
بوام اندر بود و هر کسی را بمال وی طمع افتد و حسد و عداوت پدید کند و مال
پراکنده شود و نفعها کم شود و اگر اندرو مسعود و مقبول باشد از روی حیوان منفعت
یابد بر صفت آن برج که در وی باشد و جمله حال خداوند دوم اندر دوازدهم

٥١ دلیل کند بر تباهی مال از آن سبب که دشمنان بروی حسد کنند که مال بقهر از او
بستانند و او را آفت رسد و مال وی بدزدند یا تباه کنند هرگاه که خداوند دوم
پیوسته بود بر او در آن سال یا مولود اندر وعیب بود و اندر نعمت وی حسد کنند
و لیکن دوستان بدو شاد شوند از سبب فرزندان سلطان از برای آنکه این خانه
پنجم خانه بیت السلطان است و همچنین خانه دوم خانه بیت الاعدا از خانه را در
بود و هم خانه دوم خانه دوستان بیت الاباست این باب را نگاه دار که اندرین
بسیار سخن است **فصل ششم** اندر بیرون آوردن اختیارات **وام ستدن نهانی** پس اگر خواهی
که وام کنی و آن نهانی ماند چنان باید که قمر تحت الشعاع بود و متصل بسعدی
پس از آنکه از آفتاب جدا شده بود پس نهان بماند و اگر بدان وقت که
قمر از تحت الشعاع بیرون آید متصل شود بمریخ مشهورتر شود در دهن مردمانی که
واجب بکند **وام ستدن** چنان باید که ماه ناظر بسعدی و عطارد را ساقط کنی گزاردن
از زحل و ماه را ناقص کنی اندر نور و حساب و با سعدی بعطارد بگردد و شاکل
باشد مر طالع را و صاحب دوم را از عیوب در بجا پاک کنی و زهره یا مشتری
ناظر کنی و زاید تا نیک آید **فرستادن بضاعت** چنان باید که ماه را و عطارد را و صاحب دوم فرستادن
را و بیت الرجا را همه پاک کنی از نحسان و قمر را متصل کنی بعطارد و عطارد
را پاک کنی از نحسان و مریخ را از نشان ساقط کنی و اگر عطارد راجع بود چنان
باید که بسعدی ناظر بود و بجای نیکو بود و سعدان را یا دوم و دوازدهم ناظر کنی
و اعتماد فرستادن بضاعت و طلب کردن سود از عطارد بود پس بیت الرجا
و صاحبش و دوم و صاحبش **خریدن چیزی** اگر اتصال قمر بکوکبی باشد که اندر هبوط وی
باشد

باشد یا صاحب دوم در هبوط باشد هر چه خریده شود در آن وقت
از مال بیرون رود یا بمراثی در آید و برکت نباشد و بتباهی رود و بیرون رود
بوجهی که مکروه باشد و خداوندش را فرضا اگر ابگینه باشد بشکند انیت خمات
فصل اندر احکام هشت کوکب و جوزهر که اندر بیت المال ابد **احکام زحل**
اندر دوم دلیل کند که مال را هم بود از دزد و از کم شدن و لکن از سفر هم بود
زیرا که زحل دلیل استواریست مالش را فرو گیرد و استوار کند تواند بودن
و معاش و کسب را فرو بندد و لکن هم مالش از طعنه زحل بود که نقصان افتد و
دشوار شود کار داد و ستد و از یاران نا امید بود و دریغ داشتن چیز خویش
از وی و طمع کردن بمال وی و بد اندیشیدن و هر چند بجای یاران خویش نیکی کند
از ایشان هیچ خوبی نه بیند آن بهتر که چیز خویش سخت دارد زیرا که هر مالی که از
دست وی بیرون شود آسان بدست باز نیاید و امید جمع شدن مال از
از روی ضیاع و دهقانی که اگر شهادت دارد و اگر ندارد مال پراکنده شود
از روی آب و زمین **مشتری** اندر دوم دلیل کند بر زیادت کشتن مال حلال و تن
آسانی و فراخی معیشت و یاری یافتن از اهل علم و رتبت اندر کار دنیا و دیدن
و امید منفعت از چیزی که رنج آن کسی دیگر برده باشد و بر خوردار از مال
میراث و اما شهادت در غیب بر هنرکاران بوی و روز بروز حالش
بهتر شود و نیکو دیدار از یاران و کشایش شغلها و اگر شهادت دارد مال
بسیار گرداند و اگر شهادت ندارد در ره نماید بامدیشهای بیهوده که کاشکی
چنین بودی یا چنان بدی و هر نیکو که باشد باندیشه بگذرد **احکام مریخ** دلیل

کند بر فساد مال و ضایع شدن مال و دشواری داد و ستد و مال هم از قریبان
خویش نگاه باید داشت و از اهل سلاح صحبت نباید رسد و بود که از برای کسی
تاوان باید داد و چیزی پنهان نشاید کرد و بضاعت شاید فرستادن و از اهل
شر و دزدان بر حذر باید بودن و اگر شهادت دارد مال قرار دارد و از روی دزدی
و رزق و اگر شهادت نبود و منحوس بود زیان رسدش بر آن صفت که گفتم
احکام شمس در دوم دلیل کند بر جمع کردن مال از مهتران و پادشاهان و هم بر شان کند با خوشی
و از جهت مالش دل با اندیشه بود که غم اندیشش از سبب یاران و دوستان و از سلطان
نهیب رسدش و اگر مقبول بود و مسعود مال غایب گشته پدید آید و استقامت احوال
باشد و پدید آمدن منفعتها از ملوک و مهتران و اگر مقبول نبود مال پراگنده از جهت
طبقات سمی احکام دلیل کند بر نیکوی و چو پیش آمدن از سبب مال و کارها گشاید و فراخی
معیشت و نیکوی کسب بود و کارهای نیکو پیش آید شادیها و زنان بوی مال شوند از
جهت مالداری کارش هر روز بهتر شود و مالش زیادت شود و از یاران و دوستی چند
و از سبب زنان و خاتون نیکوی پدید آید و اگر نحوست کند مالش بسیار جمیع شود و اگر
شهادت نباشدش مالش پراگنده از جهت زنان و مطربان و هها نهاد لهو و طرب تلف
و مالش بهوای دل عاشقی تلف شود احکام عطارد در دوم دلیل کند بر آنکه مالش در آید و
نقد رحرفه و یارانش بادی مساعدت کند و از اهل دیوان منفعتها رسد
و با خزم از ایشان زنان رسد و از مردم سلطان فایدها باید و نزدیک
اهل دیوان عزیز گردد و دلیل کند بر احسان کردن بسیار کردن و اگر شهادت
نبود مالش پراگنده از جهت طبقات عطارد احکام قمر در دوم دلیل کند بر آنکه مالش روی

برزیادت

بزیادت نهد خاصه وقتی که قمر زاید النور و العدد بود و اگر ناقص بود مالش
بکاهد با خبری از دستم برود و برای تحویل افتدش از یاران نیکو باید و دزدی که
رایگان چیزی باید و همه مردم بزرگ دارندش و اگر ناظر سعدی بود هم از آن جهت
نیکو باید و اگر شهادت نبود مالش پراکنده شود احکام زحل در دوم دلیل کند بر صلاح و زیادتی
مال و ظفر یافتن بر بزرگان و منفعت از روی صنایع و دهقانی و بایارانش حضرت
افتد و چهارپای خود و بنای نو بسازد و توانگری یابد و صاحب رای باشد
دیگری ذنب دلیل کند بر کمی مال و رسیدن مکروهی از سبب کسب و معاش و از مردمان
دون و دوروی و افتادن آزار با مردمان بی حسب و بی نسب و از جهت غم
عماران احکام مشتری در دوم حذر باید کردن از حاجت برداشتن بملوک و اکابر و از
رئوسای ایشان دور باید بود و داد و ستد با ایشان نباید کرد و مال مش کی باشد
و بضاعت و رسالت نشاید فرستادن و بر کسی اعتماد نشاید کردن نه بکردار و نه
بگفتار احکام مریخ در دوم بیم زیان باشد و نقصان و بیم آسیب از دزدان و ره زنان و رسیدن
حذر و خیانت و اندوه و غم از ناکسان و دزو نایکان امینت که گفتم احوال خانهٔ
دوم تمامی ۲ باب سیم اندر احکام بیت الاخوة و آنچه در وی آید از مسایل و آن مشتمل است
بر هفت فصول فصل اول در دانستن حال برادران هر کوکبی که اندر خانهٔ سوم باشد
و منحوس باشد دلیل کند بر کمی برادران و بر ناخوشی دل ایشان و نحس باشد چون
چون محترق باشد و اگر کواکب سعد باشد دلیل کند بر صلاح حال برادران و دوستان
کردن با یکدیگر و اگر در برج ذو جسدین باشد و اندر وی کواکب بود و یا سیه یا
مشتری دلیل کند که این برادران از یک پدر نباشند هر کوکبی که با قول برج باشد

احکام اقتران صاحب دوم

احکام قرانات صاحب دوم
و از سیم غایب
منفعت بیند و دیگر
بایکدیگر دلیل کند
و نقطه بر داد و ستد
باشد و اگر دوستی
و دیدار شده باشد
و بین بیند و بضاعت
و رسالت بر دست بدن

برادر بزرگ بود و اگر بمیانه برج باشد برادر میانه بود و اگر باخر بود برادر
خرد بود و باید دیدن که این ستاره کار احوال چگونه بود اگر نیک بود حکم نیک
کن و اگر بد بود بد و دیگر بنگر بارباب مثلثات خانه سیوم که ایشان نیز دلیل
برادران اند باندازه شهادت و مریخ را نیز اندرین باب شهادتست چون
مریخ را شهادت باشد از درجه طالع تا درجه وسط السما [illegible] باشد یا دلیل
یا مولود را برادری باشد جلد شایسته و نامدار خاصه که مریخ اندر شرف باشد و اگر
دلیل برادر از درجه طالع بود تا درجه خانه پنجم برادر خورد تر از دلیل یا مولود بود و اگر خداوند
سیم یا آن کوکب که دلیل برادر بود چون با خداوند طالع بتربیع و مقابله بود دلیل کند بر [illegible]
و داوری باشد و اگر خداوند طالع یا خداوند سیوم هر دو متصل باشند بخداوند دوم طالع
یا خداوند چهارم یا بخداوند پنجم بتربیع و مقابله در میان برادران خصومت باشد
از جهة مال اگر این تربیع با خداوند دوم بود خصومت از جهة مال بود و اگر بخداوند
پنجم بود از جهة مال پدر باشد هر کوکبی که اندرین سه جایگاه است حکم بروی است خاصه که
مشتری اندر چهارم بود دلیل مال باشد آماده و نقد ماشاء الله و ابو معشر گوید بنگر بصاحب برج سیم
و آن کوکبی که اندر سیم باشد از نیک و بد اگر ستاره غریب آنجا بود دلیل کند که برادرانش اندک بود
و اگر ستاره نحس بتربیع و مقابله بدان برج نگرد همچنان بود و اگر ستاره سعد ناظر باشد و مقبول
باشد مولود را برادران بسیار باشند و اگر ماه خداوند برج سیم باشد و از ستارگان بد دور بود
یا یکی از سعدان بدو نگرد برادران بسیار شوند و اگر ماه تحت الشعاع بود برادران اندک باشند
و تباه تر آن بود که در احتراق بود و اگر صاحب سیم منحوس باشد از مقابله و تربیع بکوکبی که اتصال
کند که آن کوکب او را قبول نکند برادران اندک باشند و بنگر بخداوند سیم بخداوند طالع اگر
[illegible]

سایل

نگرد برادران او را بدوستی گیرند و اگر از نظر عداوت بود میان ایشان دشمنی باشد و
اگر مقارنه بود بعضی دوست باشند و بعضی دشمن فصل دوم دانستن حال برادران او نیک
و بدی ماشاء الله گوید اگر پرسد کسی که برادر مرا حال چیست بنگر بصاحب برج سیم
یا بصاحب مثلثات برج سیم هر کدام قوی تر باشند وی دلیل برادران است اگر خداوند
سیم یا دلیل برادران برادر خانه ششم باشد یا بصاحب ششم همچنین در سیم یا بلی ناظر باشند یا متصل
دلیل کند که برادرش بیمار است و اگر خداوند سیم همچنین در ششم باشد برادرش بیمار بود و
اگر در پنجم یا یازدهم باشد برادرش را غم باشد یا بیماری و اگر صاحب سیم و مریخ هر دو در تحت
الشعاع باشد که از احتراق منصرف باشد از آن بیماری برهد و اگر روی به احتراق باشد
دلیل کند بر مرگ خاصه که صاحب مثلث سیم منحوس باشد و ماه همچنین منحوس باشد و همچنین اگر پرسند از
پدر از چهارم جواب گوی و از فرزند از پنجم تا دوازده خانه فصل سیم اندر دانستن هر کسی بنزد دیگر
ناصحست یا نه بنگر بوسط السماء اگر سعدی اندر وسط السماء باشد خبری دهد منفعتی پدید آید ترا
و ناصح باشد و راست گوی و اگر سعد راجع باشد آنچه گوید بعد از آن کند ضروری باشد و اگر
نحسی اندر وسط السما باشد دروغ گوی باشد [illegible] و قصد جفا دارد و اگر این نحس اندر
وسط السما باشد شهادت دارد یا مقبول باشد [illegible] و سخنش با دروغ آمیخته بود و بنگر که
صاحب کدام برجست و کدام ستاره بر طبع وی حکم کن و اگر سعد در طالع بود وی را
از تو نصیحت باشد و از تو وعده باید که دلش گران گردد و ناخشنود شود و اگر نحس باشد
اندر طالع از تو هیچ نصیحت نیاید مگر ناخشنودی و بیم بود که دشنام شنود فصل چهارم اندر
شناختن خبری که بیاید حق است یا باطل ماشاء الله گوید بنگر بقمر و صاحب طالع اگر اندر وتد
باشد و از نحسان نحسان پاک و بکوکب ساقط متصل باشد غیر مقبول از آن خبر چیزی باد

روز کرد بود و لیکن باطل شود و تمام نشود و اگر بکوکب ساقط یا راجع متصل شود خاصه که منحوس
باشد دلیل کند بر آنکه خبر دروغ باشد و اگر صاحب طالع اندر وتد بود و بکوکبی متصل
شود که اندر وتد باشد اگر آن کوکب سعد باشد و صاحب طالع را قبول کند آن خبر حق
باشد و اگر آن کوکب نحس باشد و صاحب طالع را قبول کند آن خبر حق باشد و اگر آن کوکب
نحس باشد باطل باشد و اگر صاحب طالع اندر وتد باشد و بکوکب ساقط متصل باشد خبر
دروغ باشد مگر صاحب طالع یا آن کوکب مقبول باشد آنگه آن خبر حق باشد و اگر صاحب
طالع بکوکبی نحس متصل باشد و غیر مقبول بود دلیل کند بر تباهی خبر و فساد صاحب سایل و
اگر اتصال آن نحس را باشد تباهی از روی دیگر باشد نه از سایل و بنگر بدان کوکب که قمر
اتصال دارد اگر پاک باشد از نحوس و احتراق و رجعت آن خبر تمام شود و نیک باشد
و اگر منحوس باشد و غیر مقبول و راجع دلیل کند بر تباهی خبر اتصال قمر بصاحب برجش دلیل کند
بر درستی خبر خاصه که در وتد باشد و اگر طالع برج ثابت یا ذو جسدین و صاحبش بوی
ناظر بود و قمر بوی متصل باشد یا سعدی از وتد بصاحب برج ناظر باشد این دلیل کند بر درستی
خبر و قضا [illegible] حاجت و اگر صاحب طالع تحت الشعاع باشد آن خبر [illegible] از دی
آگاه شود و حکما چنین گویند اگر صاحب طالع یا قمر اندر برج منقلب و معوج الطلوع باشد
دلیل کند که خبر دروغ باشد خاصه که نحسان بوی ناظر باشند و اگر در برج ثابت باشد و مستقیم
الطلوع دلیل کند بر درستی خبر خاصه که سعدان شاهد باشند و اگر برج مجسده باشد و مستقیم الطلوع
خبر راست بود و بعضی از وی دروغ خاصه که سعدان و نحسان ناظر باشند و بدانکه صاحب
دهم و صاحبشان را و قمر را دلالت اندر اخبار و همچنین سهم الغیب را دلالت است چنانکه
گفتم حکم کن و ابو معشر گوید دلیل اخبار چهارست درجه طالع و صاحب طالع و قمر

سهم الاخبار

درباره راست

و سهم الاخبار و بنگر بدین دلیلان هر کدام قوی تر باشند بر خبر او دلالت کند
اگر منصرف باشد از کوکب راجع یا کوکب که اندر بروج معوج الطلوع بود یا در برج
منقلب یا ساقط باشد یا زایل و قمر نیز هم برین صفت باشد دلیل کند بر آنکه این خبر
دروغ است و اگر خبری برسد که خبری دیگر خواهد آمد و دلیلان متصل باشند بکوکب
راجع یا آن کوکب در برج معوج الطلوع یا در برج منقلب یا زایل و قمر نیز زایل باشد آن
خبر که باید هم دروغ باشد و اگر انصراف [illegible] کوکب از برج مستقیم الطلوع یا از برج ثابت
یا از وتد باشد خبری که بوده باشد راست بوده باشد و اگر اتصال برین صفت باشد
خبری دیگر که بیاید هم راست باشد و بدانکه خبر که نشانه انصراف باید دید و خبر آینده از
اتصال دلیلان فصل پنجم اندر احکام صاحب سیم از دوازده خانه صاحب سیم در طالع مولود
برادران و کسان بسیار باشند و از ایشان شادی چند و او را نصیحت کو باشد و حاجت کرده
زاده باشد و بندگان وی و یاران شود و اگر در طالع و در وتد باشد دیگر بود و برج عقیم بود خواهر
و برادران اندک باشند و لیکن خویشان بسیار باشند و اگر بجز وتد بود و عقیم خواهر و برادر و اقربا
و اگر اندر طالع بود و مقبول برادران دوست دارد و نیک خواه باشد و همه امید که باشد
روا شود و اگر اندر و منحوس و فاسد باشد ترس برادران واقربا باشد صاحب سیم در دوم از
برادران روزی بود و با خویشان بنشیند غم رسد و هر مال او ستم کند با ایشان خصومت کند
و لیکن حال برادران ضعیف باشد از برای آنکه این خانه نیست الاعلی برادران است صاحب سیم
در سیم مولود از برادران و کسان روزی بود و در منافع او باشد و او را یاری کنند
باشد باندازه طبع ستاره و اگر بخداوند طالع بدوستی نگرد در دستها افتد میان و اگر بعداوت
نگرد خصومت افتد صاحب سیم در چهارم برادرانش با وی خصومت کنند و مولود را بگذارند [illegible]

پدر رشید، و اگر صاحب طالع بروی مستولی باشد بر برادران ستم کند و حق با حق
کند و از جهت پدر ایشان را نصیب کند، و اگر صاحب سیم بر صاحب طالع مستولی
باشد این حال بر مولود واقع شود و مولود از جای خویش و خانه که در آنجا زاده
بود رنجه گاهی او دیران شود. **صاحب سیم در پنجم** دلیل کند بر خوبی فرزندان و روزی مندی ایشان
و اگر برادران از مولود خردتر باشند و ایشان را بجای فرزند دارد و شاید که مولود
از فرزندان برادران دور افتند و دیگر بهم رسند خاصه اگر در برج دو جسدین باشد
و در کلاند و برا خواهری یا برادری پیدا شود و از دوستان روزی مند بود و شادی
رسدش و باز فرزندی روزی رسدش. **صاحب سیم در ششم** برادران و را دشمن دارند و درد و رنج
او جویند و در برادران بیماری یا عیبی پدید آید و کار بندگان کند یا کار چهاران، و اگر
کوکب سعد بدو ناظر بود برادران از آن کار خیر بود و بجمله مولود از برادران روزی
بخورد و برادرانش اندک باشند و دشمن او باشند و بسبب ایشان غم خورد و خاصه که
منحوس باشد اندر و نافا سد آنگاه دلیل کند بر بیماری و غم برادران و شکستگی حال
ایشان. **صاحب سیم در هفتم** برادران مولود را دشمن دارند اندر کار زن او و بد اندیشه باشد
با برادر انبازی کند یا نکاح کند که آن را در آن پیوسته باشد و برادران با زنان
مولود فساد کنند و جنگ و خصومت کند از سبب و با ملکی محیالست کند و بهر
وقتی که صاحب سیم اندر وی بود صاحب خانه را با عداوت چند ام این فعل
کند خاصه که نظر بصاحب طالع بود و صاحب سیم در هر وقتی که بود و غریب باشد
برادران و کسان بغربت افتد. **صاحب سیم در هشتم** دلیل کند بر کمی برادران و ناخوشدلی ایشان
و خدمتگاران بودن ایشان مولود را و مصیبت برادران چند و دشمنی ایشان
اگر فاسد

اگر فاسد بود خاصه بصاحب هشتم، و اگر نیکو حال بود و سعدان ناظر از بلا و عمها
و مصیبتها ایمن شود. **صاحب سیم در نهم** برادران مشتری اندر غربت باشند و اندک باشند اندر تاویل
و آنچه باشد خداوند علم و ادب باشند و اهل صلاح خاصه که عطارد و مشتری باشد اندر
تاویل و علم آسمانی سخن گویند. **صاحب سیم در دهم** دلیل کند بر صنعتی حال ایشان و هلاک
و حضور تنها بودنش و همه یکدیگر حسن روح کنند. **صاحب سیم در یازدهم** دلیل کند که امید از
برآید و فایدها یابند از مال سلطان یا بیماری را دلیل است اگر فاسد
و منحوس باشد، و اگر مقبول بود برهند. **صاحب سیم در دوازدهم** دلیل کند بر بد
اندر کار رسایل یا مولود و بزرگی جویند بروی و با دشمن حال نیک باشد و ویرا
غم کند و سلطان درد دهند و برادرانش اندک باشند و بروی ستم کنند و بمال
وی آفت رسد. تمت احکام سیوم اندر دوازده خانه. **فصل ششم** اندر
اختیارات **جای گردانیدن** چنان باید که طالع و هشتم پاک باشند از نحسان و ماه
نیز پاک باید و متصل بسعدی و آن سعد اندر شمال صاعد بود و زاید
قمر زاید النور و العدد و خداوند دوم و هشتم پاک باید از نحسان و طالع
اندر دهم بود یا یازدهم تا مبارک باشد و طالع انجای باشد که در وی نزول
باشد و برج سیم تحویل باشد و برج دوم اندر بدان منزل و برج هفتم آن
زمین که اندر وی منزل کند و برج یازدهم سعادتش باشد و برج دوازدهم
عاقبت آن جای دوم. **فصل هفتم** اندر احکام کواکب و خواهر اندر خانه سیم
احکام زحل دلیل کند بر تدبیر و تحویل و حرکت و لکن تو اندر رفتن و جنگ و
آزار افتد با خانه و خویش و برادر و براحت باید از دهقان

و تباهی حال خویشان، و اگر سفر و تحویلی کند در ماند، و اگر کاری ابتدا
کند در تمام شود، و اگر شهادت بودش از جهت خویشان تباهی پیش آید
یا غمی و بعضی از اقربا را مصیبتها پیش آید و پراکنده شوند. **احکام مشتری در سیم**
دلیل کند بر خوبی و نیکویی حال برادران و خویشان و از ایشان نیکویی چند
و اگر سفر و تحویل کند عاقبت نیکو بود خاصه جهت علم آموختن و اندر بازرگانی
سود بیند و اگر از جای بجای تحویل باید کردن و از عالمان براحت
باید و پرهیزکار گردد و بعلم آموختن حریص باشد و خواب نیکو بیند و اگر
مقبول بود هیچ خیر نبود مگر اندیشه. **احکام مریخ در سیم** دلیل کند بر آنکه در
سفر و تحویل خواری بود و در سفرها رنج یابد و کارهای ساخته سفر قطع
افتد و بسبب اقربا و جمعی خویشان بازیان افتد، و اگر شهادتش باشد بهتر باشد.
احکام شمس در سیم دلیل کند بر پیوستگی و صحبت با ملوک و سپاه سالاران
و اگر حاجت کند روا شود، و اگر هند و تحویل کند هر چیزی که بخود منت باشدش
و تحویل پیش آردش از جای بجای و از خانه بخانه و با کسی صحبت نکرد و کار
نو آغاز کند، و اگر شهادت باشد و مقبول بود راه نماید بر سخن گفتن حق و
راست و با خوش صورت از اقربا، و اگر مقبول نبود زیان و آزار یابد از اقربا
و اهل سلطان. **احکام زهره در سیم** دلیل کند بر شادی اقربا و آمیختن با زنان و رسیدن
بکام دل، و اندر سفر و تحویل ایمنی باشدش و لکن از اقربا و آمیختن با زنان
و رسیدن بکام دل و اندر بال وی طمع کند و فایی یابد و یا خبری رسد بهوای
دل کار کند و شادی بیند و رسیدن عطاها و مقام خویش از زنان و کنیزکان
و اگر

اگر شهادت بود و قبول ندارد دل مشغول بود و غم پیش آیدش.
احکام عطارد در سیم دلیل کند بر آنکه صحبت افتدش با صاحبان و جرب دستان
خاصه با حکما و اهل سلطان و برادری از آن گرده برآید و از فایی چیز
خوش آید و خوابهای نیک بیند و دستان و اقربا حرمت او دارند و علم
خواندن راغب باشد و اندیشه باریک و علم و حکمت آموزد و سفر و تحویل
افتدش، و اگر شهادتش بود غم در پایان رسدش. **احکام قمر در سیم** دلیل کند بر سفر
و شادی و تحویل و آمیختن با عامه مردم و از ترکان و از اهل کتاب
و اقربا شادی بیند و با کسی صحبت کند از نو و از کسان خویش بهانها
یابد و نسبت و مشقت در سفر پدید آید و اندیشه از کاری بکاری
رود، و اگر شهادت بود غم و اندیشه باشد. **احکام راس در سیم** دلیل کند بر آنکه
حقیر گردد بر قومی و بر کسهای خویش و با وی دشمنی کند لیکن کارش
نیک شود و چندانکه سالش پیش شود کارش بهتر شود و با اقربا محبت
افتدش و کاری که کند مبارک باشدش و گر سفر بجهت آنکه دست
در سیت السفر باشد و با مردم فرومایه جنگ افتدش و در سفرها شغل
دیگر اندیشد و خوب نبود و خوابهای راست بیند آموختن علم
و طلسمات خواهد. **احکام ذنب در سیم** دلیل کند که حال اقربا بد باشد و با
وی دروغ گویند و زور کنند و بسلامت بگذرد و بسلامت بگذرد
و باشد که بد کنندش و خوابهای آشفته بسیار بیند و به آموختن
علم جادوی رغبت افتدش و دوست خواهد برادر نشاید

۵۷

کردش که عمر کند شش اباید اکه ذنب هر کجا که باشد انجا تباهی کند

رجعت چون خداوند سیم راجع شود برادر با اعتماد نشاید کردن و هیچ کاری
که نا پسندیده باشد و از سفر و تحویل حذر باید کردن و کسی را خدمت
نشاید کرد و بعلم و ادب و فهم نقصان رسد و خواهرا که چند چیز دشوارش
در بست نیاید احکام احتراق صاحب سیم چون خداوند سیم محترق شود دلیل کند بر دل
مشغولی بر خواهر و برادر با خاصه از روی سلطان یا از زن [illegible]
و خاموشی واجب کند احکام [illegible] دلیل کند بر تباهی و ضعف حال او با
دوستان و نکبت نا امیدی و بیستار خانه و خاندان سرای و هم
نقصان باشد از آب و آتش و شکستن و ریختن و از همه آنان حذر باید کرد
هم هر چند دشوار باشد باب چهارم در احکام خانه و آنچه در روی [illegible] مشتمل
بر پانزده فصل فصل اول اندر چه دلیل کند برای صفت و مستقل که [illegible] تر شود یا نه بنگر
بطالع و صاحبش که دلیل [illegible] و هفتم و صاحب هفتم که دلیل مشول [illegible] و چهارم
و خداوندش [illegible] دلیل سرای و ضیع است و وسط السما و خداوندش
دلیل کند بر آنکه این بیع تمام شود بطلب [illegible] باشد
باشد یا [illegible] عداوت [illegible] دشواری برآید و اگر صاحب
هفتم اندر طالع باشد یا بطالع متصل باشد آن بیع برآید و تمام شود [illegible]
و [illegible] دلیل [illegible] اتصال بود [illegible] صاحب طالع
[illegible] و اگر در چهارم باشد یا صاحب چهارم اتصال کند با صاحب چهارم
اندر طالع باشد یا صاحب طالع اتصال کند دلیل کند بر تمامی بیع و بر آمدن کار چنانکه کفتم

باشد و الله [illegible] اگر پرسند از صفت و عقار [illegible] بمتعلقات با سرای [illegible]

دلیل [illegible] اگر خداوند طالع اندر هفتم [illegible] با خداوند هفتم متصل شد [illegible]

داد

و اگر اتصال نبود بنگر بجمع النور و نقل النور از ویشان شهادت کیر بر تمامی و برآمدن بیع و شری اگر کوکبی
که مقبول باشد یا مسعود [illegible] نیک طبع و آسان کار بیع و هر دلیلی که منحوس یا غیر مقبول باشد بیع [illegible]
و دشوار کار و جنگجوی باشد و هر کدام که اتصال بموت کند آن آسان کار و آسان کننده [illegible]
خواهنده بود فصل دوم در صفت سرای و زمین و ضیاع و مال آبادانی و ویرانی اگر نحس در چهارم
باشد آن سرای ویران بود و تباه و اگر راجع باشد نامبارک و بد بود و اگر صاحب چهارم منحوس باشد
یا در هبوط یا راجع هم دلیل کند بر ویرانی و تباهی آن سرای و اگر سعدی در وی باشد یا خداوند چهارم
مسعود باشد یا در شرف دلیل کند بر آبادانی و نیکویی و مبارکی سرای و این که یاد کردم در حال [illegible]
اما در باب صنعت و آب و زمین و باغ و بستان طالع دلیل کد بو [illegible] است و آنها که اندر وی کار کنند
و چهارم دلیل آب و زمین و صنعت است و هفتم دلیل نبات و گیاه است و دهم دلیل درختان و میوه و غلات است
هر کجا سعدی بینی خیر و خوبی باشد و هر کجا نحسی بینی شر و تباهی آنجا بود و اگر نحس در طالع باشد بدانکه آن کدیواران
با یکدیگر در مکر و غدر و خیانت باشند و اگر راجع باشد از آنجا بیرون آیند و بگریزند و اگر مستقیم باشند
آنجا پایدار باشند و از آنجا بیرون نروند و اگر شرقی باشد از آفتاب آنجا نو آمده باشند با جوانان باشند
آنجا و اگر غربی باشد آنجا دیرینه باشند یا پیران باشند و اگر در طالع خطا [illegible] آنجا معروف باشند
اگر خطا نباشد آنجا مجهول باشند و اگر در طالع سعدی باشد آن کدیوران پارسا و نام و امین باشند و اگر
راجع باشد آنجا نباشند بیرون روند و پای ندارند و اگر مستقیم باشد آنجا پایدار باشند و از آنجا نروند
و آنچه صفت کردم بکوی [illegible] از خداوند طالع و از ناظر بعد از آن حکم کن اگر سعدی اندر وسط
السما باشد و مستقیم باشد درختان قوی باشند و بسیار باشند و اگر راجع باشد بسیار ... باشند و لیکن کم مانده شوند
و باشد که آغاز [illegible] کنند و درخت از آنجا برکنند و بیرون برند و اگر نحسی در وسط السما بود درختان [illegible]
باشند و آنچه باشند ضعیف باشند و اگر راجع باشد آن درختان هم بکنند و ببرند و اگر وسط السما آنجا خالی باشد

هر کدام دلیل کرد و اتصال [illegible] کند تیز و دشوار کار و جنگجوی تر باشد

۶۰

۵۸

از خداوند وسط السما و بکوی چنانکه در کوکب بر گفتم مثلا اگر صاحب وسط السما بجای خویش نظر کند با متصل باشد
و مسعود بود درختان نشانده و اگر جوانی باشد درخت نشانده و اگر صاحب وسط السما کوکبی که در روی باشد شرقی باشد
آن درختان نو نشانده باشد و اگر غربی باشد آن درختان پیر باشد و از درختان [illegible] باشد و اگر مستقیم باشد
آن درختان آنجا بمانند و اگر راجع باشد درختان از آنجا بکنند و ببرند یا همه تباه شوند و از هفتم پرسیدن صفت
حکم کن که گفتم و اگر صاحب وسط السما بوسط السما نظر ندارد خداوند هفتم بهفتم بدانکه در آنجا هیچ درخت و نبات
نباشد و زمین خشک باشد اما چهار زمین از چهارم پدید آید مثلثات حمل دلیل زمینی که در آن کوه باشد و مثلثات ثور
دلیل زمینی هموار و کشت است و مثلثات جوزا دلیل بر زمینی فراز و نشیب و کوهها و مثلثات سرطان
دلیل بر زمین مرغزارها و حوضها و بارکیها و کیاه خوار ستوران و لبهای آب هر کدام برج که چهارم باشد و
مثلثات جوزا دلیل بر زمین فراز و نشیب و کوهها و مثلثات سرطان دلیل بر زمین و مرغزارها و حوضها
و بارکیها و کیاه خوار ستوران و لبهای آب هر کدام که چهارم باشد چهار زمینی از آن باشد و صاحبش بنگر که در
کدام برج باشد از جنس نیز باوی یار کن و اگر جای کوه و در برج مثلثه آتشی دلیل جایهای سنگناک
با زمین سخت و کم کشت باشد و اگر برج چهارم ذو جسدین باشد آن زمین هموار [illegible] بعض از وی هموار و مرتفع
باشد و بعض از وی بلندیها و تودها و تلها و اگر برج منقلب باشد از هر نوع چیز [illegible]
و ریگ و آب و خشک از هر نوع چیز باشد اندر وی و اگر برج ثابت باشد زمینی سخت و با قوت باشد نه هموار
و نه بلندی بلندیی صفت شرح کن فصل سیم در صفت خانه و نوی و کهنی و مبارکی
و چگونگی جایگاه اگر پرسند که صفت خانه چگونه باشد بدانکه خانه چهارم دلیل است و صاحبش باآن کوکبی
که در چهارم باشد دلیل نیکی و بدی و کهنی و مبارکی و نا مبارکی چنانکه صفت کردم و طالع رهگذر خانه است
و هر [illegible] دلیل در خانه است و موضع [illegible] دلیل ساحت و کشادگی و میان سرای صحرای خانه است
و جایگاه زهره دلیل [illegible] خانه است و جایگاه عشرت و شادی [illegible] و ریاحین و طرب

عطارد

عطارد دلیل خزان و گنجینه باشد یا کنج خانه و جایگاه زحل دلیل آبخانه و کنیف و جایگاه
تاریک و کنده و جایگاه مشتری دلیل مجلس گاه و جایگاه عالی و بزرگ [illegible] و جایگاه خیر و نماز
و عبادت و جایگاه مریخ دلیل مطبخ خانه و تنور و آتش انها و جایگاه خوان [illegible]
رأس دلیل کند بر جایگاه که نردبان بود یا چیزی که بوی بالا بر آیند و جایگاه ذنب دلیل
کند بر جایگاه خس و خاشاک و کنده یا جایگاه ستور یا جائی که چوب [illegible] باشند و
خارستان و بنگر که هر کوکبی بکدام ناحیت است آن جایگاه نیز دلیل آن ناحیت باشد از مشرق و
مغرب و جنوب و شمال هر کوکبی را بیکدیگر اتصال و انصراف او و تمیز کن با خویشی با اتصال و انصراف
و چگونگی حال را حکم کن و بنگر که قمر کجا است از برجهای گذشته ماه دلیل است خانه است و برجهای
دلیل جیب خانه است بنه فلک سوی وسط السما و دلیل است خانه است و تمیز کن تحت الارض [illegible] فوق الارض [illegible] خانه است
و تحت الارض فوقانی خانه است و اگر ماه در برج منقلب باشد در خانه خود باشد و مهر [illegible] و اگر
در برج ثابت باشد در خانه کلان باشد و بزرگ و محکم و بلندیت و اگر برج ذو جسدین باشد خانه دو در باشد
یا در دو طبقه باشد یا این خانه را یک کند دیگر باشد و اگر ماه جایگاه آتش [illegible] یا ستور گاه و اگر برج [illegible]
باشد بر لب حوض باشد و اگر در برج [illegible] باشد بر در خانه کشت زار یا خاک توده باشد و اگر در برج
بادی باشد بر در خانه درخت باشد و بنگر که قمر بکدام کوکب نظر دارد و از کوهر آن کوکب مزاج وی [illegible]
اگر قمر در حمل پیوسته بود در خانه شکسته باشد یا سیاه باشد یا بر سر با بچیزی پیوسته باشد و اگر مشتری ناظر
باشد در خانه بلند ساخته باشند و بر در خانه نشستگاه و بر درختان باشد و اگر مریخ ناظر باشد بر در خانه [illegible]
تخت باشد یا نشستگاه محتشم بود و اگر زهره ناظر بود بر در خانه گلزار باشد یا آب روان یا نشستگاه زنان
و اگر عطارد ناظر باشد بر در خانه راهگذر باشد یا دو راه باشد یا چهار راه خاصه که مشتری نیز ناظر باشد
یا برج ذو جسدین باشد یا جوی آب باشد یا نقاشی و اگر آنکه از قمر یاد کردم از قوت طالع آن باشد که صاحبش

[illegible] باشد که [illegible] نظر [illegible] در خانه [illegible] باشد [illegible] تخت باشد یا جای [illegible] باشد

بسیار وقت باشد که [illegible] بیشتر بر در خانه [illegible] که بقوت بنگری که ماه قوی تر باشد یا طالع حکم کن از آن کار

دلیل [illegible] فوق الارض بر سرای خانه است

قوی باشد و بدرجه طالع ناظر یا سعدی در طالع و اگر منحوس بود کمی بود و اگر قمر در شرف باشد در خانه
پاکیزه و نیکو و خرم باشد و اگر در هبوط باشد در خانه زشت و شکسته باشد یا بر در خانه مغاکی باشد و بنگر
از درجه قمر تا درجه چهارم چه مقدار بعید است دلیل مسافت خانه بقدر آنست هر درجه یک گز راست و یا از صاحب طالع
تا درجه رابع و یا از صاحب طالع تا طالع هر کدام شهادت قوی تر باشد از وی گیری و هر ستاره
که از این میان بیخ و وتد الرابع دلیل است بر صحرای خانه اگر مشتری یا زهره در وی باشد در صحرای خانه
بستان نیکو باشد و خرم و اگر زحل باشد چاه باشد یا مغاکی و اگر مریخ باشد معدن آتش باشد یا جای
رنجی و اگر شمس باشد تخت یا نشستگاه بزرگ و اگر عطارد باشد اندر میان سرای حجره باشد یا مرتکب ایوان
یا کوتر خانه و اگر قمر در وسط السما باشد در میان سرای آب روی باشد سوی سردابه یا موضعی یا کلفرار باشد در
اگر ذنب باشد استوارگاه باشد یا مغاکی یا خس و خاشاکی بنگر که از این کواکب اندر کدام خانه در طالع شهادت
قوی تر کرده است وی دلیل است بر در خانه اگر قمر باشد وی دلیل تر بود الا الت اگر در ربع شرقی باشد
بمشرق گشاید در خانه و اگر در ربع شمالی باشد بنگر که آن کوکب بکجا است در خانه بان سوی گشاید
و اگر قمر اندر برج وتد باشد در خانه راست گشاید و اگر مایل باشد در خانه بیکسوی گشاید و اگر ساقط باشد
در خانه باز گشته و خم گشته بود و اگر قمر منحوس باشد و ناقص النور باشد آن خانه را در نیابند و اگر زحل ناظر
دارد شکسته باشد و اگر مریخ نظر دارد سوخته باشد و اگر خالی اثر باشد در خانه جهت نهاده باشد و لیکن اگر
از انصراف گیری درست آید چه اگر انصراف قمر دلیل کند بر آنچه گذشته باشد بر در آن خانه و اتصال قمر
دلیل کند بر آنچه بخواهند کردن بر در آن خانه و اگر پرسند خانه بچه جایگاه است بنگر خانه چهارم اگر مشتری
در وی باشد تراس و پاکیزه و خرم باشد یا در خانه مسجد باشد و اگر زهره در وی بود خانه لطیف و منقوش بود
و اگر مریخ در وی باشد نیز دیگر مانند با تنور خانه یا بدین صفت باشد و همچنین از هر اغلب کواکب صفت
کنی اگر عطارد باشد در خانه ببرندگان و مرغان باشد و اگر ماه و شمس یا مشتری ناظر باشد این خانه را ازار نور
کوی باشد و اگر

و اگر تنها یکی ناظر باشد مشتری یا شمس این خانه در کویی باشد که دراز و بیرون شهر بود و اگر قمر
در برج ذو جسدین باشد این در کوی را در دیگر باشد و اگر در برج ثابت باشد آن یک در بیش نیست و اگر برج
منقلب باشد در گشاده باشد اما دانستن آنکه این خانه با اول کوی است یا میانه یا آخر از جایگاه
قمر توان دانست اگر قمر در درجه اول برج خانه با اول کوی باشد و اگر بوجه میانه میان کوی و اگر بوجه
آخر با آخر کوی بود مجملا شرق و غرب معلوم کن اول و آخر معلوم شود

فصل چهارم

در صفت خانه که مبارک باشد یا شوم بر خداوند خویش بدانکه مبارکی یا نامبارکی خانه بر خداوند خویش بر دو روی باشد
اول آنکه باشد که کسی جای تحویل کند بوقتی نحس و خداوند طالع یا صاحب خانه قمر یا صاحب ساعت منحوس باشد
هر وقت که از آن خانه بیرون آید آن گزند و آن نحس از آن کس برود و اگر بازی بطالع بگردد ساعت مبارک
بدان خانه تحویل کند دلیل کند بر مبارکی و نیکوئی آن جای و وجه دوم آنست که خانه را که بطالع بد
و ساعت بد آن خانه شوم شود هر که اندران خانه باشد که این خانه بعضی بر وی از امر افق آید و
اینچنان باشد که آن خانه را کسی دلیل کند بر شومی آن خانه بر طالع مولود یا طالع تحویل سال اگر کس بر آن [illegible]
و این چنین سرای و خانه را از برج اصلی بر آن بکنی و بنای نو بطالع سعد بنا دهی نیکو نشود و اگر وقتی
که زحل و مریخ در وسط السما باشد بالا و سقف آن خانه معیوب باشد و شکسته و اگر او در وسط السما گوی زایل باشد
آن عیب میان سو و بران [illegible] باشد زیرا که چهار اوتاد دلیل چهار حد و دیوار خانه است هر کجا نحسی باشد
فساد و تباهی آنجا باشد و هر کجا سعدی باشد نیکوئی آنجا باشد و اگر سعدان و نحسان اندر زایل الاوتاد
باشند صلاح و فساد و آبدانی و ویرانی در کنجها و در کنجهای خانه باشد و اگر در زایل یا ساقط باشند
در پس در یا پهلو سه فروتر خانه عیب باشد اینست صفت سرای و خانه که گفتیم و این باب تمام کردیم

فصل پنجم

در باب جوئیدن خانها و در باب کم شده و گریخته و نایافته در وجه صفت است
در باب آنکه پرسند خانه را با صاحب درم است اگر پرسند این خانه را با آب و زمین و ضیعت

و بوستان را بها چند درم است یا بچند درم بیع بر آید بنگر صاحب وسط السما و یا کوکبی که در وسط السما
بود از کدام قوی تر باشد و شهادتش بیشتر بود وی دلیل است بنگر که سال صوری وی چند است [illegible] سال
صوری بها باشد و زیادت کند کواکب سعدان و نقصان کند کواکب نحسان چون ناظر باشند
این بها آن که در باب بیع و گردم و در اعداد سالی در برج دوم گفته شد و اگر صاحب وسط السما ضعیف باشد
و دلالت نکند بنگر که سال وسط السما یا درجه مطالع چند است از آنجا دلیل گیر

فصل ششم

دانستن آنکه این ضیعت که خریدم از وی منفعت باشد یا نه یا آنکه ملکی خریدم از وی منفعت
خیر بود یا باشد بنگر نظر دلیل یعنی دلیل سایل و دلیل مستولی [illegible] یا دلیل ضیاع و سرای اگر میان
ایشان اتصال مودت باشد و قبول بود کار بر منفعت بود و راحت یابد و اگر نظر مودت بود
و قبول نبود کار با آسانی بود و لیکن منفعت پراکنده بود و اگر نظر عداوت بود و قبول نبود کار
بدشواری بود و منفعت باشد و نیز بنگر بسهم السعاده و زحل اگر مسعود باشد و مقبول و بطالع ناظر
منفعتها باشد و اگر چنین باشد منفعت [illegible] باتصال و سیلان اگر میان ایشان قبول باشد [illegible]
بدرجه پرسند آن وقت باشد و اگر اتصال و قبول نبود بنگر که بعد و سیلان چند است از درجها یک
درجات را بنگر که بنسبت چندان روز و سال و ماه آن کار بر آید و تمام شود اگر پرسند [illegible]
باز رخصت اجارت بیکرم یا چون دیگر [illegible] اجارت گیرنده را از طالع و از صاحبش و اجارت دهنده را
از هفتم و صاحبش اگر سایل اجارت دهنده باشد [illegible] سایل اجاره گیرنده باشد و مزد و نهایی کار از
وسط السما و عاقبت کار از رابع و اگر میان دلیل سایل و مسئول عنه اتصال بود یا در خانه یکدیگر باشند
آن کار بر آید [illegible] اتصال مودت و عداوت چنانکه در جاهای دیگر صفت کرده و اگر صاحب طالع [illegible]
یا کوکبی که در طالع باشد مسعود بود سایل [illegible] کار باشد و اگر نحس باشد خیانت [illegible] بی امانتی
باشد و همچنین کوکبی از صاحب هفتم و اگر نحس در وسط السما باشد با صاحب وی نحس بود [illegible]
تباهی

تباهی باشد و اگر سعد باشد دلیل خیر و سعادت و نیکوئی باشد و همچنین حکم کن از صاحب رابع و عاقبت
کار را و نیز بنگر باتصال و انصراف قمر اگر بطالع ناظر باشد وی او نیز دلالت چنانکه کوکبی که
قمر از وی منصرف است دلیل سایل است و کوکب که قمر بوی متصل است دلیل مسئول عنه و صاحب رابع
قمر دلیل عاقبت و قمر دلیل آنچیز است که اجاره گرفته آمده است هر کدام که مسعود بود دلیل فایده و خیر و منفعت
از وی پیش آید و هر کدام نحس بود تباهی و فساد از وی باشد و اگر از صلاح و فساد و آب جاه پرسند بنگر
که قمر و زهره و مشتری کدام قوی تر است و بطالع ناظر و بیشتر شهادت وی دلیل است اگر [illegible] باشد یا مقبول
یا مسعود دلیل خیر و قوی باشد و اگر ساقط باشد یا منحوس دلیل تباهی باشد

فصل هفتم

در نگریستن مسئله دفینی که یافته شود یا نی و صفت مدفون اگر سایل پرسد از دفینی یا از مالی مدفون
از چیزی که مردمان گذاشته اند تا بیابد و عقد و [illegible] و آنچه بدین ماند طالع بشناسد راست و بنگر که سوال سایل چگونه است
از مال خود می پرسد یا از مال کسی دیگر یا از برادر می پرسد از چهارم بنگر و اگر از مال پدر می پرسد از
[illegible] قیاس می کن از آن جای که سوال سایل است بکو بیان برج و صاحبش که وی دلیل است بر آن [illegible] اگر
دلیل اندر اوتاد طالع باشد یا اندر اوتاد صاحب طالع مال مدفون در خانه باشد و اگر دلیل در طالع باشد
یا در برج صاحب طالع و فی در خانه خویش باشد و در مجلس وی و اگر در وسط السما باشد از طالع
یا صاحب طالع اندر کار خانه باشد و اگر دلیل در چهارم باشد از طالع یا از صاحب طالع در خانه [illegible]
یا جدار باشد یا در میان خانه و اگر دلیل در هفتم باشد از طالع یا از صاحب طالع در خانه زنان باشد
و نیز بنگر که صاحب طالع را و قمر را به دلیل اتصال چگونه است میان ایشان اتصال و قبول و مودت
یا عداوت یا غیر مقبول از آن حکم کن بر یافتن و نایافتن و دشواری چنانکه چند جای یاد کرده شد
و اگر اتصال نبود جمع النور نگر و از وی حکم کن

فصل هشتم

دانستن آنکه دفینه [illegible] بنگر صاحب طالع
اگر در اوتاد باشد یا سعدی در وی باشد پس آنجا دفین باشد [illegible]

که بنگری بهفتم اگر در وی سعدی باشد آنجا دفین باشد و اگر نحس بود دفین بوده و لیکن برگرفته باشد
و اگر سؤال سایل از سحر و تماثیل باشد اگر نحس در هفتم باشد پس آن سحر باشد و اگر هفتم [illegible]
صاحب هفتم دلیل است بران دفین و هفتم و صاحبش دلیل مال و جوهر دفین است خاصه که یکی مشترک
نباشد و اما جوهر دفین که بدانی که اصل آن چیست از هفتم بنگر بصاحب طالع و قمر و صاحب ساعت و صاحب هفتم
و از کوکبی که اندر هفتم یا در طالع باشد هر کدام را شهادت بیشتر باشد و قوی تر دلیل آن
بر دفین خاصه که دلیل دفین کوکب مشتری است و دفین از وی معلوم شود [illegible] کوکبی
[illegible] است بر دلالت و در رابع شهادت واقعها نظر دارد وی دلیل است بر دفین و اگر [illegible]
کو کنم در معانی فوق نتوانی کردن بر دلالت بس کوکب عارض دلیل است که در هفتم باشد و اگر
نباشد با صاحب بعض یار کن که وی دلیل است و اگر دلیل شمس باشد و در خانهٔ خویش یا در شرف
آن دفین زر باشد یا گوهر سرخ گرانمایه و اگر در این برجها نباشد از جنس برنج و بلور و آبگینه باشد
و اگر دلیل قمر باشد و در برج خویش باشد یا در شرف سیم باشد یا جزع [illegible]
دانسته [illegible] و اگر در این بروج نباشد جزع باشد [illegible] و اگر دلیل مریخ باشد در برج خویش یا در
شرف برج خویش باشد یا مس یا آبگینه [illegible] و اگر در برج دیگر باشد [illegible] و اگر در بروج دیگر باشد
و اگر دلیل زحل باشد در برج خویش و شرف باشد آهن یا مغناطیس یا سرب باشد و اگر مشتری
باشد و در شرف یا برج خویش سیم باشد و یا [illegible] و مانند آن و اگر زهره باشد و در شرف
یا برج خویش مروارید باشد یا مثل آنکه از دریا بیرون آورند و اگر عطارد بود و در شرف یا برج خویش
آن [illegible] یا دستها یا قاقم و اگر در این برجها نباشد فروتر باشد و با آن کوکبی که متصل باشد
بطبع آن یار کن و در هر برجی که باشد از آتشی و خاکی و بادی و آبی و همچنین بر قدر دلالت جواب
کوی و اگر دلیل زحل بود یا عطارد مشترک یا یکی از ایشان دلیل باشد و هر یکی [illegible] شهادت داشته باشد

آن دفین

اما بدانکه طالع و صاحبش دلایل سایل است و چهارم و صاحبش دلیلهای جای دفین است م

و با هر کوکبی که دلالت داشته باشد [illegible] متصل باشد یا شهادت دارد وی دلیل بر دفین م

آن دفین سحر باشد و همچنین اگر یکی از دو دلیل با ذنب بود و اگر مشتری بود آن دفین نیکو باشد و اگر
موبد کند **فصل نهم** در دانستن آنکه بر دفین ظفر یابد یا نه بنگر بدلیل دفین یعنی بکوکب سعد
عارض در هفتم یا صاحب هفتم اگر بصاحب طالع نظر دارد بیابی بآسانی خاصه که نظر مودت بود و اگر نظر عداوت
بود بدشواری بدست آید و اگر شمس و قمر بدرجه طالع ناظر باشند یا یکی از ایشان در طالع باشد امید یافتن
باشد بر دو دیگر و اگر ساقط باشد برنج و تعب یابد یا نیابد و بعضی حکما چنین گویند بنگر بسهم الغایب و صاحبش
اگر بطالع ناظر باشند یا بشمس و قمر یا بصاحب طالع دلیل کند بر یافتن و اگر ساقط باشند [illegible]
بر [illegible] خاصه گر از طالع ساقط بود و صاحبش ساقط بود و اگر بنگر طالع و صاحبش دلیل کند بر دشواری یافتن و
تعویق افتد که بدان رسد **فصل یازدهم** در دانستن درستی جایگاه دفین بنگر که دلیل در کدام
که دلیل در کدام برج است و در کدام ربع از فلک بدان ناحیت باشد یا باشد از خانه اگر مرتفع
دفین در ربع شرقی بود در شرق آن جای باشد و اگر در ربع دوم بود در طرف جنوب خانه بود و اگر در ربع
سیم باشد در طرف جنوب باشد و اگر در ربع چهارم باشد در طرف شمال باشد و از برج دلیل گیرد یا از رابع
[illegible] کن [illegible] آنچه شهادت غالبتر باشد حکم کن و اگر دلیل در برج ذو جسدین باشد در دیوار باشد
و اگر در برج منقلب باشد در آسمان خانه باشد و چون معلوم شود که بکدام ناحیه و بکدام
جای است آن جای را به سه قسمت کن هر قسمی ده بخش و بنگر بدلیل که در آن برج که هست بچند درجه است
و در کدام وجه است اگر در وجه اول باشد در قسمت اول باشد و اگر در وجه دوم در قسمت دوم
باشد و اگر در وجه سیم باشد در قسمت سیم باشد از آن جای و همچنین میان گیر از درجات و بدان
درجه که باشد از آن قسمت که باشد جایگاه باشد و ماشاءالله مصری و حکمای اوایل چنین
گویند بنگر بدلیل دفین و بصاحب ساعت اگر در طالع بود و در خانه باشد دفین یا در آنجای که باشد
سایل نشسته است یا در مشرق آن جای و اگر دلیل در وسط السماء باشد در میان خانه باشد یا در

و اگر صاحب طالع اتصال [illegible] بدلیل [illegible] بیابد بدشواری و اگر [illegible] که بیابد تر باشد و اگر [illegible] بنظر عداوت باشد [illegible] و مشقت و تعب [illegible]

اگر خواهی بدانی مرتفع دفین [illegible]

[illegible] کن م

باشد که کان دفین [illegible]

یا در ناحیهٔ جنوب و همچنین چهار ارباع فلک قیاس کن و اگر دلیل عطارد بود و در طالع بود آن
دفین زیر زمین باشد و اگر زهره باشد زیر فرش بود و اگر مشتری بود در دیوار باشد و اگر زحل باشد
اندر جایگاه تاریک باشد و اگر شمس باشد در جایگاه بزرگ و قوم باشد و اگر قمر باشد در [illegible]
باشد یا جایگاه زنان و اگر مریخ باشد در راهگذر باشد یا در تنور یا در آتشدان و اگر راس
در طالع باشد در جایگاه بلند و مرتفع باشد و اگر ذنب بود در جایگاه نمناک و تاریک
باشد و بنگر تا درجه صاحب ساعت چند است در دوازده ضرب کن و از درجه طالع [illegible]
هر برجی سی کان هر کجا برسد که دفین آنجا باشد و اگر در مثلثات آتشی باشد بمشرق باشد و اگر بمثلثات
خاکی رسد بجنوب باشد و اگر بمثلثات بادی افتد بجنوب بود و اگر بمثلثات آبی رسد بشمال بود
و چون دانستی که بکدام جهت رسید سهم آن ربع چهار قسمت کن هر قسمی مربع باشد و هر یکی پدید کن از
مشرق و جنوب و مغرب و شمال و آنگه بنگر که خداوند آن برج که سهم اندر وی افتاده است در
کدام برج است و چند درجه است هر کجا برسد خداوند آن برج دلیل باشد بنگر که دلیل بکجا
از ربعهای شرقی و غربی و شمالی و جنوبی بود و آن ربع را چهار قسمت کن و آنگه بنگر که دلیل در کدام
و آن درجات او را هفت و نیم درجه از وی برج بیفکن هر کجا برسد بنگر بکدام جهت
افتاد و آن ربع را نیز چهار قسمت کن و باز بنگر که خداوند آن برج که آنجا رسید کدام
کوکب است آن کوکب دلیل باشد آن درجات او را نیز بر هفت و نیم درجه بر برج بیفکن آنجا که
و بنگر که برج شرقی است یا جنوبی یا شمالی یا جنوبی همچنین قسمت میکن تا آنجا که دانسته باشی
دفین باشد مثال طالع حمل آمد خداوند ساعت عطارد آمد درجات او را در دوازده ضرب
کن مجموع هر سی درجه را از برج بیفکندیم بسنبله رسیدیم گفتیم دفین بجانب جنوب است
خداوند برج سنبله عطارد بود عطارد شانزده درجه سرطان بود هفت و نیم درجه سرطان را بیفکندیم

و هفت و نیم

آن درجات او بر گیر از موضع خداوند برج لیکن یک بار بر برج هفت و نیم درجه [illegible] م

که بر بود دفین آنجا باشد م

و هفت و نیم [illegible] یکدرجه بماند بدرجهٔ سنبله رسید گفتیم دفین هم بجانب جنوب است و باز بنگریستیم دلیل
این آمد از خداوند برج عطارد گرفتیم یعنی قمر [illegible] بچهار درجه هفت و نیم درجه بینداختیم
و هفت و نیم درجه سنبله حساب بمیزان رسید جهت جنوب و باز اگر حاجت آید از درجات زهره باید گرفتن
هر کجا حساب برسد از خداوند آن برج باید گرفتن و اگر خداوند برج را [illegible] شد از خط [illegible]
باید گرفتن که دلیل حساب آنجا رسیده بود و ابومعشر بلخی گوید که چون دانستی که آنجا دفین است آنجا یک
دایره کن و به سیصد و شصت قسمت کن و هر سی را برجی نام کن و خط مشرق و مغرب و خط جنوب و شمال پدید
کن و بنگر که دلیل دفین کجا است در کدام برج و کدام درجه [illegible] یعنی خطی فرو کش از آن درجه تا مرکز
دایره دفین بکدام خط باشد و باز بنگر که تعدیل کل [illegible] و بر تقویم وی از تعدیل [illegible] مقدار [illegible]
از سدس و ثلث و ربع و نصف هم بدان قطر از مرکز دایره تا درجه دلیل بود آنجا که برسد آنجا دفین
باشد و بعضی گفتند که گویند اگر خواهی که بدانی که اینجا که کان تراست گنج هست یا نی طالع بنه و اوتاد را است
کن اگر در طالع سعد باشد یا در اوتاد آنجا گنج باشد یا مال دفین باندازه قوت سعد و ضعف وی و اگر آن
سعد منحوس باشد نحس قوی آن دفین باطل شده باشد یا برگرفته باشند یا بعضی گرفته باشد و بعضی مانده و اگر سعد
بار گنج باشد و اگر نحس باشد هیچ چیز نباشد و اگر سایل از سحر پرسد چون در طالع یا در اوتاد نحس باشد آنجا
سحر باشد و اگر خواهی که بدانی که بدان دفین ظفر یابی یا نه بنگر بصاحب طالع یا قمر هر کدام قوی تر باشد
اگر میان ایشان و میان سعدی اتصال باشد ظفر یابد خاصه که اتصال قبول باشد و اگر اتصال نبود و نقل
و جمع باشد ظفر یابد و اگر جدایی باشد ظفر نیابد و شاید بیرون آوردن دفین بقول ابومعشر است
چنانکه در باب دایره گفته شد و ... مصنف اصل کتاب گوید بدانکه از کواکب هر یک که دلالت
دلیل کند بر جواهر زمینی چون زحل و عطارد و هست که دلالت کند بر آتش و جواهر آتشی چون شمس و مریخ
و هست که دلیل کند بر هوا و جزوهای هوایی چون شمس و مشتری و عطارد را نیز شرکت است و هست که

که دلیل آن حساب آنجا رسیده بود

بیش از

که دلالت کند بر آب جواهر آبی چون مروارید و از جواهر زمینی آنچه بنبات خشک باشد و گیاهی دلالت کند
بر آن و شمس شرکت زحل و عطارد و آنچه در فرود زمین باشد قمر شرکت دارد و چون این کواکب که دلالت
کنند بر جواهر بروج بنر موافق باشند هر کوکب را پس دلالت قوی‌تر باشد و چون برج بر خلاف دلالت کوکب باشد
دلالت ضعیف باشد و کمتر باشد و چون دلیل شرقی باشد آن جوهر نرم و سبک و لطیف باشد و اگر غربی باشد
کثیف و گران باشد و چون صاعد باشد در فلک اوج هم سبک و هم لطیف باشد و چون هابط باشد گران و کثیف
باشد و اگر در وسط السماء باشد دلیل کند بر اقبال و هر گاه که دلیل شرقی باشد و در جایگاه بلند باشد از
فلک و نظر شمس وی موافق باشد بمزاج دلیل کند بر زر ناب و زمرد و اگر در حمل باشد یا در اسد و اگر در
قوس باشد یا در برجهای دیگر یاقوت و بلور باشد و دلیل زمرد سفال و دلیل الماس سنگریزه و هم کواکب این چنین حکم کن
چون در بروج خویش مشرق و خوش باشد حکم بر قوی کن و چون در بروج هبوط باشد کمتر و فروتر باشد و اگر خواهی که
بدانی در خانه بکدام جای است اگر دلیل مریخ باشد دلالت کند بر جای تیز رو و معدن آتش و اگر کوکبی با وی شریک باشد
دلیل کند آن جای که مایه باشد و اگر زحل ناظر باشد دلیل کند که مبرز باشد و اگر دلیل زحل باشد و جای کاه باشد
و یا بازنشسته و هابط باشد دلیل کند که آبریز باشد که مردم آنجا تن شویند و اگر در برج آبی باشد اندر آب
یا چاه آب باشد و اگر زحل نیکو حال باشد و در برج آبی باشد در بعضی باشد خاصه که زهره بدو متصل باشد
اگر زحل هابط باشد یا دلیل قمر باشد آن چیز در چاه آب باشد و اگر دلیل زهره باشد و نیکو حال باشد در قوت باشد
و اگر در برج آبی باشد در سرای خانه باشد و اگر در برج خاکی باشد یا بادی آن چیز در خزینه سلطان باشد و اگر دلیل مشتری باشد
دلیل کند بر خزینه‌ها و اگر شمس باشد دلیل کند بر بزرگترین مجلس آن سرای و عطارد دلیل کند بر کتابخانه و چون
جای که در وی آلات و دست افزار باشد و اگر دلیل در نقش دایرهٔ بروج باشد دلیل بر …
و اگر دلیل هابط باشد و بکوکب هابط متصل در فرو سو باشد یا در زیر زمین و اگر صاعد باشد و بکوکب صاعد متصل
بر بلندترین جایگاه باشد و در آسمان خانه و چنین معلوم شد که در زمین است اگر دلیل بر اوج باشد آن چیز بر

روی

روی زمین باشد و اگر در حضیض در زیر زمین باشد یا بجایگاه فرو و مغاک و دانستن مقدار
بنگر اگر دلیل از اوج بحضیض رود بحساب درجه است دلیل از درجهٔ اوج تا بدرجهٔ مطالع شهر بنگر که
چند درجه است و هر چند ستاره است هر درجه یک بدست باشد و هر حدی یک بدست و اگر دلیلان
بفوق الارض باشند هر درجی یا هر حدی یک اصبع دلیل کند و اگر دلیل از حضیض سوی اوج
رود مقدار درجات از تحت الارض تا بفوق الارض بدار چنانکه گفتم و اگر دلیل در وسط
السماء و نطاق باشد … باشد اکنون دوران و نزدیکی …
بکار آید در بیرون آوردن آب از زیر زمین تا بدانی که چه مقدار باید کندن تا آب برآید
چون بلندی و مغاکی از آنجا طول و عرض و جبلهاست بدایره توان دانست یا باشکال مربعات
چنانکه بوجشر و یعقوب بکندی گفته‌اند و نزدیک من قول بوجشر صواب است و این مثالات که گفته شد
جهت آن است که بدانی دلیل کنج و دفینی کی است بکدام برج و بکدام درجه و از خط مشرق یا مغرب یا جنوب
یا شمال چند دور است و از مرکز بعد وی چند دور است آنجا که باشد دفینی آنجا بود بهر جای که دلیل
باشد از بعد ابعد تا بعد اقرب بخط تعدیل یا بخواهی ثلث یا ربع یا خمس یا نصف یا سدس آنجا که
باشد از مرکز دایره تا بدرجهٔ دلیل ذراع کن یا چند ذراع باشد بران قیاس بر و آنجا که رسد دفینی
آنجا باشد **فصل دوازدهم** در دانستن پنهان شده که کی پیدا شود اگر کسی متواری و پنهان
باشد خواهی بدانی که کی ظاهر خواهد شد اگر یکی از نیرین بصاحب طالع ناظر باشد یا قمر
بشمس ناظر باشد در وقتها که اتصال باشد آنکس ظاهر شود و اگر صاحب طالع یکی از نیرین باشد هر
وقتی که اندر اوتاد طالع آید و بخانهٔ خویش نظر کند دران وقت آنکس ظاهر شود
فصل سیزدهم در حال پدر و نیکی حال سایل یا پدر بنگر اندر چهارم و در خداوند وی که وی دلیل پدر
و آفتاب نیز دلیل پدر است و زحل نیز دلیل است بر پدر و از پس این دلیلها مشتری نیز دلیل است

بر پدر و خداوند برج شمس دلیل پدر است هر کدام ازین دلیلها که قوی‌تر باشد دلیل پدر آن کوکب باشد
اگر آفتاب و دلیل پدر شهادت باشد در چهارم و در واجب باشد و از نحسها دور باشد و صاحب
آن برج نیکو باشد دلیل کند بر نیکوئی حال پدر و سلامت حال تن و جان و بر آنکه مولود حلال زاده
بود و از گوهر بزرگ و اگر چنین بود تباه بود و اگر نحسی در چهارم باشد و از تربیع و مقابله نظر دارد
دلیل کند بر ویران شدن خانهٔ پدر و زندگانی او و اگر صاحب چهارم در زیر نور آفتاب باشد
یا در هبوط یا راجع یا در وبال دلیل کند بر فساد حال پدر و بیماری و علت و نا امیدی
خاصه که برج رابع باشد مولود از پدر یتیم ماند و عاقبت هر کاری مولود را بنا خوبی و تباهی
باز گردد و اگر نحسی بران جایگاه احتراق یا هبوط یا وبال یا رجعت بدید … آن
شکند و اگر نحسی … شرف و تباهی نیابد و اگر شمس و صاحب چهارم …
باشند حال پدرش نیکو بود خاصه که سعدان بوی ناظر باشند و اگر نحسان ناظر باشند همواره دل
مشغولی پیش آید و اگر شمس و صاحب برج چهارم از طالع ساقط باشد حال پدر از سعادت بکمال نرسد
خاصه که بد حال باشد یا ناظر به نحس و اگر ساقط باشند و ناظر بوی باشند …
خوش حال باشند و اگر صاحب طالع یا آفتاب بصاحب چهارم ناظر بود با اتصال قبول …
مولود مشفق بود با پدر و هر یکدیگر مهربان باشند و غمخوار یکدیگر باشند و …
که قبول نبود و اگر قبول بود منازع باشند و لیکن غمخوار یکدیگر باشند و اگر نحسی در این خانه بود پدر
مولود را … حال سقط … و زندگانی او ویران شود و …
اما برج چهارم … ساقط … و صاحب برج آفتاب و صاحب برج … یا از سهم آبا …
از خانهای خویش ساقط … مولود … زاده باشد و هر آن کوکبی که
وی دلیل پدر باشد صاحب برج دلیل آبا باشد … دلیل اجداد است اگر در چهارم کوکب

غریب

غریب باشد وی دلیل پدر باشد عاریتی یعنی پدر بپذیرفته و اگر خداوند چهارم در وتد باشد
یا در شرف دلیل کند که پدر مولود معروف باشد باندازهٔ آن برج که در وی باشد
و اگر در برجهای ساقط باشد یا در هبوط یا منحوس باشد دلیل کند که پدر سایل مجهول باشد
یا معیوب و اگر خداوند طالع در وتد باشد یا در شرف نام سایل یا مولود مشهورتر از پدر بود و اگر
خداوند چهارم قوی‌تر بود نام پدر سایل قوی‌تر بود و همچنین حکم کن از نظر اتصال سعدان
و نحسان **فصل سیزدهم** در احکام صاحب چهارم اندر دوازده خانه **صاحب چهارم در طالع**
سایل بهترین اهل بیت هر چه بگوید بجا آید و اگر پدر سایل زنده باشد در کار و زندگانی رای
و تیمار دارنده بود و اگر خداوند طالع دلیل پدر بر تربیع و مقابله شد میان پدر و …
دشمنی بود هر کدام ازین دو ستاره که نحس باشد وی ستمکار باشد و اگر مقارنه باشد هر کدام
را که قوی باشد آن ستمکار باشد و اگر اتصال بمحبه باشد در میان ایشان موافقت باشد
اگر صاحب چهارم و صاحب طالع یک کوکب باشد صورت سایل مانندهٔ صورت پدر باشد و بر خوی
پدر باشد و اگر خداوند طالع در چهارم خالی السیر باشد و نیکو حال باشد مولود از نشستگاه بزرگ باشد
و مردم نیکو و درست کار بود و دارنده راز نهان باشد و اگر خانهای زحل بود یا زهره
یا ماه و سهم آبا در وی باشد دلیل کند که جایگاه بزرگان بر دست وی آبادان شود و خداوند
ضیاع و آب و زمین باشد خاصه که ناظر سعدان باشد و اگر خانهای مشتری باشند با آفتاب
یا عطارد یا مریخ ویران شود بر بزرگانی مولود و دفینی آید مولود را از جایگاه سقط اگر
یا ارکان جایگاه که اندران شهر زاده بود **صاحب چهارم در دوم** مولود یا سایل از پدر روزی بند
بود و از مال وی بهره یابد و پدر با او نیکوکار باشد و جایگاه بزرگان و …
بود و باز گردد و کارهاش همه عاقبت بخیر باشد خاصه که اندرین مسعود باشد و بنظر صاحب طالع بود

از پدر ارث و بها یابند و بجای خداوند چهارم از دوم دلیل کند بر خوبی حال معاش مولود و فضل و فرح یافتن و موافقت و الفت میان پدر و سایل و باشد که مال اقربا و نزدیکان و خویشان و بندگان بدست آید و بدین سبب حسن و مشافقه میان ایشان بود و اگر خداوند چهارم نحس باشد مال سایل تباه شود و آنچه از پدر یافته باشد آنچه از ایشان بر یابد **صاحب چهارم در سیم** مولود را پدر از اهل علم و ادب و ادب باشد که در این خانه بود یا باشد مولود نیک گوی باشد خود در میان مردمان نیکو کار رفتار شد و اگر خداوند نحس باشد یا ناظر نحس باشد پدر مولود از اقربای سایل هم خورد و عدوی ایشان شود و از جای خویش برود و مال گشته شود از دست برود و اگر در این خانه مقبول باشد دلیل کند بر خوبی حال برادران و مرزوق باشد در کسب معاش فرزندش و لیکن میان وی و میان برادران دعوی باشد و باشد که از جایگاه خوف کوچ کند **صاحب چهارم در چهارم** مولود را از وی پدر کار خوب شود و از مردمان مشهور شود و نیکنام بزرگان با او نیاید خاصه اگر خداوند طالع مقبول بود بر دست او آیدان شود بنام بزرگان چون اکثر پدر را اتفاق افتد و اگر خداوند چهارم علوی باشد موافقی پدر را باشد و اگر سعد در وی باشد و با خود مسعود باشد دلیل کند بر نیکویی حوی پدر و آبادانی خانه و اگر این سعد مشتری بشد بشارت مال و کنج و درم نقد باشد در آن خانه و اگر نحس در وی باشد با راجع خانه مبارک نباشد و ویران شود گردد و اگر برج چهارم منقلب باشد و از وی کوکب سفلی باشد بنای آن خانه را استوار و اگر در اوج یا ثابت خانه محکم و استوار باشد خاصه که کوکب علوی در وی باشد و اگر برج ذو جسدین باشد خانه را دو در بود و چند نحس باشد **صاحب چهارم در پنجم** مولود را پدر نیک نام بود و خود معروف بود و دوستانش باشند و صحبتش با بزرگان بود خاصه اگر آفتاب با مشتری ناظر بود پدر با مولود مشفق باشد و از مال پدر روزی چند یابد و از وی میراث

باید و پدر مولود چندان زید که فرزند مولود را ببیند و اگر آن ستاره نا مقبول یا منحوس بود نیک نباشد و فرزندان را غم و بیماری باشد **صاحب چهارم در ششم** دلیل کند بر تباهی حال پدر که او را کار فرمایند و یا معیوب بود و باشد که پدر را بلوا افتد و از فرزند محروم شود و از یکدیگر بگریزند و بکلی باشند مگر که این برج شرف او بود که پدر را حال نیکو شود **صاحب چهارم در هفتم** مولود را پدر از غربا باشد و از نکاح بزرگ خاصه که صاحبش علوی بود و با فرزند خصومت کند و پدر پیش از وی بمیرد و میراثش به دیگری یا بیدار بنهد و سایل را کار نکاح بهتر از اهل بیت بود و اگر این ستاره نحس بود در باب نکاح فساد شود و زن و مال حاصل آید و سایل یا با مادر یا با دایه یا با کسی که جای مادر بود زنا کند و یا پدر مولود با زن مولود خیانت کند **صاحب چهارم در هشتم** مولود را از پدر بیم هلاکت بود و میان ایشان الفت نبود و روزی چند جدا شوند از یکدیگر و دلیل کند بر کوتاهی عمر پدر و مادر و در حال مولود پدر پیش باشند **صاحب چهارم در نهم** دلیل کند بر کوتاهی عمر پدر و مادر و اگر در وی راجع باشد متهم باشد در دین و در هر نحس زند و از جایگاه خویش تحویل کند و مولود از غربت نماند و جهول گردد چنانکه از یکدیگر خبر نداشته باشند و پدر را فرزند بیشتر بمیرد و اگر در وی سعد بود و مقبول پدرش خداوند دین بود و اهل معرفت و پدر و مولود آزادی یابند **صاحب چهارم در دهم** مولود را پدر از بزرگان بود یا اصیل و نامبردار در نزد خاص و عام و نزدیک سلطان و باشد که مال پدر بدست سلطان افتد از جهت فرزند **صاحب چهارم در یازدهم** دلیل کند بر تباهی حال پدر و مادر اگر در این برج خداوند چهارم را هیچ حرمتی حال پدر یا مادر بد باشد و با او تنگ شود و اگر صاحب یازدهم مسعود باشد خداوند فضل و فرح باشد و دوستان کند و مولود از او میراث یابد **صاحب چهارم در دوازدهم** مولود را پدر و مادر از غربیان بود و با غربت افتند و با دشمن سایل پیوسته کرده و بد بود و بد اندیش شوند و لیکن پدر مولود را حال نیکو بود و با مال و نعمت بود و مولود را با وی الفت کارش گسسته بود و زیان زده شود و از جای خویش بیفتد و با این حکمها شهادت آرد کی از نظر و اتصال یا در رسد آید و بدانکه خداوند دهم و قمر دلیل باشد در جهت آنچنانکه از چهارم و از دلیلان آب

حکم کرده از جهت پدر و قمر و از اتصال سعد و نحس بر احوال با در حکم کن از بیرون آوردن اختیارات **فصل چهاردهم**

در اختیار بنا بر آوردن اگر خانه بر کنی یا بنا نو بر آوری از باغ و سرای چنان باید که ماه در برج ثابت باشد و اتصال سعد و متصل بعدان و از نحسان دور و خداوند خانه ماه بماه ناظر و او تاد یا کرده از نحسان خداوند چهارم و چهارم مسعود و همچنین صاحب طالع و ماه در برجهای ابی باید باید و از جزو قرانش و صاحب حد از شمالی زحل یا پاک باشد از هم عیبها و نحوستها که اصل هم بنا با زحل است و هر گاه که ماه با صاحب طالع بر زحل نحس گشته آن بنا ویران شود یا از آب و باران تباه شود و اگر مریخ نحوس بود از آتش یا از سلطان گزند رسد **اختیار اجاره گرفتن زمین** چنان باید که او تاد را پاک کنی از نحسان و هبوط و خداوند طالع را مقارن یا ناظر کنی با صاحب هفتم و سعدی با ایشان ناظر کنی و نباید که تباه و راجع باشد که شما از آن دو ماه سعدی متصل باید و بطالع ناظر و صاحب هفتم منافع صاحب حاجت و صاحب طالع قوی و صاحب رابع و صاحب دهم نیز قوی و بطالع ناظر تا آن اجاره مبارک آید و ثمره دهد **اختیار پنهان شدن** چنان باید که خداوند طالع یا ماه تحت الشعاع بود و مسعود یا در تحت الارض و از نحسان متصل و از طالع ساقط و ماه با آفتاب ناظر نباشد و نیز از طالع دور از نظر صاحب طالع ساقط کنی و از نظر صاحب هفتم اگر از خصم پنهان شود و اگر از سلطان پنهان شود از صاحب دهم و از آفتاب همچنین از هر که پنهان شود او دلیل آن کس ساقط کن و اگر خواهی که در پنهان شدن تباهی و آفت نبود طالع و صاحب طالع و نیرین را از نحوس پاک و نحس و نظر کن بدلیلان تا تباهی و نکبت نرسد و اگر خواهی که پنهان شدن بسلامت بود طالع و صاحب طالع و نیرین را مسعود کن و از نحس بازگشته بعدی متصل کن و از او تاد ساقط کن و چند کن که دلیلان تحت الارض باشند یا یکی متصل باشد که تحت الارض باشد **اختیار در فتنی بر آوردن** چنان باید که قمر و صاحب طالع متصل باشند از نظر موافقت و قبول و صاحب ساعت نیز همچنین باید و مسعود خاصه که این دلیلان بیکدیگر ناظر باشند و مسعود و مقبول و از نحس از بس ایشان نبود و نحسان در او تاد باید و اگر نحس در او تاد باشد تباهی آرد و عارضی که در فتنی بود از نحوس و بیم هلاک بود و چون نحسان ساقط باشند آسان باشد **اختیار تخم انداختن و درخت نشاندن**

چنان باید که ماه در بروج منقلب باشد و مسعود و از تحت الشعاع دور و زاید النور و الحساب بود و در برج ثابت باید خاصه جدی و سرطان حوت و سنبله و زهره و مشتری ناظر و صاحب طالع و طالع نیز هم بدین صفت باید که هر تخم که کاری زود بر آید و بر رسد و مبارک آید و چون درخت نشانی و خواهی که سالهای دراز بماند باید که ماه در برجهای ثابت باشد و جای نیکو و بطالع ناظر و ماه بسعدی متصل و بطالع ناظر و زهره و مشتری در او در طالع یا در او تاد و صاعد باید و اگر آن درختی که خواهی زود بر رسد و نیک بر دهد هم چنان اختیار کن که تخم کشتن **اختیار جوی و کاریز کندن** چنان باید که زحل شرقی بود و ماه در برج سیم یا پنجم یا یازدهم بتربیع آفتاب و مسعود و صاحب طالع در طالع پاک کن و صاحب چهارم را جایگاه مسعود کن و پیشتر در جایگاه و در برج آبی و زهره و دلیلان از نحسان برکنار کن و برجهای منظور و اگر دلیل صاعد بود در فلک اوج اگر انزلی بکنند آب بر آید و اگر در حضیض باشد بسیار باید کندن تا آب برون آید و اگر ماه زاید النور باشد آب زود بر آید و اگر ناقص النور بود دیر بر آید و حذر کن که نحسان مستولی باشد در او تاد یا در خانه **اختیار در راه روان آب و ناودان** چنان کن که در جانب مشرق بود تا در آن خانه خیر و برکت باشد و بسوی شمال بخت نیکو باشد و بجنوب سوی بخت تباه باشد و با این همه چنان باید که ماه در برجهای آبی باشد و طالع نیز برج آبی و نظر دلیلان زاید و صاعد

فصل پانزدهم در احکام هفت کواکب بجوزهر در راس **احکام زحل در رابع** دلیل کند بر ویران شدن خانه قدیم و ضایع شدن ضیاع و مستغلات و ترک کار در دل افتادن از دوستی و وحشت گرفتن از خلق و گمان مرگ در دل افتادن و فراموشی کار گشتن و کار او در بوده افکندن با پیران خلاف کردن و از جای سقطها و از برگشتن بیم بود که بر زیر دیوار در ماند یا بچشم درد افتد و اگر در این برج شهادت دارد و مقبول بود و مسعود باشد زیادتی ضیاع و مستغلات باشد و آبادانی سرای و خانه و دیگر دولت از آبا و اجداد و دوران عمر **احکام مشتری در رابع** دلیل کند بر قوت کارها و نیکویی و عاقبت و میراث یافتن با زیادت سرای و ضیاع و مستغل باشد و آبادانی خان و مان و سود در جای خطا از کس و بکار رفتن آنجایی و بحث کرده و هر مالی که بیاید استوار نگاه دارد و نیکویی مولود از پایان و قبول

واکر دزد مسعود و مقبول بود یا ابتر از ثبت باشد دزد جای سقطار آتش یا در جای بردن گنجی یا مالی باشد واکر
شهادت نبود کم از آن باشد احکام مریخ در رابع دلیل کند بر آشوب و فتنه در خان و مان و کرفتن یا زار و دیرم
و بر آنکه سقط از آتش یا شکوفه های نیافته بر اندازد و از مردمان سرزنش و طبقات برنجند بیاز اجتها در جمیع بود
و امانت نشاید نهاد و چیز پنهان نشاید کرد و بیم باشد بر مولود و حرکت و اگر مریخ ایمن باشد و قمر در طالع با عکس
بخانه دزد آید یا ایجان آید و دزدی کند یا در راه از دزد نقصان رسد و یا در خانه آتش افتد و یا نهان بگیرند
خاصه که قمر و مریخ با یکدیگر نحوس باشد و اگر مقبول بود همچنین باشد و اگر شهادت دارد یا مقبول باشد و مسعود هلاک شود و بیکی
زبان افکار رسد شی بر ضیاع و دهقانی احکام شمس در رابع دلیل کند بر خوبی عاقبت کارها و اید بر نوشتن کارها
که از آن بر سلطان بیخ خوب حال پدر و خوی که خدای و اگر در رغبت بود رو بشهر خویش کند و اگر شهادت نبود و غیر مقبول بود
دلیل کند بر ناخوشی و تعصب و غم که پیش آید از پدران خاصه از سلطان و بزرگان و خشم گرفتن بر وی و ضیاع و سرای وی
را از سلطان آفت رسد و از آتش کرند رسد و همچنین گر از اندام و فساد در دین و لعنت بردی بمنفق و فجور و نساق
احکام زهره در رابع دلیل کند بر خوب حال عاقبت کارها و نیکوئی و برخورداری از کسب معاشی و خان و مان و منفعت
آب
از ضیاع و اگر مقبول نبود و شهادت ندارد و با منحوس بود از زنان اختلاف پیش آید و با وی خیانت کنند و از
کزند رسد سرای و ضیاع را و اگر در کشتی نشیند خطر بود و از دوستان و اقربا خلاف رسدش احکام عطارد در رابع
دلیل کند بر خوب حال پدر و نیکوئی و عاقبت کارها و عمارت سرایها و ضیاع و متعلقات و نقاشی در سرای و رسانیدن
و اگر شهادت ندارد و دلیل کند بر ویرانی خانه و دوام دولت نیکی از جهت ضیاع و چهارپایان و قولنج و درد معده و از
سلطان عمال و سلطان غم رسد و از طبقات عطارد جفا یا جز ناخوشی نشنود و هم زیان بسبب از دوستان ۷۵
احکام قمر در رابع دلیل کند بر نیکوئی حال و از آنکه از حالی بحالی کردد و دیا لی پدر نیکوئی کند و با ایشان نیز با وی
نیکوئی کنند و دلیل کند بر عمارت سرای برومندی احکام ذنب در رابع دلیل کند بر درد مندی پدر و مادر و دشمن
بروی ظفر یابد و در باب وی کفتگوی بسیار کنند و دلیل کند بر مرگ پدر و مادر وی و سار در حق وی بد کویند و اندر
خان و مان وی کزند پدید آید و جانوران کزنده در خان و مان و ضیاع او کرد آیند و خارستان و کیاه زار

به منفعت

به منفعت شود ضیاع و بستانهای وی احکام ذنب در رابع حذر باید کردن از بیع و شری ضیاع و در اوی عمارت و کشت و زار و اینجه بدین ماند
چه رنج و مشقت و تعب و ناچار که بیند و رای و تدبیر پادر و پدر نا صواب آمد احکام زحل در رابع
خاموش و فارغ بهتر باشد خاصه شغلهای پادشاهان و پدران و برادران و ضیاع که کارهای پرشیان و بی بهاء
کند که نیک آمد و هر شغلی که بکند بروی پرشیان شود و مادر و پدر را غم و اندوه رسد احکام مشتری در
نحس در رابع یا در رابع پدر رنج و تعب رسد و برادران و ضیاع نقصان رسد و منازعت و نقص در خان و
مان افتد و از کشت و کار و عمارت پرهیز باید کرد باب پنجم اندر احکام بیت الاولاد
و آنچه در روی است از مسایل اگر کسی سوال کند که فرزند باشد یا نه بنگر بطالع و صاحب طالع و قمر
در برج پنجم و صاحب پنجم اگر صاحب طالع در پنجم باشد یا صاحب پنجم مستقبل باشد و با زهره باشد
و از نحسان و از احتراق دلیل کند بر آنکه فرزند باشد و روزگار بود و جهد کنند و اگر
اتصال صاحب پنجم را باشد یا در طالع باشد و پاک باشد از احتراق و رجعت و
فرزند بر خوبی باشد و همچنین اتصال قمر نیز دلیل کند و اگر میان این دو دلیل اتصال نبود دلیل
نقل النور یا جمع النور باشد دلیل کند بر امید فرزند بطلب و حیله بجاذر و اگر قابل التدبیر قوی باشد
و پاک از عیبها و اندر وتد باشد فرزند باشد و اگر قابل التدبیر منحوس باشد یا راجع یا محترق
یا ابطا یا ساقط فرزند باشد ولیکن تمام نشود اما به الکرمجمع النور و نقل النور و رد النور امید فرزند
باشد ولیکن دیرتر باشد و اگر مشتری بجایگاه نیکو باشد از طالع و نحوس باشد و تحت الشعاع نبود
دلیل کند بر بودن فرزند خاصه که بطالع ناظر باشد و اگر نحوس باشد فرزند نبود و اگر قمر نحس متصل
شود یا ناظر بود فرزند نبود و آبستن نشود و چنین گویند حکمای اوایل اگر مردی بار زن پرسد که ما را
فرزند باشد یا نه بنگر بطالع اگر سعدان در وی باشد یا صاحب طالع در طالع باشد یا در دهم
یا در یازدهم یا در پنجم با مشتری در جایگاه نیکو باشد و بار باب مثلثات خویش ناظر باشد و پاک باشد
از عیبها دلیل کند که سایل را فرزند آید و از باشد و اگر سایل زن باشد امید باشد آبستن شود و اگر صاحب طالع

در کار طالع یا در دهم یا کور یا نقص هم یا در پنجم یا مشتری در جایگاه نیکو باشد و باربابه مثلثات
خویش ناظر باشد و پاک باشد از عیبها دلیل کند که سایل را فرزند امید و از باشد
و اگر سایل زن باشد امید بود که آبستن شود و هرگاه صاحب طالع در رابع یا در سابع
باشد و مشتری در جایگاه نیکو دلیل کند که آبستن شود ولیکن دیرتر و اگر نحسی در طالع
نظر کند تربیع و مقابله و صاحب طالع در جایگاه بد باشد یا خانه برک یا تحت
الشعاع دلیل کند بر کمی فرزند و آنچه باشد کم زیند و اگر نحسی در پنجم باشد و مشتری
علامت خیر باشد فرزند باشد ولیکن مرگ فرزند بیند و اگر مشتری اندر وتد
و مشرق باشد فرزند باشد بیش و اگر منحوس بود و در وتد باشد و صاحب طالع جایگاه
نیک باشد فرزند بود بروزگار و اگر بمعشر گوید بنگر بخانه پنجم و بجایگاه صاحب او و نظر
ستارگان بخانه پنجم از نیک و بد اگر برج پنجم و صاحب او از زحل و مریخ بود و از باشد
و صاحب ششم و ششم و دوازدهم هم دلیل کند بر بسیار بهم رسیدن فرزند اما اگر صاحب پنجم
در جایگاه نیک باشد و بخداوند طالع اتصال کند خاصه که در وتد باشد و با سعد بود فرزند
بسیار باشد پس اگر اتصال صاحب طالع را نوی بود فرزند کمتر باشد و نیک باشد و اگر اتصال
شان بود و صاحب پنجم در جایگاه نیک بود از نحسها دور فرزندش بیاید بود و اگر صاحب
پنجم و ستارگان نحس باشد بفرزندش آفت رسد و اگر صاحب پنجم در ربع بود
با بخداوند ششم هشتم و دوازدهم هم یا زحل و مریخ نظر دارد دلیل کند بر هلاک فرزند و اگر
نحس آفت رسد و بیمار کی باشد و اگر صاحب پنجم در هبوط باشد
دلیل کند که فرزندان در جای بلند به پشته و اگر فاسد و نحس کی باشد در برج
دلیل کند که از شادن هلاک باشد و اگر ناظر بعد باشد و در برج شغل یا چه دلیل

دور بودن ایشان آنست که از برج پنجم
و از تربیع و مقابله او افتاده باشد یا صاحب
پنجم از تربیع و مقابله و مقارنه ایشان افتاده
باشد این فصل را نیک احتیاط کن
نکته ۳
پس بنگر به برج دوم از جایگاه صاحب پنجم
تا بدو که نکرد از سعد و نحس یا اندرو
که باشد اگر نظر سعدان بود یا سعدی
اندرو باشد فرزند را نفع ایشان از
نکبت و آفت بود و اگر نحسی آنجا
باشد یا ناظر بود دلیل کند بر فساد حال
فرزندان پس از آنکه آمده باشند بیم هلاک
باشد

بر سلامتی و اگر صاحب پنجم در برج عقیم باشد دلیل کند بر کمی فرزند و هر که فرزند بیند
و دلیل آباد و آفات و در برج ساقط باشد یا زایل از طالع دلیل کند که این فرزند
نامبارک و نافرخنده بود و همچنین اگر صاحب وسط السما با قمر زایل باشد فرزند بیمار
نامبارک و شوم بر پدر که در شرف یا حظ خویش باشد یا در بیت او باشد
که در خانه فرزندان باشد دلیل کند بر کمی فرزندان اگر کوکب نحس بود و دلیل کند بر سایر
هلاک ایشان از فرزند و اگر صاحب پنجم در خانه خویش باشد یا ناظر نیز دلیل فرزند نیز و همچنین
اگر کوکب سعد نیز در پنجم چون زهره و مشتری و قمر هم دلیل فرزندان نیز و اگر ماه
در برج پنجم باشد که هلال باشد باید گفتن که فرزند زاییده است یا خواهد زایید یا نطفه
افتاده است و اگر خداوند برج زهره نیز با زهره بود و متصل نیز و در میان درجه طالع تا درجه
وسط السما فرزند آید در وقت برنایی و هر کوکبی که دلیل فرزند است اگر با خداوند
طالع نظر مودت دارد فرزند با پدر موافقت و اگر نظر عداوت دارد مخالفت و عداوت
دارد و اگر صاحب شرف در برج پنجم باشد فرزند بمنزلت و جاه رسد و اگر در
هبوط باشد به محنت باشد و همچنین و آن راجع و محترق و منحوس و اگر صاحب پنجم از برج
ساقط باشد فرزندان وی زنده نیند و اگر با ستارگان بد باشد بمزیند و عمر نیابند
و اگر زحل مستولی باشد بر خداوند خانه پنجم یا بر زهره و بر خداوند یا زدهم و این
دلیل که گفتم منحوس باشد یا ساقط از پنجم او را هیچ فرزند نبود و از لذت
جماع نیاید نیز و اگر ستاره سعد مستولی باشد بر این سه دلیل فرزند بسیار و لذت جماع
یابد و حریص باشد و اگر ذنب در خانه فرزند نیز بر بود فصل دوم در دانستن
آنکه فرزند دیگر باشد یا نه بنگر از درجه طالع تا پنجم که در میان هیچ کوکب سعد هست یا

باندازه آن ستاره فرزند آید خاصه کر آن ستاره خداوند بیم باشد یا خداوند
سهم الولد یا شد یا نشر روا کر در میان کوکب نحس بی فرزند نبود واکر آن دلیل
کر فرزند بی در برج ذو جسدین بود و زیادت از یک کوکب بیم هر کوکبی کر میرانه
نزدیکتر بود ان فرزند بیشتر آید و بر طالع وکواهان ستاره حکم کنی بر ترو ماد سنکاوسعد
ونحس و از یمین و بی ترتیب اکر خواهی که طالع ان کودک بدانی نکر کی کوکب خانه خوبش
ناظر است باید و اکر ناظر بود طالع آن برج باشد و اکر جمع ناه یکو کی نپیوند آن کوکب
برجایکاه مسقط النطفه است کر ماه بوی پیوسته است فصل سیم اندر ترکیبش الحمل
تمام شود یا نه چون سئوال شود که زن بار است یا نه صاحب بیم اکر در ربع نبود و محترق
نبود و در هبوط نباشد و منحوس نباشد از نظر نحوس و نقیه دلیل کند کران بار تمام شود
و بسلامت بزاید و اکر منحوس باشند بنظر یا بجسد یا محترق باشد یا در هبوط باشند
یا ساقط دلیل بود بر تباهی حمل و فرزند و قمر و خداوند ساعت را نیز ترکیب کنی درین
باب چنانک از صاحب بیم کرفته شد و اکر ازین دلیلان دو دلیل نیک بیم و یکی فاسد
حکم کن بر سلامت حمل فرزند و اکر دو دلیل فاسد و یکی دلیل نیک حکم کن بر
تباهی حمل القول قمر یا صاحب طالع بکوکب ساقط غیر مقبول دلیل کند بر فساد حمل و اکر
این که یاد کردم همه سعد باشد دلیل کند بر تمام حمل و فرزند نحوست سهم السعاده یا
از تربیع و تقابل نظر از سعدان دلیل کند بر تباهی فرزند در شکم و تحقیق حکم چنین کنند
که نیکو بنیانی عشر اکر نحسی در وی باشد دلیل کند بر در شکم مادر از انداختن و اکر مریخ باشد
با نظر از سعدان تر آید انکاه بمیرد و اکر بر جای مریخ زحل باشد فرزند در شکم مادر
بمیرد و ما در نیز بمیرد فصل چهارم اندر ترکیب آنکه فرزند دوست یا یکی اکر سائل پرسد

ازرن

من میکویم که بنگر به دلیل که بر حمل آن بود ...

ازرن اسپس که دو بچه در شکم دارد یا یکی بنکر بطالع اکر برج ذو جسدین باشد یا در دو کوکب
سعد باشد یا خانه پنجم برج ذو جسدین باشد دلیل کند که فرزند در شکم مادر دو است
و اکر چنین نباشد و اکر پرسند که فرزند چند است [illegible]
و صاحب ساعت هر کدام [illegible] ... دلیلت اکر
انصراف از قمر باشد یکی باشد و اکر از دو باشد دو ... باشد شش ماه
اکر انصراف از تربیع بی چهار ماه بود و اکر انصراف از تثلیث سه ماه بیم و اکر از مقابله
هفت ماه بود و نیز بنکر که دلیل طالع یا صاحب طالع یا قمر یا صاحب ساعت هر کدام ...
ترباشد بر فرزند بنکر که از خداوند بیم یا از دلیل فرزند چکونه ترتقوت انصراف ...
بی نکرفته شد حکم کن فصل پنجم اندر ترکیب که فرزند نر است یا ماده بنکر ...
و صاحب ساعت و قمر هر کدام از ایشان که شاه تر اند و دلیلست اکر در برج مذکر باشند
نر باشد و اکر در برج مؤنث بیم ماده باشد و بعضی کفته اند بنکر بطالع و صاحب
طالع اکر هر دو دلیل در برج مذکر بیم نر بیم و اکر در برج مؤنث بیم هم بیم و اکر یکی
در برج مؤنث مرد بیم که قوتر تر بیم حکم از وی و بعضی چنین کفته اند بنکر بصاحب
طالع و صاحب بیم و نیم و زیر ت و صد نصیب هر دو و حظاهات ان و خداوند بر حکم کن
و صاحب ساعت هر کدام از ایشان که قوتر باشد دلیلست اکر در برج مذکر بود
نر باشد و اکر در برج مؤنث بیم ماده ... از در جه بیم تا در جه صاحب بیم و در جه طالع
بر افراز و از طالع بیفکن هر کجا که رسید اکر برج نر بود نر و اکر برج ماده بود ماده و دیگر
بصاحب بیم و قمر و صاحب ساعت و صاحب طالع و صاحب سهم اکر بیشتر در برج مذکر باشند و بیشتر
در برج مؤنث فرزند خنثی باشد فصل ششم در دانستن اکر خواهم طالع زاینده کدام

روز ساعت طالع بنه دیگر که برج سیم و نهم کدام است این دو برج طالع
زاینده است اکر زادن نزدیکتر است طالع سیم باشد و اکر دورتر طالع برج نهم باشد
و اکر خواهی که بدانی که کدام روز زاید نکاه کن برج پنجم و دهم را که خداوند این چهار
کدام کوکبند هر کدام ازین کوکب که بر برج سیم و نهم نهادست نیز بنکر کران ستاره
روز کدام است اندران روز مولود افتد و اکر خواهی که بدانی که کدام ساعت زاید بنکر که خدا
وند طالع و چهارم که چه ستاره است و باز بنکر به خداوند ساعت که کدام ستاره است اکر این
ستاره خداوند طالعست یا خداوند چهارم بدان ساعت نزاید و اکر خداوند طالع و ساعت یکی
بنکر که بجد آفتاب کدام ستاره نزدیکتر است بدان حد مولود بزاید ...
فصل هفتم اکر سائل پرسد که مادر فرزند حال چکونه باشد از نیک و بد
از حالت و دشمن بنکر بصاحب طالع و قمر اکر در برج پنجم باشند و مقبول باشند و یا میان
این دو دلیل اتصال باشد از نوده یا از برج مسقط النطفه یا مسقط الطالع یا منقطع
الولیه بیکدیکر نظر کنند آن دلیل کند بر دوستی و الفت و مصالحت میان پدر و فرزند
و اکر صاحب طالع در برج پنجم یا صاحب پنجم در طالع بی غیر مقبول و منحوس باشند میان این
دو دلیل اتصال عداوت بیم یا از یکدیکر ساقط بیم این همه دلیل کند بر عداوت و مخالفت
میان پدر و فرزند و اکر با اتصال موافق سعدی شعاع افکند سعادت و دوستی بیفزاید
و اکر نحسی شعاع افکند سعادت کم کند و مخلطی در میان آید و فساد انکیزد و اکر با اتصال
مخالف نحس شعاع افکند تباهی زیادت شود و اکر سعدی شعاع افکند توسط در میان
آید و صلح دهد فصل هشتم در ترکیب حال رسول که برسالت چکونه آید بنکر
بقمر و بنجم و صاحب بنجم اکر ماه یا صاحب بیم از صاحب طالع منصرف شود و بصاحب

سابع متصل شود یا در سابع باشد دلیل کند در آنجا که فرستند برسد و اکر رسول بازکشتن را ازم
ازانجا که صاحب بیم از صاحب هفتم شود و بصاحب طالع متصل شود یا در طالع آید دلیل
کند بر آنکه این رسول آنجا آید و اکر از سلطان چشم دار نشان از انصراف صاحب دهم و شمس بنکر
اما بنکر قمر را یا صاحب بیم را بهر کدام دلیل که قبول باشد بخوج کسیل انجاید نزدیکتر باشد
و بهر دلیل که قبول نبود سخن رسول انجا نارد و البته اما از نیکو یکذارد و رسالت را انصار
و انصراف بکرد و از تربیع و مقابله و تسدیس و تثلیث و سعد و نحس و جایکاه نیک دیکر
جنس تا آنکه معلوم شود دلیل رسول بهر کوکب که نظر مودت دارد انجا نیکو رود و آشتی باید
و عنایت کند و بهر کوکب که نظر عداوت دارد انجا نفاق افکند و دوری کند و اکر از نظر سعد
دارد خیر و سعادت باشد و اکر نظر نحسی دارد شر و بلا و تباهی بود و اکر دلیل رسول اندر هبوط
یا راجع باشد یا در وبال و منحوس رسول خاین و بد خود بی حسب باشد و اکر در شرف یا در حظ
خویش مردی معروف باشد و از صفت و غیره رسول از دلیل و ان الابرج که دلیل در ان باشد
حکم کن چنانچه در باب دزد یاد کرده خواهد شد فصل نهم که این رسول کار تمام کند یا نه بنکر
اکر دلیل رسول در وتد باشد یا مقبول مسعود باشد کار تمام کند بنیکوئی و اکر نظر عداوت باشد
کار تمام کند بدرشتی و اکر نظر مودت باشد کار تمام کند باسانی و اکر دلیل رسول ساقط باشد
یا منحوس یا غیر مقبول ان کار تمام نتواند کردن نا امید بازکردد خاصه که نظر عداوت باشد و اکر نظر
مودت باشد فی الجمله بهتر بود و اکر دلیل راجع بود دلیل رسول پیش از انکه اندر طالع مسئول عنه
آید یا بدلیل مسئول عنه متصل شود بکوکبی دیکر اتصال کند اکر ان کوکب نحس باشد یا در بد باشد
یا بهبوط رود یا محترق شود یا راجع رسول را جائی کار خود پیش آید یا تباهی و پشیمانی و اکر ان کوکب مسعود بود
از دلیل رسول منصرف شود بدلیل مسئول عنه اتصال کند رسول رسولی دیکر آید فصل دهم

در احکام صاحب خمسیم در دوازده خانه **صاحب پنجم در طالع** مولود را میل بسیار از قبل فرزندان دلشاد باشد
و فرزندان نیک بخت باشند و پارساوی پدر نیک کردار باشند و اره سعادت کوکب خود بجز را
در طالع مراعی باشد و طالع برج نر باشد از فرزندان نر روزی بیشتر شود و چون طالع برج ماده
باشد از فرزندان ماده روزی باشد خاصه که با خداوند طالع قبول بود و نیز دلیل کند که مولود که
غم باشد شادمان و پاک سیرت و نیکو خو و خردمند و بردبار و دوستدار انس بسیار بود
و فرزندان و دوستان را انس بسیار بود فرزندان و دوستان زاده و چنجیم در دشمن بود
صاحب پنجم در دوم مولود را فرزندی بود که از آن فرزند روزی بیشتر بود و از ایشان بر
یابند و بر بیچند اگر او را سیکی باشد [illegible] خاصه که مقبول بود با ماه و بزرگ صاحب
طالع بود اما اگر نیک باشد و از یاری بکند کرمال یابند و کرده فرزندان به بزرگی رسند
صاحب پنجم در سیم مولود را از فرزندان زیان باشد و مضرت خاصه صاحب طالع را
بعداوت بکرد و بدر را دشمن کرد و بیرون بدر نامبارک بود و که بعد از مولود برادر
در رود و از سعادت باز افتد و این انگاه باشد که مقبول شود یا نحوس باشد
و اگر مقبول باشد با شهادت دارد دلیل کند بر نیکی فرزندان و نیکی ایشان
و موافقت میان فرزندان و برادران **صاحب پنجم در چهارم** مولود را فرزندان باشند که اثبات شادی
فرزندی باشد که مراد را ایشان حاصل شود و شادی بینند که صاحب طالع را باید و دشمن بینند
بس اگر بد شمن بیند با او منازع باشند و اگر صاحب پنجم با صاحب چهارم با صاحب طالع دوم
منحوس باشد بعضی فرزندان زیرا که این خانه دشمنان فرزندانست **صاحب پنجم در پنجم**
دلیل کند بر خیر احوال فرزندان و بر سلامتی تن و جان ایشان و مولود را فرزندان باشند
مشهور و مردانه و سخی و کم آزار و خداوند همت **صاحب پنجم در ششم**

دلیل کند بر بیماری فرزندان و بر کارها بیهوده و تباه کردن روزی و کارهای که کند خاصه
که صاحب ساوس منحوس باشد لکن شده انکه و مولود از وهم خود حسرت از انچه جمع آورده باشد
بسبب او پراکنده شود و نا امیدی در فرزندان شود خاصه **صاحب پنجم در هفتم** دلیل کند
بر خوبی حال فرزندان و مولود نیز ایشان و لیکن بیشتر فرزند دختر باشند و دشمنی و زر فتنه
که افتد از زه اسعد فرزند نیز اگر سهم نگاه در خانه فرزند افتد با سهم فرزند در خانه [illegible]
بود و لاین منحوس باشد و خداوند طالع با وی پیوسته نیز مولود با فرزند زنا کند
و بد تر انگاه باشد که مریخ را بیند و شهادت باشد و مولود را فرزندان نیز که با وی
خصومت کند **صاحب پنجم در هشتم** مولود را از فرزند روزی بود و در مال شرکت کند
و ضایع کند و از پس مرگ او بدو چیزی نماید و اگر خداوند هشتم منحوس نیز مولود را فرزند [illegible]
صاحب پنجم در نهم دلیل کند بر نیکوی حال فرزندان و نیز که فرزندان بنوبت حشمت
خاصه که خداوند نهم در نهم باشد وی را فرزند بود و در غربت نیز حج کند یا غزا
سفر کند نیک نیز دارد [illegible] و صلاح باشد و خداوند **صاحب پنجم در دهم**
مولود را فرزندان بسیار نیز و حشمت بدیشان روشن باشد و خداوند قدر و منزلت
نیز و کار ایشان نیک شود و بدرگاه سلطان و مهتران نزدیک نیز و ارث ایشان بدو رسد
چیزی مقبل نیز و خوش [illegible] نیز بر مولود منادی شود و بیماری ایشان بسیار بود
خاصه که ناظر صاحب برج دهم نیز دلیل کند بر ضعف حال فرزندان و بر دلیل کند کرد خانه
مولود بر ورش نماند خاصه خداوند هم ستاره نحس بود و اسکی حال مولود از سبب ف
رزندان نیز و این انگاه بود که خداوند دهم اندر برج نیز و متصل [illegible] و مقابله
با صاحب در دوازدهم و اگر صاحب یازدهم مقبل بود دلیل کند که بوی افتد و از

رنجان شود و بهایند و اگر در منحوس افتد **صاحب پنجم در یازدهم** دلیل کند بر خوبی
حال فرزندان و ایشان دعوی ها از حین زنان چنان که پدر کوید فرزند با من باشد
و مادر گوید با من و در این نیز الحمیثی کوید و باشد که این فرزند او در جنگ [illegible] که
ملکه یا عوان سلطان شود خاصه خداوند سهم السعادت یا آفتاب یا خداوند سهم صاحب
طالع ناظر باشند بر سه دیدار این فرزند بود لاینکیار نیز **صاحب پنجم در دوازدهم**
مولود کم فرزند نیز و انچه بود دشمن وی باشند و کوته عمر و یا معلول و سبب وی
غم خورد و اگر در این جا نگاه منحوس بود دلیل کند که مولود را فرزند نبود خاصه
که صاحب دوازدهم در پنجم بوده متصل باشد از تربیع و مقابله این دلیل بیستی
فرزندان نیز **فصل یازدهم** در سوق [illegible] بلاغت **اختیار طلب کردن فرزند**
چنان باید که ماده در طالع بود در برج نر و صله صاحب و چنان باید که دهم و طالع نیز
[illegible] و خداوندان [illegible] در برجهای [illegible] و چنان که [illegible]
بود رجعت کند و در اول روز باید در برجهای نرانید و لیکن [illegible] پیوسته
با زهره [illegible] منصرف و دیگر [illegible] از این سعدان در طالع باشند یا در وسط
السماء و در برج یا در یازدهم و ماه با کواکب زاید [illegible] از زحل و [illegible]
[illegible] باید که خداوند [illegible] در طالع باشد [illegible] صاحب طالع [illegible] از نظر
[illegible] و مسعود و مقبول چون این [illegible] امید باشد **اختیار نگاه داشتن وقت**
اگر طالع زنان [illegible] اسقاط برج نر [illegible] و اگر ماده ماده
خاصه که صاحب طالع [illegible] برج نر باشد [illegible] و اگر در برج [illegible]
[illegible] ماده و اگر طالع برج [illegible] و صاحبش در برج [illegible] طالع نر باشد

وصاحبش در برج ماده یا در برج [illegible] امید و اگر در برج [illegible] چند [illegible]
[illegible] مولود خنثی آید و اگر ماه زاید النور نیز و در نور [illegible] تمام [illegible]
این اوقات آن باشد که اول روز تا نصف النهار و از بعد نصف [illegible]
باید فرزند طلب کردن آن بهتر باشد که ماه در طالع باشد یا در یازدهم
و آن برج نیز و خداوند برج [illegible] خوش [illegible] روش [illegible]
ما در تمام [illegible] که [illegible] در جوزا باشد یا در سرطان و [illegible] که ماه
در طریقه محترقه نیز که ماه [illegible] و زهره [illegible] اگر زهره فاسد بود و ماه فاسد
تخم [illegible] آید و فرزند ضعیف طبع و ضعف [illegible] **اختیار شیر باز کردن** چنان باید
که ماه از خداوند خویش منصرف بود [illegible] و [illegible] کوکب [illegible] متصل شود
[illegible] و خداوند طالع نیز منصرف باشد و در وتد باشد
ومسعود و مقبول بود و در برجهای ثابت [illegible] خداوند از برج
[illegible] **اختیار کودک بکهواره نشاندن** چنان باید که ماه در برج مسعود
[illegible] السعدین در وتد یا [illegible] از زحل و [illegible]
سعدان و خداوند [illegible] از [illegible] و خداوند طالع
[illegible] **اختیار کودک بعلم دادن** چنان باید که خداوند طالع [illegible] در
وسط السماء و [illegible] سعدان و ماه مقارن سعدان یا متصل [illegible]
و [illegible] خداوند [illegible] در طالع [illegible]
[illegible] در [illegible] و صاحب طالع [illegible] ماه در برج [illegible]
[illegible]

73 اگر این حدود در برجهای نر بود و اگر ماه فرزند نرینه یک شکم زاید و در برجهای ماده چند تن است
و بیشتر از این حد در برجهای کم فرزند جدی و ثور و میزان و قوس و دلو است و برجهای عقیم
جوزاست و اسد و سنبله و اول حمل و برجها که بر صورت مردم است جوزا و سنبله و قوس و اول نیم
اول قوس و دلو **اختیار نطفه نشاندن** چنان باید که ماه در برج منقلب کند و خداوند برج
خویش ناظر دارد و کوکب منصرف شده که خداوند طالع بود او کوکب متصل شود یا بکوکبی که سعد باشد
که خداوند طالع از آن کوکب منصرف شود و از زحل و ساقط رونده بود و نیز از سعود آن
و هیچ کس که در برج اسد نیک که عاقبت بد گیرد و اگر برج هم هیچ تن نیز باشد نیکوتر است
بطالع و منحست الشمس و هبوط نبود و احتراز کن **اختیار رجوع کار دادن** چنان باید
که ماه در برجهای منقلب کند و متصل بسعود و از زحل و مریخ ساقط و خداوند طالع
در برج دهم یا یازدهم کنی متصل بسعود او از نحس منصرف و خداوند طالع حی ناظر
بیت السعود کنی **اختیار زن درد جنین** طالع برج زاید کنی و خداوند عطارد
ناظر با زحل سعود و ماه را زاید الثور در اسد و سنبله پیوسته و خداوند هفتم
بخداوند طالع پیوسته و خداوند طالع سعود و خداوند هفتم منحوس و ماه نیز او نده
برج خویش منقلب ماه دلیل کار است مشتری دلیل مهر صاحب طالع و طالع دلیل ابتدا
کننده و هفتم و صاحبش یار را اگر کدام از این دلیلان بد حال بود و بد جایگاه منحوس
و غیر مقبول آنکس که بدان دلیل منسوب بود نماید و هر کدام دلیل که مقبول
و نیک حال بود مسعود بود و صاحب آن ببرد **اختیار نطفه جنین** بدانکه شطر زحل
است و نزد عطارد را و کاه شطر حرامی ناحق رفیق بسعود کی و طالع ثابت
و صاحب طالع و اما تنها یا مشتری از زحل ناظر کن و ماه را بسعود کن صاحب هشتم

دلیل

دلیل مار است و صاحب طالع دلیل ابتدا کننده و ماه دلیل کار است و اختیار دلیل مار
هر کدام ازین دلیلان مسعود و مقبول و نیک حال تر باشد آنکس بر او هر کدام که منحوس و غیر
مقبول و جایگاه آنکس سازد آید اگر همه بار بها عطارد مسعود و مقبول یا نیکو دارد دلیل
بر نیابت **فصل دوازدهم** اندر احکام متعلق که اگر [illegible] در پنجم **احکام زحل در پنجم**
دلیل کند بر غم و اندوه از جهت فرزند و از بهر هوای دل بغم افتد و کار [illegible] شود
و هر کاری که کند امید باطل شود و از لهو و طرب و زینت و لباس ناخوشی آید و اگر
مقبول بود از مردان و دهقانان شادی بیند **احکام مشتری در پنجم** دلیل کند بر نیکویی
حال و شادی را از فرزندان و فرزندی دیدن چون بود و نیکویی [illegible] خداوند علم و ادب
دیر او خویش رسد و از صناع و عقلا و تجارت منفعت بیند و مهتری و بزرگی باید هر که
با او صحبت دارد و ضرر نه بیند و دوستی و نیکو حال فرزندان و رسیدن عطا
را کنده و امید فرزند و زینت و اگر نشاء دست و مقبول نه دست هیچ دهد کم باشد
احکام مریخ در پنجم دلیل کند بر آنکه اگر فرزند باشد نافرمان و گردن کشی بود و نقصان
بر خویش و بچار کند و از جمع قدرت و یاد و مشتی از زر افتد و جدا ز ناخوش بیند
از کار [illegible] کرده باشد و حال پرورش [illegible] بود از زر و کردن حرام
و پوشیدن و در شجاعت و لعب و منفعت از اهل سلاح و اگر مقبول باشد هم زیانی نباشد
احکام شمس در پنجم دلیل کند که سلطان او را نیو انقد و حالش از ملوک و مهتران
بر آید فرزندش گردن کشی و با خود و بر سلطان یک چند [illegible] کار ادهند
کند کار فرزندانش نیکو بود و اگر [illegible] بود هم از سلطان دشمنی آید و بیمار [illegible] فرزند
احکام زهره در پنجم دلیل کند بر آنکه شادی بیند از فرزندان و اگر [illegible] دل مشغول

74 برادر رسد و زنان او [illegible] کرده و زیاده شود و اگر خداوند [illegible] لطافت لباس
و زینت و عیش [illegible] نیکو [illegible] شادی بیند و اگر فرزند غایب بود باز آید و از مردی
عطا رسد شادی و از فرزند بهره [illegible] و اگر غیر مقبول بود از آنچه گفتیم کمتر بود **احکام**
عطارد در پنجم دلیل کند بر آنکه از فرزندان شادی بیند و از انچه [illegible] ادب باشد
و از حساب و کتابت منفعت بیند و [illegible] کند و از خداوندان [illegible] بیند
سو کند و از [illegible] رسد و از خداوندان کتب و ادب منفعت بیند و اگر
مقبول نبود از این که گفتیم کمتر باشد **احکام قمر در پنجم** دلیل کند بر آنکه [illegible] از فرزند
امید باشد و حال فرزندانش نیک شود و بهوای دل برسد و از [illegible] باید و از [illegible] مادر
[illegible] باقی باید و اگر [illegible] شده [illegible] هیچ داد کم
[illegible] هیچ کم باشد **احکام راس در پنجم** دلیل باشد بر زیادت نیکوییها و بر
آمدن حاجتها و عزیز شدن فرزند [illegible] باید و [illegible]
و مهتران باید [illegible] باید **احکام ذنب در پنجم** دلیل کند بر آنکه [illegible] اندوه و غم رسد [illegible]
[illegible] فرزندان و حسد [illegible] میان دوستان و [illegible] میان دو
و میان دوستان [illegible] **رجعت صاحب پنجم**
حذر کن [illegible]
[illegible] فرزندان [illegible] **احکام**
احتراق صاحب پنجم حذر باید کرد از [illegible] و از [illegible] مردمان و از طلب [illegible]
و از [illegible] فرزندان و دوستان و از [illegible] سلطان و مهتران اندیشه
و [illegible] **احکام [illegible] در پنجم** حذر باید کردن از [illegible]

را [illegible]

شراب و لهو و مقام نماید فرستادن و میانجی باید کردن و بدوستان و رنج بردن
غم و اندوه رسد و داد و ستد و معاملت و بازرگانی نشاید کردن که تباه باشد
باب ششم در احکام بیت الامراض و آنچه در وی است از مسایل مشتمل است بر دو فصل
فصل اول در دانش دلایل بیماری و اسباب آن چنین گویند که بیماری طالع و صاحب طالع و قمر دلیل
است بر بیماری و ششم و صاحبش و آن کوکب که قمر از وی منصرف دلالت بر بیماری و هفتم
و صاحبش دلیل طبیب است و چهارم و صاحبش و [illegible] خانه قمر [illegible] دلیل
ابتدا دلیل عاقبت است هر کدام قوی تر بود [illegible] دلالت بر عاقبت بیمار
و برج نهم و صاحبش و سهم السعادة دلیل است بر طبیب و علم وی و آنچه از منفعت بیمار
دارو صدقه و دست [illegible] و سهم السعادة و علاج کننده [illegible] از نهم و صاحبش
بنگرند و زان کوکب [illegible] که عطارد از وی منصرف است دلیل [illegible] علاج کند از وی
[illegible] ازان کوکب [illegible] که [illegible] طالع [illegible] متصل است [illegible]
سبب مرگ بیمار از هشتم و صاحبش **فصل دوم** در معرفت حال بیمار و دیدن [illegible]
دورتوس و بطلمیوس گویند که طالع و صاحب طالع دلیل بر طبیب و [illegible] دلیل
بر بیمار و برج [illegible] دلیل بر بیماری و چهارم دلیل بر دارو و عاقبت کار بیمار اگر
ابتدای بیماری [illegible] سوال نحس در طالع بود دلیل کند که [illegible] طبیب زبان کار باشد
و بدانچه علاج کند بیماری زیادت شود و اگر سعد در طالع بود طبیب ماهر [illegible] و امید
منفعت بود و اگر نحس در [illegible] بود دلیل کند بر [illegible] حال بیمار [illegible] بیماری و بیمار
آن کند که بیماری زیادت شود و اگر سعد باشد دلیل کند بر آنکه این بیمار [illegible] آرزو کند
که بیماری [illegible] نشده بود که [illegible] و اگر نحس در هفتم باشد از آن بیماری [illegible]

75

و دلیل کند بر زیادتی مرض

تولد کند و بیماری جان او اگر نحس در وتد چهارم یا پنجم باشد و آن عفونت کند و بیم دارد و بازگشت

کار بیم و اگر سعد باشد نیز هر چه بدهی او زود رود و غذا هم سود دارد و دو بیمی آن که در این فصل یاد

کردم در فصل اول همین قیاس کیر هر کجا سعد باشد مشتری دلیل خرد و خوبی و هر کجا نحس چیز و دلیل

تباهی و جای هر برجی که سعد بود یا نحس از آن جای همین حکم کن **فصل سیم** در یکی از ستین

اگر آن علت بر تن است یا بر جان یا بر هر دو بدان که صاحب طالع و شمس و صاحب برج قمر دلیلان و جسد

و طالع و قمر دلیل تن و ماه ثابت آفتابی بدان اگر طالع یا قمر منحوس باشد یا نحسی بدو ناظر بود

علت بر تن باشد و اگر صاحب طالع یا شمس یا صاحب خانه قمر منحوس باشد علت بر جان باشد

و اگر هر دو منحوس باشند یا ناظر نحسان علت بر تن و جان باشد و اگر سعدان نزد

اینکه بیمار بهتر شود و اگر از سعدان خالی باشد و منحوس باشد بیمار بمیرد **فصل چهارم**

اندر شناختن آنکه علت بر ظاهر است یا بر باطن اگر صاحب سادس در طالع بیم یا در دهم

آنگاه علت بر اندام ظاهر باشد و مکشوف و اگر در رابع باشد یا در هفتم علت بر باطن

باشد و مستور و چگونگی علتها از گرمی و سردی و تری و خشکی از صاحب سادس توان

دانستن و از برج سادس و از مزاج کوکبی که در وی باشد یا بدو متصل و از آن

برج که صاحب سادس در وی باشد اگر از کوکب شرقی منصرف شده دلیل کند بر درازی

علت و کهنی و اگر از کوکب شرقی منصرف شده دلیل کند بر نوی علت و زود بگذشتن

و مدت روز گذارش از درجات فلک باشد بعدد هر درجی سالی یا ماهی یا روزی

یا ساعتی باید از روی برج منقلب و ثابت و ذو جسدین بود و میل و زایل ...

قمر بر بیماری دلالتش قوی تر و صواب تر باشد از اقبال اگر دلیل بیماری ...

نیست و دلیل کند بر کاستی زیان در بیماری اگر ... باشد دلیل کند بر ... و قایم و ...

درغد

ورغذ و غذای بر اندازه طبع برج و کوکب وی و اگر شمس باشد دلیل کند بر تب گرم و اگر

دلیل بیماری زحل باشد دلیل تب کهنه و اگر ذنب شیر دلیل ... کند و اگر دلیل بیماری

مریخ باشد دلیل کند بر بیماری تیز و گرم اگر صاعد باشد دلیل کند بر خشک و گرمی و اگر هابط باشد

دلیل کند بر گرمی و تری و اگر زهره باشد دلیل کند بر رطوبت و اگر مشتری دلیل کند بر بیماری

جگر و دل و اگر دلیل در تحت الشعاع باشد دلیل کند بر رطوبت و اگر مشتری بیمار بیهوشی یابد

و دیوانه و اگر دلیل بیماری در برجهای آبی باشد و ستارگان ترنج ... دلیل اسهال باشد و اگر مریخ یا ...

تب محرقه و اگر زحل را اثر دست باشد زحیر بود و اگر دلیل بیماری در برجهای خاکی باشد

و کواکب خشک دلیل مالیخولیا باشد و اگر دلیل بیماری در برجهای ... باشد یا خاکی ...

یا درد تحت از باد قولنج و صرع باشد خاصه که عطارد یا مشتری با مریخ ناظر باشد و اگر

دلیل بیماری در برجهای آتشی باشد و کواکب آتشی ناظر بیماری از صفرا و یرقان و تب عفن باشد

فصل پنجم اندر شناختن کدام اندام است که دلیل بیماری که در کدام برج است بیماری

دران اندام باشد چنانکه سر حمل را و ثور گردن را و همچنین تا آخر و اگر دلیل بیماری

با اول برج باشد بیماری در اول اندام باشد و اگر به نیمه برج باشد به میان اندام و اگر به آخر باشد آخر

و بعضی گفته اند فوق الارض دلیل نیمه زبرین تن است و تحت الارض دلیل نیمه فرودین

و طالع دلیل سر و وتد ... دلیل ... و ... و ... اندام است و ...

چون ... اندام ... معلوم شد دلیل ... برج ... بیمار ... شده و ...

کو ... هر کجا صاحب سادس باشد علت بر آن اندام باشد طالع سر است ... گردن ... سیم کتف

دو ... چهارم سینه پنجم معده ششم ... تا دوازده خانه و با این همه ...

و اگر منحوس باشد دران برج و صاحب برج قمر منحوس باشد علت بر اندام شدن چنانکه

76

حمل ... سرد کردن تا آخر سهم الرجع ... یا نحس ... شود در زحل ...

هر کجا رسد علت بر آن اندام باشد حمل سرد ... کردن تا آخر سهم دیگر ... طالع

در ... برج طالع ... و درجه طالع ... هر کجا رسد علت بر آن اندام

باشد علی بن محمد شریف مصنف ... کتاب گوید اگر ... ابتدا ... سوال ...

باشد دلیل کند ... ضعیف معده و همچنین هر کوکبی که در ... دلیل کند بر ...

آن اندام که آن کوکب دلیل کند ... چون ...

راست و پوست تن زحل راست و گوشت ... و گوشت ... راست ...

و رگ ... راست چشم راست و دل ... دل و پوست ... راست ...

... زهره راست زبان و معده و استخوان و رودها ...

را راست چشم ... قمر راست رود ...

... راست ... آب ... راست و اگر علت معده از سردی باشد چون مریخ

با شمس ... رسد ... سرد دلیل کند بر صلاح معده و اگر علت از گرمی ... زهره

یا ... با قمر رسد ... سرد ... دلیل کند بر صلاح معده و اگر دلیل بیماری در ...

باشد ... تحت الارض باشد ... و کف و قدم دلالت کند و اگر صاحب طالع یا قمر

یا ذنب باشد دلیل کند بر ضعف و رنج تن و همچنین ... دلیل بیماری را ... بیماری ...

صفت ... از قمر گفتم **فصل ششم** ... درد ... بیمار ... بهتر شود یا نه

... طالع ... کدام ... بود ... دلیل است اگر دلیل

... باشد ... ناظر ... و در تحت الشعاع ... دلیل کند

... بیمار و اگر سعدان متصل ... اگر آن سعد ... باشد بیماری ...

دلیل

...

و دلیل بهتر شود و اگر قمر در تحت الارض باشد و متصل شود بکوکبی که در وسط السماء باشد

دلیل کند که بهتر شود مگر آن کوکب در احتراق باشد و متصل باشد بکوکبی که در تحت

الارض باشد و منحوس که دلیل باشد که مرگ بود و اگر قمر یا صاحب طالع متصل ...

السعود و السعد ... بهتر شدن بیمار باشد و دلالت ... و اگر صاحب طالع در تحت

الارض باشد و قمر بکوکبی متصل شود که در ... بود ... دلیل ...

صاحب طالع ... شده و قمر ... با ... بود ... و ...

صاحب طالع ... و اگر ... بیمار ...

بهتر شود و اگر صاحب طالع ... بود و صاحب ...

باشد ... که ... به درجه طالع رسد دلیل مرگ بود و اگر کوکبی ... طالع

... ساقط بود و صاحب ... در وتد بود بمیرد و اگر

... طالع باشد و صاحب طالع یا قمر منحوس باشد بمیرد ... صاحب طالع در ...

... ناظر و قمر ... دلیل ... صاحب ... در ... دلیل است اگر صاحب طالع

در فوق الارض باشد و صاحب ... متصل شود از چهارم یا از ششم دلیل

مرگ است و اگر صاحب ... صاحب طالع ناظر ... باشد و کوکبی میان ایشان نور رد کند

و صاحب طالع ساقط بود و صاحب ... در وتد دلیل ... و اگر صاحب طالع ...

با احتراق باشد ... از ... درجه بود هلاک شود و همچنین اگر محترق باشد

و غیر مقبول بود و اگر کوکبی ... باشد و از احتراق ... و قمر ... دلیل

... و اگر ... بیمار ... برج منقلب ... گاه سبک باشد و گاه گران و اگر

برج ذو جسدین باشد از بیماری به بیماری دیگر افتد و اگر برج ثابت باشد بیماری یک ...

واگر قمر از کوکبی منصرف شده بود بیماری قوی باشد واگر از نحوسی منصرف شده باشد بیماری کهنه واگر منصرف بود متصل
شد بیماری دراز گردد واگر متصل قمر از ان و در بیماری تقدم باشد که صاحب طالع قبول
... بود و دشوار تر آن باشد که نحسی ناظر باشد و بتر آنکه نظر عداوت
کند واگر صاحب طالع در سادس باشد و صاحب سادس در طالع بیماری دراز گردد تا آنگاه
که کوکبی از ان برج بیرون رود و همچنین اگر صاحب طالع بصاحب سادس متصل باشد یا صاحب
سادس بصاحب طالع واگر صاحب طالع در دوم باشد یا در ششم یا در هشتم نیکو نبود
انحوس دلیل کند از صلاح وقت وآن باشد واگر قمر خالی السیر باشد خاصه در برج دوم اگر دلیل
مرگ کند شاید که آن قبول کند و بهتر شود اما اگر خداوند طالع در پنجم و یا در دوم و در بیماری
قوی تر است بر بیماری و نحسی که در این درجه باشد قوی باشد از سوم و نهم و بد آنکه صاحب
دوم صاحب طالع را همچنان نحس کند که صاحب هشتم اگر خداوند هشتم نحس بود واگر بیوسته
بخداوند دوم و به بد بود خاصه آنکه مال هم نفقه شود در بیماری و همچنین باشد اتصال با قمر
~~و صاحب دوم به بلیه بکرد واگر نحسی در هشتم باشد و ... دلیل ... بود~~
واگر صاحب خانه قمر سعد بود و قمر بجایگاه نیک بود از طالع و صاحب طالع نیز سعد
~~بود و ... نحسی ... که هم هلاک باشد و همچنین اگر نحس ...~~
دلیل بی ناظر باشد دلیل کند که بیمار بر فور بهتر شود و موافقت
دارو و کار بیمار را و بیمار را از اهل بیت خویش گرانست و جاه باشد
و بتر آن باشد که صاحب طالع بصاحب بیت خویش ناظر باشد
و نیکوتر آن باشد که صاحب طالع بسعد ان ناظر باشد و از نحسان پاک باشد
نیز تیر در تحت الارض علامت بدست بخصیص که نحسان منظر بد ناظر باشد

واگر قمر دلیل بیماری باشد و با حراق رونده و نحسان ناظر بصاحب طالع دلیل مرگ بود واگر صاحب
سادس و صاحب طالع و قمر در برجهای منقلب باشند و برج طالع و سادس نیز منقلب بود و از نحسان پاک
باشند و از اوتاد ساقط نباشند دلیل بهتری و نیکویی باشد واگر غیر این بود مرگ ...
گوید اگر قمر و صاحب طالع از طالع یا از اوتاد ساقط بود یا ... باشند و اگر صاحب طالع در وتد
باشد و قمر و صاحب ... ساقط باشند دلیل هلاک بود واگر سعدان قوی باشند در اوتاد و قمر و صاحب
خانه ... ساقط بود دلیل سلامت باشد واگر قمر و طالع از ان برج باشد که بیماری در ان ابتدا شده
و نحسی در ان برج باشد یا بنظر عداوت نگرد دلیل سختی و هلاک بود و اگر سعدی قوی بوی نظر
کند دلیل عافیت بود و قتی که قمر بدان لعد رسد و حکیم جالینوس چون بنزد بیمار آمدی چون روز
بودی و قمر بکوکب روزی ناظر بودی حکم برستن رستی کردی و علاج واگر بروز قمر بکوکب لیلی ناظر بودی
یا شب بکوکب روزی ناظر بودی آن بیمار را علاج نکردی و در نیوس گوید اگر صاحب طالع از
بود یا منحوس یا محترق بیمار هلاک شود واگر با این نحسان جمع شود بمیرد واگر یکی نحس باشد و قمر نیز
منحوس باشد بمیرد

فصل هفتم در بیماری که طالع مولود معلوم بود بنگر از آغاز بیماری اگر قمر
بابتدای بیماری بدان جای بود که زحل در اصل ولادت بود یا زحل باوی بود یا ناظر
بود دلیل سختی بیماری بود واگر قمر بجایگاهی باشد که مریخ در اصل بود یا باوی بود یا ناظر دلیل
سختی بود و بیم هلاک بود واگر قمر بجایی بود که در اصل نحس بود و امروز سعدی آنجا باشد یا سعدی
بدآنجا ناظر بود دلیل عافیت و سلامت باشد واگر قمر با بتدای بیماری از ششم طالع اصل یا در چهارم یا
در هشتم بود و اندر اصل نیز در یکی از این جایگاه بود دلیل سختی بیماری بود واگر نحس مقارن یا ناظر در آن بود
بیماری دلیل هلاک بود و چون سعدی ناظر بود دلیل عافیت بود واگر قمر متفق بود در آن برج که در اصل بوده باشد
و باوی کوکبی نیکو بود یا ناظر بود دلیل بود ور اصل ولادت این کوکب باوی بود دلیل سختی و بیم ترس باشد

و بگیر بیمار را اگر مادر وی در شکم چند ماه نگاه داشته نه ماه یا هفت ماه از روز بیمار تا روز ولادت روزها
جمع کن نه ماه را هر سالی پنج روز کم کن و زیادتی روزها که فزون از سال است نیز با وی یارگی آنچه
جمع شود مولود هفت ماه را هر سالی روزی کم کن و زیادتی روزها که فزون از سال است با وی جمع
کن آنچه شود مولود هفت ماهه هفت هفت فلکی و مولود نه ماهه را نه نه اگر جزوی بماند از حساب
آن بیمار را رحمت باید و بر هد از بیماری واگر جزوی نماند آن بیمار بمیرد و دیگر بنگر از شمس تقویم با چند است
و از برجها و فلکی عدد روزها از وقت ولادت تا روز بیماری عدد ماه بر برجها اگر هیچ جزو
نماند بیم مرگ بود واگر جزوی باقی بماند از ان بیماری رهد مثلا میان شمس و قمر از روز آید و از وقت
ولادت تا روز بیماری هزار روز آمد یا بیشتر بعد بر چهار روزها فلکی بیفکن پنج اگر جزوی باقی
ماند بیمار رهیده شود و اگر باقی نماند عمر وی سپری شده بود و علی بن احمد الشریف مصنف اصل کتاب
گوید بنگر بقمر اگر منصرف شده را ابتدای بیماری از کوکبی سعدی بنگر آن کوکب رسد یا شعاع افکند
هم در ان وقت علت کمتر شود واگر بدان سعد نحسی شعاع افکند یا آنجا رسد بیماری دیگر باره باز گردد
واگر بجایگاه آن کوکب که قمر از وی منصرف است نحسی رسد یا شعاع افکند علت بیمار زیادت
شود واگر منصرف سعدی اتصال کند علت زیادت شود واگر نیز بعضا صاحب طالع یا صاحب سادس
اتصال کند امید بهتر شدن بود واگر یکی از نیز بصاحب سادس اتصال کند بوقتی که درجه بدرجه
رسد امید رحمت بود واگر دلیل بیماری در سادس باشد دلیل کند بر گشتن بیماری از حال بحالی
اما بدانکه خانه دوازدهم دلیل داروها است و بهتر شدن بیمار اگر صاحب طالع یا صاحب سادس
با قمر بکوکبی اتصال کند که آن کوکب در خانه دوازدهم بود اگر سعد بود از ان بیماری بر هد واگر
دارو خورد منفعت یابد واگر کوکب نحس بود و در خانه دوازدهم او را مرحمه بود هم راحت یابد
واگر قوی باشد رنج بیند واگر متر طالع یا صاحب دلیل بیماری هر دو در یک برج باشند

دلیل

دلیل سوء سبکی و دوام بیماری باشد واگر در برج مخالف بود بیماری زود گسسته شود واگر صاحب
ششم بصاحب طالع در وسط السماء باشد و قوی بود و صاحب باقی را قبول کند آن بیمار را دران
رحمت باید اما وقت بهتر شدن بیمار آنست که صاحب طالع قوی شده و مسعود شده یا بخانه یا بشرف
یا براغم خویش رسد یا سوی بازگشتن مشرق شود و بعکس یا از رجعت مستقیم شود و صاحب سادس ازوی ساقط
باشد یا بعد از آن بدرجه طالع رسد یا بدرجه دلیل رسد آن وقت دلیل بهتر شدن باشد

فصل هشتم در نگرستن حال بحرانها بنگر بقمر هر وقتی که بنحسی برسد یا بنور او هم بیمار را اندوه
بیماری زیادت بود و هر که بشعاع سعدی رسد یا بجدا و رحمت و سبکی پدید آید و حکما متقدم
گویند بنگر با بتدای علت تا بوقتی که قمر کجا است ده درجه بر وی از وی بنگر که کدام
شعاع کی بر رسد اگر بنحسی رسد بیم هلاکت باشد واگر بسعدی رسد عافیت باشد بعدد سال صوری آن
کوکب بحران روز عافیت بود و باز بجایگاه قمر چهل درجه زیادت کن هر کجا بر رسد شعاع یا بجسد
سعد و نحس حکم کن چنین شعاع درجه قمر که ده درجه زیاد کرده بودی یا چهل درجه چنین بکوکبی
برسد هر وقت که قمر بان کوکب متصل شود بقران یا تربیع یا مقابله دلیل شدت بیماری بود
و چون بده درجه یا چهل درجه بسعدی رسد ... بنور بکوکبی بود در این دو درجه یکی را
قبول کند یا بسعد کند بیش از آنکه قمر بتربیع و مقابله وی برسد یعنی آن جای دلیل نقصان علت
باشد و زوال بیماری اما بدانکه قمر دلیل تن است و سعدان دلیل عافیت تن و درستی
چنین سعدان مستولی باشند بر قمر دلیل تن است و قمر بدان اگر مسعود بود یا منصرف از نحسان
یا از کواکب مقبول دلیل کند بر آن نه بحرانها واگر قمر یا صاحب طالع در ابتدای ...
منقلب شده باشد جدید و مسعود باشد و منصرف از نحسان یا از کواکب مقبول دلیل
کند بر بسیاری بحرانها و چنین روز بحران هیچ بنگر که قمر بکدام کوکب اتصال دارد واگر بکوکب

اگر بکوکب سعدی اتصال کند بحران نیک و تمام باشد و اگر بنحسی اتصال کند در بیماری زیادت شود و بحران بعکس باشد و آنچه نیک منفعت نکند و اگر بسعد و نحس اتصال کند هر کدام قوی تر حکم بروی کنند و قوی تر اتصال بعفارنه نیک نظر اعرض بکیر بموضع قمر بروز اول و سیوم و پنجم و هفتم و نهم و چهاردهم و نوزدهم و بیست و یکم و بیست و چهارم و بیست و ششم چون قمر باین روزها بشعاع یا بجد السعدان رسد بحران آن مبارک نیک و بیکی پدید آید و چون بشعاع یا بجرم نحس رسد بحران نامبارک نیک و دشوار باشد بکیر با بتدا آن علت تا بوقت سی و ده درجه بر موضع قمر زیادت کن و بازچهل درجه بروز سیم رسد و چون شصت درجه زیادت کنی بروز پنجم رسد و در تسدیس ایمن نیک و چون نود درجه زیادت کنی بروز هفتم رسد و در تربیع ایمن نیک و چون صد و بیست زیادت کنی بروز چهاردهم بمقابله جای خود کی در تثلیث ایمن باشد و چون صد و هشتاد درجه زیادت کنی بروز چهاردهم رسد با دل علت بود و چون دو بیست و چهل درجه زیادت کنی بروز نوزدهم رسد در تثلیث ایمن و چون دو بیست و هفتاد درجه زیادت کنی بروز بیست یکم رسد در تربیع ایمن و چون سیصد درجه زیادت کنی بروز بیست و چهارم رسد و در تسدیس ایمن بود و چون ~~سیصد و شصت درجه زیادت کنی بروز بیست و چهارم رسد و در تسدیس ایمن بود و چون سیصد و~~ درجه زیادت کنی بروز بیست و ششم رسد بدان جایگاه که ابتداء علت بود پس این مواضع را نیک یاد دار که هر کجا که قمر بدین مواضع بکوکب نحس رسد بیمار را خطر و آفت و بیم بود خاصه که بدین مواضع عقده کرف یا بدرجه احتراق رسد نکبت و خطر رسد و چون بسعدی یا بشعاع افکند بهتر شود و چون بدین مواضع قمر با سعدی باشد راحت و تن درستی باشد و چون قمر با زحل متصل بود اگر وقت بحران روز بود زیان نکند خاصه که ابتداء بیماری بروز بوده بود و اگر با مریخ بود وقت بحران بشب بود زیان نکند خاصه که ابتداء علت بشب بوده بود اگر ابتداء علت بروز بوده بود و مریخ

بدین مواضع رسد سختی بیشتر کند چون تب گرم و حمی زرد و مرگ مفاجا و چون بسعدی شعاع افکند بهتر شود و اگر ابتداء علت بشب بوده بود و زحل بدین مواضع بود سختی بیشتر باشد از برودت و خشکی و مالیخولیا و چون بسعدی بود شعاع افکند امید صحت بود و چون بسعد و نحس هر دو در این مواضع باشند با قمر ناظر باشند هر کدام قوی تر باشند حکم بروی کن و اگر قمر ابروز بحران زائد النور باشد و با شمس یا مریخ بود و چون قمر بتربیع این موضع رسد یا بمقابله هم مرگ بیم و چون بتربیع یا مقابله بود و زائد النور باشد و زحل ناظر از بحران صحت باید و بهتر شود و اگر اندر ابتدای مرض قمر ناقص النور یا ناقص العدد بود و زحل ناظر چیزی تولد نکند تا آنکه اندر آن بحران باشد و اگر در ابتدای بحران قمر با شمس باشد یا دل ماه چون قمر بتربیع یا بمقابله وی رسد اگر بسعدی شعاع افکند صحت باید و اگر بنحسی شعاع افکند مرگ باشد

فصل نهم

در معرفت آنکه پرسند فلانکس بیمار است یا نی و این سؤال عنه یا بیل منسوب باشد چون برادر و فرزند بنگر بطالع و صاحب طالع و قمر هر کدام از ایشان که در وتد یا مایل وتد باشند یا ناظر بطالع وی دلیل است اگر دلیل ارشم باشد یا صاحب سادس منحوس باشد یا متصل باشد یا در هبوط یا در وبال یا در احتراق آن مسئول عنه بیمار نیست و اگر خواهی که مسئول عنه منسوب بکسی یابی بنگر تا آن برج که مسئول عنه منسوب است آن برج را طالع کن و خانه ششم از وی خانه بیمار کن و از وی حکم کن چنانکه یاد کردیم

فصل دهم

در نگریستن احوال بندگان که بخرید تمام شود یا نه بنگر بصاحب طالع و قمر اگر در کسی بود یا بصاحب سابع متصل شود یا صاحب سابع در طالع بود یا کوکبی میان ایشان نور نقل کند یا رد کند یا جمع کند آن بیع یا طلب تمام شود و اگر اتصال بمودت بود آسانی بود و اگر بعداوت بود دشوار و بنگر بسهم بندگان و بصاحب وی بنظر بیکدیگر و بنظر او با طالع دلیل گیر و از وی حکم کن چنانکه صفت کردم از اتصال بصاحب سابع و سی و اگر از فساد یا بیکردی بترسد از سادس و از دوازدهم

فصل یازدهم

در دانستن صفت بنده بنگر بصاحب ششم و عطارد و دلیل کیر و از وی حکم کن چنانکه از آن بندگان گفتیم اگر صاحب سادس زحل بود یا زحل را شهادتی بود یا صاحب سادس عطارد بود یا عطارد را در وی شهادت بود اغلب این حال دلیل کند بر آنکه این بنده هندو بود و اگر صاحب سادس مریخ یا مریخ را در وی شهادت بود این بنده ترک بود یا از جنس ترکان و اگر صاحب سادس مشتری بود این بنده از زمین عرب باشد و اگر شمس باشد از زمین خراسان بود و اگر زهره بود رومی باشد یا حبشی و اگر قمر باشد بنگر تا بکدام کوکب دارد از وی حکم کن و اگر دلیل بنده در هر اعم خوش بود بنده خانه زاد بود و اگر در برج غریب بود غریب بود اگر دلیل بنده سعود بود یا در شرف بنده مبارک بود موصوف بود و بدولت رسد و اگر در هبوط بود یا منحوس بود این بنده مجهول باشد و شوم بود و اگر دلیل در وتد بود و خداوند از او تاد و زایل باشد خداوند بنده زیر دست بنده بود اگر خداوند و دلیل بنده هر دو در وتد باشند هر دو با یکدیگر برابری کنند و اگر هر دو زایل بود زیر دست یکدیگر باشند و اگر دلیل بنده بتربیع یا مقابله خداوند بود این بنده با خداوند خویش خصومت کند و همچنین اگر دلیل بنده در هفتم باشد اگر دلیل بنده مشتری متصل بود با صاحب یازدهم یا بکوکبی که در این دو جایگاه باشد این بنده دستگاه یابد بر مال خداوند خویش و اگر در برج هشتم کوکب سعد بود دلیل کند بر مال یافتن بنده و اگر دلیل بنده بصاحب هشتم یا صاحب هشتم بدلیل بنده متصل یا با آن ناظر باشد یا در برج هشتم یا صاحب هشتم در برج سادس بود این همه دلیل کند بر آنکه بنده را مال بود و یا جمع باشد بر جمع مال و اگر دلیل بنده بر زحل منحوس باشد مکار و غدار بود و گریز پای بود اگر مشتری مسعود بود امین و ناصح باشد و اگر مریخ منحوس بود دزد و گریز پای باشد و اگر با قمر مسعود بود با راحت و کریم بود و کار فرما باشد که خود کار نکند و اگر منحوس بود گردن کش و بدخوی باشد و اگر بر زهره مسعود باشد نیکو خو

و خوش طبع و فرمان بردار بود و اگر بعطارد منحوس باشد طرار باشد و اگر مسعود بود دارای علم و ادب بود و اگر قمر منحوس بود گریز پای و دیوانه بود و اگر مسعود باشد سبک پای و نیکوکار بود

فصل دوازدهم

اگر کسی پرسد که بنده خویش را آزاد کنم یا نه بطالع و صاحب طالع دلیل خداوند است و سادس و صاحبش دلیل بنده اگر دلیل بنده بخداوند برج خویش متصل بود آزادی نیابد خاصه که در وتد بود و اگر منصرف بود آزادی یابد و اگر با کوکبی متصل شود این بنده از خداوند خویش آزادی یابد و اگر چنین بود آزادی نیابد این فصل همچون فصل اول است هم بدان صفت حکم کن که دلیل بنده آفتاب یا مشتری این بنده آزاد بهای آزادی دعوی کند و اگر دلیل بنده ساقط بود این بنده خبیث بود یا معیوب و اگر ماه در سادس بود یا دلیل بنده ماه بود این بنده فروختنی را نشاید و خدمت را و اگر دلیل بنده در وتد بود این بنده فروخته شود و همچنین اگر در برج ثابت بود و اگر برج سادس ذوجسدین بود و زهره و عطارد در او از وی بسیار زیب بندگان بسیار باشند از ثروه ماده

فصل سیزدهم

[illegible] هرچند خداوند برسیم صاحب طالع و طالع و قمر دلیل بنده است و وسط السماء و صاحبش آفتاب دلیل خداوند یا بازدهم و صاحبش دلیل خداوند دوم است و دوازدهم و صاحبش دلیل خداوند سیم است پس هر کوکبی که اتصال و قبول بود از آن خداوند شادی یابد و اگر صاحب طالع از صاحب وسط السماء یا از آفتاب منصرف شود بصاحب یازدهم اتصال کند از این خداوند بخداوند دیگر رسد اگر صاحب طالع در وتد بود و بکوکبی ساقط متصل شود اندر نهم و در سیوم دلیل کند بر بیرون آمدن از دست این خداوند و اگر بصاحب این برجها متصل شود نیز بیرون آمدن بود و اگر صاحب طالع منحوس باشد از تربیع یا مقابله یا مقارنه یا از احتراق بود بیش از آنکه این بنده از دست خداوند بیرون

بمیرد و اگر صاحب طالع از آفتاب منصرف شده و بصاحب دهم متصل شود از دلالت خداوند

دوم بیرون آید و بدلالت خداوند سیم رسد و بنگر که قمر یا صاحب طالع در آن برج که هست بچند

کوکب اتصال کند بعدد هر اتصال یک خداوند باشد و هر اتصال که موافقت بود نشان موافقی

و هر اتصال که مخالفت بود نشان عداوت و هر کی قبول السعادت و نیکوئی باید هر کی نحوس بود نشان شر

و تباهی و مضرت بینند **فصل چهاردهم** در آنکه مردی بپرسد که بنده که خریده‌ام یا فروخته‌ام چون بود

یا نی طالع و صاحبش دلیل خداوند است و ساده و صاحبش دلیل بنده است و صاحبش دلیل آن خداوندی که بخرد

دوم و صاحب دوم خداوندی که از پس وی باشد بود و صاحبش همچنین تا از دهانه اگر قمر

با صاحب سادس از طالع یا از صاحب طالع منصرف شده و بصاحب دوم متصل یا در برج دوم باشد

این بنده فروخته شده و بخداوند دیگر رسد و اگر بعد از وی از صاحب دوم یا از برج

دوم منصرف شده در سیم آید یا بصاحب سیم متصل شود از دلالت خداوند دوم بیرون آید

و بخداوند سیم رسد و اگر هیچ کوکب اتصال نبود و انصراف نبود الا اتصال بر صاحب

طالع بود یا در وتد بود و خالی السیر باشد از دلالت این خداوند بیرون نشود اما جایگاه

قبول و اتصال مودت دلیل سعادت و منفعت باشد و دلیل غیر مقبول با نحوس یا نظر

عداوت دلیل ضرر و حسد زیان باشد خواهی از صاحب طالع خواهی از دلیل بنده هر دلیل که نحوس بیشتر

نقصان آنکس را باشد **فصل پانزدهم** در معرفت آنکه بنده بپرسد که بدست آن خداوند

نیکوئی باشدم یا بدست دیگری یا اینجا بهتر باشد یا جای دیگر بنگر بصاحب طالع اگر در آن

برج که هست مقبول بود یا مسعود یا بنظر سعدان بود یا در تراجع این خداوند وای

جای که هست بهتر باشد و اگر صاحب طالع معقول باشد یا مسعود باشد خداوند دیگر و جای دیگر

بهتر باشد و باز بنگر اگر قمر یا آن کوکب که منصرف شده مقبول بود خداوند دوم و جای دوم

نیکوتر

نیکوتر باشد و اگر این دلیل نکند بنگر بقمر و صاحب طالع که در آن برج که هست مقبول بود

خداوند اول بهتر باشد و اگر در برج دوم مقبول باشد یا مسعود دوم بهتر باشد و همچنین حکم

با اتصال قمر بصاحب طالع باتصال اول خداوند اول و باتصال دوم خداوند دوم و

جای دوم هر کدام اتصال را موافقی و مسعود و مقبول بینی آنجا بخداوند بهتر باشد و همچنین حکم

کن پس قرار در موافقت زمین که خواهد آمدن و حکم کن در هر کاری که در روی بیشی [illegible]

کو کنند یا تحویل کنی از منزل بمنزلی بکر و از جای بجای دیگر و از هر دو چیز که بپرسند که کدام نیکوتر

و بهتر **فصل شانزدهم** در معرفت حال محبوس یا بنده که خداوندش باز داشته بود بنگر

بقمر و عطارد که دلالت ایشان در برجهای منقلب دلیل کنند بر خلاصی و رجعت یافتن و اگر

عطارد مسعود باشد دلیل کند بر خلاص یافتن بود و اگر در ابتدای استوار کردن مشتری در

طالع بود یا با قمر باشد یا ناظر باشد دلیل کند بر راحت و زودی خلاص یافتن و اگر زهره

با قمر باشد یا در طالع و عطارد یا مشتری بقمر ناظر باشد یا با قمر باشد دلیل کند بر زودی خلاص

و نیکوی حال بعد از آن و هر گاه که قمر با یکی از سعدان متصل باشد دلیل کند بر زودی خلاص و

همچنین اگر خداوند برج قمر ناظر باشند اگر خداوند خانه قمر ناظر باشد خلاص وی از سبب آنکس

باشد که استوار کرده بود و پشیمانی باشدش از استوار کردن وی و اگر آن کوکب که قمر از وی

منصرف باشد در جنوب خلاص زود باشد و اگر صاعد باشد در شمال خلاص باشد ولیکن دیر تر بود

و اگر صاعد در جنوب یا هابط در شمال باشد دلیل کند بر خلاص یافتن با میانه دیری و زودی

و اگر قمر بعدی متصل باشد و صاحب طالع در احتراق باشد و زحل در خانه چهارم بود خلاص

باید ولیکن کشته شده باشد یا در آن روزگار بمیرد و اگر بجای زحل مریخ باشد بیم اگر کاات

باید خلق باز خورد بهوا از جوهر مریخ و در آن علت بمیرد و اگر قمر با نحسی بود و عطارد با وی

زمینی که او فرزند بود موافقت نیست

چون از بهر بپرسد باز استوار کرده شده سلطانی باشد که خداوندش [illegible] باشد و در بند کرده

بنی در بند و اسیری بمیرد و اگر زهره باشد پس از آنکه زخم و عذاب بسیار بیند و اگر قمر منصرف باشد از سعدی

و متصل بنحسی دلیل کند بر ضعف حال و دشوار خلاصی و اگر منصرف باشد از نحسی و بسعدی متصل باشد بگو

خلاص یابد یا بگریزد و اگر بسعدی متصل شده باز بنحسی متصل شود اگر رها یابد باز زندانی شود

اگر بنحسی متصل شود بار بسعدی دلیل کند بر خلاص یافتن پس از نومیدی و همچنین حکم کن بصاحب طالع از انصراف

و اتصال از سعدان و نحسان و اگر قمر متصل شده بکوکبی در تحت الشعاع که هنوز با احتراق تمام نرسیده باشد

خلاص وی بدشوار باشد و اگر از درجه احتراق گذشته باشد آسان تر باشد و اگر آن کوکب نحس باشد آسان تر

باشد زیرا که احتراق بقیه از شر نحس کم کند و بهتر آن باشد که صاحب طالع و صاحب خانه قمر متحرک باشد از علو بسفل

از وسط السماء تا هفتم و از هفتم تحت الارض و بجنبد قمر ناظر باشد بمریخ بعداوت و قمر در وتد باشد محبوس را بلا

رسد و اگر نظر قوت باشد دیر بماند و همچنین باشد نظر زحل از زودی و دیری و اگر با نحسی باشد و تحت الارض

در چهارم یا متصل باشد در آن حبس بمیرد و اگر صاحب برج قمر ناظر باشد با نیابت و اگر عطارد در مقارنه نحس باشد

~~و مریخ بوی [illegible] با قمر باشد یا ناظر باشد دلیل مرگ باشد از جهت نظر تثلیث~~

بنظر طالع و صاحب طالع در ابتدای حبس یا وقت سؤال حکم کن و دورنیوس فیلسوف گوید در ابتدای

گرفتن و استوار کردن اگر قمر ناقص النور باشد از تحت الشعاع بیرون آید دلیل کند بر زودی خلاص و اگر

قمر بزهره متصل باشد و زهره در تحت الشعاع باشد دلیل شدت و بلا باشد و بعد از آن گشایش و اگر

قمر بعطارد متصل باشد و عطارد قوی باشد دلیل کند بر خلاص یافتن از بند و اگر قمر در حمل و مشتری بقمر ناظر

باشد از سنبله دلیل خلاص باشد بزودی و بعد از آن ستایش یا نیکوئی باشدش و اگر قمر متحرک سفلی باشد

یعنی از فوق الارض بهفتم یا چهارم و مریخ بوی ناظر نیز از ناحیت با این همی زود خلاص یابد زنده یا مرده

و اگر قمر در چهارم باشد و وسط السماء در تثلیث صاحب حد برج و مشتری بوی ناظر باشند از تربیع و تثلیث خلاص

باشد و اگر قمر خالی السیر باشد از طبیعت آن برج که در وی باشد بنگر اگر قمر در حمل یا میزان باشد دلیل کند بر زودی

خلاصی

خلاص یافتن از جهت برکشیدن خداوندان برج و حبس غمناک نباشد و یا ارکان بنا بود و شیب

اگر ثور باشد اگر از جهت مال یا بردگی بشد ما لش ستانند و آنگاه رها کنند و اگر در جوزا باشد اگر بجهت دو روز

را خلاص نیابد در آن حبس بمیرد و تمام بر جهار ذو جسدین چنین باشد چنین رهایش نیابد و قرار آنجا

بیرون رود و سخت دیر بماند و تباه آنگاه باشد که در خانهای مشتری باشد بقمر ناظر نباشد اما خانهای عطارد

دلیل کند بر خیر و شر در حبس جهت سرعت انتقال و اگر قمر در سرطان باشد دیر بماند در حبس زیرا که موافق است قمر را

دلیل خلاص بود و اگر در اسد بود دیر بماند و آن از جهت مرد بزرگ افتاده بود و اگر قمر ناظر بود مردی بکشتن

حبس کرده باشد و اگر قمر در سنبله باشد کار میان دیری و زودی باشد و اگر در عقرب باشد بماند و آخر خلاص

یابد و همه بر جهای ثابت دلیل کند بر دیری حبس و درازی روزگار و تباه تر خانهای حمل است و اگر در قوس

باشد دلیل کند بر دراز حبس و اگر در جدی باشد دلیل کند بر رهایش بعد از دیر ماندن و غم و شدت و اگر در

در حق وی و اگر در دلو یا حوت باشد دلیل کند بر بازی از وی و ثبات حبس یا مرگ و تباه تر دلو است و از

مردی که در حبس افتاده باشد از صاحب بیت و قمر موضع وی توان دانست و از حال نظر و اتصال

فصل هفدهم در نگریستن در حال جای کرد تحویل است باید بنگر خانه دوم و سیم و ششم تا هشتم

و دوازدهم اگر یکی از نحسان در این مواضع باشد و نحسان متصل باشند خاصه بعطارد و زحل و ذنب

منحوس باشد و اگر نحسان در مواضع نباشند بنگر بصاحب ساعت که در این مواضع باشد و نحسان و ذنب

متصل باشد و اگر صاحب ساعت حبلی نباشد بنگر بصاحب سهم الخانه و او دلیل کن بر آنچه طریق کرده‌ام

هست او نیز دلیل کند **فصل هجدهم** در معرفت آنکه زیر کجا دفینی است یا ما کوی

یا بنگر خانه چهارم اگر زحل در وی باشد یا بمقابله ناظر این بجای دفینی است و اگر مریخ بنظر عداوت

ناظر باشد بوارد مزرا اندیه یا در طعام و شراب کرده و داده باشد و اگر زهره یا مشتری در چهارم باشند یا

با بدرام بروغن مالیده باشند و اگر شمس باشد یا عطارد تمثال کرده باشد [illegible]

زیرا که دلیل [illegible] ... از بابکه [illegible]

باهبوط ٢

کتاب کوید بنکر بصاحب طالع و قمر و صاحب ساعت هر کدام قوی تر باشد و قوی تر با طالع ناظر وی دلیل
بود اگر دلیل در دوازدهم بود یا ذنب یا زحل یا عطارد بود ناظر با عطارد یا زحل بود ناظر
سبب بسحر بود و آن کوکب که دلیل طالع را منحوس کند وی دلیل سحر است اگر آن کوکب در برج منقلب باشد
سحر بر تن وی کرده باشند و اگر ذوجسدین باشد اندر طعام و شراب داده باشند و بر تن وی مالیده
باشند و اگر برج ثابت بود نیز در زمین پنهان کرده باشند و اگر زحل بر دلیل متصل باشد در زیر زمین باشد.
و اگر آن برج نیز دلیل کیر که بر کدام جایگاه دلیل کند و اگر مریخ منحوس بود یا ناظر در طعام و شراب داده
باشند و اگر عطارد منحوس بود بعقد طلسم و فسون کرده بود و اگر خواهی که بدانی سحر از کره است یا مرد دیگر
بدان برج که کوکب دلیل سحر در وی است اگر در برج نر بود نر بود اگر در برج ماده بود ماده بود و اکر از دو
نحس یا شد آن سحر در شب بود آن کوکب نحس دلیل سحر است و خداوند خانه وی نیز دلیل ساحر است از وی حکم کن
چنانکه صفت کردیم و هر نحسی که از صاحب طالع متصل باشد آن دلیل سحر است و صاحب برج وی دلیل ساحر است
و اگر این دلیلها هر نحسی که در دوازدهم بود وی دلیل سحر است و اگر خداوند طالع مر زهره و مشتری
مسعود باشد یا در وتد قوی بود مسحور نشود و اگر سحر کرده بود بر وی کارگر نشود فصل نوزدهم
در معرفت سحر که بهتر شود یا نی اگر صاحب طالع اتصال سعدی کند و مقبول بود یا سهم السعادة یا بود
بطالع یا صاحب طالع ناظر بود بهتر بود و اگر چنین نبود بهتر نشود و علی بن احمد الرشید در صفت اصل کتاب
کوید که دلیل بیماری که اگر قمر از زحل و مریخ یا عطارد یا ذنب منصرف بود مسحور باشد و اگر از
مشتری یا زهره یا شمس منصرف بود مسحور نباشد و اگر او از اسی منصرف باشد بعنون و تعویذ و طلسم
و صفت و جنسیت ~~...~~ سحر آید نهاده باشند اگر برج آتشی
یا خاکی یا هوائی یا شد بر آن موضع منسوب بود چنانکه در خانه چهارم یاد کرده شد در صفت خانه و
جایگاه سحر همان است که از دلیل دفینی گفته شد فصل بیستم در معرفت احکام خداوند ششم و در دوازده خانه
در ذکرانی نهاده باشند اگر برج آبی بود آن نهاده باشند بالجمله

اگر دو صاحب باشند هر دو شرکت یکدیگر کرده باشند

زهره و مشتری باشد و یا

ابنکه کفتم آنکه درست تواند بود که صحیح باشد از جهت سحر باشد

کوکب منصرف عنه القمر باشد پس دلیل سحر او بود و احد بکند اگر منصرف عنه القمر زحل یا عطارد یا مریخ یا ذنب باشد مسحور باشد و اگر مشتری یا شمس یا زهره باشد مسحور نباشد

سا و از صاحب برج قمر است یا از صاحب برج صاحب طالع یا از صاحب برج کوکبی که قمر از وی منصرف است هر کدام که بطالع یا بصاحب طالع قوی تر است یا مقابله یا مقارنه ناظر باشد از نظر قوت دلیل بود وی هر کوکب منصرف عنه القمر

صاحب ششم

صاحب ششم در طالع مولود را غم و اندوه رسد از حیوان و بنده و بیماری رسد بر طبع صاحب ششم
خاصه که منحوس باشد یا غیر مقبول آفت و بیماری بسیار بود خاصه این برج مخالف طبع صاحب ششم
بود صاحب طالع بد حال بود یا در جای ضعیف ناظر بود صاحب ششم بنظر عداوت و اگر خیلی ضعیف باشد کمتر
باشد صاحب ششم در دوم مولود بطلب علاج کار مشغول بود بسبب وی بیشتر از آن بود کاری کند
که شرم دارد و اگر این برج از خانهای
و اگر مشتری
و عطارد در برج ثابت باشند و ناظر زحل و صاحب طالع بر وفا رسد بهمان شان فاسد بود ماه
آفتاب بود بر زحل چاند یا صاحب دوم و دوازدهم بنور آفتاب بود یا ماه دلیل کند که مولود
نحس یا رنج بود یا آفت برسد نحس صاحب که صاحب طالع از ترس تن ساقط بود صاحب ششم
در سیم مولود از زیست و کتف بود یا آفتی رسدش و از کسی برادر و خواهر که مستبلا
یا عیب یا کسی با بنده که کرد و از آن غم خورد و ستور و بنده ببرده او را بیمار کرد بود
صاحب ششم در چهارم مولود از بدرشی کاری کند که بکار بندکان ماند مولود بد سر بود و شکسته
کاری وی باشد و اگر مقبول بود از ستور و برده نیکو حال شود و از زن منفعت و اگر بد حال بود
دلیل کند بر معیوبی مادر و پدر و دیر ماندن عیب صاحب ششم در پنجم مولود کم فرزند بود
اگر در این خانه حظی داشته بود صاحب طالع
مولود را بنده بود که جای فرزند دارد و بیش دراز زندگانی و روزی منفعت صاحب ششم
در ششم مولود تن درست بود و از عیبها پاکیزه مگر صاحب طالع بد و منحوس بود که از بیماریها
نالد که از بابی گزند رسدش صاحب ششم در هفتم مولود را از بندکان بیم بود که بلای بیش
آیدش مگر صاحب طالع بروی نگرد و اگر آن برج بصورت بهایم بود از ستور و هر چه بدین برج
منسوب است از آن جنس بلائی بوی رسد و یا بندکان منحوس کار زنان کنند و هر عی کنند

بیمار شود و اگر این برج بر صورت آدمی باشد و سعد ناظر بود دلیل کند که آزاد او را الفت
از بنده بود خاصه که صاحب ششم را در وحظی بود اگر نحس ناظر بود مولود به کار بندکان چه بعضی شر
از آزاد بود و مولود خداوند بندکان بود خاصه که صاحب طالع با وی مقبول بود و ناظر سعد یا بود
و بکلا بلای بود و آفت رسد و اگر غیر مقبول بود و منحوس مولود را بیمار آن از بندکان بود دیا که
بر او بود یا کنیزکی اجنه بس بیماری باشد بسیار که کشته و بسیار کس عیب کنند بر وی و بیمار از آن
عیب بر او بود صاحب ششم در هشتم مولود تن درست بود و کم بیمار گردد و چون بیمار گردد
بمرگ نزدیک بود خاصه که خداوند طالع بود منحوس تباهی و آفتی رسد و اگر ماه ناظر
نحس باشد بد سیرت بود و مصیبت رسد از بندکان و حیوان و بیماری وی از میان فرو بود صاحب
ششم در نهم اگر در و سعود بود بنظر صاحب طالع بود مولود را بنده بود که خداوند دار
وی خشنود بود و پارسا و اهل علم بود و از وی شادی بیند و ایمن بود و مولود در سفرها سلامت
بود و علت بیمار کم بود و شیء الحجه بود که زندش کم بود و اگر در و منحوس باشد در سفر بیمار گردد
و دینش تباه شود و حیوان و بنده در غربت هلاک شود صاحب ششم در دهم مولود را از طلب
بکارهای علاج بهره بود و لیکن از سلطان بیم بود خاصه آفتاب او را عداوت نکرد تا صاحب
خانه صاحب طالع را یا صاحب طالع خانه را هر بیشه و هر کار که کند تباه شود بیماری وی
از ظاهر اندام بود و باشد که بندکانش بسبب سلطان افتند و اگر خداوند طالع در چهارم
بود بمقابله او بود از جاهی بلند فرو افتد و اگر ~~...~~
بالجمله اگر ماه در یازدهم بود و مریخ اندر هشتم و ماه بدیر فی برج داهر دلیل کند بر شکستگی انجام
اندام ماه بر کدام برج که در وی بود و آن برج دلیل هر اندام که باشد شکستگی آن اندام و عیب
و اگر در اول برج بود اول اندام بود و اگر بمیانه میانه و اگر با آخر آخر و اگر صاحب ششم در یازدهم مسعود

بود

بود بنظر صاحب طالع مولود خداوند بندکان و خادمان بود از ایشان روزی بود خاصه که برج بر صورت
آدمی باشد بر آن کار که مولود کند او را یاری کنند و اما منازع او شوند و کردن کشی کنند اگر برج صورت
بهایم بود از ستور روزی بود لیکن هم از ستور آفت رسدش صاحب ششم در یازدهم مولود را در صفت دارو بود
و از طبیبان و خداوند علاج او را رفیقان و دوستان بود اگر در و سعود بود از بندکان و خویشان فوت
روزی منفعت بود و بر و شفقت باشند و او را نصیحت کر باشند و اگر در و منحوس باشد هم بنده بر او ستاند بیابد
کار ایشان با تباه شود و دل دوستان بد و ناخوش بود صاحب ششم در دوازدهم مولود را از بنده و ستور روزی
باشد و اگر باشد از ایشان نکبت رسد و دشمنان مولود بسبب ایشان باشند و از دزدان و حیوان بلا
بوی رسد و اگر در و سعود باشد دلیل کند بر بسیاری حیوان و بنده بی اندازه خاصه که صاحب طالع بد و ناظر بود
و از اتصال مقبول و باشد که بعضی بندکان بروی عدو گردند فصل بیست و یکم در معرفت اختیارات
اختیار دارو خوردن چنان باید که ماه بمیزان بود یا بعقرب یا بحوت و روا باشد که تقویم شمس باید بود چنانکه
که با طالع و تدبیر دهنده بود یا ستاره هابط و حذر کن از تربیع مریخ یا کرمی در او تاد بود و حذر کن
خداوندان اوتاد منحوس باشند یا محترق و قمر با مشتری و زهره ناظر زهره و عطارد را پاک از نحسان
و یکی از سعدان در طالع کن و صاحب طالع مقبول و چون خواهی که خواهی کردن ماه در برج آتشی کن و چون
بود او در برج خاکی و چون بلغم در برج آبی و هر جاکه قمر در وی باشد نیز دارو خوردن قوی ترسیده
و چون خواهی که شکم باز داری ماه در ثور کن و مثلثات وی چنان باید که ماه در ثور بود و جوزا
و سنبله یا جدی یا حوت یا در طالع یا محاق یا در شعاع شمس یا اول ماه یا آخر ماه یا در استقبال یا در
اجتماع این همه که گفتیم بد است و حذر کن که مریخ در طالع بود و حذر کن که ماه را مقارنه یا تربیع یا
مقابله بود با مریخ و حذر کن که ماه در برج نشانی که آن برج دلیل اندامی باشد که نیش با آهن بدان اندام
رسانی چنانکه چون ماه در حمل بود نیش و آهن بسر نباید رسانید و در ثور بکردن و در جوزا بکتفها و بازوها

اختیار رگ زدن

۸۶

و حذر کنی که چیزی آهن برابد رسانی ماه در طالع باید و دوم یا ماه زاید النور باید و در برج دلو ناظر باز از نظر مریخ

و چنان کنی که خداوند برج ماه بوی ناظر بود و حذر کنی که ماه در ثور باشد یا اسد و روا بود که ماه در برج

ثابت و ذوجسدین بود جز ثور و اسد و اگر خواهی که ... که از بهر آن کنی ماه را ناقص النور کنی و حذر کنی از زحل

و عطارد که با ماه ناظر باشند **اختیار رها کردن** چنان کنی که ماه را نیکو حال و نیکو جای کنی و خداوند طالع

و او تاد را مسعود کنی و حذر کنی که خداوند طالع او در ششم محترق کنی و ازیشان دور کنی ماه را و خداوند طالع را بسعدان

متصل کنی تا روز علتکر ... **اختیار علاج چشم** چنان باید که ماه پاکیزه باشد و بسعدان متصل و حذر کنی از ...

برج طالع و با ماه و طالع و خداوند طالع را مسعود کنی و نحسان را از طالع ساقط کنی و هر علاج که کنی ماه یا صاحب

طالع با اتصال ماه و صاحب طالع ... برجها باشند که دلیل بیماری ... در ششم ... تمام علاج که کنی صواب آید

**اختیار ... ** چنان باید که ماه در حمل یا در ثور یا در سرطان ناقص النور و ناظر بسعدی و نیکو کنی متصل

که ماه با آن کوکب صاعد ... یا در شمال یا در جنوب **اختیار ... ** چنان باید که ماه زاید النور

باشد و حذر کنی که در جوزا و حوت بلکی و چنان باید که در خانه زهره باشد و آفتاب ماه و طالع ... جوزا و حوت و عقرب

برابط دیگر برجها نیک است **اختیار ... ** چنان باید که ماه در جوزا و قوس و حوت کنی و حذر کنی از عقرب

و ثور و دو برج ثابت کنی و چنان باید که ماه و خداوند طالع مسعود باشد ماه و خداوند طالع را از ... ششم یا از برج

ششم ساقط کنی **اختیار ... ** چنان باید که ماه ... باشد و ... ناظر و از زحل ساقط کنی از زهره و زحل

و ماه در نیم برجها شاید بجز عقرب ... و حذر کنی از ... عطارد و زهره و زحل و نگاه کنی تا مقارنه ...

در او تاد طالع باید و خداوند طالع پاک از نحسها ... ماه را نیز پاک کنی

چنان کنی که خداوند طالع را صاعد کنی و ماه را در برجهای شمالی کنی و ناظر بسعدان و حذر کنی که ماه با زحل ...

در او تاد کنی و از نظر ماه ساقط کنی و در برج میزان و عقرب نشاید و اگر طالع برج منقلب باشد و ماه در برج منقلب ...

اما آن برجهائی که در درجات ... که دلیل کنند بر بیماری ... است ۱۸ درجه ۲۷ درجه ۲۸

درجه ... ۱۸ درجه ۲۹ درجه ... ۱ درجه ۷ درجه ۶ درجه ۱۰ درجه ۱۸

[illegible]

درجه و در سرطان ۹ درجه ۱۰ درجه ۱۱ درجه ۱۲ درجه ۱۳ درجه ۱۴ درجه ۱۹ درجه و در دلو ۱۸ درجه

حاصل که ناقص النور دالعقرب ... **صفت** ... که دلیل کند بر عیب چشم دال الدلالت ... ۱۹ درجه و اندر جدی ۲۶

در دست دال اول ثور ... از بهر آنکه از سیزده درجه تا چهارده درجه و دیگر سرطان ... درجه ۲۷ درجه ۲۸ درجه ۲۹

از بهر آنکه با انور ... درجه و دیگر در عقرب ... از بهر سره العقرب ... درجه درجه این است که یاد کردم

و بیست یکم درجه و قوس ... از بهر ... درجه ... و دیگر جدی ... از بهر ... درجات بیماریست و هر وقتی که

بیست دوم درجه و دیگر دلو ... از بهر ... چهارده ... هفتم درجه و بیستم ... ماه درین درجات باشد یا در ...

و بیست دوم درجه و بیست سیوم درجه و بیست و چهارم درجه ... موضع که یاد کردیم ... طالع یا دلیل طالع درین درجات

هر وقت که ماه یا درجه طالع یا دلیل طالع درین مواضع باشند یا ناقص النور و نحسان ناظر با ... باشد بوقت ... موقف ...

باشند ... ناظر باشند دلیل کند بر علتی بیماری و عیب چشم و درد چشم ... قمر و نحسان بوی ناظر باشند دلیل

... چشم ... تا ... کنند بر بیماری و درد چشم

در احکام ... **احکام زحل در ششم** در ششم دلیل کند ... ازو ...

و اگر برج ... صورت آدمی ... و اگر برج صورت بهایم ... و اگر ...

... و اگر ... در ده ... و اگر بیمار ...

و ... از ... سودا و ... بیماری ... و درد ... ان الله ...

... و اگر برج ... از سودا و صفرا ...

و اگر ... از قولنج ... و اگر ... از ... و نقرس و ...

... و اگر مقبول باشد ... **احکام مشتری در ششم** دلیل کند ...

... از بیماری و ... ستور ... منفعت ...

صواب ... و اگر ... و اگر مقبول ... بیماری ...

... و از ... ستور ... ده ... که

۸۷

احکام مریخ در ششم دلیل کند بر ... بیماریها ...

و در ... بیماریهای صفرا ... و ...

و اسهال ... از آتش ... برج ...

و ... و از جهت ستور ... و حیوانات و ...

... و ... که ...

بود و اگر مقبول بود ... از بیماریها و از ستور ... و حیوان ... بود ... منفعت

... و ... سعود بود ... بود **احکام شمس در ششم**

دلیل کند ... و ... و از ... ستور و ... از ...

... آید و ...

... و ... ستور ... و ... مقبول ...

دلیل ... ستور ... **احکام**

زهره در ششم دلیل کند ... بسیار ... ستور ... منفعت ...

و اگر زهره در ... برج ... بیماری ...

... و اگر ...

و اگر مقبول ... از ...

السبل و اسهال بود در برج ...

احکام عطارد در ششم دلیل کند بر ... بیماری ...

و ... صفت ... و اگر ستور ... و هر علاج که کند ... و اگر مقبول

... و ... و ... و ...

...

در ... **احکام قمر در ششم** دلیل کند

بر بیماری و درد ... و اگر برج ... اسهال و ...

... و اگر برج ... و اگر برج ... بیماری ...

... و اگر ...

... و ...

... و اگر ... علاج کند ... و اگر ...

و ... و اگر مقبول ... و ... علاج که کند ...

و ... منفعت ... دلیل کند **احکام ... در ششم**

دلیل کند که از ... و ...

... ستور ... راحت ... و ...

احکام ذنب در ششم دلیل کند بر بیماری ... شده ...

... و ... که خود ...

و ... و هر علاج ... **احکام ... در ششم** ...

... ستور ... و علاج صواب ... منفعت ...

... و اگر ... ستور ... **احکام ... در ششم**

دلیل کند که ... ستور ...

... و ستور ... و ... بیماری ...

... آید ... **احکام ذنب در ششم** دلیل کند ...

... ستور ... و علاج ... بیماری ...

مخالف بد بود اید چون برج ... واکر نظر ایشان ... شده تر و تمامی ... بود واکر نظر ایشان

بنه چیزی ... کند و ... باشد حصه که معقول باشد در این خانه کم ... باشد باب

هشتم در احکام بیت الشرکا و آنچه در روی ... متضمن بر ... و شش فصل **فصل اول**

در دانستن کار زن با شوهر که ... آید باید که ... طالع و طالع و قمر و آن کوکب که قمر از وی

منصرف است دلیل ... و هفتم و صاحب هفتم و آن کوکب که ... دلیل کند

مسئول عنه و شمس دلیل مرد و زهره دلیل ... زن اگر دلیل ... در هفتم باشد

یا صاحب هفتم یا دلیل مسئول عنه متصل باشد ان ... بر آید ... و ... یابد و اگر

دلیل مسئول عنه در طالع باشد یا دلیل طالع متصل باشد ان ... با ... را ... بی

... اگر اتصال ... باشد ... بر آید و اگر قمر ... هفتم را ... بود ... زن

را ... و اگر اتصال قبول ... بکوکبی ... بپذیرد ... اگر قبول نبود ... و اگر ... اتصال

نبود ... بکوکبی که ... ان ... نقل کند ... یا رد ... جمع کند از وی ... دیگر

بر آمدن آن کار ... و اگر جمع نور ... و نبود ... اتصال طبیعی ...

المطالع ... القوی ... الکواکب ... از ... دلیل ... دلیل معقول ... باشد

و ... را از مرد و زن که ... دلیل ... که ... از ...

... دلیلی که ... باشد یا غیر معقول ... دلیل ... بار ...

و ... دلیلی که در ... باشد قوی تر باشد و همچنین ... و ... دلیل

که زاید ... ساقط ... ضعیف باشد و ... البتة ... اگر نحوس باشد

یا کوکبی نور او قطع کند یا اتصال ... حصه ... کند و ...

بر آید و اگر ... البتة ... محترق یا راجع باشد دلیل ... حرا ... **فصل دوم**

در دانستن آنکه اگر بر ناید ... از قبل که ... اگر این نحس کننده

دلیل سائل یا مسئول عنه باشد تباهی از جهت ایشان باشد و اگر از صاحب دوم

بیت از جهت مال ... و اگر از صاحب ... ششم ... از قبل مال ... صاحب دوم

... و دلیل ... و اگر صاحب سوم ... تباهی از قبل اقربا باشد و اگر

صاحب نهم بود تباهی از قبل ... یا از قبل اقربای زن و مسئول عنه و اگر

این نحس کننده صاحب چهارم بود تباهی از قبل پدران بود از جهت سائل

و اگر صاحب ... تباهی از قبل سلطان ... یا از قبل معاملت

یا از قبل پدران مسئول عنه و اگر صاحب ... یا صاحب حادی

عشر باشد از قبل فرزندان بود و اگر صاحب سادس ... از قبل بیماری

یا از قبل ... و بنده ... و اگر صاحب ... از دهم ... تباهی از قبل ... دشمنان

و ... یا از قبل علت و بیماری زن یا از قبل ...

مسئول عنه و اگر ان نحس ... التدبیر ... و ... از قبل ... و سلطان

... و اگر جامع النور ... از ... یا ... کار ... یا از کسی

... آن کار بر ناید و اگر نحس کننده در برج ... یا در ... باشد مرد ...

و اگر در برج ... باشد یا ... ماده ... زن ... **فصل سوم** در معرفت انکه

این مرد با زن ... که ... نکاح شود چند ... دلیل کند دلیل ... بر ... ان

تزویج اگر در برج ذو جسدین ... باشد ... کوکب ... دلیل کننده ... نور ... برج

ذو جسدین ... دلیل کند که این ... را ... تزویج واقع شود

غیر ... از خاطر ... داشته باشد و ... دلیل سائل و مسئول عنه هر کدام که

اندر ... باشد ... کند ... برج ... طالع و صاحب ... دلیل کند ان ... که مرد ... را

تزویج با ... برج سوم و صاحب ... دلیل زن طلاق ... یا مرد ... بنده

یا کسی که ... کرده باشند ... برج ششم و صاحب ... دلیل تزویج ... که ...

... طالع را اتصال از صاحب ... باشد ... و همچنین اگر صاحب طالع ... اتصال

... باشد ... از انکه صاحب سابع ... اتصال کند دلیل ... که ...

مسئول عنه تزویج کند و اگر صاحب هفتم ... کوکب ... متصل ... با کوکب

... از انکه صاحب طالع ... اتصال کند مسئول عنه ... تزویج کند ...

اگر ... صاحب طالع و شمس و کوکب که قمر از وی منصرف است ...

و صاحب هفتم و کوکبی که قمر بدو متصل است و زهره و قمر دلیل زن است و الا اگر

زن باشد صاحب طالع و کوکبی که قمر ازو منصرف باشد و زهره و قمر دلیل زن است

و صاحب هفتم و کوکبی که قمر بدو متصل باشد و شمس دلیل مرد است ... حال ...

را ... ششم ... و صاحب ... و ... که ... حال ... و صاحب

... نکاح که ... در مستقیم ... و صاحب ... مسئول عنه را

... سوم ... و نکاح ... طالع و صاحب ... و نکاح مستقیم ...

و صاحب ... و همچنین دلیل کند ... و صاحب طالع و صاحب هفتم ... اتصال ...

... مستقیم ... برج و صاحب ... برج که دلیل ... نکاح

باشد که در حال ... و اگر مردی سوال کند چند زن خواهم ... از مریخ تا قمر چند

برج ماده است چندان زن بخواهد و اگر زن سوال کند که چند شوهر ...

از مشتری تا زهره چند برج ... چندان شوهر کند و اگر ... اتصال ...

... باشد ... ستاره ... که ... بتثلیث اتصال کند

تا زهره همان حکم مانند **فصل چهارم** در معرفت انکه ... یا نه ... طالع و صاحب

طالع و قمر اگر در برج ثابت باشند با بعضی از ... دلیل ... از برج ثابت ... طالع

با صاحب طالع با قمر ناظر باشد یا متصل و طالع و صاحبش با قمر در برج ثابت

دلیل کند که ... و اگر ... و اگر ... در برج منقلب ...

... چندین دلیل کند بر انکه ... و ... بود و ... در ...

... باشد و ... تباهی شده باشد و اگر قمر در برج ذو جسدین ... طالع و صاحبش در برج

ثابت ... رسیده ... تمام ... و اگر قمر با مریخ در برج

منقلب ... شده باشد ... و اگر زحل در طالع با قمر در برج ذو جسدین

با برج ثابت ... و ... که ... در ... و ... و اگر مریخ

در خانه زهره ... و قمر از مریخ ... شده ... در ... در ... این ...

... و اگر عطارد و مشتری در ... زهره ... تو زهره یا مریخ ...

... از زهره ... که ... ناظر باشد و در ... مسئول عنه ... و ...

فصل پنجم در معرفت انکه این نکاح حلال است یا حرام اگر دلیل سائل متصل ...

زحل یا مریخ ... از انکه ... مسئول عنه متصل ... یا دلیل مسئول عنه زحل یا مریخ متصل

... از انکه ... اتصال کند دلیل کند که نکاح ... از ... آن ... و اگر

اتصال ... دلیل ... تمام شده ... و بعد از این دلیل سائل و مسئول عنه زحل یا مریخ

اتصال کند دلیل کند ... حلال ... و ... حرام ... و هر وقتی که ... از ... نحسان

در طالع باشند یا در سابع ... دلیل سائل و مسئول عنه ناظر با طالع یا سابع دلیل کند

بر حرامی آن نکاح و سبب حرامی از آن کس باشد که این نحسان بدلیل
وی ناظر باشند و بطالع وی نظر نبوند و اگر پرسند که از این زن فرزند
حرامزاده یا حلال زاده بنگر بخانه پنجم اگر مریخ یا زحل یا عطارد بود
ناظر بخانه پنجم باشد در آن فرزند حرامزاده بود **فصل ششم** در معرفت اگر
زن هیچ کس را دوست دارد یا نه یا که عشق بر زن راه است دارد یا نه از
هر عشق و فجور بنگر بر صاحب طالع و قمر اگر یکی از این هر دو دلیل با مریخ در یک
برج و یک درجه باشد بر این زن را دوست و عاشق باشد در سال
و اگر در یک برج و یک درجه نباشد پس بر این زن را همسایه باشد
نزدیک او را دوست دارد و اگر دلیل طالع از مریخ منصرف
باشد کسی را دوست بود و اگر نظر از مودت بود کسی را از
دوست بود از هر جانب که نظر باشد حتی از آن جای باشد یعنی از آن
برج و اگر این قمر با صاحب طالع متصل باشد به مریخ و مریخ در خانه
نوشتن این زن کسی را طلب کند و هوای او دارد و اگر صاحب
طالع با قمر بشمس متصل باشد این زن هوای بزرگی از جهة مجوید
و او را دوست دارد و اگر بعطارد متصل باشد جوانی را دوست دارد
و اگر بزهره متصل باشد بر زنی هوا دارد یا بغلامی این زن زعفران سای باشد
و اگر مشتری روی ناظر بود از جهت پارسا دارد جای مانده بعضی دعوای
مهر شریف نصف آهی کتب که بود و اگر صاحب طالع را با قمر در جای
عشق بینند بر خانه پنجم باشد و اگر مریخ ناظر باشد عشق وی بر زنا و فجور باشد و اگر

وا اگر سعدان ناظر باشند باشد اندر وی نیکنند دلیل که بزرگ اسلامی باشد و باکره بود

و اگر زهره صاحب طالع منصرف باشد از مریخ کسی دوست بود بعضی با مانده بود و اگر نحسی ناظر باشد از ترک از آن کار آگاه باشد و بود که از آن جهت کارها باشد بر اجنبی خود مشکوک راه صفت که نحسی

بیکی از اهل عاشق وی است داد و او را از آن جای که پنهان بوده باشد نظر دارد و از او ولت دار باشد

اگر جهت تملک محبتی و اگر بطالع و قمر اگر از بروج خوار کم بود بلگوکان باشد و اگر کرایه موقت بود
بعضی نزان بود و حرام و اگر مشتری ناظر باشد بحلال باشد و اگر بشمس و قمر ناظر باشد حلال
و حلال باشد و اگر قرار بحرام باشد در باقم ... و اگر صاحب طالع با طالع ناظر باشد
مشغول باشد بر یاری عاشق بود و اگر صاحب برج دیگر با کوکب دیگر نگرد
بر کس دیگر عاشق باشد اگر بحال این قول اوان کار بر آید و اگر قبول بود
آن کار بر نیاید و اگر اتصال از نحوست بود بر نحسی تعقیب بود و اگر از عداوت
بود او بریده بود **فصل هفتم** در دانستن چگونگی احوال خصلت زن عیال این جمله
الشریف مصنف اصل کتاب گوید بنگرید بدلیل زن اگر در وتد باشد این زن
کدبانو و نیکوکار باشد و نگاه دارنده خان و مان و اگر ساقط بود این
زن کاهل و بیمار دارنده بود و اگر در وتد نهم باشد یار رسانیده و اکنون در
خانه سوم اگر مشغول و نحو باشد و اگر خوش باشد نیکوکار باشد و اگر دلیل زن
محو باشد این زن نیکوکار خوش دیگر بد و اگر نحوس باشد بد خو و ناسازگار
باشد خاصه بمقابله در تربیع باشد لطالع یا بدلیل طالع و اگر برج آتشی یا اگر
برج که دلیل زن در این برج باشد حمید باشد منحوس خوب روی باشد و اگر
در وی رجما باشد زن زشت روی باشد و اگر سعدان بدلیل زن ناظر باشد
زن جمیله باشد و اگر نحسان ناظر باشند زن زشت روی بود و اگر دلیل زن
در درجه ثابت باشد و سعدان ناظر از زن با ر سا بود و اگر نحس ناظر
باشد با پرهیزکار باشد و اگر در درجه مشبه باشد زن بیقرار و خوش
نادر بود خاصه که مریخ ناظر بود زانیه بود و اگر سعدی نگرد یار سا بود

نیکوکاری و صلاح تربیت باشد ... که اکر ان طالع و ظالع نیکو باشد ... بود مخلوق بود و اگر ... سوال باشد زن باشد مشغول باشد بین سعدان و اکر ان زن باشد مستوره ... و اجنبی دلیل که از ... سوال ... اگر اندر برج ... باصاحب طالع ناظر باشد سوال ...

و اگر تحقیقت ... المطالب با منتفق الفو ... باشد اجنبی ...

و اجنبی اگر در ... و سعدان ... و اگر دری ... اگر نحس منقلب ... با پرهیزکار و ... منقلب زن بیقرار بود

و لیکن خویش دارنده نبود و اگر دلیل زن در برج مستقیم الطلوع بود یا کوکبی علوی باشد زن
دراز بالا باشد و اگر کوکب سفلی باشد و معوج الطلوع باشد کوتاه بالا باشد و اگر برج ثابت بود
راست قامت بود و اگر برج ذو جسدین باشد قد میان راست و کژی بود و اگر دلیل کوکب سفلی
باشد در برج مستقیم الطلوع یا دلیل کوکب و سطی باشد دلیل کند که میانه بالا باشد و اگر برج
منقلب باشد کژ قامت بود و اگر دلیل زن شرقی باشد زن جوان بود و اگر غربی باشد سال خورده
بود و اگر جنوبی باشد یا شمالی میان پیری و جوانی باشد و اگر خداوند هفتم سعدی باشد سوی وی
پیوسته این زن نیکی باشد و مبارک و اگر در شرف بود و خداوند طالع قوی متصل باشد دلیل
بسبب آن قدر یابد و اگر خداوند هفتم در جای ساقط باشد و نحسی بوی پیوسته زنی ...
وی حسب بود و اگر خداوند هفتم منحوس باشد در برج منقلب و مریخ بدو ناظر زنی ...
بود و اگر بزهره ناظر بود اجنبی و اگر زهره بمریخ منحوس باشد یا ناظر بود زن ...
اگر خداوند هفتم در برج منقلب بود یا ذو جسدین منصرف از صاحب طالع و برج ...
پیوسته با خداوند یا از امام متصل آن زن را شوی نهانی بود جز از شوهر حلال و اگر دلیل
زن در وتد باشد یا در برج منقلب منصرف گشته از دلیل مرد دلیل کند که زن مبتلا باشد
بر آنکه جوید و لیکن دست نیابد و اگر این برج که گفتیم مایل وتد بود یا برج ثابت
بود زشت که این زن بمراد خویش رسد و اگر این که گفتیم که دلیل زن باشد اگر دلیل
مرد باشد اجنبی حکم کن که در باب زن گفتیم و اگر دلیل زن متصل باشد بخداوند هشتم
یا بمشتری یا بزهره یا بسهم السعادة یا بشمس مسعود باشد این زن توانگر بود و اگر غربی
باشد درویش باشد و حال مرد نیز بدین صفت **فصل ششم** در نگریستن که زنی بخبر
رفته باشد بار ها کرده باشد بخانه شوی باز آید یا نه بنگر شمس و زهره اگر شمس در اوتاد

باشد

و اگر دلیل کوکبی سفلی باشد اندر برج مستقیم الطلوع ... بود ... مستقیم الطلوع ... و اگر برج ثابت باشد قامت و اگر برج ذو جسدین ... بلند

باشد در فوق الارض و زهره موبی باشد و راجع هم باز آید و لیکن از رفتن پشیمان نباشد
و اگر شمس فوق الارض باشد و زهره ساقط بود همچنان باشد که گفتم و اگر قمر از امتلا
گذشته باشد بوقت رفتن زن باز گشتنش زود نباشد و اگر بوقت رفتن قمر ساقط باشد
و زهره راجع باشد یا مقیم و متولی باشد این زن بخود باز آید با پشیمانی و اگر بوقت مسئله شمس و زهره
هر دو ساقط باشند زن را طلاق کند و اگر از وی هیچ منفعت نباشد و اگر زهره مستقیم باشد این زن
بر شوی ظاهر باشد و از یکدیگر جدا گردند و مرد پشیمان شود و اگر دلیل زن یا زهره راجع باشد بشوی
باز گردد بسوی شوی و اگر دلیل زن در درجه طالع ناظر باشد این زن بخانه شوی آید و اگر ساقط بود
نیاید و اگر بصاحب طالع ناظر باشد هم دلیل آمدن باشد و اگر در برج منقلب باشد زود پشیمان شود و اگر
در برج ذو جسدین باشد میان این دو حال باشد و اگر در برج ثابت باشد پشیمانی نباشد و اگر مردی
خواهد که عروسی کند و زن بخانه آورد بداند که آید یا نی مریخ دلیل مرد است و زهره دلیل زن
از اتصال و انصراف و نظر ایشان با یکدیگر حکم کن **فصل نهم** در معرفت حال مولود
هر لوورا و سایل را از قول ابو معشر گوید بنگر بدلیل مرد و بدلیل زن چنانکه گفتم اگر اتصال
دلیل طالع را باشد بدلیل صاحب هفتم مولود را رغبت رسد بخواستن زنان و زن دلنواز باشد و اگر
در هفتم دلیل باشد مرد مقهور زن باشد خاصه که دلیل زن مستعلی باشد بر دلیل مرد و اگر اتصال
صاحب هفتم را باشد مولود بر زنان پیروز و زن را بود و رغبت و از ایشان اجابت یابد
و روزی منفعت یابد و اگر صاحب هفتم در طالع باشد خاصه که صاحب طالع مستعلی باشد او قوی باشد
بر زنان و اجنبی حکم کن در کار حقوق ایشان و فرزند و روز خفت و حرب و حید و اگر
سعدی باشد اگر اتصال بدوستی باشد میان ایشان الفت باشد و موافقت و الفت و مصالحت و اگر
قبول داشته بود بهتر بود و اگر اتصال از عداوت بود میان ایشان خصومت و دشمنی بود مگر که قبول

و اگر نحسی بقابل باشد ... و اگر زهره ... و اگر شمس ... آید و بعد ... و ... آیند

و اگر پشیمانی بود ... زن ... باشد ... بر زن ... ز و

باشد بر زن کار ... نیکو با شوی گوی ... از ...

باشد از یکدیگر نیکوئی بینند و اگر صاحب خانه نیکو حال و نیکو جایگاه باشد و ناظر بود این باشد
و از شرف و پاک بود مولود و از آن نیکو حال باشد و با برادر و با خود و از مردم بزرگ باشد و نیکو خوی
و اگر فاسد حال باشد و ناظر نحس و با راجع باشد یا محترق مولود را از آن مدبر و بد و بدحال اوی شوم
بود و از وی غم خورد و بنگر بصاحب هفتم تا او را در کدام خانه یابی و بر چه حال بینی چون گفته
شد اتصال او بصاحب طالع اگر در وتد باشد زن از شهر خویش کند و اگر در مایل الوتد
باشد زن از خویشان و نزدیکان کند و اگر در خانهای زایل باشد از بیگانگان و از جای
دور باشد که کی جنب او نباشد و اگر در شرف باشد از مردمان بزرگ بود و اگر در هبوط بود
از مردمان بدحال بود و اگر در برج ضعیف غریب بود از خوبان بود و اگر هر دو دلیل از
مثلثات یکدیگر باشند زن از مردم خویش و پیوند و اگر در تحت الشعاع بود پنهان زن کند
و پوشیده و اگر صاحب طالع بتربیع یا مقابله صاحب هفتم باشد خواهر و برادر در زن بیاید و اگر
صاحب هفتم بود یا در در دهم نبیند و سلطان در کار ایشان درنگ کند و همچنین باشد در دهم که او
از خداوند دوازدهم برج بصاحب طالع نظر ضعیف اوبار از رنج و پدر را و سلطان را از خشم
و مادر را از ماه و اگر طالع در برج ذوجسدین باشد و عطارد و مشتری را ببیند مولود را
نکاح دو باشد و اگر از ایشان یکی را ببیند نکاح چهار بود و اگر هر دو را ببیند نکاح
بسیار بود و اگر در برج طاق باشد و ایشان زانه ببیند نکاح یکی بود و اگر یکی را ببیند نکاح
سه بود و اگر هر دو را ببیند نکاح پنج بود و اگر صاحب برج طاق در برج هفتم باشد و ناظر
او باشد نکاح دو بود و اگر صاحب طالع در برج هبوط ثابت بود زن دوشیزه بود
و اگر در برج ذوجسدین بود زن بیوه بود و اگر در برج منقلب بود با فرزند بود و اگر در
برج عقیم بود زن کم فرزند باشد و اگر صاحب طالع بر زحل ناظر بود در برج ثابت بود زن بکلانی

ودشواری

ودشواری بود و اگر ناظر ماه بود و ماه مسعود بود یا در برج منقلب بود زن بکودکی
خواهد و چون در این فصل بنگ نگاه کنی بسیار سخن گشاده شود **فصل دهم** واگر سخن
حال کدخدائی بر یکی و بدی بنگر بهر دو دلیل اگر بیکدیگر ناظر باشند بمودت
الفت و سعادت باشد و اگر مقبول باشد نیکو باشد و اگر دلیل قابل التدبیر در وتد بود و یا در
برج ثابت پایدار بود و اگر در زایل باشد میان ایشان ویرانی باشد و اگر دلایل
مسعود باشند از یکدیگر شادی بینند و اگر منحوس باشند ناخوشنود باشند و اگر میان
ایشان اتصال نبود و موافقت از بروج و ناقل و جامع و رد نور نبود حکم از این
باید کرد که دروی باشند و اگر نحس در هفتم باشد یا صاحب هفتم منحوس باشد نکاح و بیران کنند
و اگر دلیل تزویج در هفتم باشد خاصه در سابع و راجع باشد دلیل تخلیط باشد میان وی
زنان و صحبت دلیل تزویج باشد که زنی که طلاق داده باشد باز گیرد اندر نکاح بیند
و اگر در هفتم دو کوکب باشند سعد و نحس و سعد راجع باشد نحس دلیل گشته که میان وی و
زنش طلاق افتد و سعد دلیل گشته که آن زن را باز گردانند **فصل یازدهم**
در معرفت تمام شدن عقد نکاح تمام شدن عقد نکاح آن وقت باشد که هر دو دلیل
جمع شوند اگر دلالت تزویج از اتصال باشد در وتد باشد خاصه در طالع یا در دهم
اتصال در برجهای منقلب و زود بود و اگر برج ذوجسدین بود دشوار باشد و اگر ثابت
بود سالها بود و همچنین از وتد و مایل و ساقط حکم کن و اگر دلیل اسیر بود
روزها بود و در وسط ماهها و بطی السیر سالها و اگر دلالت از نقل نور و جمع نور باشد یا
رد نور همچنین دلیل گیر **فصل دوازدهم** در احکام گریخته و گم شده بدانکه متقدمه
و جمهور حکمای متقدمین همه اتفاق کرده اند بر آنکه گریزنده قمر است اگر وی دلیلی نکند

سابع و صاحب سابع دلیل است و در دوتیوس گوید طالع و صاحب طالع و قمر دلیل گریزنده است
زیرا که سایل را سؤال از وی باشد و طالع دلیل آن چیز باشد و این قول نیز در یک صنف
اصل کتاب معتبر است و ماشاء الله گوید صاحب طالع و طالع دلیل سؤال است و هم بیننده
گریزنده و در دوتیوس گوید وسط السماء و صاحبش و شمس دلیل جوینده است و بعضی حکما گویند
طالع و صاحب طالع و شمس دلیل جوینده است اگر سایل خود خداوند گریزنده باشد و وسط السماء
و صاحبش دلیل خداوند است و علی بن محمد شریف صاحب تصنیف اصل کتاب گوید طالع و صاحب
طالع و شمس و صاحب برج قمر و صاحب وسط السماء دلیل جوینده است مرا این خداوند باشد خواهی نخواهی
هر کدام از این دلیلها را که شهادت بیشتر باشد و قوی تر او دلیل است و بعضی از حکما گویند
که گویند گریزنده ما هست و صاحب هفتم و آن ستاره که در هفتم باشد یا کوکب غریب که در طالع
باشد هر کدام را شهادت بیشتر دلیل گریختن دلیل وی است و این قول خوب است اما
درست کردن دلیل گریخته بدانکه دلیل گریخته هر کوکب را اهر برج که باشد دلیل گریخته
بدان صفت باشد که از آن کوکب و برج قیاس توان گرفت و این در حال صورت
فصل سیزدهم در معرفت آنکه گریخته با مال خداوندش برده است یا نه او نیز گیر
گوید بنگر بصاحب یازدهم که وی دلیل مال خداوند است و اگر سایل خداوند بود از
خانه دوم بنگر اگر دلیل گریخته منصرف باشد یا متصل بر دلیل مال این گریزنده از مال
خداوندش برده باشد و همچنین از سهم السعادة و صاحبش دلیل گیر با تصال و انصراف
و نظر و اگر دلیل مال در وتد آفتاب بود یا در وتد صاحب طالع یا در وتد صاحب عاشر
یا در وتد صاحب برج قمر آنچه گریزنده دزدیده باشد خداوندش رسد و اگر
بصاحب طالع یا بصاحب عاشر یا بصاحب برج قمر یا بشمس ناظر باشد دلیل کند که مال باز آید

ازنظر

از نظر مودت با آب نی باید و از نظر عداوت بدشواری و اگر قمر از کوکبی بود راجع
منصرف شود و بکوکبی مقیم متصل شود این گریزنده باز آید و مال نیز تلف کرده باشد
و اگر آن سعد مقیم باشد و نحس راجع خود باز آید و بعضی از آن مال تلف شده و اگر هر
دو مستقیم باشد و قمر زاید النور و العدد باشد آنچه برده باشد همه باز آرد و اگر
اتصال مقبول باشد مال باسانی باز آید و اگر غیر مقبول باشد بدشواری **فصل**
چهاردهم در معرفت آنکه این گریخته هیچ بار دیگر گریخته است یا تنها است یا با مردم
دیگر اگر دلیل گریزنده در برج ذوجسدین باشد این گریخته دیگر گریخته باشد با جفت
یکبار گریخته باشد و این دوم بار باشد و اگر دلیل گریخته در اول برج باشد اول گریختنش
باشد فاما دیگر نیز بگریزد و اگر در آخر برج باشد یکبار گریخته باشد و اگر دلیل گریخته با
کوکبی دیگر متصل باشد گریخته با یاران باشد و اگر در برج خالی السیر باشد یا ثابت یا منقلب
تنها باشد و اگر در برج کثیر الولد باشد یا منقلب و کوکبی ناظر باشد با یاران باشد از
تسدیس و تربیع و مقابله بعدد هر اتصالی چندان یار باشد از تربیع چهار تن و از تسدیس
سه تن و از مقابله هفت تن و اگر برج ذوجسدین چهار ده باشد و بر این قیاس حکم کن
فصل پانزدهم در معرفت آنکه گریخته در شهر است یا بیرون از شهر و چند دور است
بنگر بدان کوکب که قمر بوی متصل است و آن کوکب که صاحب طالع بوی متصل است و
صاحب هفتم اگر این هر سه در اوتاد و طالع باشند یا در اوتاد وسط السماء یا در اوتاد صاحب
باشند یا در اوتاد صاحب بیت قمر باشند این گریخته از شهر بیرون نرفته باشد و اگر در ربع
مشرقی باشد در شرق شهر باشد و اگر در ربع غربی در غرب شهر و اگر در ربع شمالی در جانب شمال
و اگر در ربع جنوبی در جانب جنوب شهر و اگر این هر سه دلیل در مایل الاوتاد باشند نزدیک

آن شهر جایی باشد از شهر بیرون و اگر ساقط باشد از شهر بیرون رفته باشد و بدان ناحیت رود که [illegible]
باشد که دلیل بران ربع باشد و بود که این سه دلیل که گفتیم یکی را شهادت غالبتر باشد و دلیل وی باشد
و باشد که کوکبی به جرم نوری متصل است و صاحب طالع و صاحب هفتم هر سه کوکب یکی باشد این دلالت
قوی باشد و باشد که دو یکی باشد هم قوی باشد و باشد که هر یکی را علیحده دلالت باشد بنگر
هر کدام را دلالت قوی تر باشد وی دلیل باشد بر گریخته و اگر دلیل گریخته در وتد باشد و بکوکبی
متصل باشد زایل یا ساقط این گریخته از شهر بیرون رفته باشد اما خواهد رفت و اگر در
زایل یا ساقط باشد و بکوکبی متصل شود که در وتد باشد گریخته بیرون شهر باشد اما بشهر خواهد آمد
و اگر دلیل گریخته در طالع باشد گریخته در شهر باشد در جانب مشرق و اگر در دهم باشد گریخته
بیرون شهر باشد در جانب مشرق و اگر در یازدهم باشد در نزدیک شهر بود از سوی مشرق و در باقی خانها
بدین طریق حکم کن و علی بن احمد شریف مصنف اصل کتاب گوید بنگر بدلیل گریخته اگر بکوکبی متصل
باشد و اتصال قبول بود و آن کوکب ارباب گریخته را شهادت بود حکم از دلیل کوی یا از کوکب
آمیخته چنانکه صفت کردیم اگر دلیل گریخته در طالع باشد و طالع برج آتشی باشد و بکوکبی متصل شود که
آن کوکب در ربع جنوب باشد و برج خاکی این گریخته بسوی مشرق بیرون رفته باشد و بسوی ناحیت جنوب بود
و اگر برج آبی باشد بشمال جنوب باشد و اگر برج بادی باشد از جانب مشرق بیرون رفته باشد و اگر
برج خاکی باشد از جانب جنوب رفته باشد و اگر دلیل گریخته در طالع باشد و بکوکبی متصل شود در ربع
مشرق گریخته در ناحیت مشرق باشد و بنگر برج قابل که چه برج است اندر ناحیت مشرق [illegible]
[illegible] بدین قیاس حکم کن و دیگر بنگر دلیل گریخته اگر در ربع شرقی باشد در برج شرقی
باشد و از آفتاب نیز مشرق بود و بکوکبی متصل باشد که شهادت ناحیت [illegible] کمتر باشد حکم از دلیل گریخته
کن و اگر دلیل را شهادت ناحیت کمتر باشد بعضی بکیفیت [illegible] گفته باشد و بکوکبی متصل شود که

قصد کرده بوده و اندر ربع جنوب برج آتشی باشد مشرق جنوب بود و اگر در ربع [illegible] آید طالع برج [illegible] باشد این گریخته از آفتاب [illegible] مشرق بیرون رفته باشد [illegible]

بکیفیت متفق باشد حکم بران کوکب باشد که متصل شده باشد و این چنان باشد که دلیل گریخته را دو شهادت
باشد [illegible] شهادت باشد در مشرق و بکوکبی متصل باشد که وی برا سه شهادت باشد در جنوب یا جنوب
یا شمال حکم [illegible] کوکب باشد و اگر چه هر دو شهادت برابر باشد حکم [illegible] و اگر دلیل گریخته
خاکی [illegible] برج آتشی باشد و آن آفتاب مغربی [illegible] و در ربع شمالی باشد این گریخته از طرف مشرق بیرون رفته
باشد بناحیت شمالی و از ناحیت شمال بجنوب قرار گرفته دیگر او را [illegible] باید گرفت تا در [illegible]
آید اما باید که حکم ارباع فلک [illegible] دیده است و حکم بروج [illegible] ذکر [illegible] حکم [illegible] از آفتاب [illegible]
ترست ارباع فلک را [illegible] باشد و برج منزل و ناحیت آفتاب یعنی مغربی یا مشرقی دلیل اگر [illegible]
بران ناحیت و بنگر که گریخته یافت شود یا نه اگر یافت شود بدان وقت کوکب دلیل بکدام کوکب
متصل است و در کدام ناحیت است [illegible] ناحیت گرفتار آید اگر دلیل گریخته در مثلثات آتشی باشد
در جانب کوهها باشد [illegible] معدن سنگها و [illegible] باید و اگر در مثلثات خاکی باشد در دیه‌ها و کشت زارها
و کوه یا بیابان باشد و اگر در مثلثات بادی باشد در بیابانها و باغها باشد و اگر در مثلثات آبی باشد
در کنار حوضها و جویهای آب

فصل شانزدهم

در دانستن در شب جایگاه گریخته از قول
علی بن احمد شریف مصنف اصل کتاب بنگر بدلیل گریخته و بدلیل طالع اگر هر دو [illegible]
یا در زایل او تا [illegible] گریخته در [illegible] باشد و اگر در زایل باشد در [illegible] صحت باشد بنگر
میان دلیل گریخته و دلیل سایل چند درجه است هر درجه مطالع برج [illegible] دوری باشد
و اگر برج منقلب بود چندان روز باشد و اگر ثابت چندان ماه را باشد و اگر ذو جسدین باشد
چندان ساعت که باشد [illegible] و اگر دلیل گریخته یا دلیل سایل در ربع [illegible]
باشد این گریخته از سایل دورتر باشد و اگر دلیل گریخته با مریخ باشد و یا در سیم یا در نهم
باشد یا بصاحب این دو برج متصل باشد این گریخته قصد سفر کرده باشد و دور رفته و اگر دلیل

و اگر در وتد باشد در شهر باشد و اگر زایل [illegible] نزدیک شهر و اگر زایل بود از شهر دور بود [illegible]

و اگر دلیل سایل اندر [illegible] باشد و دلیل گریخته اندر [illegible] بخلاف دلیل [illegible] این گریخته [illegible] باشد

گریخته راجع باشد یا بکوکبی متصل شود که راجع باشد این گریخته جایی نتواند رفتن زود
باز گردد و اگر دلیل گریخته مقیم او یا ثابت باشد گریخته متحیر باشد جایی نتواند رفتن چون
نواحی و جهات گریخته دانسته باشی بهتر آن باشد که عرض کواکب بیرون آورده باشی و از جهت
عرض کواکب بهتر توانی دانستن که بکدام ناحیت و جهت باشد آن زمان در رسته آید و اگر
دلیل گریخته در خانه خویش باشد گریخته بر [illegible] خویش باشد یا جایی که اول آنجا بوده باشد
و اگر در شرف باشد در جایی باشد که آنجا معروف باشد و اگر در مثلثه باشد بخانه برادران و قربا
باشد و بنگر که دلیل گریخته از کدام کوکب منصرف است از آنچه گریخته باشد و اگر قمر از زحل
منصرف باشد از ترس [illegible] گریخته باشد یا از جهت [illegible] و اگر از مشتری منصرف
باشد از [illegible] از باقی کواکب قیاس کن و [illegible] بنگر که بکدام کوکب متصل است
دلیل گریخته آن کس باشد بنگر که کدام کوکب است و صاحب کدام برج و در کدام [illegible]
از آنجا حکم کن اگر با آفتاب متصل باشد یا بخانه آفتاب باشد گریخته بخانه بزرگان است
و اگر بزحل متصل باشد بخانه دهقانان و بجایی که آنجا عمارت کنند و باقی کواکب برین
قیاس کن اگر کسی دلیل گریخته باشد بنگر آن برج بچه منسوبست گریخته آنجا باشد و صفت جایگاه
چنانکه در خانه چهارم [illegible] یاد کرده باشد و ذروتیوس گوید اگر قمر در طالع باشد در
در ربع شرقی باشد گریخته در ناحیت مشرق باشد و اگر در ربع جنوبی در ناحیت جنوب بود و اگر در
ربع شمالی در ناحیت شمال و اگر در ناحیت مغرب در ناحیت مغرب و اگر قمر با صاحب طالع در
حمل و میزان باشد گریخته دور رفته باشد و اگر طالع از بروج معوج الطلوع باشد راه بیابان
گرفته باشد

راه بیابان گرفته باشد [illegible]

فصل هفدهم

در دانستن که گریخته به یافتن و نا یافتن وی بنگر
بصاحب طالع و قمر اگر هر دو بصاحب [illegible] متصل شوند یا بشش یا بصاحب خانه قمر گریخته

ظفر یابد اگر اتصال از مقارنه یا تربیع یا مقابله باشد و اما اگر دلیل گریخته در اوتاد باشد
این گریخته را در شهر یابند و اگر دلیل گریخته در ساقط باشد یا زایل [illegible] ظفر یابد [illegible]
بیرون شهر اگر نظر مودت باشد [illegible] و احمد مصری گوید که اگر میان صاحب طالع و صاحب
هفتم و قمر اتصال باشد دلیل کند بر یافتن گریخته اگر اتصال کننده صاحب طالع باشد
جوینده ظفر یابد بر گریخته بطلب و اگر اتصال کننده صاحب هفتم باشد این گریخته
خود باز آید و اگر صاحب هفتم متصل شود بنحسی اندر وتد این گریخته گرفتار شود
اگر صاحب طالع نحس ناظر باشد و ماه بصاحب سابع بر گریخته ظفر یابد [illegible] از آنکه [illegible]
افتاده باشد و اگر صاحب سابع منحوس باشد و قمر نیز بنحسی متصل باشد بر گریخته ظفر یابد خاصه که
آن نحس اندر وتد صاحب طالع بود و اگر مقبول بود و قمر با وی شاهد بود دلیل کند
بر ظفر یافتن گریخته و اگر قمر متصل شود بکوکبی در دوازدهم و ششم دلیل [illegible]
و اگر صاحب سابع در طالع باشد بر گریخته ظفر یابد پیش از آنکه از شهر بیرون رود و اگر نحس
از زیر یا هر دو بصاحب سابع ناظر باشند جای گریخته پوشیده [illegible] ظاهر بود
و اگر هر دو نیز بصاحب هفتم اتصال کنند گریخته گرفتار شود و [illegible]
گرفتار شود خاصه که نظر از مودت بود و اگر سعدان در وسط السما یا در طالع
باشند یا در یازدهم این گریخته گرفتار شود و اگر صاحب سابع بصاحب دوازدهم
یا ششم متصل شود دلیل کند که گریخته گرفتار شود و تباه تر آن باشد که صاحب دوازدهم
[illegible] باشد صاحب [illegible] دو خانه [illegible] کند که زحل و مریخ کند و اگر قمر بسعدی متصل
شود گریخته یافته شود الا که آن سعد محترق [illegible] دلیل هلاک گریخته باشد و اگر کوکبی میان [illegible]
گریخته میان دلیل گریخته و میان دلیل سایل نقل نور یا رد نور کند اگر از صاحب طالع

اگر اتصال کننده صاحب هفتم [illegible] این گریخته باز آید بخودی و اگر اتصال اندر اوتاد بود اندر شهر [illegible] باید و اگر صاحب سابع بصاحب طالع متصل [illegible] اوتاد [illegible] گریخته [illegible] باز آید بخودی خود پیش از آنکه از شهر بیرون آید و [illegible] متصل شود صاحب هفتم [illegible] گریخته باز آید [illegible] از آنکه از شهر بیرون آید و اگر متصل شود [illegible] هفتم از [illegible] گریخته باز آید پیش از آنکه از شهر بیرون [illegible] رفته باشد و اگر صاحب هفتم متصل شود بنحسی اندر وتد [illegible]

شود که زیان [illegible] که صاحب [illegible] آن نظر کند که زحل و مریخ کند و تباه تر آنکه باشد که صاحب [illegible] چون [illegible] بنحسی متصل شود گریخته گرفتار و اگر آن نحس اندر طالع باشد پیش از آنکه از شهر بیرون آید اگر زایل بود بیرون [illegible] گرفتار شود و اگر آن نحس مقبول باشد [illegible]

[illegible] باید [illegible] کند

بصاحب سابع باشد جو بیند که از کسی فرستد واکر عکس این باشد کسی را که نوی کنند کسی آن را باز آرد
واکر قمر دران برج که باشد اتصال نبود برج دوم بکرد با اتصال وی دلیل کیرد واکر اتصال
بنزدیک کواکب راجع باشد بخود باز کردد واکر سریع السیر باشد بزودی باز آید واکر بطی باشد دیرتر
یافته شود واکر مستقیم باشد با بدروازه بیرون شده با فلتی کریخته واکر آن نحس که بندد قمر
بزیر برد او را دیدن این کریخته از در سرای آنک خداوند در شود دیدن او در آن حوالی باشد
و یافته شود واکر در میمنه طالع باشد از اهل سرای دورتر باشد و نزدیک شهر باشد و
اکر در میسره طالع باشد از شهر بیرون باشد واکر صاحب برج خویش نزدیک باشد این کریخته زود
باز آید واکر صاحب برج قمر در وتد باشد اکر زاید باشد در رفتن و کرفتار شود
بطلمیوس کوید اکر قمر بصاحب برج خویش متصل باشد از وتد با مایل وتد ظفر باید بر
کریخته واکر جوانب باشد ظفر نباشد و بعضی حکما چنین کویند اکر قمر از سعدی منصرف شود و
بنحسی متصل این کریخته باز آید و خداوندش خوشنود شود واکر مقارن مشتری باشد و
مشتری راجع این کریخته خود باز آید اما چنین فرزاید النور والعدد باید برتر آید واکر سعدی
در طالع باشد و نحسی در سابع این کریخته را بسته بیاورند واکر در طالع نحس باشد و در هفتم
سعدی بر کریخته ظفر نیابد واکر از سعدی منصرف باشد و بنحس متصل بناچار بر کریخته
ظفر نیابد مکر که نحس در وتد چهارم باشد و سعدی در وسط السما واکر قمر از هیچ کوکب
منصرف نبود و بسعدی متصل باشد بر کریخته ظفر نیابند هرکز مکر آن سعد راجع باشد
آنکاه کریخته بخود باز آید و باشد که خود را باز خرد واکر از نحسی منصرف شده بکوکبی متصل
بناچار این کریخته کرفتار شود و عذاب بیند واکر آن نحس که قمر بوی متصل است مقیم اول باشد کسی دیکر کس
بکیرد و بخداوند آورد واکر در مقیم ثانی باشد در نیمه راه کرفتار آید و باز بجهد و دیکر باره کرفتار آید واکر قمر از نحس

بحسی باز کردد و سعدی متصل شود حال کریخته نیکو شود و او را تشوان بازیافتن واکر از تثلیث
و تسدیس سعدی باز کردد و بنحسی بپیوندد و کریخته را باز نتوان یافتن کر نکار شود و کریخته را بود رنج
و سختی بیند واکر ماه در برج منقلب باشد کریخته باز کردد واکر ماه بصاحب طالع بپیوندد
و صاحب طالع بصاحب دوم یا آفتاب یا بصاحب خانه خویش این دلیل بازیافتن کند و همچنین
بوقت کریختن و کم شدن ماه هرکجا بوده باشد چون ماه باز بدان جای رسد باید او بدان خود بیرون برد
آن جای کریخته و کم شده بیدا شود و ذوروتیوس کوید اکر طالع یا قمر بسعدی متصل باشد
و نه بنحسی بنکر اکر صاحب طالع و قمر در حال کریختن در جوزا یا در اسد یا در قوس یا در حوت بود
کریخته زود کرفتار شود یا خود باز آید ~~یا نبود طالع این برج باشد~~ واکر قمر بجز ازین برجها باشد
یا خود طالع برجهای دیکر باشد بران کریخته ظفر نیابند هرچند کسی فرستند واکر قمر در ثور باشد
کرفتار شود به دشواری واکر در نیمه اول جوزا باشد واکر در دو روز ظفر نیابد پس ازان خود
شود و خود از جای دور آید واکر در نیمه آخرین باشد زود یافته شود واکر قمر در سرطان
باشد ظفر یابند بر کریخته بروزکار دراز واکر در نیمه اول اسد باشد این کریخته بی
مردی بزرک باشد و از نیمه دوم کرفته آید واکر صاحب طالع یا قمر در سنبله باشد زود کرفته شود
و سخت کرفتار آید واکر طالع میزان بود و قمر در وی باشد زود کرفتار آید واکر صاحب طالع یا قمر اندر عقرب
یا قمر اندر قوس باشد اکر بسیج روز کرفته شود واکر نه هلاک شود و کسی نداند که کجا رفت واکر طالع یا
قمر در دلو باشد در درجه اول باشد ظفر یابد واکر جز این باشد ظفر نیابد واکر قمر در اول حوت
باشد ظفر یابد واکر در آخر باشد باید و یعقوب کندی کوید بنکر اکر صاحب خامس
برج نحس ناظر و متصل باشد این کریخته مرده باشد واکر صاحب برج صاحب برج هشتم متصل باشد
کم شده و کریخته مرده باشد واکر صاحب برج هشتم متصل باشد کریخته و کم شده مرده باشد

واکر صاحب خامس قمر متصل باشد هم مرده باشد یا هم هلاک باشد واز صاحب دوم نیز همچنین دلیل
کند که از صاحب هشتم کفتیم واکر خواهی که بدانی که مردم کشت یا دیکری این کریخته را بنکر
بدلیل کم شده و کریخته اکر منحوس باشد یا محترق در برج آتشی باشد مردم کشته باشد واکر در برج
سباع بود سباع کشته بود واکر قمر تحت الشعاع باشد یا مریخ باشد یا ناظر باشد این کریخته
خویشتن را آتش بسوزد یا خود را با هن بکشد واکر بجای مریخ زحل بود خویشتن را
خفه کند واکر سعدی ناظر باشد سلامت بکذرد و بکر بسبب هلاک کریخته اکر نظر مریخ بقمر بود
و قمر در برج صورت آدمی آن بلا از مردمان رسد واکر برج بهیمی باشد از بهایم رسد واکر برج
آبی بود در آب غرق شود یا بیماری ترسی واکر عطارد یا زحل باشد کریخته بدست خویش
خود را بکشد واکر قمر از نحسی باز کردد و بنحسی دیکر بپیوندد کریخته بمیرد واکر از مریخ
منصرف شود و بزحل متصل شود و هر دو مستقیم باشند این کریخته بشمشیر کشته شود واکر
راجع باشد خود را خفه کند واکر مریخ بطی السیر باشد این کریخته و زحل مستقیم بمیرد در آب
دشت خاصه که مریخ در برج آبی بود واکر قمر و نحسان در اوتاد باشند بمیرد و در بیک
~~...~~
دشت و دست و پایش ببرند واکر صاحب هفتم قمر در تحت الشعاع باشد و صاحب برج شمس
بقمر ناظر نباشد طالب کریخته را یا خداوند کریخته بمیرد پیش از آنکه بر کریخته ظفر یابد
واکر شمس صاحب برج قمر در هفتم باشد و در هشتم نحسی باشد دلیل کند بر مرک طالب
یا خداوند کریخته **فصل چهاردهم** در معرفت آنکه کریخته خود رفت یا کسی وی را بنکر قمر
اکر منصرف باشد از صاحب برج خویش یا از صاحب شرف یا از صاحب مثلثه یا از صاحب مرابعه
این کریخته خود رفته باشد واکر کوکبی از برج قمر منصرف کسی برده باشد واکر وی
از کوکبی منصرف باشد بنکر و هر کوکبی که او بقوی متصل باشد از وی دلیل کیر واکر قمر برجی

و اکر بوقت کریختن با برج سلو ماه دلیل کریخته باشد و اندر تحت الشعاع باشد متصل بشمس اکر کریخته موجود نباشد و روز ظفر نباید واکر از تحت الشعاع بیرون آمده باشد بنکر با تصالش از وی حکم کن بناچار واجد کند

واهمچنین اکر صاحب طالع منصرف باشد خود رفته باشد

کر باشد نه منصرف باشد و نه متصل کم شده هم آنجا باشد **فصل پانزدهم** در معرفت آنکه کم شده و یا بنده
ببینند این کم شده که باشد اکر قمر متصل باشد بصاحب برج خویش یا بصاحب طالع کم شده
سایل باشد واکر بصاحب وسط السما یا با آفتاب متصل باشد کم شده سلطان باشد و
اکر در دوازدهم باشد یا بکوکبی ساقط کم شده مردی مجهول باشد واکر ماه بکوکبی متصل
شود که بر نور آفتاب بود همچنین واکر ماه خود زیر شعاع باشد یا بکوکبی متصل
شود که در تحت الارض بود یا در برج نهم یافتن دشوار بود واکر ماه و طالع
و صاحب طالع نظر مودت دارد یابنده باز یافته شود واکر نظر عداوت بدشواری
فصل شانزدهم در معرفت آنکه وقت یافتن کی باشد هر وقتی که صاحب طالع و قمر و شمس یا
صاحب عاشر یا هفتم برج قمر همه با یکدیکر مجتمع شوند یا صاحب هفتم یا صاحب طالع
مجتمع شوند یا درجه بدرجه متصل شوند یا افتراق صاحب هفتم یا اجتماع باشد
یا اتصال چون درجه بدرجه رسند آن وقت یافته شود و بطلمیوس کوید اکر قابل
التدبیر در درجه اول بود یافتن زود باشد اکر در درجه دوم باشد یافتن میانه بود واکر در درجه
سیم بود دیرتر یابد والله اعلم **فصل هفدهم** در بکر بستن احکام کم شده و کریخته و فضل کم شده اما
بدانکه احکام کم شده و کریخته هر دو یکی است اما اینجا فصل یاد کنیم که بعضی آن را باشد یعقوب
کندی کوید باید که کم شده حیوان نیز باشد و کریخته بجز حیوان نبود و بدانکه دلیل بر کریخته و کم
شده قمر است اکر صاحب طالع یا صاحب برج خویش متصل باشد واکر متصل نباشد
و در طالع نباشد و در هشتم نبود یافته شود واکر صاحب برج قمر بتسدیس یا بتثلیث طالع
باشد امید یافتن باشد چون بدرجه طالع متصل شود وقت یافتن بود واکر از صاحب
ثانی عشر منصرف شود یا از صاحب هشتم یا از ششم و متصل باشد بجز و طالع یا بجز و بیت المال

کم شده یافته شود

از هر وجهی که باشد نظر مودت یا عداوت امید یافتن باشد خاصه که صاحب خانه قمر ناظر
بود و اگر قران باشد یافته شود و اگر قمر در حجاب دوازدهم یا در حجاب ششم یا در حجب
هشتم منحوس باشد گم شده بدست مردم بدکردار افتاده باشد که هرگز باز نیاید خاصه
که نحس باشد در طالع ناظر باشد و اگر قمر بسعدان یا یکی سعود باشد بدست مردی امین افتاده
باشد و امید یافتن باشد و اگر سعدی در طالع متصل باشد یا ناظر و بقمر نیز متصل باشد او را باز
دهد و اگر قمر بنحس و طالع ناظر باشد باز دهد و اگر قمر در طالع باشد یا ناظر باشد
نظر مودت یافتن با آسانی بود و اگر عداوت بود بدشواری
دلیل گم شده قمر است و صاحب برج قمر دلیل متاع است و طالع و صاحب طالع کوکب
ناظر دلیل خداوند گم شده **فصل بیست و دوم** در معرفت آنکه گم شده در خانه است یا در بیرون
خانه اگر قمر با صاحب طالع در یک برج باشد و میان ایشان کمتر از سی درجه بود گم شده
در سرای بود و اگر بعد از سی درجه زیادت بود در یک محله باشد و اگر بعد از شصت
درجه زیادت باشد یا نود درجه در یک شهر باشد و اگر در یک ربع نباشد در شهری دیگر باشد
فصل بیست و سیم در معرفت درستی جایگاه گم شده و صفت آن بنگر اگر در برج
آتشی باشد در ربع طالع بجهت مشرق باشد و اگر در ربع وسط السما باشد در جنوب
باشد و اگر در ربع مغربی باشد با ول ناحیت مغرب باشد مایل بشرق و اگر در ربع چهارم
باشد شمال مشرق باشد و اگر در طالع باشد و در برج خاکی باشد جنوب مشرق باشد
و اگر در ربع وسط السما بود در قلب جنوب بود و اگر در ربع سیوم بود در جنوب
مغرب بود و اگر در ربع چهارم باشد در مغرب شمال باشد و اگر در برج بادی باشد
در ربع طالع بود در آخر مشرق باشد بمغرب مایل و اگر در ربع دوم بود در جنوب

جنوب بود و اگر در ربع سیوم بود در قلب مغرب بود و اگر در ربع چهارم بود
در مغرب شمال باشد و اگر در برج آبی باشد در ربع طالع در شمال مشرق باشد
و اگر در ربع دوم بود در آخر جنوب بمغرب مایل بود و اگر در ربع سیوم بود در شمال
مغرب بود و اگر در چهارم بود در قلب شمال بود و ناحیت بیرون آوردن گم شده و اگر گم شده
اگر در طالع باشد با ول خانه بود در وسط السما بمیانه خانه دوم هفتم تا آخر خانه دوم
چهارم بنواحی خانه دوم چون صاعد بود بر بام و سطح بود و در چهارم چون
در زیر زمین بود و در وسط السما چون در حضیض باشد نزدیک زمین باشد و در چهارم
چون هابط باشد هم در روی زمین بود و اگر در برج منقلب بود در جای بود که زمین
بود و در برج ذو جسدین در دیوار بود یا نزدیک درخت یا در طاق و در برج ثابت بجای
محکم بود و اگر قمر در حمل باشد در خانهای گوسفند یا جایهای آتشکده یا حمام و اگر در ثور باشد
در گله ها و در دشتها و کوهها و بیابانها و بوستانها و باغها و درختان و جای کاروان
و در جوزا کوهها و تلها و تودها و جایگاه صیادان و نرد بازان و سرود گویان و در سرطان
بجایگاه نمناک و مرغزارها و بستانها و لبهای حوض و جوی و نزدیک درختان و اگر در اسد
باشد در دشت و بیابان و وادی و زمینهای کوهدار و زمینی که شیر و سباع باشد یا جایگاه
ملوکان و سنگها و کوهها و بلندیها و قلعها و در سنبله بکشت زار و انبار و سرود گویان
و جایگاه حرم و نشست گاه و اگر در میزان باشد در بکشت زار که بر سر کوه بود و جایهای درختان
میوه دار و جایگاه صید و باز ان و راهگذرهای بلند و صحرا و بیابان و در عقرب جایگاه
کنده و تاریک و سوراخهای گژدم و مار و درختان و مانند آن و جای که در دشت آنکه باشد
و در قوس در بستانها و جایگاه سباع و رهگذران و صحرای ساده و سعد و اتش

و در جدی در دارها آب و جوی و کاریز و دیگ دانها که بر کرانه جویها باشند و آن که
در دی درخت و کلیچ و جایگاه سبکان و در دلو بادوسوش و منازل غریبان و بندگان
و جایگاه سیاکردی آتش کنند و در حوت بیم و در دلو نزدیک آبها و جوی ها و دریاها
و منفذها و جای مرغان آبی و دیگر مرغان و جای درخت انگور و شراب فروشان و جایگاه بدکاران
و زانیان و در حوت در نزدیک دریاها و کرانه آبگیرها و مرغزارها و جای آبها
و زاهدان و جایگاه گریستن و ماتم داران و چون این دانسته شد بنگر بدلیل گم شده اگر در
سرای باشد بجایگاه که نزدیک سرای باشد و پیوسته بوی باشد آن جای که این دوازده
بروج دلیل کنند در آن جای باشد و اگر در نواحی سرای و محلت باشد هم بر این قیاس
و اگر دور از سرای و محلت و شهر باشد در جائی باشد که برج بر آن دلیل کند زیرا که
از بروج جایست که دور است و جایست که نزدیک است و جایست که در میانه است
اما در باب راهگذر برج ثابت دلیل راهگذر کلان است و برج منقلب دلیل راهگذر
بسیار و برج ذوجسدین دلیل دو راهه و چون مشتری و عطارد در ناظر بود چهار راه
باشد اما زحل دلیل مغاکها و مستراحها و جایگاههای کنده باشد و بنا و دیگر و مشتری
دلیل بوستانها و صفها و منزلها حرم و مسجدهاست و مریخ دلیل آتش که بنیاد مطبخ
آتش و مطبخ است و شمس دلیل جایگاه بزرگ و کوشک و منظر است و زهره دلیل شرابخانه
و جایگاه زنان و بوستان و کاریزهاست و عطارد دلیل راهگذر و خزینه و گنجینه و نقش
خانه و کتابخانه است و جایگاه مرغان و قمر دلیل حوض و جوی آب است و راهگذر خانه
چون دلیل گم شده در برجی باشد دلیل کرد از منسوبات کوکب و برج و علم کن تا درست آید
اگر دلیل گم شده در برج آتشی باشد به آتشخانه و اگر برج سبابی باشد در جایگاه سباع بود

و مانند آن در باب جی یاد کرده شده و اگر در برج منقلب باشد در زمینی پست نهاده
و جای رفت و آمد و فراز و نشیب و اگر در برج ثابت بود در زمین هموار و نزدیک عمارت
باشد و اگر در برج ذوجسدین باشد در زمین کهنه و قدیم باشد که در آن باشد نهاده
باشد و اگر دو برج از دو کوهها غیبت بیرون آوردن جایگاه گم شده **فصل بیست و چهارم**
در معرفت آنکه خداوند متاع بسبب گم کرده اگر صاحب طالع یا صاحب قمر راجع باشد
خداوند متاع از بیهوشی گم کرده باشد از خواب آلودگی و مستی بوده باشد و اگر
در وبال یا هبوط باشد از غم و ترس و از بیماری گم کرده باشد و اگر صاحب طالع در
نحس بوی ناظر باشد زدیده باشند یا به فراموشی افکنده باشد و اگر در وبال و سقوط
باشد از خیر افتاده باشد و این فصلهای در باب چیز بیرون آوردن تشریح بنمود
شد انجی احتیاط باید کردن **فصل بیست و پنجم** در معرفت آنکه گم شده حیوانست و از چه جنس
اگر دلیل گم شده در برج آتشی باشد و سعدی ناظر باشد یا نحس آدمی بود و اگر در برج
باشد بنگر که بکدام کوکب ناظر است از آن جنس باشد و اگر در برج پرنده باشد بخصوص مشتری
یا بطالع ناظر بود این باب را نیز در باب جی گفته ایم اگر در برج آبی باشد
و به یکی از صاحب برج خویش ناظر دلیل کند که حیوان باشد که در بروج حیوانی
باشند و اگر در او نحس باشد و در برج دهقان مشغول باشد و اگر این کوکب
باشد و در برج آتشی چیزی باشد که در آتش آمده باشد و در برج آبی در آب و در خاک بر خاک
و بادی بر درخت و حیوان دلیل کند و تفضیل این در باب جی گفته شده **فصل بیست و ششم**
در معرفت آنکه گم شده یا دزدیده که باز یابد یا نه بنگر اگر قمر متصل بسعد
زود باز گردد و اگر در وتد باشد زودتر باز گردد و اگر زائل باشد دیرتر و وقت آن

وی باندازه سال جغری عطارد باشد یا دو بجز جه مطالع برج عطارد هر درجی
بار روزی یا ماهی باندازه جایگاه برج منقلب و ثابت و ذوجسدین و اگر عطارد پاکیزه با
ستارگان آید و اگر منحوس باشد و از تثلیث و تسدیس قبول بود نکوی افتاده آید و اگر بدان
نحس مقبول نبود باز نیاید و آفت از جنس آن کوکب نحس کننده باشد و از طبع برج اگر برج پرنده باشد
و مریخ یا شمس نوری ناظر بود یا اندر وی باشد از باد و آتش همین آفت رسد و اگر برجی آتشی باشد
و از خشکی و گرما آفت رسد و همچنین صفت کن چنانکه واجب کند و مصنف این کتاب گوید بنگر
در صاحب ساعت و قمر و صاحب طالع هرکدام را شهادت بیشتر باشد در انواع حیوان پرنده
خاصه بکبوتر وی دلیلست اگر دلیل سعود باشد و از نظر نحسان پاک بجز گزنده باشد و اگر در
باشند و قوی الاصل باشد و نوزید و چنانکه بود خاصه که در رو تند باشد و اگر با نه خویش باشد
همچنین اگر هبوط باشد یا و بال بی اصل باشد و کم نشوند و اگر در رو تند باشد شکسته باشد و اگر در دلایل
میانه و در سقوط بی اصل و نابکار و اگر در برج منقلب بود در رو تند و در نغز پرنده بود
و قلاب و در زایل و در وبال واقفنده و دیر تر پرنده و در برج دو جسدین هم نغز پرنده و فلک
بود و آهسته و کاهی تیز و اگر در برج ثابت بود خاصه در رو تند سخت پرنده بود و محکم و زیرک
باشد و اگر دلیل مستقیم باشد راست پرنده بود و اگر راجع کژ پرنده و زود در نکوف
و اگر دلیل شمالی باشد و بکوکبی جنوبی متصل باشد جب و راست کننده باشد و اگر متصل نباشد
راست کننده و اگر دلیل صاعد بود دیر خوشنده بود و اگر در حضیض بود فرود آینده و اگر مشرقی
باشد جوان باشد و سبک تر و اگر مغربی باشد گران رو و پیر باشد و اگر سریع السیر باشد و زاید
و صاعد نغز پرنده باشد و بلند رونده و اگر بطی السیر باشد دیر پرنده و گران [illegible]
بود و اگر مریخ سرخ و همچنین از طبع کوکب و برج صفت کن زحل دلیل سیاه مشتری دلیل [illegible]

این انگاه باشد که کبوتر دیرپرنده باشد دیگر و کبوتر و جوز و زبکاه برد صفت کبوتر

باشد زاید بود و زود در زود و برد و ناقص برآید

و اگر زهره بود سفید باشد

شمس دلیل

شمس دلیل زرد عطارد ملون و قمر را با اتصال و انصراف و طبع برج حکم کن اما بدانکه طالع
دلیل سر است و دوازدهم دو دوم دلیل بازو و کتف و سیم دست و چهارم دلیل شکمت
پنجم و ششم دلیل پهلوها است ششم و هشتم دلیل پایهاست هفتم دلیل قدم است بنیه فلک
السیر سوی شمال بنمر جیست از انداها و بنیه سطح و سطالسما دلیل راست است از اندامها
فصل بیست و هفتم در معرفت بیرون آوردن صورت و صفت کبوتر اگر دلیل زحل باشد یا در برج سیاه
و از زهره منصرف بود کبوتر سیاه سپید بود و اگر جای او عطارد و مریخ بود سرخ سپید بود
بنگر که چند درجه منصرف باشد بود و در بیست طالع سپید بود و اگر دلیل زهره باشد سپید بود
و اگر با مریخ بود سرخ سپید بود و اگر بجای او شمس بود با مشتری زرد باشد و اگر زهره در طالع باشد
و هفتم در چهارم و وسطالسما ناظر باشد و قمر زهره را بلغا سیم بود و اگر زحل در طالع باشد
و زهره دلیل باشد و زحل هفتم ناظر باشد سیاه رازی باشد و اگر عطارد بجای زحل باشد کبود بود
اما بدانکه دلیل رنگ از دلیل بگیرند بنگر دلیل کدام کوکبست بدلیل کدام کوکب نظر دارد و از برای
کوکب ناظر و از طبع برج و موضع و سبع فلک دلیل رنگ بود فصل بیست و هشتم در صفت خود
خلقت کبوتر اگر طالع مستقیم الطلوع بود راست رود و آید و اگر معوج الطلوع بود دیر
رود و بنشیند و اگر دلیل سعدی متصل باشد در برج منقلب زود آید و اگر در برج دو جسدین باشد
بیاید و باز رود و بنیاید و اگر برج ثابت بود دیر آید و اگر نحس متصل باشد آفت رسدش از کوه
و طبع آن نحس و آن برج و اگر دلیل نحی نه خویش ناظر باشد رود بی نه خویش آید و همچنین بود
اگر طالع ناظر باشد یا آفتاب یا صاحب وجه و اگر صریب باشد بجای آن و بنگر سخت این باب
همچون باب کم شده و گریخته است از اینجا بعبره و دلیل گرفتن و حکم کردن اگر دلیل در برج دو
جسدین باشد و سعدی ناظر بیاید و آمد شد و اگر نحی ناظر باشد نیاید و هلاک شود و اگر پرنده

سیم و یا زدهم
هرکی باهم یا بی نیکو لایق اندام است
هرکی یا نحسی بتغیر و تبدیل عیب بتباه هم
و اگر نیکی هم
و انوار زایج یا خانه یا برج شده

اگر با مزاج زحل باشد و لون برج لون
جایگاه لون ارباب مزاج باشد
سیاه رنگ و اگر لون نحس مختلف
از برج و از موضع و از برج فلک

از نکی با پنج ده و بیشتر کدام تیز تر پرنده تر و زود آینده تر بنگر دلیل او اول و دوم و سیم در دلیلی که طالع
بود و صاعد باشد رونده تر باشد و هر کدام سعد بود و نیکو پرنده تر و هر کدام مستقیم السیر دی و دست تر
تر و هر کدام دلیل که برج خودش یا طالع ناظر بود زود تر آید و هر کدام بود دیرتر باز آید
و هر کدام زایل یا ساقط بود وا مانده آید و همچنین حکم کن چنانکه در باب کم شده یاد کردیم در دزدی
و دزد یکی ده یا بیش و مرکز و دزدیده همه چنانست فصل بیست و نهم در معرفت احکام
دزد و بیرون آوردن دلیل دزد اما بدانکه دلیل خداوند کاله طالع است و دزد الله
طالع و کوکبی که قمر از وی منصرف است اگر قمر طالع ناظر باشد اتصال و انصراف باشد دلیل
دزدان کوکبست که قمر بوی متصل است یا صاحب هفتم و کوکبی که غریب باشد در طالع و اگر
از طالع کوکبی باشد که وی را حظ نباشد از شرف یا حد یا وجه یا مثلث وی نباشد وی دلیل
دزد است و اگر در طالع هیچ کوکبی نباشد هر کوکبی که در وسطالسما بود یا در هفتم یا در چهارم
و غریب باشد وی دلیل دزد است و اگر این دلیل نباشد هر کوکبی که در دوم یا دوازدهم یا هشتم
باشد وی دلیل دزد است و اگر در پس فی نهایه کوکبی باشد سه کوکب باشد هر کوکبی که شهادت
بیشتر دارد وی دلیل دزد است و دلیل مال دزدیده وسطالسما است و صاحبش و دوم
و صاحب دوم و سهم السعاده و صاحب وی و قمر از اتصال و انصراف باشد و صاحب حد قمر
و صاحب ساعت هرکدام ازین دلیلها را شهادت بیشتر بود و قوی تر وی دلیل مال دزدیده
است و دلیل جایگاه مال دزدیده چهارم است و صاحبش و صاحب ساعت و آن برج
که صاحب ساعت در وی است هرکدام قوی تر و شهادت او را بیشتر وی دلیل آن جایست
که مال دزدیده آنجا باشد فصل سیام در معرفت آنکه مال مسروق از چه جنس است
و چند درم است بنگر بدلیل مسروق یعنی برج دوم و صاحبش و قمر و صاحب برج قمر و صاحب
میان دلیل کس شی از نود در [illegible] دزد میانه [illegible] در خانه [illegible] شد [illegible]
[illegible]

هر کوکبی که در وجه و فا باشد و زایل که
باشد دلیل وی است از برج که
باید از هرکدام را شهادت بیشتر باشد
و بدلالت تر زایل تر باشد و دلیل است
دزد در معرفت نکی دزد است
با جوان کو بیم اگر او دلیل دزد در زایل
برج باشد در مدور و هر دو مشرقی باشد
مونی باشد دزد جوان است و اگر در آفو
برج باشد با صفات [illegible]

[illegible]

صدقتر ازین دلیلان که یاد کردم هر کدام از شهادت بیشتر وی دلیل است بنگر بدلیل
و برج وی تا از چه جنس است از کدام جوهر است آبی یا خاکی یا آتشی یا بادی مال مسروق
از آن جنس باشد صاحب صفت قمر دلیل مال مسروق است پس دوم و صاحب دوم دلیل مال
سایل است یا دزدیده اگر صاحب صفت قمر زحل باشد یا دلیل مال مسروق و زحل در طالع یا در دهم
یا صاحب باشد آن متاع فاخر و گرانمایه باشد که چیزی بود که آب و زمین و عمارت را بکار آید
یا سنگ و آهن را و اگر زحل در نور باشد متاع کهن باشد و اگر در مثلثه خاکی باشد بحسب الارض
همچنین و اگر زحل ساقط باشد یا در هبوط متاع فاخر نبود لیکن شکسته و تباه شده باشد
خاصه که نحس بوی ناظر نباشد و اگر قمر بر زحل ناظر باشد متاع چیزی باشد که آب از زمین و ز اراضی
را بکار آید و اگر شمس بوی ناظر باشد چیزی باشد که ملوک را بکار آید و اگر مریخ بوی ناظر بود
آهن بود یا از چیزی که بکار آید و کرما به دستوران را یا دست افزار آهنگران و [illegible]
گران باشد و اگر مشتری ناظر باشد چیزی باشد که مردمان بوی محتاج باشند از ساز خانه گری
یا از پوست حیوان یا جامهای درشت چون پلاس و بلاس و از طبع و اگر بزهره متصل
بود و فرش خانه بود و مانند وی و اگر عطارد ناظر باشد جامهایی که ستوده بر ده را بکار آید
و اگر در جوزا باشد از جنس باشد و جوهر باشد که زر و سیم مرکب کرده باشد و اگر مشتری ناظر
باشد از طالع یا از دهم زر باشد و اگر هفتم یا از چهارم ناظر کند سیم باشد و اگر سقط باشد از زر
باشد یا سرب و اگر مریخ ناظر باشد از حیوان باشد استخوان یا پوست و اگر شمس ناظر باشد چراغی
باشد و اگر زهره ناظر باشد جامه بود و اگر عطارد ناظر باشد ادیم باشد یا آلت تیرو کمان
و آلت صید و جنگی و اگر قمر ناظر بود حیوانی باشد و اگر در مثلثه هوایی باشد همچنین باشد
و اگر زحل در برج آتشی بود چیزی باشد از آلت آتش کاران و اگر مشتری ناظر باشد

ناشته
اگر زحل انور رهبوط باشد چیزی شده کم بها

یا نخلی یا برزه اسپر دختی از وی است
درخت

و در آلت افزار باشد از ان

ناظر باشد از

واگر زحل در برجهای آتشی بود چیزی باشد از آلت از جواهر باشد و اگر مریخ آتش ۱۰۱
باشد یا جامه ابریشمی و اگر شمس ناظر باشد زر باشد و اگر زهره ناظر باشد سرب یا ارزیز یا روی یا شیشه
یا آبگینه یا بلور یا مانند اینها و اگر عطارد ناظر بود درم باشد یا کتب یا سیم و اگر در مثلثه
بود یا در وسط السماء از کتب نجوم باشد و اگر قمر ناظر باشد پیرایه زنان و قیمت باشد و اگر در برج
آبی و مثلثه آبی باشد چیزی باشد که در آب بود و آلت آبکاران باشد و اگر مشتری ناظر بود
از جنس امانات آبی بود و اگر مریخ ناظر بود از آلت کارهای مطبخ و آتش کاران بود و اگر شمس ناظر
باشد جواهر آبی چون مروارید باشد و اگر زهره بود صدف بود و اگر عطارد بود استخوان جانوران
آبی یا آلت کشتی بانان و اگر قمر بود چیزی آبی باشد و اگر زحل باشد بد بوی چیزی گندیده و تیره و سیاه
بود و اگر بازرس بود دلیل بود یا از موی حیوان چیزی ساخته باشد و اگر دلیل مال صاحب
حد قمر مشتری باشد مال نقد باشد یا جواهر فاخر یا چیزی که در خزینه و گنج بکار آید یا از
جامه‌های مرتفع باشد و لباسهای فاخر و اگر مشتری در برج بادی و جسد باشد جامه و چیزی باشد
از آلات زنان چون پیرایه و جامه و اگر مشتری در مثلثه آتشی باشد چیزی باشد از جواهر آتشی چون
زر و سیم و اگر در مثلثه خاکی باشد جامه ملوکانه باشد یا جوهری که اصل وی از نبات بود و اگر
در مثلثه بادی باشد چیزی حیوان باشد و اگر در مثلثه آبی باشد چیزی باشد که از آب بیرون آمده
باشد از گوهر دریائی یا عنبر یا مانند آن و مروارید و اگر شمس ناظر باشد مالی عظیم باشد
که ملوک را باشد و اگر زحل ناظر باشد از حیوان چیزی باشد چون عاج یا آبنوس یا پاره و اگر مریخ
ناظر باشد چیزی باشد از آلت حرب و اگر عطارد ناظر باشد کتاب و خط نامه باشد یا انگشتری
و از نظر هر کوکبی در مثلثه که باشد دلیل گیر و قیاس کن و اگر دلیل مال صاحب حد قمر مریخ باشد چیزی
باشد از آلت چون سلاح یا آلت آتش کاران و اگر شمس بوی ناظر باشد آلتی باشد که در مطبخ ملوک

بکار آید

(حاشیه: یا مانند آن یا کتب نجوم باشد و اگر — یا مانند آن — این متاع از جنس باشد اگر زهره بوی ناظر از برج دو جسدین — عنبر)

ملوک بکار آید یا ملوک را و اگر عطارد بوی ناظر باشد از آلت اهل انداختن و کشادن چون نصاب یا جول
چون کلید زر یا سندان و اگر زهره ناظر باشد از آلت مزامیر و الحان باشد یا چیزی که بزنان منسوب
بود چون جامه و حلی و زیور و اگر در مثلثه آتشی بود و شمس و زهره یا عطارد بوی ناظر باشد
درم و دینار باشد یا برنج و آهن و اگر در مثلثه خاکی باشد لباس رنگ کرده باشد و در مثلثه بادی
لباسی که از حیوان بیرون آمده باشد و در مثلثه آبی چیزی باشد از الة آب و اگر دلیل
مال شمس باشد زر باشد یا جوهر یا حیوان که از آن ماهیه یا آلت ملوک و آنچه بدین ماند
و اگر در مثلثه آتشی باشد جواهر و زر و سیم باشد یا یاقوت و مانند آن و اگر در مثلثه خاکی باشد
جواهر زمینی باشد چون بلور و مانند وی و اگر در مثلثه بادی بود چیزی باشد حیوانی یا جامه
و اگر در مثلثه آبی باشد جواهر آبی باشد و اگر دلیل مال زهره باشد یا صاحب حد قمر و بیا جامه
ابریشمین باشد و اگر در مثلثه آتشی و بادی بود جواهر و پیرایه زرینه و سیمینه باشد و اگر در مثلثه
خاکی جامه و نبات و جواهر زمینی باشد و اگر در مثلثه آبی بود مروارید و عنبر و اگر دلیل مال
عطارد بود و یا صاحب حد قمر درم و دینار باشد و اگر در مثلثه آتشی و خاکی باشد جامه و حبوب
باشد و اگر در مثلثه بادی بود پوست حیوان و موی بود و اگر در مثلثه آبی بود صحائف باشد
از جهت آب و فی الجمله عطارد دلیل کند بر جامه رنگین و نامه‌ها و اگر عطارد در سعود بود و اگر
منحوس باشد یا راجع ساده باشد و هر کوکبی را قیاس کن که از کدام جنس است و از آلت چه چیز
که هست کدام بوی منسوب است و در کدام مثلثه است و از کواکب کدام بوی ناظر است
و از کدام برج هم بدان قدر که بابه حکم کن تا درست آید و اگر در حمل باشد آن چیزی
باشد که بر سر نهند چون کلاه و دستار و پیرایه سر و اگر در ثور باشد چیزی باشد که در گردن
یا در گلو بندند و اگر در جوزا باشد چیزی باشد که در دستها و کتفها بکار آید همچنین [illegible]

برج را قیاس کن و اگر دلیل در جدی یا دلو باشد و عطارد ناظر باشد [illegible] یا کتاب ۱۰۲
و نوشته باشد یا پوست [illegible] و انگشتری و بازوبند و آنچه بدین ماند و اگر عطارد
ناظر نبود ادیم باشد یا پوست حیوان و اگر در سرطان باشد مروارید بود و یا چند و اگر
در اسد بود و شمس بوی ناظر بود زر باشد یا سیم و اگر ناظر نبود آهن [illegible] و اگر در سنبله بود
و عطارد ناظر بود درم و دینار باشد یا پیرایه زنان و اگر ناظر نبود جامه باشد و زهره ناظر [illegible]
چیزی باشد سپید [illegible] که طلب کار [illegible] زنان را یا آلت سماع و طرب و اگر
زهره ناظر نباشد حیوان باشد یا جانوری و اگر در عقرب بود و مریخ ناظر باشد یا سیم
و اگر ناظر نبود مس باشد و اگر در قوس باشد و مشتری ناظر جوهری باشد از جنس یاقوت
رنگین باشد یا جوهر آتشی و اگر مشتری ناظر نبود جامه بود و اگر در جدی باشد و زحل ناظر [illegible]
زمین و نبات بود و اگر ناظر نبود چیزی باشد فروتر از نبات و اگر در دلو باشد و زحل
ناظر حیوان باشد یا چیزی که از حیوان بیرون آید و اگر ناظر نباشد و مشتری ناظر باشد
زر یا سیم و اگر شمس و عطارد بقمر ناظر بود درم و دینار باشد در پوست و ادیم و اگر در حوت
باشد و مشتری ناظر از هر چیزی باشد [illegible] و اگر مستقیم بود [illegible]
شکل و اگر راجع باشد کژ بود یا در روی عیبی بود و اگر در وتد بود قوی و محکم بود و اگر
ساقط بود از جمله ضعیف و کم بها باشد و اگر در زایل وتد بود میانه باشد و اگر
مسعود باشد درست و نافع بود و اگر منحوس باشد زشت و زیان کار و اگر در [illegible]
خوش باشد موافق جنس خویش باشد هم برین قیاس که گفته شد مزاج کوکب بگیر [illegible]
نگاه دار و از نظر و اتصال حکم کن **فصل سی و یکم** در معرفت آنکه مال چند درم است
بنگر که دلیل مال مسروق کدام کوکب است و در سال [illegible] قیاس کن [illegible]

چیزی یاد کرده

(حاشیه: یا چیزی مانند آن — از جواهر زمینی بود — و در مروارید بود یا عنبر یا چیزی باشد که از آب بیرون آمده باشد و اگر مشتری ناظر نبود — و اگر بجز ازین مونث باشد خلاف جنس مذکور باشد)

چنین یاد کرده شد بدان قیاس کن از اتصال و نظر و از [illegible]
و رجعت و از زاید و ناقص و از سعد و نحس آن **فصل سی و دوم** در معرفت
آنکه مال چگونه دزدیده شد بنگر بدلیل مال مسروق اگر زحل بوی ناظر باشد بحیله و مکر
دزدیده باشد چون در کشادن یا شب در آمدن پنهانی و اگر مریخ ناظر
باشد [illegible] برده باشد یا شکستن قفل یا کلید یا سوراخ کرده باشد و اگر مشتری
ناظر باشد بدزدی برده باشد لیکن چون بخانه در آمده باشد بدان باز خورده باشد
و برده بطریق بازی و مزاح و اگر زهره ناظر باشد هم بدوستی و مزاح برده باشد
و اگر دلیل مال زهره باشد همچنین و اگر ناظر شمس باشد از تربیع و مقابله و
بدزدی قصد کرده باشند [illegible] بزرگ باشد و اگر بنظر مودت باشد
دزد نباشد ولیکن مال دیده باشد و بدوستی برگرفته و اگر عطارد ناظر بود و منحوس
باشد از محتالان بطلسم و مکر و نیرنگ برده باشد و اگر مسعود باشد بحکایت
و سخن [illegible] برگرفته باشد و اگر قمر ناظر باشد تک پای زده باشد برگرفته [illegible]
اجمال حال دزد و چگونگی دزدی و بنگر بطالع اگر برج ثابت بود در خانه برگرفته باشد
و اگر برج منقلب از صحرا و اگر ذوجسدین از [illegible] برگرفته باشد یا از [illegible] و اگر دلیل در
صاعد باشد از جایگاه بلند یا از بام خانه و اگر در هبوط و حضیض باشد از زیر زمین
یا از مغاکی برگرفته باشد و اگر در وسط السماء باشد از جایگاه بلند برگرفته باشد [illegible]
صاعد و اوج و اگر در تحت الارض برگرفته باشد از [illegible]
و موضع جاهای پنهان و پوشیده **فصل سی و سیم** در معرفت آنکه کالا کجا نهاده باشند
بنگر بصاحب طالع و صاحب چهارم و صاحب برج قمر و صاحب ساعت و صاحب دوم هر کدام

۱۰۳

شهادت بیشتر باشد وی دلیل باشد اگر دلیل در طالع باشد یا در وتد یا صاحب طالع یا صاحب چهارم
در چهارم باشد یا در وتد صاحب طالع یا صاحب ساعت در او بود در طالع باشد مال بسرقت نرفته در آن خانه
است کرده و نیز کالا آنجاست و اگر چنین باشد مال بجای دیگر باشد اما بداند که اگر دلیل در اوتاد
بود که نیم آنجا بود و اگر دلیل در مایل او تاد باشد کالا در نزدیک خانه بود و اگر دلیل ساقط
بود کالا بجای دور باشد و اگر صاحب ساعت در چهارم بود و چهارم برج منقلب بود
که در سقف خانه باشد و اگر در برج ذو جسدین باشد در دیوار نهاده باشند یا برکه رف
و صاحب ساعت و ازوی قیاس گیر اگر فوق الارض باشد این مال بسرقت رفته آنجا
باشد ظاهر و پیدا و اگر تحت الارض باشد در زیر زمین پنهان کرده باشند و اگر صاحب
ساعت یا برج چهارم بر صورت مردم باشد جایگاه باشد و اگر بر صورت سباع باشد
در جایگاه سباع نهاده باشند و اگر بر صورت سباع بود در جایگاه سباع نهاده باشند
و اگر بر صورت بهایم بجایگاه بهایم نهاده باشند و اگر برج آتشی بودی بجایگاه آب و حوض
و الجمع نهاده باشند و اگر برج خاکی باشد بجایگاه تل و خاک و اگر برج بادی باشد بجایگاه
درخت و بوستان و اگر در ثور باشد بجای گاو و گفت زار و اگر سنبله بجای طعام و جو و گندم
بود در صندوق یا بر رف یا در کنند و میزان و دواة و طاقچه و جایگاه بلند و روشن
باشد صاحب ساعت در مثلثه هوای دو تحت الارض دلیل کند که در صندوق و زر و ...
باشد و در فوق الارض در جای معلق باشد در هوا یا در سقف خانه و اگر در برج چهارم باشد
قمر در وی و حظ از دلو یا ناظر باشد ستوران در بود و اگر صاحب ششم با کوکب
متصل باشد حیوان بی جان باشد از عماریات صندوق یا تخت و اگر در حمل باشد
جایگاه ستوران و گوسفندان بود و اگر در اسد بود در خانه ... و بیو ... در

و اگر قمر در ثور ... شیشه

و اگر آتش ... و مطبخ نهاده شده

و اگر برج آبی باشد

و اگر در میزان باشد جایگاه ... و اگر ... صندوق ... بهاده

فوس بجای سلاح و شتر و کمان باشد و شرح این معنی در جایگاه کم شد و تمامی گفته زیادها
بداند اگر سعدان در چهارم باشد یا دلیل مال مسروق یا سعدی باشد بجایگاه پاک و نیکو
باشد و رسته مردم نیک باشد و اگر نحسان در وی باشد دلیل مال مسروق جایگاه ...
... نهاده باشد و کسی مردم بی اصل بود و اگر ... چهارم برج آتشی یا آبی یا خاکی یا بادی
باشد ... هر کدام بود جایگاه است هر کدام خواهی بیان دلیل که خواهی همه مخصوص است مال مسروق آنجا
نهاده باشند ... این جایگاه از خانه چهارم بنگر تا تحقیق معلوم کرده **فصل بیست و چهارم**
در دو انستن آنکه خانه دزد کجاست و نشان در خانه دزد بداند قمر در خانه در دست و آن شهر که
که دزد و یا وی است و اگر قمر در طالع باشد یا در رابع طالع در خانه سوی مشرق است و اگر در رابع جنوبی
باشد و اگر ربع مغربی در خانه سوی مغرب باشد و اگر در ربع چهارم باشد در خانه جهت شمال باشد و اگر قمر در برج
ذو جسدین باشد در خانه و طاقچه باشد یا خانه دو در داشته باشد و اگر در برج ثابته باشد در خانه کلان
و محکم باشد یا در یک جهت باشد و اگر در برج منقلب باشد بر در خانه بلندی بود و در خانه نو ... بود
یا بود که بر در خانه چیزی ناقص باشد و اگر قمر بزحل ناظر باشد بنظر مودت در خانه البته ...
بر سیاه یا پوست حیوان و اگر بزحل متصل باشد از عداوت بر در خانه شکستگی باشد یا ...
و اگر بمریخ ناظر باشد از عداوت اثر حکمی باشد یا شکستگی است و اگر بمودت بود در ... سنگ
باشد و اگر بهر قمر دو نحس ناظر باشد و ... باشد یا این ... بر دو ... باشد و اگر قمر منحوس
باشد یا در هبوط در خانه ... شکسته باشد و اگر قمر ناقص النور باشد یا در ... در زایل
باشد خانه زار و نبات باشد یا در خانه او ... و اگر مشتری ناظر بود بر در خانه ...
یا بوستان یا مسجدی باشد و اگر آفتاب ناظر باشد بر در ... بزرگ بود و اگر زهره ناظر بود
بر در خانه آب روان بود یا ... و اگر عطارد ناظر بود بر در خانه ... باشد یا معلم ...

۱۰۴

در خانه چهارم کم شد و صفت یکی باز نظر کواکب ... بر چهار که دلالت کنند از آنجا قیاس
کرد و اگر قمر با رأس بود بر در خانه سر ... باشد و اگر با ذنب بود بر در خانه ... یا ...
... باشد یا جای بار و گرد و اگر ... مسعود بود در خانه نیکو بود و اگر منحوس باشد در خانه تباه بود ...
و اگر در برج مستقیم الطلوع باشد در خانه ... بود و اگر در معوج الطلوع بود در خانه ... بود و اگر ... بود ...
در مایل بود یا ... و اگر در ... باشد ... شرقی ناظر در خانه ... و اگر غربی باشد ...
متصل بر در خانه ... باشد و اگر زاید النور باشد در خانه ... و اگر ناقص النور ... بود در ...
باشد و اگر قمر صاعد باشد ... یا فوق الارض باشد در خانه بلند باشد و اگر ... باشد یا در هبوط یا تحت الارض
در خانه پست باشد و در و دیوار ... و اگر ... و آتشی ... خاکی ...
... و اگر ... یا ... باشد ...
آبی ... یا اتصال زحل ... باشد یا اتصال مریخ ... باشد **فصل بیست و پنجم** ... دلیل ... دزد و اگر ... دیگر
... باشد ... و اگر ... باشد ... دلیل دزد ... یکی ... و دیگر ...
... باشد ... و اگر ... در میان ... دلیل ... یک ... باشد و اگر ...
... یک ... باشد ... از ... باشد ... یا یکی ...
... باشد ... برج ثابت و منقلب و ذو جسدین ...
فصل
قیاس کرد ... و صفت آنکه دزد آشناست یا بیگانه بنگر ... دلیل دزد اگر در خانه ... طالع ... باشد ...
کاله را خویش ... یا دیگر باشد و اگر ... بیگانه باشد ... بنگر ... اگر ... طالع ناظر باشد یا ...
باشد یا ناظر صاحب طالع باشد این دزد از اهل بیت ... باشد یا خویشی ... اگر از زمین در طالع بود یا ناظر بود ...
... دزد ... و اگر ... باشد ... دزد ... در میان ...
... و اگر صاحب طالع ... باشد ... متصل بود یا صاحب برج قمر ... ناظر باشد یا ... باشد

و در ... بیت ... باشد

و ... و اگر در ... دزد ... باشد

... که دزد از اهل بیت سایل بود یا ... باشد و اگر صاحب طالع در طالع باشد و یا صاحب ... دلیل دزد
... سایل دزد بود یا دزد ... یکی بود و اگر زمین بود و در برج خویش باشد و طالع ناظر ... دزد
از اهل بیت سایل بود و اگر ... بود و طالع ناظر از اهل بیت بود ... یکی ... باشد و اگر ...
باشد ... ناظر ... باشد ... و اگر دلیل ... صاحب ... باشد ... دزد
... باشد یا ... دزد ... و اگر دلیل دزد ... باشد ... خویشی باشد ... طالع ...
دزد از اهل بیت سایل بود و اگر دلیل یکی از زمین باشد در ... خویش ... باشد و طالع ناظر بود ...
طالع ... ناظر بود و دزد از اهل بیت ... باشد یا همسایه بود و اگر دلیل دزد در طالع باشد یا صاحب طالع ...
باشد ... دلیل دزد است این سایل ... دزد ... و اگر دلیل دزد در ... باشد در ... خویش ... باشد
و اگر در دوم باشد یا در ششم ... خویش ... باشد و اگر ... باشد از ... باشد و اگر ... باشد ...
باشد از ... اهل بیت خویش باشد و اگر طالع سرطان باشد و قمر در ... یا ... ناظر ... دلیل ... باشد ...
... خانه باشد ... خویش ... و اگر قمر ... طالع ... ناظر باشد و صاحب بیت ... خویش
ناظر باشد ... سایل ... بود و اگر صاحب طالع در طالع بود یا در ... یا ... دزد ...
از اهل بیت است اگر آفتاب ... بود ... باشد یا ... و اگر قمر باشد یا در ... باشد ...
... باشد و اگر زحل باشد ... بود و یا مرد ... و اگر مشتری باشد ... از کسی ... اهل خانه بود
از کسی ... بزرگ ... بود و اگر مریخ ناظر باشد ... باشد یا ... و اگر ... باشد از
و یاران باشد و اگر دلیل دزد صاحب طالع بود خود دزد بود و اگر صاحب دوم بود یاران و همسایگان باشد
و اگر صاحب سیوم باشد از اهل بیت بود و اگر صاحب چهارم بود ... باشد یا ... و اگر در پنجم ...
از فرزندان باشد و اگر صاحب ششم باشد از بندگان ... بود و اگر صاحب سابع بود ... بود یا ...
ناظر باشد و صاحب طالع ... متصل بود یا ناظر این دزد زن وی باشد اگر دلیل دزد ... کواکب ... باشد

یا دزد یا ... خود ... شده

... دزد ... یا ... باشد

اهل ... دهقان و ...

... ایشان

... ه

۱۰۸

اگر مشتری باشد یا زهره دلیل دزد مرد باشد یا از شش دزد بود و اگر صاحب ششم باشد یا هم باشد الا اگر باران بود

و اگر صاحب هم بود از هم بیگانان باشد و یا دشمنان کارش بود و اگر صاحب یازدهم باشد فرزندان

یا دوستان یا سایل دزد باشند و اگر صاحب دوازدهم باشد دشمن یا سایل یا بنده زن یا همسایه دزد

باشند و این فصل را یا قول بیشتر از هفت کواکب شمارند خواه و این وقتی باشد که دزد از اهل

بیت بود و یا آشنا اما دزد اگر بیگانه یا غریب باشد این چندین نگریستن فایده نکند مگر که

شغل تفحص کند و تامل و فهم یاریک شناختن نتوان دانستن **فصل سی و ششم** در دانستن دزد مرد است

یا زن بنگر بدلیل دزد اگر در برج مذکر باشد یا شرقی بود یا در ارباع مذکر باشد این دزد مرد باشد

و اگر در برج مؤنث باشد یا مغربی بود یا از ارباع مؤنث باشد این دزد زن باشد و همچنین

شهادت جویی از کواکب بوی ناظر بود در برج ماده باشد این دزد مرد باشد ولیکن شبیه زنان باشد

و اگر کواکب ماده ناظر در برج نر باشد این دزد زن باشد اما بالش برومان شبیه باشد ولیکن بدانکه شهادت

نری و مادگی نیک نگاه باید داشت اگر کواکب نر بود و شرقی باشد در برج ماده و در برج ماده شهادت الفظ

جوی اگر کواکب نر ناظر بود مرد باشد شبیه زنان و اگر کواکب ماده نا

ظر بود مردانه بود ولیکن زن باشد

و اگر کواکب ناظر شود بدر جات

و فوت و فعل نکر و از آنجا حکم کن

و اگر برنری و مادگی و شهادت بیشتر باشد

حکم بر بیشتر کن و اکنون از تذکیر و تانیث

کواکب یاد کنیم تا آسان

باشد

زهره

باز این خانه دزد

که بیاورم از فرمایست بیکدیگر را مانند و بیک رو بی شبیه و بنا و دشوار تر توان دانست

از کواکب که دلیل مذکر است یا مؤنث و از اتصال و انفراف قمر که اگر دلیل دزد کواکب نر باشد و کواکب نر توی بود هم

این حالات که گفته ام بسنده بود

زهره چون دلیل دزد باشد هر آینه دزد زن باشد اگر شرقی باشد در برج مذکر و ربع مذکر باشد

دزد مرد باشد شبیه بزنان یا خنثی باشد و اگر دو شهادت یکی نری و یکی ماده باشد زیرا که زهره ماده

بود ماده است و اگر سه شهادت نری بود دیگر ماده که بود باشد خنثی زن بود و قمر همچنین باشد و

شمس همچنین که از زهره یاد کردم و زحل اگر شرقی باشد یا مغرب بود در برج نر یا در ربع نر مرد باشد

اگر در برج ماده و ربع ماده خنثی باشد و اگر یا آنکه باشد همچنین باشد و مشتری چون شرقی باشد در برج

مذکر بود مرد بود و اگر مغرب بود در برج مؤنث و ربع مؤنث زن بود یا شبیه بزنان همچنین و

مریخ در ... بود و عطارد چون شرقی بود در برج نر و در ربع نر بود و اگر مغرب بود در برج ماده و ... بود یا اگر

... کواکب نر بود یا مؤنث ... شهادت ... بود ... منسوب بود و اگر طالع

برج مذکر بود و صاحب ساعت در برج مذکر بود مرد بود و اگر طالع برج مؤنث بود صاحب ساعت مؤنث

بود زن بود و اگر یکی مذکر بود دیگر مؤنث مرد بود شبیه زنان یا زنان بود مرد **فصل سی و هفتم**

در معرفت آنکه دزد آزاد است یا بنده تن درست است یا معیوب بنگر بدلیل دزد اگر سعد باشد

در برج منقلب باشد ... آزاد است و اگر نحوس بود یا کواکب نحس بود دزد بنده باشد و اگر دلیل دزد

در خانه ششم بود و در برج ... بنده باشد و اگر دلیل از دو صاحب ... بود ...

... و اگر در هبوط باشد یا ناقص ... بر ضعف ... معیوب بود و اگر ... منتقل بود

شدت بود و اگر ... **فصل سی و هشتم** در صفت آنکه دزد دراز بالاست یا

بالا اگر کواکب ... دراز بالا باشد و اگر کواکب ... در ربع شرقی باشد یا در نجوم ... از

مرکز وسط ... دراز بالا بود و اگر کواکب وسط ... در برج مستقیم الطلوع ... در ربع شرقی و دراز

بالا بود اگر در برج ... بالا بود و اگر در ربع شرقی ... دراز بالا و شمالی و جنوبی میانه بالا

در برج ... کوتاه بالا و برج مستقیم الطلوع راست قد و معوج الطلوع کژ قامت **فصل سی و نهم**

بالفعالی

باشد یا باشد کنی زن بود و اگر آن زن ... باشد

یا سا قطع

و اگر کواکب ... میانه بالا

و اگر ... بالا نشان میانه بالا بود

۱۰۹

در معرفت آنکه دزد ... یا ... اگر دلیل دزد در ربع و حیدین باشد یا در برج ... الاولاد

یا دوست کواکب ... اگر خداوند برج دلیل دزد ... ناظر باشد ... یا

صاحب شرف آن برج یا صاحب ... آن برج یا صاحب ... دهم آنگاه که اگر این ... یا بعضی دلیل

دزد ناظر باشند ... یا ... باشد و اگر دلیل دزد ... کواکب

در برج ذوجسدین باشد دزد دو ... باشد و اگر ... باشد ... دلیل الولد

دلیل دزد یکی باشد دزد تنها باشد **فصل چهل** در معرفت آنکه دزد ... کرده است یا روز اگر دلیل

دزد کواکب لیلی باشد ... در حیز لیلی بود یا در تحت الارض باشد دزد در شب کرده باشد و اگر کواکب

روزی باشد یا در برج روزی باشد خاصه در حیز روز باشد یا فوق الارض بروز کرده باشد و اگر بعضی

... روز باشد و بعضی ... شب میان شب و روز کرده باشد و اگر ... باشد

نزدیک آفتاب فرو شد کرده باشد و اگر ... نزدیک طلوع آفتاب بوده باشد کواکب ... برج

روزی بود ... در برج ماده شب بود **فصل چهل و یکم** در معرفت آنکه دزد جوان است یا پیر بنگر

بدلیل دزد اگر در اول برج باشد یا شرقی باشد دزد جوان باشد و اگر میانه برج باشد ... شرقی

باشد ... مغربی ... که میان ... آفتاب بود ... باشد از ... این ...

میان پیری و جوانی باشد و اگر در آخر برج باشد و مغربی باشد دزد پیر باشد و اگر مخالف باشد

... حکم بمردی کن ... طالع جوان باشد و در ربع جنوب ... و در ربع مغرب میانه باشد و در

ربع شمالی پیر ... و اگر دلیل دزد عطارد باشد جوان باشد و زهره هم جوان باشد و ... کلان

در ربع جوان باشد آنچه به پیری و مشتری کهل بود و زحل پیر بود و ... آفتاب مشرق دلیل

برجوانی و مغرب دلیل کند بر پیری و مقام اول دلیل کند بر پیری و ... دلیل کند بر کهل ... میان

شرق و مغرب بود و مقام ثانی دلیل کند بر پیری و قمر در ربع اول دلیل بر جوانی باشد و ربع دوم

سرنائی

باتو زبرج ... العود

فصل در معرفت ... دزد کرده ...

بر برنائی و در ربع سوم دلیل کند بر کهلی و در ربع چهارم دلیل کند بر پیری و گفته اند ... باشد و اگر

خواهی که سال تحقیقت بدانی از دلیل دزد درجه طالع ... دلیل بنگر ... و ... بیرون

از حیاتک ... در اول کتاب ... سال ... دلیل ... بنگر ... سال کبری

وی چند است بنگر ... دلیل در آن برج که هست چند درجه است ... ربع است ...

نصف هم و آن مقدار از سال کبری بر گیر آنچه بیرون آید سال دزد باشد **فصل چهل و دوم**

در معرفت آنکه این دزد در شهر اندر است یا بیرون شهر بنگر بدلیل دزد و اگر ... سوم ...

یا ناظر باشد ... دلیل دزد در این موضع باشد این دزد از شهر بیرون رفته باشد و قصد ...

دور کرده و اگر دزد ... باشد در شهر باشد خاصه که برج ثابت باشد و اگر برج ذوجسدین باشد

خواهد که بیرون رود الا هنوز نرفته باشد و اگر برج منقلب بود در شهر از جائی بجائی نقل کرده باشد

از ... باشد نزدیک شهر بود و اگر ... باشد ... رفته باشد و اگر دلیل از

آخر برج باشد خواهد که از جائی که هست بیرون رود و اگر در اول برج بود بیرون رفته باشد

ولیکن ... باشد و اگر دلیل دزد از تحت الشعاع بیرون آمده باشد ... باشد

... در ششم یا ... دهم باشد از شهر بیرون رفته باشد و اگر دلیل کند دزد ... برج

صاحب طالع بخلاف آن برج باشد این دزد از شهر بیرون رفته باشد و دور افتاده باشد و اگر صاحب

طالع ... از ... اتصال ... افتاده باشد و اگر هر دو در یک ربع باشند در شهر باشد **فصل چهل و سوم**

اگر دلیل دزد در برج آتشی باشد یا ربع شرقی ... جهت مشرق رفته باشد و اگر در ربع

خاکی بود در ربع ... جهت جنوب رفته باشد و همچنین ... و اگر خواهی که بدانی که ...

... کدام جایگاه است بنگر بدلیل دزد که در کدام برج است و آن برج از کدام طالع بکدام جهت دلیل کند

خانه دزد هم بر آن جهت ... و اگر صفت جای خواهی بنگر تا آن برج از کدام مثلثات

و اگر شمس ... جوان ...

و ... در معرفت آنکه دزد ... کرده ...

هم بدان مثلثات منسوبست چنانکه در باب ... شده لغو شده از مثلثات ... دلیل کند [illegible]

در خانه ... است ... صنعت کن **فصل ...** در معرفت آنکه مال مسروق بکه داده است ...

میان درجهٔ طالع و میان وتد چهارم اگر درین میان کوکبی باشد پس دلیل کند که مال مسروق ...

و صفت آن کس بر صفت آن کوکب است ... از درجه ... [illegible]

آن کوکب دلیل آن کس است که مال مسروق بوی داده است ... [illegible]

[illegible]

فصل ... [illegible]

[illegible]

فصل ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

فصل ... [illegible]

فصل ... [illegible]

فصل ... [illegible]

۱۰۸

باشد مال مرد باشد و اگر مؤنث ... مال زن ... اگر ... برج ... [illegible]

[illegible]

فصل نهم در معرفت آنکه مال مسروق باز آید یا نه اگر صاحب طالع ... مال مسروق متصل باشد مال باز آید ...

و اگر اتصال ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

فصل ... [illegible]

فصل ... [illegible]

فصل ... [illegible]

[illegible]

چنین بود فرزند و همین باشد لیکن بهمین مرز و رشت باشد و اندیشه پاک و خداوند عقل ها و مردم دروغ بود
ایسح مرا دل باشد و همیشه شاد باشد چون خشم گیرد و جای او رشت و تمام باشد و پرخوری باشد و دراز زبان
و دهن و اشکم فربه باشد و جامه سرخ و سپید دوست دارد و چون راه رود گوش کشیده بود و کلان گوش و کلان دهن و کلان بینی و دو چانه
و دانشمند و اگر دلیل زرد و گشتری باشد سپید دوست باشد که بر دل زند و مردوار بود و گوشه نیاز و دراز بالا و درشت روی
بود و اگر ازیشان سیاه چشم باشد کلان چشم باشد سپید و تحفه شان مروارید ماند نیکو چشم نیکو ابرو باریک ابرو و درشت
باشد نیکو و نیکوی فربه باشد نیکو خوی و مردم شادی دارنده حسن و جمال ها بسیار نگاه دارنده باشد و نیکو روی
و اگر دلیل مریخ باشد سرخ روی و سرخ موی باشد که لعبتش سرخی زند کبود چشم باشد و باریک چشم و ابرو
تیز نگرنده گرد و سر و روی باشد بارنگ کبود باشد کمان ابرو باشد سر تیز و کشیده باشد و ابرو درشت
نیکو باشد نیکو اندام باشد فرشته موی باشد و باریک موی باشد دراز و هموار دل و روشن و باریک میان بود و بهار
و طراوت رونده باشد بسیار کم باشد اما شرط بود و مفسد و شریر باشد و دل آور و پیش رونده باشد عیب و بد
زبان و شتابنده باشد و بدنام و دلاور مرد باشد باک باشد و زانکه گوید مرده و دراز که مردانه و گوید باک نداو
و حریص باشد بکار زنان با قوت بود و دروغ گوی و بی حیا و نیکو جنس بود و شتاب کننده و دراز
کار باشد و گنده اندیشه بالا باشد و اینجا موی و اگر دلیل زهره باشد سپید پوست باشد و پاکیزه باشد و مردوار و بد
و کوش به بی زند از جمله آنکه تنگ پوست باشد چون کبود باشد و گشاده روی نیکو چشم و ابرو باشد و فراخ چشم باشد
لیکن سیاهی بیشتر از سپیدی بود و ابرو باشد شیرین روی و شیرین سخن باشد و ابرو در میان باشد و گرد زنخ
میانه بالا و کوتاه موی و گونه بسیار روشن بزرگ بود و گوشت آگنده باشد و دوستدار خداوند بود و شادی باشد
نرم سخن و دوست دارای باشد با الفاظ و پاکیزه باشد و خوش آواز و با لحن و اگر دلیل عطارد بود چنگ اندام
کشیده ریش باشد باریک ریش باشد و سپید پوست بود به زردی زند با سیاه چهره و باریک
بینی باشد و نیکو دانستن و در کمانش [illegible] و سیه ابرو و تیز فهم و زیرک و با زبان آور و سخن گوی

بود و رست

و فایش باشد

سخی

با کیزه و دم

لوز است و بسیار سخن بود و سخن تیز گوید و باریک لطیف است و میانه بالا بود و موی شان بود و آهو چشم
خرد گوش بسیار باریک باشد و زیرک و زرنده بود و درشت موی باشد و سیاه و نیکو موی تیز نگرنده بود و نیکو زبان و شیرین
سخن و اگر دلیل شمس یا قمر باشد بهر حال که بهر صفت که باشد با منصرف نظر یا جامع الا انکوکب دلیل که صحبت او زد
و اگر خالی باشد پس از شمس یا قمر حکم کن اگر دلیل شمس باشد سپید پوست باشد که به زردی زند میانه
بالا و بزرگ اندام و سطبر استخوان باشد پاکیزه گون و رنگ بود سرخ موی باشد که به زردی زند مانند زنخ
و زبان آتش و در چشم او زردی بود و اگر گرد چشم بود با منش چشم و چشمش نیکو بود و فراخ باشد و گوش باشد
گرد سر و روی و دل آور بود و کم بد سپید سیر باشد که این بود یعنی از کسانی که گویند طیب باشد
تعصب و با همت باشد و نیکو و سخن شتاب زده کند و انصاف کننده و بهمین روی باشد و فراخ چشم و اگر دلیل زد
قمر بود گرد سر و روی باشد و سپید پوست چهره روی و نیکو روی باشد و نیکو اندام است لالای زود رونده
حیای کننده و با کار و سخن گوش کننده و سخن جامع باشد و دو چشم او که باریک تن بود تا بکار در چشم
دل بود برای زیان دو رسمان ازهر آن بود و کاری بود کرونده بود نیک دوست بود دلیل چون ایشان
بود بد اندام و زشت و دراز و فربه باشد و چون آن دانسته شد بگو بدین که در کدام برج و کدام
کوکب مقبل است و در وی بنگر کدام متصل است و در کدام برج است از فلان و در آن کوکب
و آن برج صفت کن و درست آید اگر دلیل در حمل باشد بدین بگو که بسیار موی باشد ابرو و موی انبوه
داشته باشد گشاده آواز بود بی چشم بود و کلان چشم و برون آمده نیاید و سطبر روی بود بلند در
کشیده بینی بود ریش تنک بود و گوش بزرگ بود باریک ساق میانه بالا بود فرو نگرنده بود و در
موی بود و بلکی باریک باشد و موی پیش فرنشنده باشد نیکو گفتار و نیکو سخن باشد و نیکو اندام بود بار و لهو
و اگر در دختر کمتر بود است دراز و دو آبله باشد اگر دلیل در ثور باشد بهمین پیشانی در کشیده باشد و در
کشیده موی بود بلند آواز بود و پهنای سطبر باشد موی سرش انبوه باشد و درشت و بزرگ چشم شد

اکنون یاد کنیم هیلاج و نهایت جوارده برج را بیز تا آن بمن تر آید اکو

سطبر ابرو باشد و فراخ سوراخ بینی و دم زننده باشد از هر چیزی خوش آید و باشد بهمین سبب و در آن قدم
باشد فرمینده بود کم شنونده باشد و در هر چیزی کور دل و حرام خور و تند خو بود سیاه چشم و سیاه و مانده شده
سیاهش بیشتر از سپیدی بود و اگر در جوزا بود میانه بالا بود پهن سینه و پهن کتف بود سبز رنگ و نیکو زبان معتدل
نیکو ریش و نیکو روی و در این رشید که اصلع بود و نیکو گوش و دست بهتنده و اگر در سرطان بود سیاه چشم بود و بدان
آمده زرد بود و سپید پوست بود زرد لون مایل و در روش کلو باشد برون آمده چشم بود گرد و دندان کج
با کثر حیزی بر جمله او بود و پهن پشت و چشمش بسیار کشیده بود چنگ اندام و بزرگ بالا بود و بزرگ کتف و نیکو
بالا بود بخت و دراز باشد و ریش و موی گرد زننده موی و موی شده و میکون موی و اگر در اسد بود بروی
درشت بود و بسیار بود و ریش و دو دانکلی و سوار باشد فرو فرو خشم باشد تیز نگرنده باشد سطبر بینی
بود سوراخ بینی فراخ باشد باریک ساق باشد کوتاه گردن و سطبر گردن بود و سطبر بازو و سطبر کتف
و سینه آکنده باشد و شکم باشد معتدل سر و اندام بود گرد چشم سرخ گونه بود و سرخ موی عمرا ول
زرد بینی بزرگ بود و نیمه زیرین خورد و باریک ساق بود موی گردن انبار بود و بخت و اگر در سنبله
بود معتدل نه سرخ باشد و معتدل خلقت و معتدل گوشت و بزرگ سر باشد و فرشته موی باشد و در
ساعد و اطراف اندام موی باشد و گرد زننده راه باشد و دو دیگر بود بعقل و صلاح گراینده
و راست کار و وفادار باشد و خداوند ادب بود و اگر میزان بود سپید پوست بود و درازی بینی و دراز
گردن بود سیاه موی باشد باریک ساق و راست اندام بود نیکو روی کوشت بود کشیده گونه
انگشتان باشد و لبهاش دراز بود و جنس و بیتش بسیار افتد نیکو سخن و حاضر جواب و راست کار بود و خداوند
لهو و بازی بود و حریص بود بکار زنان و اگر در عقرب بود برون آمده پیشانی بود و موی سرش بسیار بود
کشیده موی بود و ابروش جدا جدا ایستاده بود و میش چشم و کلان چشم بود و گرد ریش و گرد سر و دراز گردن
و روش سپیدی و سرخی زند و بود کم شیر زند کوتاه دست و دراز ساق بود و فراخ سینه بود و کوفی

زاد از

کف

باشد دراز و برون آمده و کوتاه بود بدخو و بد همت باشد و تیز و انگیز و پیشه آوری دگر که او فرزند شده
هر چیزی شنیدند بکار زود دارد و ساده دل بود و اگر در قوس بود پهن پیشانی بود و دراز روی و فراخ دهن و سطبر لبهای و دراز بود سر و شانه که ریشه زیرین لب از زیرین لب بود بهایش دراز بود
ساعد ایشان پهن بود فرو کشیده ریش بود و دراز ریش و سرخ رنگ و گوشت و چشم تیز نگرنده و بسیار نفقه کننده و آکنده ساعد
فراخ کار بود و بکمر نگرنده بود پر و آلی طمع سبوران بود و دو کرد اصلع و اندک موی بود و اگر در جدی بود دراز
روی و زنخ زرد و سرخ موی بود و فرو کشیده گردن بود و نیز از در زنگ شده بود و در سده با الفاظ سطبر بود
و بدخو و موی بسیار نیکو اندام و نیکو مست بود و باریک اندام و باریک ساق و فرو هشته شکم بود و دراز ریش و نیکو بود
خود گردن و طمع بود و سبک رو و اگر در دلو بود کلان سر و میانه بالا و باریک اندام بود و هم فرود روی
و باریک بود و همه دیگر این پهلو ریش و دراز روی باشد و باریک ساق و پیش بزرگ زرد و نیکو باشد و با اعتدال در
حرص باشد بر کرد کوه و مال و بر حمل صعب او و در آب شیرین و شراب خوردن و کشتی و با کار دراز
در حوت بود نیکو گردن برون آمده پیشانی فراخ دهن بود و دندانهاش بخیلت چنگ اندام و کم گوی
بود و کم سخن و درشت و روی سیاه موی و خوش و سر و شانه بود کشاده ابرو سپید پوست سیاه چشم اندام

فصل پنجاه و چهارم در دانستن اینکه بر اندام او در هیچ علامتی باشد بنگر به دلیل زاد اگر در جدی باشد
اثری و در اعلامش بر سر باشد نیکو و ظاهر و اگر در درجه اول باشد بر سر باشد و اگر در درجه ثانی بود بر دو
باشد و اگر در درجه سوم باشد بر زنخدان و دو حروف زنخ و اگر در چانگاه بخوانی باشد آن علامت بدو نیک باشد
و اگر دلیل در ثور بود آن علامت در گردن بود و اگر در جوزا بود بر کتفها و دستها بود و اگر در سرطان
آن علامت بر سینه بود و اگر از طالع تا غم بود از جانب راست بود و اگر در هفتم با طالع بود از جانب چپ بود
و بهمین حکم بر دوازده برج و درجه هر برجی تا بر سر اسافل بود و اگر دلیل در دو شمس زنار بود و در جانبهای
شر بود آن علامت بود و دیگر باشد و اگر بر حمل باشد علامتش بر سر بود با علامتش زشت و اگر مریخ بود آن علامت

مقبول با مسعود بود که علامت خوب و زینت باشد و اگر با منحوس

و اگر انجوس بود آن علامت بر ناف حکم باید

فصل ۵۴

خواهر یا فرزندان سباع بود واگر در شمس بود اهم خواهر بود با سباع گردد واگر زهره بود زهرت و تجمل بود

واگر عطارد بود دوستی بود یا نقاش واگر در قمر بود بگوی ناظر حکم کن یا از کوکب منصرف واگر فا دا این بود از

برج حکم کن واگر دلیل از علامت خیر و شر برسد بنگر بدلیل طالع کر از کدام خانه است از آن خانه حکم کن اگر

در طالع بود علامت بر سر بود واگر در دوم بود بر گردن بود همچنین تا دوازدهم **فصل پنجاه و پنجم**

در بیرون آوردن معنی نام دل و نیکو دلیل را در گرد در کدام خانه است معنی نام در زد برمعنی آن خانه باشد اگر دلیل از

در طالع باشد و قطب بود نام معتدل باشد بمعنی زندگانی و عمر و عیش چون یحیی و عیسی و زکریا و مانند آن واگر در

دوم باشد بمعنی نام بمعنی مال و اخوان چون مالک و دینار و زر و زید و زیاد و مطیع و مانند آن واگر در سیوم باشد

و مسعود بود نام انبیا و صالحین و اولیا باشد واگر منحوس بود نام اقربا و برادران بود چون خلیل و

صدیق و اخوان و مانند آن واگر در چهارم بود نام قدیم باشد چون آدم و نوح و نام قاسم و نام پدر

و اجداد باشد و مانند آن واگر در پنجم بود بمعنی ولد و ولید و سعید بود و عطا و رسول و آنچه بدان ماند

واگر در ششم بود بمعنی عبید باشد چون نام چهره داران و نام بندگان واگر در هفتم باشد نام [illegible]

باشد [illegible] زنان باشد مر دراز نام باشد چون [illegible] واگر در هشتم باشد بر ملک

موت و میراث بود و ظلم باشد واگر در نهم باشد بمعنی نام دین بود و یا شریعت چون مؤمن و مسلم و نام آنچه

در دنیا و صلحا و تابعین ازین و مر دو حکمت و فاطمه و مریم واگر در دهم باشد بمعنی نام بر معنی علا و فخر

علا و علا والعلا باشد و شرف و اشرف و افتخار و فخر و رافع و رفیع واگر در یازدهم بود بمعنی فرح و

و مقصود و فتوح چون حبیب و مجید و حسن و حسین و صادق و سعد باشد واگر در دوازدهم بود بمعنی [illegible] باشد

خشم و قبض بر معنی اعدا و عدو و دشمن و مانند آن **فصل پنجاه و ششم** در بیرون آوردن

ترکیب نام اگر دلیل را اتصال و قران باشد اگر از تثلیث ترکیب نام کند هر سه حرف باشد از پنج حرف

اگر از تسدیس باشد هر سه حرف باشد یا از شش حرف واگر از تربیع و مقابله باشد چهار حرف

یا هفت

لو ها هفت حرف واگر دلیل را اتصال و قران نبود واگر در طالع باشد یا در اوتاد چهار حرف بود

اگر از هفتم بود هفت حرف باشد واگر در تثلیث طالع بود سه حرف بود یا پنج حرف واگر تسدیس طالع

بود سه حرف یا شش حرف بود واگر در خیمه دن بود نام برد در ترکیب باشد چون عبدالله و عبدالرحمن واگر

در برج منقلب بود سه حرفی باشد ناقص واگر در برج ثابت بود باشد تام باشد مفرد و صحیح باشد و نام را

معنی آن برج باشد که دلیل در وی است اگر دلیل از طالع و از نظر ساقط باشد بنگر برج هفتم عدد حرف

نام در زد بر عدد حرف برج هفتم باشد چنانکه حمل ثور را سه حرف است هر سه حرف دلیل کند جوزا و عقرب

را چهار حرف سرطان سنبله میزان را پنج حرف دلیل کند و نیز دلیل کن عدد حرف نام از عقد

حرف دلیل چنانکه زحل سه حرف است و مشتری پنج حرف و [illegible] سر هفت [illegible] و به لفظ

نکر [illegible] الحرف باشد و [illegible] معنی اصل کتاب کو ید بنگر بدلیل در آن حرف و [illegible]

و حرف [illegible] تغییر شد و کدام حرف است که حرف بکم چنانکه از زحل رح و از مشتری م و ت و ر و

از مریخ ز و از شمس س ش و ت از زهره ر ا ف ر و از عطارد ع و ط و ز و از قمر ق و م و بکر

و در کدام برج است و حرف مشدد کم فا حش تر باشد بلفظ و گفتار بکر و حرف منزل [illegible]

دلیل در درجت اگر [illegible] نام برج [illegible] دلالت کند [illegible] قیاس نام بکر بدالت دیا بنده کر

حرف دلیل رهنمون باشد بر ترکیب نام چنانکه دلیل اگر بدرجه اول باشد حرف اول از آن نام باشد

حرف اول دلیل کند با مند حرف اول برج یا مانند حرف اول منزل واگر دلیل در درجه دوم باشد اول

حرف از آن نام مانند حرف دوم باشد از دلیل یا از برج دلیل یا حرف یکی منزل واگر در درجه سیوم باشد

دو حرف از هر دو حرف اول شده باید گرفت و حرف سیوم از حاصل بیشتر دوم و حرف چهارم از [illegible]

سیوم برج توان دانست چنانکه در دلیل صفت کردم مثلا دلیل در حمل باشد بدرجه اول و دلیل مشتری

اول حرف سیم آید و حرف دوم از نام از حاصل ششم حمل گرفتم شمس و حرف سیوم از حاصل [illegible]

نام اگر قسیم مشتری و حرف چهارم از حاصل بیشتر سیوم آن از زحل بود و همچنین تا آخر بدان از باب مثلثات

و منازل است این قیاس و نفهم حروف جمع کن هر درست است نام بیرون آید و باشد که [illegible] معنی نام

کوکب ناظر باشد که دلیل بقارن باشد و نیز قیاس گیر در آن زمین که باشی کراغلب اهل جهت سال

قیاس بیرون آید واگر نام عربیان باشد نام عجم نام کواکب بروج و منازل پارسی کن بلفظ آن قوم

و از دو نام بیرون آرد اگر نام ترک باشد نام کواکب و دلیل و بروج و منازل بلفظ ترکی کن و هر اقلیمی که باشد

نام کواکب و بروج بر لفظ آن قوم کن تا نام بیرون آید همچنین قیاس گیر از کوکب دلیل و طبیعت وی اگر دلیل

میل شمس باشد در طالع یا و سعد اسما نام بر معنی نام ملوک و اشراف باشد واگر دلیل قمر بود بر معنی نام بیگان و

جاسوسان و عامه مردمان بود واگر مریخ بود بر معنی نام سرهنگان و لشکریان و اهل حرب بود نام اهل عجم و بعثان بود واگر

عطارد بود بر معنی نام کودکان و کنیزکان بود و نام دبیران واگر زحل باشد بر معنی نام بندگان و مردمان

و حبش و هند بود واگر دلیل مشتری بود بر معنی نام صالحین و انبیا و اولیا بود واگر زهره باشد بر معنی نام اهل طرب و لهو

نام خاندان انبیا اگر صالح باشد یا اشرف باشد و در شرف باشد مقبول واگر خراب باشد نام مغنیان و زنان

و مطربان و مخنثان و شعرا باشد اگر دلیل در وتد باشد یا در شرف در خطوط خویش نام معروف

و مشهور و نیکو باشد واگر در هبوط باشد یا ساقط یا در وبال جایگاه مجهول بود نام مجهول باشد و صورت

برج یا بر معنی کواکب ثابت که عظیم القدر باشد بر المعنی باشد و چون خواهی که بدانی که کدام کوکب ثابت از

حمل است صورت و از الصور آنچه که بوجه برون از رتبه است از صور آنچه نزدیک است [illegible]

و از سعد و از ده خانه اگر نام معلوم شد بنگر اگر معلوم شد حرف دلیل و حرف برج دلیل حرف منزل اسم

برگاه عربی نیوسی و نیک کن نام هر چند حرف دلیل کند چنانکه مثل اکردیم که حروف شد و بلفظ و گفتار بیگ کدام

پیدا کن که کدام نگاه دار واگر دلیل [illegible] در ربع اول است از بروج اول حرف بود واگر در ربع دوم

[illegible] از حرف دوم بود واگر در ربع سیوم بود حرف سیوم بود واگر در ربع آخرین بود حرف چهارم بود

تا بیست و دو تیم باشد

ودیگر از حاصل بیشتر اول بگیرد و دیگر از حاصل بیشتر دوم و دیگر از حاصل بیشتر سیوم چنانکه از دلیل صفت کردم

واگر نام از چهار حرف باشد سیوم و دیگر حرف از قمر بگیرد و دیگر از حاصل برج قمر چنانکه از دلیل صفت کردم

این باب [illegible] تامل کن و نگاه دار که بغایت درست است واگر دلیل نام جزو برسد از طالع و از دلیل طالع

قیاس کن نام هر که برسد از آن برج و از حاصل بیشتر و منزل حکم کن واگر دلیل ساقط بود از طالع و از برج

قیاس کن درجه دیگر و باشد چه نام خبر لگام و هو بر باشد و بیرون آید و آنجا است که ثبت و شش حرف

برج از دوازده برج قسمت کن و بدانکه هفت کوکب قسمت کن تا هر برجی و هر کوکبی را چند حرف آید و حرف [illegible]

نگاه دار و بنگر که دلیل در کدام برج است و در کدام درجه در اول حرف اول درجه دوم حرف دوم

سیوم با حرف سیم تمام اول حرف اول نیمه آخر حرف دوم هر کوکبی را چهار حرف آید بنگر که دلیل در کدام

ربع است از برجی اگر در ربع اول بود حرف اول بود در ربع دوم حرف دوم در ربع سیوم حرف سیم در ربع چهارم حرف چهارم

از اول آن نام و بار [illegible] اول بگیرد و در کدام و مثلثات از برجی و حرف دوم از نام آن حرف باشد [illegible]

حرف سیوم از بیشتر سیوم و حرف پنجم از برج [illegible] قیاس کن تا نام بیرون آید والله اعلم بالصواب

حمل ابج ثور کهمو جوزا زحط سرطان ی کل اسد م ن سنبله س ع میزان

ف ص عقرب ق ر قوس ش ت جدی ث خ دلو ذ ض حوت

ظ غ زحل ابج مشتری ه وزح مریخ ط ی ک ل شمس م ن س ع

زهره ف ص ق ر عطارد ش ت ث خ قمر ذ ض ظ غ حمل ج م ل ثور ث در جوزا

ج و زا سرطان س ر طان اسد ا س د سنبله س ن ب ل ه میزان م ی ز ا ن عقرب

ع ق ر ب قوس ق و س جدی ج د ی دلو د ل و حوت ح و ت زحل ز ح ل مشتری م ش ت ر ی

مریخ م ر ی خ شمس ش م س زهره ز ه ر ه عطارد ع ط ا ر د قمر ق م ر ربع اول از

برج هفت و نیم بود و ربع دوم پانزده درجه و ربع سیم بیست و دو درجه و نیم و ربع چهارم تا آخر برج [illegible]

در دانستن حال اسباب خفیه

113 **فصل پنجاه و هفتم** در آن که چیزی که از خصوصیت دزد [illegible] طالع و صاحب طالع و قمر و کوکبی

[illegible] در طالع دلیل غایبت و کوکبی که قمر از وی منصرف [illegible] کوکبی که در مقام باشد [illegible]

دلیل مسئول عنه است و وسط السما [illegible] صاحب [illegible] و دیگری که در وی باشد [illegible]

برج قمر دلیل [illegible] صاحب برج مسئول عنه [illegible] مسئول عنه [illegible]

[illegible] که خصوصیت از [illegible] بعد خصوصیت [illegible] اگر قمر مقبول باشد [illegible]

[illegible] و چون [illegible] مقبول [illegible] شد [illegible]

در هوم یا فوق الارض باشد [illegible] و اگر [illegible] مائل باشد در برج ششم [illegible] تحت الارض باشد [illegible]

[illegible] مسئول عنه باشد [illegible] هر کدام که [illegible] آغاز کننده خصومت [illegible]

آغاز کننده خصومت باشد [illegible] از کدام کوکب [illegible] از طالع [illegible] یا دو [illegible]

[illegible] آغاز کننده خصومت [illegible]

در [illegible] **فصل پنجاه و هشتم** در دانستن [illegible]

[illegible] بود [illegible] متصل [illegible] بنظر عداوت [illegible]

[illegible] باشد [illegible] آن [illegible]

[illegible] باشد [illegible] اتصال کنند

[illegible] مسئول عنه [illegible] بود [illegible] از آن برج [illegible]

[illegible] **فصل پنجاه و نهم** در دانستن حال خصومت [illegible] طالع [illegible]

دلیل [illegible] قمر [illegible] باشد [illegible]

[illegible] مسئول عنه بود [illegible] مسئول عنه بود [illegible] طالع [illegible]

[illegible] در برج منقلب بود [illegible] دیگر [illegible]

در [illegible] **فصل شصتم** در دانستن [illegible]

[illegible]

114 [illegible]

[illegible] **فصل شصت و یکم** در دانستن [illegible]

[illegible]

[illegible] **فصل شصت و دوم** [illegible]

[illegible] **فصل شصت و سیم** [illegible]

[illegible]

115

کشته
الشجاع باشد از خانهٔ چهارم دلیل کند بر درازی خصومت که هیچ گونه گسسته نشود و اگر میان هر دو
دلیل اتصال مودت بود و قبول میان ایشان صلح بود و اگر کوکبی میان هر دو دلیل نور نقل کند
با جمع نماید صلح میان ایشان از جهت متوسطی بود و بنگرد آن کوکب خداوند کدام برج است از طالع
و کوه هر آنکوکب آن برج دهد یکی گسستن در میان آید و صلح افکنند و اگر آن کوکب ناقل یا جامع از دلیل
سایل منصرف شود و به دلیل مسئول عنه متصل شود سایل صلح جوینده بود و اگر بعکس بود مسئول عنه صلح جوینده بود
و اگر هر دو دلیل قران کنند صلح میان ایشان از جهت یکدیگر باشد بی آنکه کسی در میان در آید و اگر
صاحب وسط السماء بایشان نظر کند پیش از آنکه قرار کنند صلح میان ایشان از آنکه سلطان بود فصل
شصت و چهارم در دانستن عاقبت کار ایشان که در خصومت چگونه بود اگر صاحب طالع یا برج رابع یا کوکبی
در برج چهارم یا صاحب برج قمر یا صاحب طالع هر کدام از ایشان در وقت مسئله باشند مسعود و مقبول افتند دلیل کند
بر نیکوئی عاقبت سایل و اگر در شرف بود یا صاعد عز و جاه و منزلت زیادت شود و اگر ساقط بود یا در وبال
یا منحوس بود یا راجع خواری و ذلت رسد از جاه و منزلت بیفتد فصل [illegible] مذموم بود و اگر ... از هفتم
صاحب وسط السماء مقبول و مسعود یا در هبوط بود یا ناقص در وبال نحوس یا راجع محترق ذل و خواری
بود مسئول عنه را و [illegible] وزارت جاه و منزلت بیفتد
تغییر ... و در خصومت [illegible] کار خصومت کرده و پشیمان بود

فصل شصت و پنجم در کمیت در کار حرب و دانستن دلایل حرب و اسباب آن بنگر طالع و صاحب طالع
و کوکبی که قمر منصرف است از وی و کوکبی که قمر بدو متصل است دلیل است بر سایل و آغاز کننده حرب
اگر قمر را و الانصراف نبود بنگر بهفتم و صاحب هفتم و کوکبی که قمر متصل باشد بدو و مریخ متصل باشد هر
دو دلیل مسئول عنه است ... مریخ از سیم کوکبی منصرف شود و هیچ کوکبی متصل نشود بجز از زحل و مشتری
بنگر درین حکم کوکب مریخ ... ناظرست به ... اتصال و انصراف ایشان حکم کن در هر ... دوم

دیگر

دیگر بر در دوم بود دلیل لشکر و حشمات و وسط السماء و صاحب وسط السماء دیگر کوکبی که در دوم بود
دلیل یاری گران و حکمت سلطنت ... آغاز کننده اگر آغاز کننده سایل باشد و هفتم صاحب هشتم و کوکبی
که در هشتم بود و صاحب برج نهم دلیل اعوان و حکمت سپاه مسئول عنه است وسط السماء و صاحبش و موضع قمر
دلیل است بر جوانب میان ایشان و گرد باشد از صلح و ظفر چگونه بود اگر ایشان حرب ... طبیعت
مریخ و طبیعت کوکبی که از مریخ منصرفست و صاحب برج مریخ و مکان مریخ از طالع دلیلیست ... خاصیت
حرب که از جهت الملازمه فصل شصت و ششم در دانستن با حوادثی که میان سایل و مسئول عنه در حرب
بود بنگر بوسط السماء اگر قمر در وی بود میان ایشان رسولان بود و اماد شد ... اگر کوکبی میان
این دو دلیل نقل یا جمع بود و اگر در وسط السماء عطارد بود دلیل کند بر آمد و شد نامه و کتابت و اگر مریخ باشد
دلیل کند که حرب در فتنه ظاهر شود و اگر زحل باشد دلیل کند بر درازی حرب و دوام عداوت ... انقطاع ...
کند بایتلاف کنند به برج دیگر و تباه ... آنگاه ... دلیل کند بر بودن کارزار چندگاه ...
با خروج ... زود ... و اگر مشتری بود دلیل کند بر قومی ... سالاران والیان صلح طلب ...
عطا یا و اگر زهره بود ... عطا دهد ... و اگر در وسط السماء کوکبی نبود صاحب
وسط السماء دلیل کند و اگر عطارد بمریخ ناظر بود با متصل بود بنگر بمریخ اگر متصل بود بسعدی یا ناظر ...
در ... شدید ... دشمن ... و اگر عطارد بمریخ ناظر نباشد و بسعدی متصل باشد ...
خویش تبدیل کند ... و اگر عطارد ... کند ... کارزار ...
آید و اگر عطارد ... و اگر آن نحس مریخ بود ... آن سپاه ...
هر دو دلیل منحوس شوند میان هر دو قوم کشش بسیار بود اگر هر دو دلیل ساقط باشند و مریخ با ایشان ناظر بود
هر دو گرد در کار حرب ... نمایند و ... که آنگفته موقوف ... و اگر سهم السعاده با مریخ باشد
در وسط السماء خون ریزش بزرگان بسیار بود خاصه که قمر زاید بود و متصل بود بمریخ ... دلیل

116

و ملک مال عام
حرب میوک بود ... که برج شمس منقلب باشد ... طالع ... اربع ... مریخ
در ... باشد ... خاموش کند خاصه که مقبول باشد و اگر در وسط السماء و طالع بود حرب
ظاهر شود ... هفتم ... و میان بیرون آیند ... و اگر مریخ مشتری مقبول بود
حرب ... که ... از درجه مریخ تا بدرجهٔ عطارد ... طالع ...
و از طالع بعکس ... چون مریخ ... حرب باشد ... حرب ...
و صاحب ... شرف زحل ... حرب بود آنکوکبی که شرقی بود قوت ... فصل شصت و
هفتم در دانستن آنکه سپاه بسیارست یا اندک ... از درجه قمر تا درجه عطارد ... از علو برج
میان ایشان حقیقت سپاه بسیار باشد و اگر طاق باشد اندک بود چون خواهی که بدانی
که عدد لشکر چند است بنگر بدلیل خصم کدوری ... سپاه تا در کدام برج بود و درین برج
از ... صغری چند دلیل کند ... زیادت کننده و نقصان کننده ... چنانکه در باب ... گفته
شد و این آنگاه باشد که کسی سوال کند که سپاه چند کدام است بدلیل طالع نگر ... کرد
اگر از سپاه خصم پرسد و دشمن از صاحب هشتم نگر دار ... که پدید آمده باشد که ایشان ...
ملک ... از آن بر بدکار ... و از دلیل هشتم بگر عدد مردان و در هم کارزار ... طالع دلیل آغاز
کننده حرب است ... سایل و اگر صاحب طالع ... صاحب هفتم ... دلیل آغاز کننده است
و دلیل است ... از طالع دلیل است ... کارزار ...
یا منزلت ... از طالع ... و آلات حرب و چهارم از طالع ... کارزار ...
حصارست ... از طالع ... دلیلست ...
... دشمن ... در هشتم
دلیل ... العاقبت ...

دشمن

دشمن ... از کار ... سالاران و خداوندان علم ... و ... دوم
دلیلست بر تعبیه و صف ... مصاف ... در آمدن بحرب و بیرون آمدن
و ... از هم ... را آنکه این شهر حصار ... گشتن ... اگر ... باشد این معنی سوال ... است
اگر از احوال دشمن سوال کنند هفتم طالع دشمن بود و از ... دشمن ...
طالع ... شد ... کواکب و خداوندان ... سعدی ... خداوند برج
... قوت ... بر ... صاحب برج ... ضعیف ...
هر کدام دلیل ... صاعد بود قوت ... آنجا بود ... سوط و ناقص ...
... یا راجع بود ... ضعف ... آنی بود ... مستقیم بود ...
آنی بود ... دشمن ... که دلیل دشمن ... و از دلیل صاحب طالع
چند دور ... از ربع یا سدس یا تثلیث فلک حکم کن چنانکه در باب ... گفته شد فصل شصت و
هشتم در دانستن آنکه ... بمریخ اگر از سعدان ... باشد
سایل طلب کننده حق باشد و اگر از نحسی منصرف شود و سایل طلب باطل کند و اگر مریخ سعد
متصل شد دشمن حق طلب کند و اگر مریخ در طالع باشد ... از جهت ... باشد و اگر در دوم
از جهت مال و اگر در سیوم از جهت عبادت و دیانت و از جهت اقربا و اگر در چهارم باشد
از جهت زمین و املاک باشد و اگر در پنجم باشد از جهت خراج ... و اگر در ششم باشد از جهت
کار ... از جهت بندگان و اگر در هفتم بود از عداوت قدیم و اگر در هشتم باشد از جهت
میراث بود و اگر در نهم باشد از جهت دیانت بود و اگر در وسط السماء بود از جهت ... ملک ...
سلطنت بود و اگر در یازدهم بود از جهت یاران و دوستان بود و اگر در دوازدهم بود از جهت ...
... بود ... کارزار ... و در هر موضع که باشد ... صاحب برج

و بر سعادت بود از نظر مودت آن مراد بر آید و مقصود حاصل شود از آنکه دلالت طرفین
باشد و اگر منحوس بود غیر مقبول یا بنظر نحس یا صاحب برج نحس یا از دو ساقط بود از نظر دلیل کند بر آنکه امید
نشان بر نیاید و زیان رسد پس **فصل شصت و نهم** در دانستن حال یاری یاران پس سؤال کند
بکند پس یاری یاران سایل و آن خداوند دوم است و آن کوکبی که بنظر مثلث و تسدیس
باشد بنصاحب طالع و طالع متصل باشد بنظر قبول یا در دوم بود مقبول این همه دلیل سازند
باشد و هفتم کوکبی که بصاحب هشتم ناظر و در هفتم و هشتم بود یا متصل باشد از نظر مودت و بقبال
قبول دلیل بیاید دشمنی باشند و هر یکی را نظر که قرآن است و صورت و صحبت یا معلوم گردد
هر کدام دلیل که شرقی بود و قوی و در حظوظ خویش باشد دلیل کند بر تمامی نیکویی و دوست ایشان و الطاف
که بر بنی بولت و هر دلیلی که منحوس و ساقط باشد یا ناظر یا در برج غریب و در هبوط دلیل کند بر تفخیخ
کردن اعوان سایل را و اگر نظر عداوت باشد نیز لیف او باشد و مقارنت بد کند و همچنین
حکم کن ... دلیل دشمن بود و اگر دلیل اعوان ساقط باشد از طالع یا از صاحبش اعوان ناصح باشد و
دشمنی انگیزند خاصه که در حد از دوم یا هشتم باشد و همچنین حکم بدلیل اعوان سایل با مسئول عنه
تا معلوم شود و اگر او دلائل سایل و مسئول عنه یکدیگر نظر عداوت باشند میان ایشان حرب
باشد و اگر سعدی در دوم بود یا مسعود بود دلیل کند بر سعادت اعوان سایل و اگر سعد در هشتم
بود یا مسعود بود دلیل کند بر سعادت اعوان مسئول عنه و سهم السعاده هم دلیلی که باشد
قوت و سعادت و تعیین آنکس را بود که بدان فصل منسوب و هر کدام دلیل که
برج که در برج کثیر الاولاد و کثیر الصور یا منقلب بود و سعد در دوم بود یا جوزهر بود دلیل کند بر بسیاری
و غلبه انتظام و هر دلیلی که راجع باشد آن کس در رجوع کوکبی عاصی باشد و اگر مریخ صاحب دوم بود
یا در دوم بود دلیل کند بر تخلیط اعوان سایل و جدائی کردن ایشان با سایل و اگر

و عطارد

و عطارد در دوم بود یا در هشتم تخلیط و دو گروهی پدید آید از جهت مردم فرومایه و اگر صاحب
طالع و صاحب دوم هر دو شرقی باشند و در جایگاه نیکو در هر دو با خداوند چهارم باشند دلیل کند بر ظفر
یافتن سایل و اگر اتصال صاحب هفتم را باشد ظفر مسئول عنه را باشد و اگر قمر با ذنب بود و عطارد در دوم
دلیل کند بر زیادت کشتن و خون ریختن و همچنین باشد در هشتم و مسئول عنه را و اگر هر دو دلیل شرقی
باشند سعد باشند و مقبول از یکدیگر با صاحب اعظم یکدیگر باشند و مریخ خون ریزنده و جلد
غم اندر و عطارد تخلیط افکنده در میان ایشان بنحو صلح باشد و اگر صاحب طالع با صاحب هفتم
در مودت باشند از هر دو فریق کسی نماند الا اندک که همه کشته شوند خاصه که در برج سعادت نخسی
هزیمت شوند و اگر دلیل در برج خود و صاحب بود و صاحب آن برج حرکت کننده بود و صاحب برج ثابت
پیش رونده و تباه بر آن بود که دلیل در هبوط بود یا در وبال خویش و صاحب برج نحس یا ناظر
نحو و بهتر آن بود که دلیل در شرف بود یا در خانه خویش و صاحب برج راشی و ناظر نبود و بهتر آن
که شرقی باشد سبک کار باشد و بهتر آن دلیله که منور باشد کامل نور کار و بهتر آن دلیله از صاحب
مراغیه نور باطل بود و صاحب او دلیل را یاری کرد آن بسیار بود از طبقات آن دلیل و آن برج و اگر
مریخ با ذنب باشد یا با راس بود حرب و فتنه بسیار بود و خون ریزش بود و چون مریخ اندر احتراق بود
اسرار و ... و تسهیل بود و غدر باشد مریخ و مقارنه آفتاب بعضا افتند و از برج جنس و بند و کشتن
بود هلاکه که اگر علو حرب از قوی تر از نفع باشد که سفلی باشد نحس سعادت اندر بود یا کوکبی علوی
لغایت نحوست بود و اگر مستعد و صاعد فلک و برج قوی تر باشد از هم کوکب و اگر کوکبی که مریخ از دی
مسعود باشد سفلی بود دلیل کند بر زهر کشتن سایل از معرکه و یا بدار جا شد و اگر در برج زهره و خیر
بود دلیل کند بر تغیر حال و اگر در برج ثابت بود دلیل کند بر ثبات حال تحتی کار و همچنین حکم کن
از مسئول عنه از صاحب هفتم و از کوکبی که بوی متصل شود و مریخ و هر وقتی که در کار حرب طالع برج

مشتعل بود خاصه چون مردان سایل آغاز کننده جنگ باشند و از اقتحال کامل و در کار ابطال کرده
و اگر هم بعیدی باشد هر دو لحظه در دیده باشند بعضی کار کرده باشند و بعضی رها کار و اگر ناظر بود دلیل کند
بجهات و بر داری **فصل هفتادم** در دانستن آنکه صلح افتد در میانه یا نه مگر دلیل سایل و مسئول عنه
اگر اتصال از مودت بود هر دو که یکی شند و از یکدیگر مقبول و صاحب چهارم مسعود بود
و ناظر بود با ایشان از مودت دلیل کند بر صلح و اگر اتصال بنظر می‌افتد بود از یکدیگر مقبول و صاحب
چهارم مسعود بود و ناظر بود با ایشان از مودت دلیل کند بر صلح و اگر اتصال بنظر می‌افتد بود از یکدیگر
مقبول و بند صلح باشد قرار کار رزار و تباه و مقابله باشد و اگر از طالع در هفتم بود با صاحب طالع را برج
باشند دلیل کند که سایل در شهر و زیان مسئول عنه در آید و قوی تر آنگاه بود که صاحب طالع مرتفع باشد از
برج خویش یا در شرف خویش و اگر صاحب طالع یا صاحب طالع اتصال عداوت بود و مقبول بود دیگر
راجع باشد و آن راجع قابل باشد یا موضعی باشد مقبول نمود ایشان و آنکه بر هبوط بود یا
دوم وبال یا صاحب هشتم در باشد یا سهم یا صاحب از دوم یا در نهم پس ما آنچه سایل غدر کنند و حیل و همچنین
بر آن طلوع که در آن باشد اگر در دوم باشد ایمن کننده باشند اگر در هشتم بود ایمن کنند
و با دشمنی و اگر در از دوم باشد یا هشتم ایمن کند یا صلح کند و نخست بیند و اگر سعدی
در وتد باشد دیرا شهادت بود و هر دو دلیل بوی متصل باشد دلیل کند بر صلح و آغاز صلح از کوکبی
واقع بود او بسعد متصل شود از مودت و اگر کوکبی سعد را گفتیم بیکدیگر و هم بیکدیگر متصل باشند مردی
در میان آید و صلح افکند بنگرد هر کوکبی و النور که حق است و طبع برج در ان از جنس کسی که در
آید و صلح کند میان ایشان و کوکب را ثابت الاثنی و جمع النور همچنین حکم و اگر هر دو دلیل
در برج مؤنث شند و در وسط السما بود برابر صلح کند و اگر کی راجع بود حرب تمام شود و اگر هر دو دلیل
بود حال باید و اگر معول بود عذر کند دیگر سهم صلح کم کیرد از قمر یا عطارد و از طالع بعکس هر گاه که آید

سهم صلح

سهم صلح آنگاه بود که بدین سهم و صاحبش اگر در خیر سایل افتد آغاز صلح از سایل بود و اگر در
برج خیر مسئول عنه بود از مسئول عنه بود و اگر سعدی با سهم صلح بود یا در جهار برج بود یا در مرتبه صاحب برج دلیل کند
بر انقطاع حرب و صلح بود و اگر در جای نحس بود و آن نحس از هبوط بود یا هشتم دلیل کند بر تحتی حرب و عداوت
و اگر مریخ در شرف بود یا در شرف شمس حرب و جنگ سخت و بزرگ بود و اگر با این همه در وسط السما بود
تحت بزرگ بخصوص خاصه خبر آن نشر شود و منور رسد و اگر در طالع بود از آن کمتر باشد و اگر در
منور بود از طالع کمتر باشد و اگر در چهارم بود کشتن بسیار بود و کار رزار پنهانی و شب بود و اگر مریخ در برج آتشی
بود در وتد نحو قتال کمتر بود و اگر در برج دو جسدین بود جنگ چند بار بود و اگر در برج منقلب بود کار رزار
تحتی بود و در میان جاسوس بود و اگر مریخ در مراجع خویش بود کار رزار میانه بود کمتر از شرف و حد خود
تر کمتر باشد از خانه و مثلثه و در هبوط کار رزار ... بود که به زور کار کشته شود و بیک بقوت و ضعف
مریخ و حکم کن و اگر مریخ سهم بود یا کوکبی متصل شود یا مقارن که مقیم باشد آن حرب جدا کرت
بسیار آید و دیگر بر تر شود و اگر مستقیم بود و سریع السیر بود اول حرب بیکبار بود و دور کس کود یکر
سهم الغیب که کتابت و صاحبش گیرند اگر سعد بود و در مثلثه مریخ بود دلیل کند بر کی ... اگر
نحس بود در برج دقیقه مریخ بود حرب دراز شود خاصه که نحس در هبوط بود پس آنگه در ... کنند که
سرداران شد و اگر آن سعد که مریخ باشد راجع بود دلیل کند بر جوانی پراکنده و اگر مریخ شرقی
بود حرب انگار باشد و اگر تحت الشعاع بود حرب در سر بود و تنهایی و با غدر و اگر غطا بود یا ناظر مخالف بود
تر مریخ یا مقارنه میان ایشان کار رزار در آخر کردن بسیار بود و اگر سعدی بعطا بود یا ناظر باشد کرد قرن
و آفتاب کمتر بود و اگر یکی از نیرین را در بابه حرب کسوف افتد دلیل کند بر بسیاری حرب برای
دار که کسوف بعید دهد سهم حرب صاحبه که مراد مریخ یا قمر شد برو ز از طالع بعکس بعقبی که از
سهم السعاده اگر سهم حرب شد مریخ بود دلیل کند بر آنکه نیس حرب در وقت‌ها و اگر صاحبش قوی

وشر و دوستی باشد حرب قوی باشد و اگر این سهم در خیر سایل افتد شهادت کند و در طالع غلبه
ظفر سایل را بود هم دارد و اگر مسئول عنه را بود و خیر طالع در ربع مذکرات و خیر مسئول عنه در ربع مؤنث

فصل هفتاد و یکم در گریستن حال گروهی سپاه که با یکدیگر جنگ کنند که طلب قوی با خصم دارد
طالع و دلیل رونده بود و هفتم مسئول عنه اگر میان ایشان اتصال بود با یکدیگر رسند و اگر اتصال نبود یکدیگر را
نبینند اگر اتصال از مودت بود صلح کنند با هم جنگ نکنند و اگر اتصال عداوت بود حرب و کارزار
بود میان ایشان و اگر بنظر عداوت قبول بود صلح بود اما بعد از آن جنگ آغاز شود و اگر کوکبی میان ایشان
جامع باشد نور دهد بعضی را از آن قوم بهبینند و ایشان بعضی از آن قوم را دوستی زیاد [illegible]
و در قوت و ظفر همان حکم کن که در باب حرب و قتال گفته شد هر دلیلی که قوی بود و در [illegible]
مسعود بود و از حظوظ خویش بود یا صاعد یا مستعلی ظفر وی را بود و هر دلیلی که بخلاف این بود نقص [illegible]
بود و اگر دلیل رونده راجع باشد باز گردد اگر دلیل مسئول عنه راجع بود ایشان باز گردد [illegible]
ارباب و اگر دلیلان اتصال کنند بحرق شوند یا بنحوس یا به بط شوند آن قوم را تباهی پیش آید و خطر بود و اگر
سعد شود و بسعدی متصل شود یا در جایگاهی نیک آید سعادت و نیکوئی پیش آید

فصل هفتاد و دوم در
دانستن آنکه از این دو سپاه ظفر کدام قوم را باشد بنگر بدلیل طالع و مطلوب هر کدام قوی تر بود و حال
نیکوتر ظفر صاحب آن دلیل را باشد اما اگر دلیل کوکبی علوی را باید و در وتد بود مقبول ظفر خداوند [illegible]
باشد مگر که [illegible] احتراق باشد یا در هبوط یا راجع بعد صاحب هشتم متصل بود و اگر صاحب هشتم با دلیل [illegible] علوی بود
و هر دلیل مطلوب را در وتد بود حکم کن بر ظفر او هر نیت طالب و مکر صاحب هفتم اگر اتصال کند اگر کوکب نقص
شود از وتد که مقبول بود و خاصه که صاحب ارکو اکب علوی شد دلیل قوت مطلوب بود و ظفر با قوی بر حاسد [illegible] قوت
اگر کوکب واگر دلیل مطلوب قوی بود آنکه کار از حال قوی ضعیف افتد آنگاه تباهی حال مطلوب بود در باب
انتقال اگر کواکب علوی دلیل گردد و اگر دلیل کم در وتد برود قوی بود و اگر کوکبی [illegible] که در برج تیر بود و آن حال

خداوند و اگر دلیل بود هم و ببیند و اگر صاحب طالع السابع متصل باشد از نظر مودت قمر یعنی از نظر و دست
انوی دلیل [illegible] باشد و ظفر او را بود هر دو کس که هر دو دلیل بقوت برابر باشند بنگر صلح یا بیطالع اگر از [illegible]
بود و بس [illegible] مسئول عنه که کدام که سهم فوت بیشتر دارد به باشد ظفر و دیرا بود و هر دلیل که سعدی ناظر باشد فوت و [illegible]
و اگر قمر از صاحب هشتم سعد شود و از صاحب طالع منفصل شود ظفر طالب را باشد و اگر از صاحب طالع سعد شود
از صاحب هشتم منفصل شود ظفر دشمن را باشد و هر کدام از دو دلیلان که برج از ده خانه نزدیکتر بود از فلک اوج
در عاشر بود از امراف قمر از کواکب صاعد و از نقش لحمد اگر [illegible] دلیل کند بر ظفر طالب مطلوب از [illegible]
قمر از کواکب ساقط و از نقش [illegible] دلیل کند بر ظفر طالب بر مطلوب و در سی حکیم گوید مریخ از ده
درجه ثور تا ده درجه [illegible] قیمت دارد و ده درجه جدی ده درجه عقرب و حوت دوازده درجه جوزا ده درجه
دلو [illegible] از ده درجه [illegible] ده درجه ثور [illegible] [illegible] بگو که مریخ در کدام [illegible] مطلوب
و دشمن را [illegible] باشد و دیگر [illegible] و در ساعت [illegible] هر کدام و بیش کرد از دلایل سی مسئول عنه موافق او باشد
قوت و ظفر او را باشد [illegible] او را باشد [illegible] کنند گوید که مریخ در کدام [illegible] از
اربع که مریخ [illegible] او آغاز [illegible] باشد و مصنف اصل کتاب [illegible] قول اعتماد دارد و کوید که
[illegible] شد حرکت کند و [illegible] باید که حوالی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
و اگر مریخ در [illegible] ظفر او را بود اگر [illegible] از [illegible] ظفر بود و [illegible]
[illegible] **فصل هفتاد و سیم** در [illegible] آغاز کند حرب
[illegible]
[illegible]

[illegible marginal notes]

هم کو شد اگر صاحب هفتم سعد باشد و القصه هشتم متصل شود بعد منفعت بود طلب را از طالب این باب را همچنان حکم کن
که در [illegible] حکم کرد

فصل هفتاد و چهارم در دانستن که حرب کسی شود که بی تزیین اگر مروار بیک را [illegible]
اظهار باشند و طالع باطل باشند حرب بیسری شود و اگر نظر ربع بود [illegible] دکار زار در دراز کشد [illegible]
تعلق کنند خاصه رهات و اگر ده اگر مقابله بود رد و لم کجود اگر شمس ربع طالع متصل بود ربع قمر بیسری باشد [illegible]
تمام نقش بود و اگر بنظر مقابله بود بیسری بشدش بعاملات بود همچنین حکم کن از سهم الغیب با مریخ [illegible]
و اگر بیخوس بود حرب بشدت قتل و خوار بود در سی حکیم گوید بنگر بوقت الغرام حرب ها از برج طالع [illegible]
سعود و نحوس بر تو معلوم شود در وقت اجرا ارسال [illegible] گوید [illegible]
بوقت تحویل [illegible] [illegible] اقلیم [illegible]
نیکوئی و سعادت حال او بود [illegible]
[illegible]

فصل هفتاد و پنجم در دانستن اگر مرکبی کمان عصیان برند عاصی هست یا نه طالع مسئول عنه را این و بط
السنها و شمس ملک را اگر طالع راجع بود عاصی بود [illegible] عاصی بود و اگر مریخ [illegible]
حرب ابتدا کند و اگر [illegible] [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

فصل هفتاد و ششم اگر [illegible]
[illegible]
[illegible]

راه در بس و بیداد و دشمن و در دشمن بدادی رسیده شد و اگر صاحب طالع در ربع بود بنقش دلیل در بس باشد از دشمن [illegible]
و در ابتدا که [illegible] قمر بنحوس باشد [illegible] الشعاع یا صاحب طالع محترق بود [illegible] از خداوند [illegible]
در طالع بود [illegible] دلیل سیم باشد از آمدن دشمن و همچنین اگر صاحب هشتم در طالع باشد همچنین اگر نحوس را او [illegible]
خاصه در طالع در [illegible] دشمن [illegible] اگر نحس [illegible] اگر مریخ [illegible] اگر مریخ صاحب هشتم [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
مردم [illegible] اگر سعدی در [illegible] طالع [illegible] دشمن [illegible] و اگر مشتری در طالع
قوی بود و دلیل کند بر نیکوئی حال [illegible] طالع [illegible]
و اگر سعدین [illegible] الشعاع [illegible] آمدن کند [illegible] دلیل کند که [illegible]
شهر [illegible] [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

فصل هفتاد و هفتم در [illegible]

[illegible marginal notes]

از طالع و صاحب طالع و از قمر و از صاحب ساعت هر کدام از ایشان قوی تر دلیل است و نهم و صاحب نهم و مریخ دلیل صیادان
صید خشکی و عطارد دلیل صید مرغان و زهره دلیل صید آبی است و مقدار بسیاری صید دلیل زهره و از وسط السما
و از صاحب او **فصل هشتاد و ششم** در دانستن اگر صید باید یا نه بنگر اگر صاحب هفتم با صاحب طالع او یا قمر اتصال کند دلیل کند
بر یافتن صید و اگر اتصال نبود صید نیابد و اگر اتصال صاحب هفتم را باشد صید یابد و اگر اتصال صاحب طالع را بود
به سختی توان یافت و اگر اتصال مودت بود زود یابد و اگر اتصال بعداوت بود بر بخ دعداوت بود و اگر صاحب طالع منحوس بود
بسیار بود و اگر منحوس بود کم باید و اگر سابع برج بود آبی بود و آتشی و عطارد بود بطل بود و اگر بنگرد دلیل بود ناظر صید از
مرغان باشد و تو دانستن که از کدام جنس بود چنانکه در صید گفته ایم بر ضعیفی گفته شده و اگر برج هفتم آبی باشد از ماهی
قمر ناظر صید از بهایم آبی بود و اگر صاحب طالع یا قمر در وتد بود صید قریب بود و اگر زایل و تد بود دور
باشد و هلاک در کار صید صاحب طالع بود از آنکه در زایل و تد میانه دور در قطع تنها و ملیه از طالع
دور در و در صاحب نهم را احتمی ضبط و ضعف کند در فصل آنچنان فصل خصوص کرده اند **فصل هشتاد و هفتم**
بگر نیستن حال اعتبار و حکم بود در حکم سایل را از طالع و از صاحب طالع و از قمر و از کوکبی که قمر از وی منصرف باشد
از نهم و از صاحب او از کوکبی که قمر بوی متصل باشد و جز آنکه میان آن است باشد از وسط السما و صاحب او از ماه خوف قمر
کار از چهارم و صاحب او **فصل هشتاد و هشتم** در دانستن که شما از سرآید یا نه بنگر نصل که در دلیل سایل و منه قمر اگر میان ایشان اتصال
از موده بود دلیل اتفاق و خیر بود و اعتبار برآید و اگر اتصال قمر اول بود از عداوت بود میان ایشان نحس بود
که در شدت بند و تعصب کنند و اگر حال به نظر بر نظر مقابله بود منفصل شده بود میان ایشان و اگر اتصال بنود و کوکب عالی
با آن و نیز دارند و حکم کنی از نظر مودت و اعتدال حکم کنند دلیل که در قوی تر باشد و دو رو تعلیل بر تر عقبی باشد
مسعود باشد یا منحوس قوی تر و راست تر بود و نحس اختیار بود و دیگری بر تر بود و هر دلیل که سابط بود بود
و ساقط بود و ساقط کار نبیند و که برکنار باشد نحسی در وی و اگر راجع بود و در وقع کوی باشد ضعف اثر
اصل کتاب گویند که در این باب بیان یار صاحب طالع و صاحب هفتم و عطارد و مشتری که از این هم کوکب

ارتکل

از شکل انبازی اند بنگر هر یکی از دو دلیل شهادت هر یکی را دلیل کن و خداوند
دوم و آن کوکب که در دوم بود دلیل مال سایلست و هشتم و صاحبش و کوکب که در و
باشد دلیل مال مسئول عنه هر کدام که مقبول و مسعود بود و نیکو حال و صاحبش ناظر
آنکس خداوند مال بود و در رزق بود و هر کدام دلیل مال که راجع بود یا منحوس
یا غیر مقبول بود دلیل صاحبش ناظر نبود آنکس کم مال و بی روزی بود و اگر در دوم یا هشتم
کوکبی غریب باشد مال سایل یا مسئول عنه از آن آن کس بنا باشد و اگر برج دو جسد بود مال سایل
یا مسئول عنه با آن کس آمیخته باشد و اگر در دوم و هشتم کوکبی نحس بود مال کمتر باشد و بیم
تا آنگاه بود که خداوند دوم یا هشتم منحوس بود یا محترق یا در هبوط یا در وبال بخانه
خویش ناظر نبود که دلیل کند بر سختی معیشت و اگر نحس در طالع بود سایل خاین بود و اگر
در هفتم بود مسئول عنه خاین بود و اگر سعد و مسعود بود امین و ناصح باشند و کدام دلیل که در وتد
بود کار راننده بود و هر کدام که ساقط بود و مجهول بود در کار راندن و اگر نحسی در چهارم بود
فرقتشان بخصومت و داوری بود و اگر صاحب چهارم منحوس بود فرقت بجفا و زشتی بود
و اگر نحس در وسط السما بود هر دو از یکدیگر بگله باشند و میانه ایشان فرقت بود و اول کار
و اخر پشیمانی و ندامت بود و اما دلیل بسیاری و کمی مال از صاحب وسط السما توان دانست
و اگر کوکبی که در وی باشد اگر صاحب وسط السما یا کوکبی که در وی باشد صاعد بود سود
شان بسیار بود و اگر شمالی و هابط بود مجهول مردمان سود نمایند و خود در زیان باشند
و اگر جنوبی و هابط بود همیشه در زیان باشند و اگر ماه زاید النور باشد دلیل کند بر زیادت مال و سود
در بازارگانی و اگر ناقص بود در نور دلیل کند بر نقصان مال و زیان در بازرگانی و حکم ماه بر واسطه
و اگر خداوند دوم و خداوند هشتم را دلیل سایل و مسئول عنه کنی اگر سریع السیر باشند

باشرف او نه یا بسعدی پیوسته باشد خاصه که آن سعد صاحب چهارم بود سختی
بسیار بود و صد البته از زندان رها بود و عاقبت کارشان بصلاح باز گردد و اگر سعدی
ناظر بود مال زیادت گردد و اگر نحس ناظر بود دیگاه از مال سعی دلیل آن بود که نحس
در وی باشد باندازه قوت نحس و اگر صاحب وسط السما یا کوکبی که در وی باشد علوی
باشد ایشان در کار بزرگ باشند و اگر کوکب سفلی بود بکارهای دون مشغول شوند مگر که در شرف
باشند و اگر کوکب علوی در برج سفلی باشد یا کوکب سفلی در برج علوی باشد حکم آمیخته باید
کرد و اگر برج وسط السما منقلب باشد در کار بازرگانی گردان باشند و اگر برج ثابت باشد از اول
تا آخر بر یک کار باشند و اگر برج دو جسدین باشد بدو کار مشغول شوند و اگر صاحب طالع
با قمر در برج ثابت باشند بسیاری ایشان با نفع بود خاصه که برج اسد بود و دلیل کند
بر نشاط و انس خاصه آنکه حساب ایشان است و اگر قمر از سعدی منصرف شود و بعدی متصل
شود بسیاری ایشان نیکو و در شادی بود دیگر که سعد در سیر او بود و اگر در شرف باشد
حسن رضا و سود بود و نیکویی **فصل هشتاد و یکم** در دانستن حال دو دوست که میان
ایشان دوستی چگونه بود دوستی حقیقی بود یا مجازی بنگر سایل را از طالع و صاحب
طالع و قمر و مسئول عنه را از هفتم و صاحبش و حکم کن از نظر عداوت و مودت و جز
قبول و نا قبول و نحوست و سعادت چنانکه در باب بیماری یاد کرده ام و اگر انتقال
از خانه ناظر یا جامع بار دلو باشند بنگر که طلوع کوکب از آن کوکب آن بود و حسب آن طبع و کوکب حکم
کن که حال سبب دوستی تمام شود و بد سعادت آنکه کم حال کوکب برج منسوب باشد و اگر خداوند هفتم
در حادی عشر باشند یا صاحب حادی عشر در هفتم باشد مسئول عنه بدل دوست سایل
باشند خاصه که در دو جای صاحب طالع بنظر مودت نگرد و بهتر آن بود که

منفرد

مقبول و مسعود باشند و همچنین حکم از صاحب طالع از یازدهم و پنجم با اتصال صاحب هفتم
و اگر زهره با ایشان بود و المحبة لا تقته باشد یا صاحب سهم میان دو دلیل اتصال بود
یا در برج او بود یا در طالع بود و صاحب هفتم ناظر بود یا در طالع بود و اما صاحب طالع
ناظر یا در هفتم بود و صاحب طالع ناظر یا صاحب هفتم ناظر این همه دلیل کند
بر تمامی دوستی و بر آمدن مراد در محبت حکم کن از نظر سعدان هر کدام دلیل که در وتد باشد
و قوی بود دوستی او بود و هر کدام که برج منقلب بود زود سیری شود و هر کدام که برج
ثابت باشد پایدار بود و هر کدام که در برج ذو جسدین بود دو دل بود و هر کدام
که مسعود بود نیک خو و هر کدام که مقبول بود سخن وی پذیرفته بود و کدام
که صاحب طالع بود قوی دوستی قوی تر بود و هر کدام که مستقیم باشد ناصح و قوی تر
باشد و هر کدام دلیل که بر خلاف او بود حکمش بر خلاف بود از نظر
فصل هشتاد و دوم در نگریستن حال کسی که نزدیک یک کسی رود مقصود وی حاصل
شود یا نی اگر سایلی سوال کند که نزد یک کسی می روم آنکس را در خانه یابم یا نی اگر نزد
برادر رود از خانه سیوم نگر و صاحبش و اگر نزد یک پدر رود از صاحب چهارم نگر و صاحبش
و اگر نزد فرزندان رود از صاحب پنجم نگر همچنین تا ده خانه و اگر از بهر دم
بیگانه و آشنا پرسد بهفتم و صاحبش نگر که صاحب هفتم کجاست اگر در وتد
بود آنکس در خانه باشد و اگر در مایل الوتد بود در نزدیکی و حوالی خانه باشد و اگر
زایل و ساقط باشد از خانه دور رفته باشد و اگر صاحب طالع در وتد باشد و صاحب
هفتم در مایل یا ساقط بود و نظر خواهد آمد یا بدرجه طالع یا صاحب
طالع ناظر بود پیش از آنکه سایل پیش او رود آنکس خود بیاید و اگر صاحب

طالع ساقط بود یا مایل و صاحب هفتم در وتد بود و به یکدیگر ناظر باشند سایل
نزدیک آنکس بود و او را بیابد و اگر هر دو دلیل ساقط باشند یا مایل و یکدیگر
ناظر باشند یکدیگر را در راه یابند و اگر ناظر نباشند همدیگر را نه بینند و اگر بعید
که نزد آنکس بود هیچگونه بود و هیچ منفعت باشند یا نه (مراد از رب) اگر خداوند طالع در آن
برج که هست مقبول بود یا موافق طبع خویش یا با صاحب هفتم مقبول
بود و سعود نزد آنکس وی را قبول بود و منفعت یابند و بدیدار وی شاد شود
و اگر جز این باشند مقصود حاصل نشود و بدیدار وی شاد نباشند فصل هشتاد و سیم
در احکام صاحب هفتم در دوازده خانه صاحب هفتم در طالع مولود در اول
را بر زنان و همبازان و خصمان دست چیره بود و لیکن بی غم نبود از ایشان
و دل مشغول ایشان گردد و مولود کی عاشق گردد و نکاح ایشان بر آید و اگر کوکبی
منحوس بود در و گرفتار آید صاحب هفتم در دوم مولود را احوال ستته
فاسد شود از سبب منازعت و خصومت و همبازی و مکر زنان و اگر مقبول
بود از سبب زن و انباز و خصم مال یابد و نیکی یا زی نکاح بود و شکر بود طبع
آن ستاره مال وی نگاه دارد و اگر این کوکب نحس باشند تباه کنند یا مایل
نباشند صاحب هفتم در سیم مولود زن از خویشان و برادران کند و یا با وی دشمنی
کند یا زن برادر بخواهد یا بر زن وی برادر وی عاشق شود خاصه که در این
خانه مقبول بود یا صاحب این برج نظر مودت داشته باشند و همباز
با خصم آمیخته شود و اگر برادر یکی بود و از سبب ایشان همباز بود صاحب هفتم در چهارم
مولود را از اهل خویش زنی کنند و با او خصومت کنند که از صاحب

فصل هشتاد و سیم
صاحب هفتم در طالع
صاحب هفتم در دوم
صاحب هفتم در سیم
صاحب هفتم در چهارم

طالع را ببیند و رسید خاصه که برج جفت بود و بهر نکاح که کند از مادر و پدر بستند بود
خداوند هفتم در پنجم مولود را از دوستان خویش زن کنند و از ایشان شادی و منفعت باشند
کار خوردتر بود و همبازش نیز خوردتر بود و همباز با فرزند او یکی شود و با زن
و فرزندش شریک شود و اگر هر دو بیکدیگر ناظر باشند خاصه تربیع را شهادت باشد
میان ایشان زنا رود صاحب هفتم در ششم مولود را زن پرستار بود یا معیوب یا کسی که او را
حسب و نسب نبود و همباز با زن فش امینه بود و مردم او را ایشان عیب کنند و زن و همباز
را از دشمن آفت رسد یا بیمار گردند یا بندارد نظر سعد و نحس صاحب هفتم در هفتم
مولود را زنی بود عجیب متکبر و معروف و کافی هر کار ای مولود را و لیکن کم بیکدیگر قرار یابند
خاصه که با صاحب طالع اتصال نبود و شن و زن و همباز کفو باشند و او را دشمن دارند و دعوی کر بیشتر
و سکه بشکند صاحب هفتم در هشتم مولود را از مال زن روزی باشد خاصه که خداوند جای نیک ناظر بود
از انظار مودت و اگر در این جایگاه ناظر بود و چنان بود که مرگ بعضی زنان را ببیند و همباز و زن مال
خویش تباه کنند و زنان مولود بد اندیش باشند و لیکن مولود از ایشان مال یابد و بدتر آن باشد که افتاده را
مرگ باشد چو بعضی فاسد شود صاحب هفتم در نهم مولود را زن پارسا باشد و از اهل دین و از غربا بود یا در سفر زنی
بخواهد بود و فاسد چه که برادر سایل زن را بجای خویش دارد و وی را نکاح بندد صاحب هفتم در دهم
مولود را زن از مهتران بود و سلیط بود و از وی بزرگی یابد و کارش بلند شود و زنان [illegible] نسب باشد
و با سلطان آمیختگی کند صاحب هفتم در یازدهم مولود را زن مشهور باشد و با زنی بد عاشق شود زود دست
بروی باشد مولود با ایشان بمهر پیوسته باشند صاحب هفتم در دوازدهم مولود از زنی خواسته شود که حسب
و نسب نداشته باشد باشد و بدسگال و بد خو باشد و بی هنر بود و دشمن مولود باشند چون
خداوند برج هفتم از نزد وی دور باشند و ستاره نیک را در وی شهادت نیکی ظاهر آید و بدی و بدی

خداوند هفتم در پنجم
صاحب هفتم در نهم
و دشمن دار باشند و از ایشان خواست
[illegible] باشند و از مردمان

نیز ابد و سببی نکاح بود زن و همباز دار القبله از سایل فرو دست باشند و اگر صاحب طالع و هفتم
باشد مولود بر زن دل نهد و زن کاری کنند که بیم هلاک مولود بود و باشد که نیز بب
افتد و اگر هر دو مسعود بود و مقبول شادی یابند و اگر منحوس بود و سبب بها و خصومت
بود و دشمنی فصل هشتاد و چهارم در اختیار است اختیار زن خواستن و طالع و خداوند طالع و شمس دلیل مرد است
و هفتم و خداوند هفتم و زهره دلیل زن است و آن کوکب که قمر بوی متصل است دلیل عاقبت و ماه دلیل
صلاح [illegible] است اگر ماه با سعدی باشد یا مسعود باشد میان ایشان فرزند
باشند و اگر ماه با زهره در برج منقلب باشد آن دوستی ایشان پایدار نباشد و اگر
ماه با زهره مقارن باشد دلیل کنند بر تباهی زن که با کسی دیگر [illegible] خاصه
که مریخ بر [illegible] نگرد و در نکاح هیچ بهتر آن نیست که ماه تثلیث زهره و شمس بود و با اتصال
مقبول و مسعود و ماه در برج ثابت باشد و طالع نیز برج ثابت باشد و خداوند
طالع مسعود و خداوند طالع مسعود و [illegible] هفتم متصل بصاحب طالع و بنظر
مودت و زهره نیک قوی که یاری [illegible] مر زهره را است [illegible] در خانه زهره
کن تا در حد زهره یا خطوط زهره یا در خانه [illegible] زهره و مشتری ناظر سعدان
متصل به هفتم ناظر ماه [illegible]
سعدان تا نیک آید و اگر ماه در برج حمل بود [illegible] و ماه در [illegible] وجه اول
منکر [illegible] بود و وجه دوم نهایت نیک بود و وجه آخر میانه بود
و در جوزا اول نیک بود و آخر بد بود و در سرطان نیک بود و در اسد میانه
بود و [illegible] و در سنبله زن بیوه را نیک بود و در اول میزان نیک بود
و در آخر بد بود و در اول عقرب بد بود و میانه و آخر نیک و در قوس میانه بود

که هرگاه ستاره نحس را در [illegible] بود نیکی
ماه هفتم

و در اول و میانه جدی نیک بود و در آخر بد بود و در دلو نیک بود و در حوت
نیک بعد و این انگاه بود و اتصال نبود و چون انصراف و اتصال بود وی
اولیتر اختیار طلب کردن کم گشته و دزدیده چنان باید که خداوند هشتم با آن کوکبی که قمر
بوی متصل است ناظر باشند بطالع یا صاحب طالع و صاحب [illegible] صاحب طالع و
هفتم را بحدس کن یا راجع ناظر بصاحب طالع و قمر به شمس متصل و صاحب طالع [illegible]
از سعدی بازگشته و بسعدی متصل شده و طالع یا در وسط السماء نه و جهد کن که صاحب هفتم
در [illegible] کنی و قمر مقابله یا [illegible] کنی خاصه برج حمل
که چون چنین بود [illegible] یافته شود و در این باب صاحب طالع را
مسعود کن اختیار دزدی و خصم و دشمن خواهد زدن آن بهتر باشد که طالع برجی [illegible] کنی و مریخ در وتد یا مایل
وتد سعدی متصل و صاحب هفتم ساقط کنی یا راجع و زحل و مریخ ساقط و صاحب
طالع را قوی کنی و در موضع نیک [illegible] و در [illegible] آن باشد که ماه در محاق
باشد و تحت الارض که چون چنین کنی کار بر آید و چون سعدی در دوم باشد کار با آسانی
سخت بر آید و اگر نحسی در دوم باشد گرفتار شود و شاید که قمر و مریخ بنظر [illegible]
بهیچ کوکب نحس نکرد و ماه ناظر باشد بعد آن خاصه که در حد زهره یا مشتری باشد
و این اختیار جهت شبیخون و صید و حرب [illegible] و خصومت اختیار اعتبار کردن
چنان باید که ماه در برجهای ذو جسدین باشد یا در برجهای ثابت و [illegible]
سهم باشد و طالع و خداوند بنظر ستارگان سعد باشد و قمر پیوسته باشد بسعدی
تا نیک آید اختیار دام نهادن طالع دلیل [illegible] است و هفتم و خداوند [illegible] دلیل [illegible]
دام ستانند و [illegible] هفتم و خداوند [illegible] دلیل [illegible] ماه دلیل [illegible]

هرکاه که طالع خداوند شاکا خداوند هفتم باشند عطارد و ماه و در طالع خداوند طالع
سعد کمی کبی که بدین ن بکرد کار باسانی برآید و اکر وام ستند صاحب شمی و ماه در تحت
الشعاع باشد افتاب چنان دلیل کن که وام را کرد و بد آنکه چون ماه در طریقه
محترقه باشد یا هابط در جنوب یا ناقص یا منحوس یا در اول درجات اسد بود یا بجو
یا قوس یا در برجهای طالع این ها بشر نیک نباشد **اختیار وام دادن** چنان کن که ماه در اسد
یا در حوت یا در دلو یا در عقرب یا در قوس بود و جهد کن که ماه ناقص النور باشد
یا مغربی یا زهره یا عطارد ناظر و بهتر آن باشد که طالع این برجها باشد و زهره
و عطارد و مشتری بدین برجها ناظر باشند و خداوند طالع و خداوند هفتم هر کلی
باشند و مسعود **اختیار صید کردن** طالع طالع های مریخ کن اکر مریخ محترق نباشد یا راجع
یا منحوس و اکر مریخ بدین جایها عیبها منحوس بود طالع یکی از کان شرقی کن
و صاحب طالع را چنان کن که دونده بود تند باشد و صاحب هفتم را منحوس کن
و خداوند طالع را چنان کن که ماه را بیند و چنان باید که ستاره که ماه از
وی منصرف است ناظر بدان ستاره که ماه بوی متصل باشد و چنان باید که صاحب
طالع بر صاحب هفتم متعلی باشد و آن کوکب که ماه از وی منصرف است متعلی باشد
بر آن کوکب که ماه بوی متصل است چون چنین باشند صید بسیار کرفته شود
اختیار صید کردن بباز و باشه و شاهین و سایر مرغان صیاد بهتر آن باشد که ماه در جوزا یا اسد یا سرطان و مسعود باشد
یا ماه در میزان باشد یا در دلو و متصل باشد بمشتری یا در قوس باشد و مسعود باشد یا
طالع این برجها باشد **اختیار شکار آموختن باز و باشه و شاهین و سایر مرغان صیاد** چنان باید که ماه
بر جهه شکار و در جوزا یا اسد یا سرطان و مسعود باشد یا ماه در میزان باشد یا در دلو

متصل بمشتری یا بزهره تا شکار را نیک باشد و عطارد را نیز مسعود کن و ناظر طالع
و این برجها و خداوند طالع را مسعود کن **اختیار و فیوزی بر شبر و ریکلان اسکندرات** تا ماه زاید کن و ماه مسعود
یا در جوزا یا در سرطان یا در قوس و چنان کن که خداوند طالع و ماه مسعود باشند با مشتری
زهره و عطارد ناظر باشند ازانطر موبت و قبول **اختیار صید کردن در دریا و جانوران دریایی**
طالع برج منقلب کن و خداوند طالع را قوی و مسعود کن از شکل آب و طبع آب دلیل
ماه و طالع و برج قمر را همچنین و صاحب هفتم را ضعیف کن و ناقص و ساقط و منحوس
و ماه را زاید النور و الحساب کن و اکر تدبیر ماه بد بود س قط و ضعیف کن تا نیک آید
اختیار صید کردن ببیابان و صحرا ماه را و صاحب طالع را در مثلثات خاکی کن و خداوند کن
تا طالع برج هوایی نباشد و ماه متصل بسعدی کن زاید النور و الحساب و صاحب
هفتم و کوکبی که قمر بوی متصل باشد ساقط و ناقص و ضعیف کن و چون صید
کنی ماه و صاحب طالع را در مثلثات بادی کن متصل بعطارد و مشتری و افتاب
و خداوند طالع را قوی کن **اختیار بنواختن کوکب** صاحب طالع و ماه را در برج ناطق
کنی یعنی در برجی که بر شکل آدمی باشد و آن کوکب که قمر بوی متصل است هم در برجی
فصل شناختن و پنجم در صنعت برج که دلالت کنند بر چیزهای طبیعی اما برجهای که ناطق
اند و بر صورت و دم جوزا است و سنبله و میزان و دلو و نیمه اول قوس و برجهای
که دلالت کنند بر جوبی جبال و بکوا وی جوزا است و سنبله و میزان و عقرب
و قوس و حوت اما برجهای که دلیل بر عقت و بار رسانند زنان و نیم فقره
بودن ایشان بر وقتی که آن برج طالع یا قمر یا شتری در صورت طالع بدان
برجها باشد ثور است و اسد و عقرب و برجهای که دلیل کنند بر بانکی بلند

زنان حملست و سرطان و میزان و جدی و برجهای که طلیت برجیانه بودن بانکی نابانکی
کاهی متصل باشد و کاهی منقطع جوزاست و سنبله و قوس و حوت و برجهای که دلیلیت
بر بسیاری نکاح و جماع کردن با افراط حملست و ثور و اسد و جدی و حوت
و میزان و قوس نیز همین دلیل کنند و برجهای که دلیل کند بر بریده شدن اندامها
که و برا مقطوع الاعضای خوانند حمل و ثور و اسد و حوت است و برجهای که نیز
خشم بود آن حمل و اسد است و عقرب و برجهایی که بر بها است جوزا و سنبله
و قوس و حوت است و به دوم از جدی و برجهای چهارپایان که ستوران
حمل و ثور و اسد و نیمه آخر قوس و نیمه اول جدی حمل و ثور ستور نیم شکافته
است و جدی نیز و نیمه آخر قوس و اسد دلیل سباع و سرطان و عقرب
دلیل هوام و ماران و کژدم و جانوران زمین که در سوراخ باشند مثل موش
و غیره و این فصل بدین جهت یاد کرده شد که برجهای بدین صورت در خانه هفتم
بکار آید **فصل ششم و بیست و ششم** و در احکام هفت کواکب و چون زهره در خانه هفتم **احکام زحل
در هفتم** خصومت انکیزد میان زنان و همبازان و از همبازی هیچ خیر نبود و اکر
زن خواهد بسیار بود و بدخو و بد طبع و کران کار و اکر سفر کند نامبارک بود و از
طبقات زحل کر ندرسد ش و کار بسته کردد زحل در طالع بهتر از هفتم و اکر در هفتم
مقبول بود و شها دشمن بود از بیها کمتر بود **احکام مشتری در هفتم** دلیل کند بر صلاح
اهل بیت و آبادانی و کدخدایی و خیر منفعت از زنان و خصمان و همبازان
و راستی ایشان و دادی و از طبقات مشتری خصومت پدید آید و هر کی
که بر و و خیر و برکت باشد و هر چیز که کم کرده بود باز یابد و اکر شهادت ندا شته

باشد کمتر ازین بود **احکام مریخ در هفتم** دلیل کند که میان وی و همبازان وزن خصومت و شر پدید آید
پدید آید و چهار زخیانت کننده زن با مردم بسیار زنا و دزدی کند و هر کجا که او و از
مردم آن جای ناخوبی بیند و از طبقات مریخ پرهیز باید کردن و کدخدایی شکسته
شود و نباشد که از دست سایل با مولود خطایی رود یا زنا اوده و مکاره
و تنهای پیش آید و جنگ و جادوی و حرامی در زنا شغل پدید آید و اکر شهادت شته
باشد کمتر از این باشد **احکام شمس در هفتم** دلیل کند بر آنکه بزرگ همت و تکبر کردن کش بود
و اکر بر او زن و همباز شود که خدای با همبازی شکسته شود و از طبقات
شمس پرهیز باید کردن و اکر سفر کند نیکو بود و از خصومت و داوری دور
باید بودن و اکر شهادت بود کش سعادت و نیکویی باید از زن و همباز و کم خود
و کر بیخ یافته شود و از نا بیابان خبر بیاید و مرد همه ر سدرش و هر کجا رود مبارک
رسد رش **احکام زهره در هفتم** دلیل کند بر آنکه شادی پیش آید رش از جهت زنان
و همبازان و سفر کند نیکو بود و عاقبت آید و زن کند
و از زنان منفعت یابد و اکر رش شهادت نبود کمتر بود و از طبقات زهره
حذر باید کردن **احکام عطارد در هفتم** دلیل کند که اکر با زن و همباز آمیزد خوش
و اکر زن خواهد عرب دست و با فسانه عم دو از همباز دولت باید و از
دبیران و عمال و طبقات عطارد پرهیز باید کردن تا خصومت نیفتد
و با هر که صحبت دارد همه سخن نر رش باشند هر کی رود فرمانش نبود کند و کا
دانشمند باشد چنانکه این خانه عظیمت مر عطارد و او حکمت و دانش آموز و بیع و شرای غلام
و کنیزک کند و منفعت کند وانی و کنند در آلات سخن بت و نامه و اکر شهادت نبود

دهم و اندیشه پیش آید و با اهل قلم و اهل دیوان خصومت پیدا افتدش **حکم قمر در هفتم**
دلیل کند زنان با سو بود و دل برانگیزند یعنی الفت و بیوفا بود و جنگ کنند و از خانه بیرون روند
و با عامه مردم خصومت افتدش و از قومی که بر وی خانه و آن حق نه لطف آمده کند پرهیز باید کردن و اگر عطارد [illegible]
میراث بود و اگر مستور بود در [illegible] نه کردن [illegible] بود و شکار [illegible] شود و بهم بازی بود [illegible]
[illegible] و در ترتیبی بود و لیکن احتیاط باید کردن تا کنیزک [illegible] نشود **حکم راس در هفتم** دلالت
کند بر شادی ابهار از زنان و زنان [illegible] هیچ منفعتی نبود و هر چه اندیشه کند همچنانک
[illegible] که صاحب [illegible] غم و [illegible] آرد **حکم**
ذنب در هفتم دلیل کند بر کم آمدن زنان [illegible] از قبیل زنان و ابهار از [illegible]
[illegible] و از زنان بیکند و اگر [illegible] جادو بکند
و اگر ابهار کند معبود [illegible] **حکم سهم در هفتم** [illegible] و ابهار از دل [illegible] کنند و در وی [illegible]
و از خصومت اعدا ایمنی بود [illegible] زیرا که خصم متحیر بود و از [illegible]
[illegible] دیگر و دور [illegible] پرهیز باید کردن **حکم سهم السعادت در هفتم** دلیل کند بر آنک
[illegible] بود [illegible] که سایل را از آن جهت غم رسد و حذر باید کردن
از خصومت و از شغلهای زنان و [illegible] از روی سلطان زیان رسد و از دزدان **حکم**
[illegible] در هفتم دلیل کند بر غم و زیان [illegible] از زنان و ابهار [illegible] کار [illegible] بدید آید
[illegible]
که در هفتم باشد هم [illegible] **باب هشتم در احکام بیت الموت والمواریث**
مشتمل بر سه فصل **فصل اول** در دانستن آنکه [illegible] بنگرد خداوند طالع و ماه [illegible] کدام قوی تر باشد
و [illegible] ناظر [illegible] اگر دلیل خداوند هشتم متصل باشد این مرد [illegible]

و اگر بر روی باب از مسایل

بدلیل طالع

بدلیل طالع و متصل باشد [illegible] در یک برج و با ساقی یا فته شود و اگر اتصال مودت بود نیز
و از آن تر باشد و اگر بعداوت بود و مریخ و عطارد یا بدو ضاعه که قبول [illegible] و اگر صاحب هشتم نحس
بود و با او رو به بود و با خداوند طالع بنظر عداوت بود و دلالت [illegible] میراث [illegible]
و حراقی در [illegible] از میراث یا [illegible]
نحس خداوند طالع [illegible] از میراث یافتن وی [illegible] میراث بود که خداوند [illegible]
[illegible] و خداوند هفتم ساقط و نیز میراث [illegible] میان دو کوکب اتصال از مودت بود و با
[illegible] اگر خداوند [illegible] از ان ستاره که در چهارم است [illegible] باشد خداوند دوم [illegible]
یافته شود و اگر خداوند طالع با ماه پیوسته [illegible] خداوند چهارم با آن [illegible]
[illegible] طالع [illegible] چهارم [illegible] کنند [illegible] و اگر [illegible]
[illegible] که [illegible] یا جمیع [illegible] میراث [illegible] متوسطات **فصل دوم**
در دانستن آنکه غایب [illegible] زنده است یا مرده بنگر خداوند طالع اگر در هشتم بود یا در [illegible]
دوم یا [illegible] اگر منحوس بود یا [illegible] احتراق [illegible] باشد [illegible] اگر در [illegible]
باشد [illegible] اتصال [illegible] صاحب بیت الموت [illegible]
باشد [illegible] مرده باشد و اگر ماه [illegible] چهارم متصل با ان ستاره که در چهارم باشد [illegible]
[illegible] مرده باشد [illegible] باشد [illegible] برج چهارم است و اگر در [illegible]
طالع در هشتم باشد و خداوند هشتم [illegible] طالع بود [illegible] مرده باشد [illegible]
اگر صاحب [illegible] در هشتم [illegible] چهارم [illegible] هشتم بود یا در چهارم [illegible]
زمین [illegible] مرده باشد و اگر صاحب طالع در [illegible] دهم باشد و منحوس باشد و [illegible]
هشتم پیوندد یا [illegible] چهارم [illegible] ستاره [illegible] هشتم
است یا در چهارم [illegible] سعد از خداوند طالع [illegible]

اگر سوال کنند که فلانکس که غایب است زنده است یا مرده وان حکم بر حاضران نیز توان کردم

او را دشمنان کشته باشند و همچنین اگر کواکب نحس در وتد باشند و ماه از نحس باز گردد و بنحسی
دیگر پیوندد [illegible] آن نحس در چهارم بود یا هفتم و همچنین اگر خداوند چهارم منحوس شود
و خداوند هشتم متصل شود یا از هشتم باز گردد و بخداوند چهارم متصل شود
مرده باشد و اگر خداوند طالع [illegible] باشد نحس و آن کوکب خداوند هشتم باشد و ماه
از او باز گردد [illegible] طالع [illegible] مرگ وی برسد و همچنین اگر باز گردد از آن ستاره که
در هشتم است ماه در چهارم و خداوند هشتم متصل شود یا با ستاره که در نهم است خبر مرگ
[illegible] باشد و اگر صاحب طالع در چهارم راجع باشد یا در هشتم یا [illegible] بود از صاحب
[illegible] زنده نشد و اگر با این همه [illegible] احتراق بود یا [illegible] هبوط
یا [illegible] نحس دلیل مرگ بود و اگر دلیل تحت الشعاع بود و صاحب هشتم [illegible] مرده
و اگر دلیل عطارد بود و [illegible] از آفتاب دور بود [illegible] نحس [illegible] دلیل کند بر مرگ
و همچنین اگر زهره و سهم السعاده در هشتم باشند و نحسان بدیشان [illegible] نیز هم
دلیل کند بر مرگ [illegible] طالع و ماه چون در مقابل یکدیگر باشند و ستارگان سعد [illegible]
[illegible] نیز دلیل کند بر مرگ در غریبی و اگر خداوند سهم السعاده [illegible]
باشد [illegible] نحس باشند این نیز هم دلیل مرگ باشد و اگر ماه [illegible] بود و مریخ در برج
[illegible] باشد و ستارگان سعد [illegible] ناظر نباشند و آن نیز دلیل مرگ است و چون ماه در
درجه چهارم باشد با مریخ و خداوند طالع ساقط بود و سعد [illegible] ناظر
نباشد یعنی با ماه آن نیز دلیل مرگ بود [illegible] چون [illegible] با ماه بود و ستارگان
نحس بدو ناظر باشند یا با او [illegible] آن نیز دلیل مرگ بود و [illegible] تا درجه
هشتم [illegible] و از طالع [illegible] اگر [illegible] بود [illegible] نحس [illegible]

[illegible]

مقابله نحس بود یا برج نحس بود و آنکس مرده بود و همچنین اگر خداوند مقابله این سهم
نحس بود یا نحسی بدو بنگرد و دلیل کند بر مرگ **فصل سیم** در دانستن آنکه [illegible]
مرده است بنگر بخداوند طالع و ماه تا کدام دلیل کند بمرگ اگر دلیل زیر شعاع باشد مرگ
وی از گرمی بود و از درد [illegible] و اگر دلیل منحوس بود از زحل و در زحل در مثلثات
آتشی باشد از جای بلند افتاده بود و اگر در مثلثه خاکی بود از [illegible] بود مرده باشد و اگر
مثلثه بادی بود [illegible] در وسط السماء از دیوار بلند افتاده باشد و اگر [illegible]
بود از او تاد طالع سیم از جای بلند افتاده باشد و اگر در مثلثات آبی بود و در آب
غرق شده باشد بنگر اگر زحل صاعد باشد از فولنج بود و لیکن دلیل مریخ منحوس
کرده باشد و مریخ در مثلثه آتشی باشد دلیل کند [illegible] مرده باشد یا [illegible]
[illegible] مرده باشد [illegible] از گرمی و علت [illegible] مرده باشد و اگر در مثلثات خاکی باشد
از بلندی افتاده باشد و اگر مثلثات بادی باشد از یرقان و جوع مرده باشد
یا [illegible] کشته باشد و اگر مریخ در وسط السماء بود بدار کرده باشد و اگر در مثلثه آبی بود در
آب مرده باشد یا [illegible] مرده باشد و اگر [illegible] و نحس [illegible] آمده باشد [illegible]
[illegible] مرده باشد و اگر خداوند طالع [illegible] باشد و ماه با مریخ مرگ وی [illegible]
[illegible] اسلام بود و اگر ماه [illegible] آفتاب بود [illegible] مریخ [illegible] و آفتاب
با راس بود یا ذنب و در جنگ کشته باشد یا [illegible] و اگر آن نحس که دلیل مرگ
باشد در طالع بود مرگ وی [illegible] بوده باشد و اگر در دوم [illegible] از جهت مال کشته شده
باشد و اگر در سیوم باشد از جهت اقربا و در چهارم از جهت [illegible]
بود و در پنجم از جهت طعام و شراب [illegible] و فرزندان مرده بود و در ششم از جهت

و تندی

از جهة سفر و برده و خدم و در هفتم از جهة زن و دشمن و خصم و در هشتم جهة ادویه
یا میراث و در نهم از جهة سفر و علم و دین و در دهم از جهة کار و پیشه و عمل و سلطان و در
یازدهم از جهة عاشقی و امید و مال سلطان و در دوازدهم جهة دشمنان و دشمنان پوشیده بود
و هلاک هر وقتی که نحس بدلیل پیوندد آن کار بسبب مردم بود و اگر دلیل بنحس پیوندد
و هلاک وی بجهت خویش بود **فصل چهارم** در دانستن آنکه حال سایل چگونه بود اگر سایل
از مرگ خویش پرسد بنگر بخداوند هشتم یا آن ستاره که نحس است اگر در وتد باشد و قمر
و خداوند طالع بدین دو کوکب پیوندد شعاع ایشان را سعد دور باشد انکس بمیرد ان وقت
که خداوند طالع بدرجه نحس رسد یا آن نحس بدرجه طالع رسد یا بدرجه خداوند طالع
بمیرد و اگر آن نحس برج چهارم بود مرگ وی پنهانی بود و اگر در وسط السما بود آشکاره
بود و اگر در هفتم بود مرگش بنوبت بود از سبب حرب و اگر در طالع بود بجای مرده
بود یا بوزان بیماری که از شکم مادر آورده بود و اگر زحل در وسط السما بود و نور در برج
آبی و خداوند طالع در چهارم بود یا در هفتم در آب غرق شود و بمیرد و اگر زحل صاحب … بود
مستقیم بود و اگر خداوند هشتم مریخ باشد و در وسط السما … بود مرگ وی …
خاصه که در برج جوزا باشد و اگر خداوند طالع در تحت الشعاع باشد و ماه بدرجه طالع
نکرد یا صاحب برج … بدرجه طالع نکرد یا شعاع نحسان بدرجه طالع رسد
… بمیرد و اگر خداوند طالع ساقط بود … از صاحب چهارم منصرف
بود و بصاحب هشتم متصل گردد ماه در این میان … متصل انکس بمیرد و اگر صاحب طالع در …
و اگر دو نحس خداوند هشتم بود یا چهارم یا هفتم خاصه ان نحس که … خداوند طالع
بود مرا او را بود دلیل مرگ سایل بود و اگر شمس و قمر … صاحب طالع

جوزا — موت

المجملی

تربیع ایشان

تربیع ایشان یا خداوند طالع با راس و ذنب بود و … مقابله طالع باشد در …
گشته شود و این … دلیلها وقتی درست باشد که سعدان ساقط باشند بنظر و شعاع … و اگر
خداوند دوم کوکب نحس بود و در … و خداوند طالع از صاحب هشتم منصرف بود و بنظر
عداوت بخداوند دوم اتصال کند و همچنین اگر خداوند دوم بخداوند هشتم پیوندد مرگ این کس
از گرسنگی بود خاصه که آن نحس زحل بود و همچنین اگر خداوند طالع در برجهای ساقط بود و این نحسها
که یاد کرده شد مرگ وی کوششهای کینه باشد بطلوع ان برج که در وی باشد اگر خداوند طالع از نظر اعدا
از مریخ باز گردد بزحل پیوندد و قمر زحل را بود او را ببلا کی دراندازند خاصه که برج خاکی بود و اگر از
زحل باز گردد و بمقارنه مریخ پیوندد و قمر مریخ را بود او را با آتش در اندازند خاصه
که در وسط السما بود و ماه نیز در برج منقلب بود و در بدان کوکب بنگرد که در وسط السما بود و اگر
آن کوکب خداوند هشتم بود یا کوکبی نحس بود او را از دیوار فرو اندازند و اگر ماه در برج
ذو جسدین او را بمنجنیق در آتش اندازند و اگر ماه از آفتاب باز گردد و بمریخ پیوندد یا از …
باز گردد و بشمس پیوندد و دلیل مرگ بر سوختن بود خاصه … پیوندد و اگر از آفتاب
باز گردد و بقا بلهء زحل پیوندد از برج خاکی یا آبی رود و از آبی بجای مرگ وی از سرما بود و اگر
این دو نحس در یکی باشند و خداوند طالع … نحس بود مرگ وی از حبس بود خاصه که در چهارم
بود یا دوازدهم یا ششم و اگر نحس اندر برج … بود و خداوند طالع زیر وی بود و ماه بر تربیع
کوکب بود یا در مقابله برج … سعدان و شعاع ایشان ساقط بود مرگ وی از سبب نخجیران
بود خاصه که مریخ در برج اسد بود و اگر این دلیلها که گفتم در برج آبی بود مرگ وی بسبب
حیوان آبی بود و اگر این دلیلها که یاد کردم ماه در حمل بود یا در جوزا یا سایل اسیر بود خاصه
که خداوند طالع با دبران بود یا با راس الغول و … سرطان و این انگاه … بود

کتابی

و اگر خداوند طالع … بود … در هفتم … منحوس …

اگر آید در … دلیل … اقوم

یا مانند این دلیلها که گفتم … طبع حکم کن

و صاعقه

مرگ وی بسبب حیوان آبی بود و … اگر زحل … بود … چاه آب … یا خانه …

و اگر صاحب دوم اندر طالع بود

کر مریخ در جوزا باشد و ماه در حمل و اگر خداوند طالع در دوم بود با ذنب یا ماه در عقرب بود
یا ذنب و عطارد در این میان شهادت بود و سعدان ساقط یا مریخ با ذنب بود
و عطارد ناظر یا خداوند طالع با ذنب بود انکس بزهر کشته شود و اگر خداوند هشتم مریخ
باشد و یا در برج هشتم عقرب بود و ماه از زحل باز گشته بود و بمریخ پیوسته و یا از مریخ
باز گشته و بزحل پیوسته و یا مریخ در هشتم بود و زحل بر وی … مرگ وی از قصاص بود و یا …
را بکشند و اگر زحل در دوازدهم بود یا اجتماع کواکب … بود و خداوند طالع … بود
… خفه کنند و اگر خداوند طالع در دوم و از دهم … کواکب … همچنین بود خاصه که ماه
و آفتاب … اجتماع کرده باشند و اگر خداوند طالع در … خویش باشد و کواکب سعد نظر و شعاع
از وی ساقط و نحس بخداوند طالع … یا بسوی درجه طالع و خداوند … مرگ وی بر تخت و دولت بود
و اگر در … بود مرگ وی … با اهل بیت خویش بود و اگر در خانه خویش باشد …
که دلیل مرگ باشد اگر در برج آتشی باشد سبب مرگ از گرمی و خشکی و اگر در برج بادی بود سبب
از گرمی و تری بود و اگر در برج خاکی بود از سردی و خشکی و مالیخولیا بود و اگر در آبی
بود از سردی و تری بود و اگر … مریخ بود و محترق باشد در دست ملک کشته شود و اگر
آفتاب در حمل باشد و مریخ با وی بود یا با زحل مقابله باشد یا آفتاب با زحل باشد و مریخ …
ایشان ملک او را بکشد و علی بن … اصل کتاب گوید اگر قمر تحت الارض
باشد یا بکوکبی که در تحت الارض باشد متصل شود و قمر آن کوکب منحوس شود دلیل مرگ
باشد و اگر متصل بکوکب فوق الارض باشد مرگ نباشد و اگر زمین بنحس …
بی نظری از سعدان دلیل مرگ بود و اگر قمر با مریخ … تحت الارض بود دلیل
مرگ باشد و اگر سهم السعادة با نحوس باشد در چهارم یا ششم یا دوازدهم و سعود

یا زحل بود

مرگش … اگر … مثلثه بود

مرگش در … خویش باشد یا خانه خویش

و یا مریخ و زحل مقابل … بود

المجملی

ساقط

ساقط باشد از نظر و شعاع دلیل مرگ باشد و اگر خداوند هشتم در طالع بود و خداوند طالع
در هشتم و سعود ساقط بود از نظر و شعاع دلیل کند بر کوتاهی زندگانی صاحب هشتم در او ناظر
~~در دهم و اگر صاحب هشتم در … بود … خاصه در دهم و اگر صاحب هشتم … بود~~ و نحس دلیل
کوتاهی عمر بود … و اتصال صاحب هشتم بصاحب طالع نا ستوده بود خاصه که صاحب
طالع را نحس … باشد که بدو رسد … انکه دلیل کند بر کمی بقا … و اگر خداوند
طالع متصل شود بستاره ای راجع همچنین باشد خاصه که ستاره نحس باشد یا صاحب …
باشد یا در … باشد یا صاحب … در طالع بود و بطلمیوس گوید اگر مسئله از دو تن
باشد که کدام زنده است و کدام مرده طالع اول را کن و هفتم دوم را و بنگر …
برج هر کدام از ایشان که صاحب هشتم برج خویش متصل باشد حکم کن بر مرگ
صاحب آن دلیل و اگر اتصال نشود هر کدام که در خانه هشتم بود یا … در
طالع بود یا در … خداوند خانه مرگ بود **فصل پنجم** در وصیت … گردد که
… بود یا نه بنگر بطالع و قمر اگر در برج منقلب باشند آن وصیت …
حال خویش بگردد و تباه شود آنگاه … بود که خداوند طالع و خداوند برج قمر منحوس
باشند … ناظر نباشند و اگر قمر بنظر عداوت بمریخ نگرد … دلیل کند
بر باطل شدن وصیت و اگر زهره ناظر بود وصیت باطل بود … وصیت کننده و اگر
برج ثابت بود و صاحب طالع و قمر در برج ثابت بود و قمر متصل بسعدی بود …
آن وصیت … و اگر طالع و اوتاد از نحسان سلیم باشند و سعود در وی باشند …
برج ثابت باشد و صاحب طالع در هفتم باشد و در مایل … بود … دوم و هفتم دلیل کند بر بقای …
وصیت کننده و اگر صاحب طالع در هفتم باشد یا در وتد الارض دلیل کند بر … و بقا … وصیت

کمی

و بنگر خانه هشتم و صاحب او و صاحب طالع و اتصالات ایشان … انفصال بود …

… اگر اتصال ایشان … صاحب هشتم … طالع بود … دلیل … عمر …

شیم

فصل ششم در احکام صاحب ششم در دوازده خانه **صاحب ششم در طالع** دلیل کند که مولود
را بیماری از هر جنسی بسیار آید و بی دل و بی طاقت بود و بدخو و همیشه مشوش بود و خداوند خشم از رنج و
همیشه از مردم جدائی خواهد و دلیل کوتاهی زندگانی بود خاصه که منحوس بود دلیل کند
بر ناخوشی زندگانی و خوردن غمهای گوناگون خاصه که خداوند ششم زحل یا مریخ بود و اگر
مسعود باشد یا زهره و مشتری باشند دلیل کند بر بیماری در زندگانی و میراث یافتن [illegible]
صاحب ششم در دوم مولود را روزی خود بود از بیماری و فرزان اوزارهای مردم و دیگر وکارها پنهانی
و اگر سعد بود و ناظر سعدان باشند و اگر منحوس بود و ناظر نحسان زیان پنهان رسد
و مصیبتها و غمها و ناامیدی و رنج رسد و ناخوشی معیشت بهر کاری که کند [illegible]
صاحب ششم در سیم برادران و اقربا را بیماری و مصیبتها رسد و بیماری کشند و زندگانی او در
شود و مولود را آخر مرگش [illegible] باشد یا [illegible] و اگر مسعود بود میراث یابد و اگر
منحوس بود آفت رسدش **صاحب ششم در چهارم** مولود را پدر زود در گذرد
و مال و میراث زود از دستش بیرون رود و آن خانه که در وی زاده بود ویران شود
و مادر و پدر را عیبها پدید آید و اگر صاحب طالع [illegible] با وی بود یا تربیع و مقابله
بود با صاحب طالع در ششم وی را از هم بود سایل را آفت بود و رنج رسد یا بمیرد و اگر
و اگر صاحب طالع در دوم بود میراث یابد و از همه بهرها ایمنی یابد **صاحب ششم در پنجم** مولود را
از فرزندان روزی [illegible] خاصه که صاحب پنجم نحس
باشد مولود را رنج [illegible] باشد [illegible]
باشد [illegible] و اگر مسعود [illegible] **صاحب ششم در ششم** صاحب ششم بود
[illegible] مولود را آفت رسد و بسیار [illegible] و تباه شوند و اگر صاحب طالع بد و منحوس
بود مولود را بیم بیماری [illegible] باشد که عقل
بود و مولود

که عقل زایل شود و ابله گردد و از بندگان و چهارپایان و جانوران و از هر کس [illegible]
صاحب ششم در هفتم مولود را از بیرا [illegible] روزی بود خاصه آخر عمر و از مال زنان و انباز و خصم بهره
بود و [illegible] زنان را با وی خصومت افتد و زنان و انبازی [illegible] غربت بمیرد و بخصمان او
غم رسد و مرگ مولود [illegible] **صاحب ششم در هشتم** مولود [illegible] باشد و یک از همه [illegible] خاصه که خداوند
طالع او را [illegible] بیمار شود و چون بیمار شود خطر مرگش باشد و یا مرگش [illegible] بود و اگر مسعود بود
هم جنازه وی مردم بسیار روند **صاحب ششم در نهم** مولود کاری کند از کارهای دینی [illegible]
[illegible] بود و پنهانی و اگر مسعود بود مرگش بر شهادت باشد و هر کاری که کند با نفاق بود
و از سفر و غربی حذر باید کردن چه با خطر بود و از مال غربا میراث یابد **صاحب ششم در دهم**
مولود را از بندگان با غم و اندیشه بود و ترسنده و بی دل بود و کاری کند از کار بزرگان و از سلطان
آسیب رسدش و باشد که هلاکش بر دست سلطان بود خاصه که آفتاب ناظر یا صاحب
طالع یا صاحب دهم منحوس باشد و نشانی او کوتاه بود و مرگش مشهور باشد و از احداث
این بود و مرگ و آخرت بسیار یاد کند و فرض و سنت ادا کند و از میراث [illegible] حقه
خواسته باشد **صاحب ششم در یازدهم** مولود را از دوستان در رنج و رنجش وفا کم بود ناامید بهاء [illegible]
و مرگش نیکو بود و اگر نیکو حال بود و دیگر موضع خاصه صاحب طالع به سعود بود آنگاه امید
وی باشد بخیر یا دهر [illegible] رنج بر دوا شود و زاهد و پرهیزکار باشد و مرگش از سبب دوستان
بود و حذر باید کردن از مجلس شراب و مهمان رفتن و بیع و شری نباید کردن **صاحب ششم**
در دوازدهم مولود را دشمنان هلاک شوند و باشد که مرگش بود و سبب دشمنان او باشد
یا در ویرانها یا بر دو خاصه که صاحب طالع بد و نحس باشد و حذر کند و حیله سازند و در زندان و بند کنند و شش
و از بهایم بیم بود و اگر برج بر صورت آدمی شد از مردمان بیم و اگر [illegible] برج بر صورت

آدمی باشد از مردمان بیم و اگر [illegible] برج بر صورت مرجه باشد بیم از آن نوع باشد
فصل هشتم در اختیارات **خیار وصیت کردن** اگر خواهی که وصیت مبارک آید و کار بسته
شود ماه را زاید و صاعد و شمالی کن و متصل بسعدی یا متصل بکوکبی که مقیم ثانی بود و باید که ماه
با مریخ نباشد و مریخ در طالع نباشد و در اوتاد که بیم تباهی باشد و آن وصیت تمام نشود و اگر
مریخ و زحل باشد آن بهانه دراز بدارد و آخر بسر دو لکن وصیت تمام شود و اگر مشتری و زهره
در وتد باشد یا ماه با ایشان باشد آن وصیت پایدار باشد و آن بهار از آن بهار را
بر نه و طالع برج ثابت کن و ماه در برج ثابت و سعدی متصل و بطی السیر تا آن وصیت
بر ثبات باشد و چنان باید که خداوند طالع مسعود باشد و بسعدی متصل و بطی السیر باشد
اختیار میت بگور کردن بومعشر بلخی گوید اگر مردی را بگور خواهی کردن زحل را بطالع
ناظر کن و هیچ ستاره را شرکت نباید بجز زحل که زحل سرد و خشک است و دلیل سستی
است و دلیل که اخلاق و خون هیچ ستاره با وی نشود مرده خشک کرده و همچنان بماند و کناه
و تباه نشود بقدرت آفریدگار سبحانی و تعالی **فصل نهم** در احکام هفت کواکب
در خوز هر در هشتم **زحل در هشتم** دلیل کند بر تنگ دلی و غم و فرو بستگی کار و اندیشه مرگ
و میراث و اگر بسفر رود دستش تنگ گردد و یا دوان [illegible] و ادای جنایات کند و اگر انباز گیرد
مفلس گردد و انباز خصم او بیم بود که زهر یا داروش دهد یا از زیر دیوار
یا بجاهی در افتد و موقوف مال خصمان و انبازان گردد و اگر شهادت ندارد و مرگی که
محترق شود بیم هلاکت باشد خاصه که صاحب طالع یا صاحب ساعتش بود و نحوس شود **در هلاک**
مشتری در هشتم دلیل کند بر یافتن مراد یا یافتن مال پنهان کرده و یافتن مال و میراث
از مرد دی وفاتی و توانگر نیکی کند و اگر انبازی کند زود توانگر شود و با خصمش صلح افتد

و سفرش نیک بود و از تدبیر نقد بگردد و تن درستی و سلامتی بود و حال سود و زیان
نیکو بود و از طبقات مشتری مال نگاه باید داشت و وصیت با مرد تقی پارسا
و درستی ایشان باید داد و اگر شهادت بجا داشته باشد اینها کمتر باشد **مریخ در هشتم**
دلیل کند بر آشوب کارها و دوستی و در کارها زود و بر کی دست کند بنیز از آوردن [illegible]
ناخوشی بیند و بیم بود که بروی شبیخون کنند یا بسبب آتش نقصان رسدش و اگر سفر
کنند بیم بود که بر جان [illegible] و خطر [illegible] و از جراحت [illegible]
که چشم مریخ رنجش در را بلا خود و نگاه باید داشت و از طبقات مریخ و از سلاح حذر باید
کردن و زنان و انباز و خصمش را زیان رسد در مال و بیم و ترس [illegible] و دل صاحب [illegible] و اگر
برج منقلب بود ناگاه خطر رسد و از زخم آهنی خویشتن را نگاه باید داشت و اگر برج
ثابت بود خیر بود و اگر خانهای مشتری باهو و میراث بر وی [illegible] کنند و اگر خانهای عطارد بود
گفت و گوی [illegible] شد و اگر شهادت باشد شر کمتر کند **شمس در هشتم** دلیل کند بر [illegible]
و تنگ دلی و بد کی و تحیری و پیوسته از سلطان دلتنگ بود و باشد که بر خشم راست
او آسیبی رسد یا درد کند و سود و زیان او از دستش بیرون رود و خصم وی را یاری [illegible]
باشد و پرهیز باید کرد از خصومت و نیز مصیبتی [illegible] و اگر شهادتش باشد زیانی بود
مگر بخواهد و اگر [illegible] فرستد یا امانت نهد باز نیابد و اگر این در طالع ملوک بود زکیتی
برسد از زنان و در خزینه و مملکت نقصان رسد **زهره در هشتم** دلیل کند بر [illegible]
رسیدن از سبب زنان و پرهیز باید کردن از هوای دل و می خوار [illegible] و شست و خواست
زنان که [illegible] بود و با عیاشی آشوب خیزد و یا میراثی یابد از جهت زنان و در
خانه چیزهای [illegible] پدید آید که هم زیان بود و اگر شهادتش بود ایمنی او از خطر

١٣٣

بونفعت از وی از جهت دبان بود اگر مریخ نگرد تهمت کنندش بمال ایمان واگر مشتری
نگرد وصیت نوی بود وباشد واگر بنظر عداوت بود در وصیت خاین بود واگر زحل
نگرد مال یتیمی بگیرد **عطارد در هشتم** دلیل کند از جهت فرزند یا از جهت کودکان غم خورد
و همواره خبرهای ناخوش شنود اندیشه و هیچ سخن از خود نگوید که سر بود که بحتی گویند غش
که مال و جان آسیب رسد وی ومجلس مناظره نشاید کرد که آب رویش برود و مال از
اهل دفاده نگه باید داشت تا زنان برسد بود و انشی طلب نشاید کردن و نامه نباید
فرستادن و از بازرگانی صد ترباید کردن و اگر شهادت دار و راه نباید بر طلب کردن
مالهای فرو رفته و بحث کردن در حکم مال و میراث و بخشش کردن در ترکات و تهمت علم
فرایض و حساب و ضرب و قسمت آموختن **قمر در هشتم** دلیل کند بر پوشیده شدن خبرها
و بی فهم شدن و فراموشی کار شده و از هر نوع مردم غمی و مکروهی پیش آید و هیچ گونه تحویل
نباید کردن و در راه از دزدان نهیب رسد وی و زیانش رسد و تا ماه از این خانه بیرون
نرود ترس ترسان بود و تنگ دل و بباید دید تا قمر بکدام کوکب متصل است از کوکب آن
کوکب بیم و ترس بود و اگر بیمار را علاج کنی که قمر بنظر عداوت بزحل نگرد بمیرد و اگر
بمریخ نگرد درد اش زیادت شود یا خطا می افتد و بضاعت و امانت تلف بیند اندر
راس در هشتم دلیل کند بر سفر دو تحویل و آبادانی و خصومت در داوری با مردمان و ظفر
او را بود و دلیل بود بر تن درستی و سلامتی و لکن بجای نقصان رسد **ذنب در هشتم**
دلیل کند بر آفت حال بمرگ نزدیک رسد و اگر بیمار شود طبعش آشفته شود
در بیت حادی عشر بر هماز دزدان و مردم بیگانه اعتماد نشاید کردن و بیع شرکا و
بازرگانی همه به بود و عزت و تحویل و صواب نشاید و در حاجتها تاخیر افتد و در

دیگر

دشمن حسود بسوزد و رای و تدبیرش همه صواب باشد و غلط کند **احتراق صاحب هشتم**
دلیل کند که غم و اندوه باشد و تنگ دلی بیبی و فکرت و ناکامی بود و جاه از ان وهاباز
و خصمان رسان رسد یا فرزند پیش سلطان برد و از آتش بیم بود و از صاعقت و رسالت
حذر باید کرد **دف و نحس در هشتم** دلیل کند بر ف و تنهائی و مکروهی و نقصان حال سایل و سوال کننده
از جهة آنکه بمقابله بان سایل می افتد و از آب و آتش بیم بود و الله اعلم **باب نهم در احکام بیت**
التوحید و العلوم و الدین و النوم و الرجب در وی پابیت از سایل مشتمل بر بیت و چهار فصل **فصل اول** در سفر و دلایل
اسباب سفر طالع و صاحب طالع دلیل سایل است و برج نهم و صاحبش و مریخ دلیل سفر است و جایگاه
سهم السعادت و صاحب ساعت و خانه سوم و صاحبش دلیل سفر است و خانه نهم دلیل سفر است
و راه وی است و جایگاه قمر منزل وی است و هفتم و صاحب هفتم و آن کوکب که در هفتم است
دلیل آن زمانی است که قصد رفتن کرده یعنی مقصد و سهم السعاده و صاحبش دلیل مقصد است
و طالع و صاحب طالع و آن کوکب که در وی است دلیل آن زمین است که در وی است
و دوم و صاحب دوم دلیل در آمدن وی است در زمان مقصد و دهم و صاحب دهم یا آن
کوکب که در دهم است دلیل حاجتهای وی است و چهارم و صاحب چهارم و آن کوکب که
در چهارم است یا صاحب برج قمر دلیل عاقبت کار سایل است و آن کوکب که قمر از وی منصرف است
دلیل است بر آن ماجراها که بر وی گذشته است در این حادثه که نیت سفر کرد و سفر از جهت
جهت و آن کوکب که قمر بوی متصل است دلیل است بر احوالی که در این سفر خواهد آمد در
سفر و وقت آمدن وی از سفر از شمس نگر و از مربعات او و محل قمر از شمس نیک بدین
مواضع و دو دلیلان اگر کی سعدی بینی یا نظر سعدی یا شعاع سعدی دلیل سعادت باشد بدان
جایگاه **فصل دوم** در دانستن آنکه سفر تام شود یا نه بنگر صاحب طالع و قمر اگر در نهم باشند

یا بصاحب نهم متصل باشد یا بکوکبی که در نهم باشد متصل و دلیل کند بر سفر بمراد و آنچه سایل اگر خواهد
و اگر صاحب نهم در طالع بود یا بآن کوکب که در نهم بود متصل شود یا بصاحب طالع یا بکوکبی که
در طالع بود یا متصل شود سفر بود بی خواست سایل و اگر اتصال بمودت بود سفر بآسانی
بود و اگر بعداوت بود بدشواری و رنج بود و اگر بسعود و مقبول بود سفر مبارک بود و اگر
منحوس و غیر مقبول بود سفر بد بود و اگر دلیلان بیکدیگر متصل نباشند و کوکبی نقل نور کند یا جمع
نور کند یا رد نور سبب سفر از جهت ناقل و جامع بود و اگر صاحب طالع و صاحب تاسع
بکوکبی گران رو متصل باشد و آن کوکب بخانه نهم یا طالع ناظر باشد دلیل سفر باشد و اگر
صاحب طالع یا قمر بکوکبی متصل شود که در وتد بود سفر نکند و اگر دو دلیل بیکدیگر اتصال کند
و کوکب نحس یا غریب در خانه طالع بود و صاحب طالع را نحوس کند یا صاحب نهم را از سفر نتواند
رفتن و باز ماندن از جهت آن کوکب غریب باشد از طبع و جوهر وی و اگر صاحب طالع
بصاحب نهم متصل شود و یا از نقش رنه یا تربیع یا مقابله نحسی اتصال کند شری یا بلائی پیش
آید بنگر که صاحب کدام برجست و از طبع و جوهر او حکم کن و اگر صاحب نهم در وتد باشند
سفر نزدیک بود و اگر صاحب طالع ساقط بود یا آخر برج سفر نزدیک بود و اگر قمر
تند بر خویش بکوکبی که در نهم یا در سوم و در موضع خویش غریب بود دلیل کند بر زودی سفر
و اگر قمر در وتد بود بیرون رفتن نزدیک بود و اگر صاحب سیم و صاحب نهم در موضع غریب باشند
هم سفر بود با اتصال قمر بایشان و اگر صاحب طالع و نهم در اوتاد بوند دلیل تعوق سفر بود و اگر صاحب
طالع زحل باشد و در حال در خانه خویش باشد یا در وتد بود سفر نکند و اگر در وتد بود سفر باشد
بعناو رنج و اگر اتصال و انصراف قمر از سعودست بود دلیل سفر بود و اگر از عداوت بود سفر نکند
و اگر اتصال قمر بمریخ بود و مریخ طالع ناظر بود دلیل سفر بود دلیلی شده خوف و هول و اگر اتصال

بود از

سوی تست بود سفر زود بود و اگر قمر با مریخ بود یا صاحب سهم السعاده یا صاحب ساعت دلیل
کند بر سفر و اگر صاحب طالع یا صاحب نهم مقارن صاحب رابع بود در مقام بود سفر نکند
و اگر قمر در چهارم بود یا صاحب چهارم مقارن بود و یا صاحب رابع در طالع بود یا در وسط السما بود
یا در تاسع بود سفر نکند و اگر در چهارم کوکبی باشد و آن کوکب در طالع نحس بود سفر نکند
تا آن کوکب برجی دیگر تحویل کند و اگر قمر بکوکب راجع متصل باشد سفر تمام نشود تا آنگاه که صاحب
طالع شاهد نبود و اگر کوکب که دلیل کند بر سفر راجع بود دلیل باز ماندن بود و اگر مقیم اول بود
باز ماند و اگر مقیم ثانی بود باز ماند و باز زود و راست شود و سفر کند و اگر طالع برج ثابت
بود و در وسط السما کوکبی باشد که دلیل کند بر سفر کار راست کند و از سفر باز ماند و اگر خداوند
طالع راجع بود از سفر باز ماند مگر که شهادت سفر قوی بود آنگاه سفر کرده شود و اگر
صاحب نهم راجع بود از سفر باز ماند یا بجای دیگر سفر کند یا از نیمه راه باز گردد تا آنگاه
که صاحب طالع را دلالت دیگر افتد از جهت سفر آنگاه سفر کند **فصل سیم**
در دانستن آنکه در سفر خطر باشد یا نی بنگر صاحب طالع و صاحب هفتم را ~~نحوس کند~~
و خطر از طبیعت و جوهر آن کوکب و آن خانه باشد مثلا اگر آن کوکب نحس کننده صاحب
حاوی بود بیماری بود و اگر صاحب دوازدهم بود بند و زندان بود و اگر صاحب هشتم بود
مرگ بود و اگر سعدی شعاع افکند راحت یابد و اگر صاحب دوازدهم و هشتم باشد بیم ترسی
باشد از دزدان و دشمنان و اگر از طالع ناظر بود بیم کشتن بود و اگر از دوم بود مال برود
همچنین تا دوازده خانه و اگر این کوکب نحس کننده مر صاحب طالع را پیش از اتصال صاحب نهم
بیند پیش از سفر عارضه روی نماید که باز ماند و اگر پس از اتصال بود سفر بود تباهی دیدار در راه
باشد اگر در طالع بود مشغولی از سستی و جان بود و اگر در وسط السما بود از سلطان یا از

و اگر دو کوکب بود از در وسط السماء
زایل گشته بخانه نهم و قوی باشد سفر دلیل
نکند تا آنگاه که اندر طالع نشیند زا
حقل شود یا خود قمر بود یا صاحب ساعت
یا صاحب سهم السعاده بود دلیل کند بر سفر

نهم اگر اندر طالع کوکب باشد منحوس
یا کوکب بود که صاحب طالع و صاحب
طالع منحوس کند شر و تباهی و خطر بود ۲

کارو بسته بود و اگر در هفتم باشد دل مشغول ازان جایگه باشد که قصد آن کرده است و اگر در چهارم
باشد حالی افتدش که نتواند رفتن و همچنین اگر کوکبی نحس که دلیل طالع دلیل سفر را قطع کند اگر کوکب
سعد قاطع باشد باز ماندن سفر خیر و نیکو باشد و اگر نحس باشد باز ماندن سفر تباهی و مخاطره
باشد و بنگر کوکب قاطع صاحب کدام برج است از طبع و جوهر آن برج حکم کن **فصل چهارم**
در دانستن آنکه خطر در کدام منزل باشد اگر پرسند که مخاطره در راه باشد یا نه در منزل اول بود تا دری
که روی نهاده است و اگر از چهارم تا هفتم بود مخاطره در راه باشد نزدیک مقصد و اگر از هفتم
تا دهم باشد مخاطره بوقت باز گشتن بود در منزلهای اول که از مقصد بیرون آمده باشد و اگر
از دهم بود تا طالع مخاطره بوقت باز گشتن نزدیک شهر خویش و همچنین حکم کن از درجه صاحب طالع
تا نود درجه بمنزلهای اول و از نود تا صد و هشتاد نزدیک مقصد و از صد و هشتاد تا دویست و هفتاد
نزدیک مقصد در وقت باز گشتن و از دویست تا سیصد و شصت نزدیک شهر خویش
و اگر بجای نحس سعد بود دولت بیند و شادی و منفعت و علی بن احمد شریف نصف اصل کتاب
گوید بنگر تا سفر چند فرسنگ است بر دوازده برج قسمت کن تا برجی را چند فرسنگ رسد و اگر دلیل
سفر بنحسی ناسره شود بنگر تا از درجه طالع تا درجه نحس چند برج باشد چون بدان فرسنگ رسد
سعادت و شادی باشد و همچنین دلیل از درجه صاحب طالع و از درجه قمر تا نیکی و بدی براه داند
بانی بسعد و نحس و اگر این نحس در مثلثه خاکی بود آفت در دیوار رسد و کشت زارها
و کوهها و بیابانها و تودها و اگر در مثلثه بادی بود در اودیها و بیابانها و صحراها بود و نزدیک
درختان و اگر مثلثه آبی بود آفت بدو آنجا رسد نزدیک دریا و آبگیرها و مرغزارها و اگر در مثلثه
آتشی بود آفت در کوهها رسد و از آتش و اگر در شرف و خانه خویش باشد آفت از جای
رسد که منسوب بدین کوکب بود و اگر بجای نحس سعد بود منفعت و راحت بود بدان جایگاه

کر آن

کر آن سعد آنجا باشد و بتر آنگاه باشد که ماه در طالع باشد یا نزدیک درجه طالع
و بتر آنگاه که طالع عقرب باشد که اینکس در راه هلاک شود **فصل پنجم** در دانستن
آنکه مسافر بچه جهت بیرون رفته باشد اگر ماه یا صاحب طالع بزحل یا بعطارد ناظر بود
قصد سفر دور کرده باشد و اگر سعد آن با صاحب نهم بود این مرد با مال بسیار بیرون رفته
باشد بنگر بصاحب طالع و قمر هر کدام قوی تر باشد دلیل وی است اگر دلیل از زحل منصرف باشد
از دوام کریخته باشد و پنهان شده و اگر از مریخ منصرف بود کریخته باشد و اگر از شمس منصرف بود
از جهت سلطان رفته باشد و اگر از زهره زنان رفته باشد و اگر از مشتری از ائمه علما و وزراء
قضاء و اگر از عطارد منصرف بود از جهت علم و تجارت و جمال بیرون رفته باشد و اگر انصراف
آن بمودة بود از دوستی رفته باشد و اگر از عداوت بود بدشمنی رفته باشد و اگر اتصال قبول بود
بخشنودی و اگر بقبول بود بناخشنودی رفته باشد و اگر صاحب طالع یا ماه منصرف شود از کوکبی
که صاحب برج ماه است یا صاحب برج طالع از شهر و از خانه خویش بیرون رفته باشد و همچنین
چون از زهره باز کردد که صاحب شرف ماه است از جایگاه و دولت خویش بیرون رفته
باشد و اگر از آن کوکب باز کردد که صاحب شرف ماه است یا در شرف صاحب طالع
از خان و مان خویش بیرون رفته باشد و اگر ماه از هبوط خویش منصرف شود یعنی مریخ
یا کوکبی که در هبوط ماه بود یا در هبوط خداوند طالع اینکس از بلا و محنت بیرون رفته
باشد و همه کواکب را بدین قیاس حکم کن و اگر ماه یا خداوند طالع از صاحب سیوم و نهم منصرف گشته
باشد یا از کوکبی که درین دو خانه باشد یا از کوکبی که راجع باشد از نیمه راه باز کردد
باز بنگر که ماه و خداوند طالع بکدام کوکب متصل است آنچه خواهد بودن ازان حکم کن
اگر آن کوکب در خانه قمر باشد یا در خانه صاحب طالع یا در شرف ماه یا در شرف صاحب طالع بخانه

خویش یا بشهر خویش بود و اگر در شهر خویش باشد بجای دیگر رود که وقتی آنجا بوده باشد
و اگر بزحل متصل باشد کار بمشایخ و دهاقین بود و اگر بمشتری بود بزهاد و فقها و با دیگر
کواکب بدین دستور و اگر در شهر غریب بود آنجا که مسافر رود بنزدیکی رود که آنجا متوطن
باشد و اگر در برج غریب باشد و برج ثابت بود آنکس آنجا مقیم باشد و اگر برج منقلب بود
آنکس که مسافر نزد وی رود غریب بود و آمده شد دارد و اگر برج ذو جسدین باشد در دو
جای باشد و اگر ربیع بود آنجا متوطن نبود از آنجا بیرون رود و اگر مستقیم بود پایدار بود
در دو ستر بود معروف بود و اگر ساقط بود مجهول باشد و اگر در دهم بود سلطان یا نودیکی بود و اگر در
دوازدهم یا ششم باشد مرد فرومایه بود و همچنین حکم کن مقصود را اگر مسافر نزد وی رود از دوازده
خانه تا او کدام قوی تر است و اگر دلیل مقصود در طالع بر چیزی ناظر بود معروف باشد
دران شهر و اگر ناظر نبود مجهول بود و اگر نظر مودت بود نیک نام بود و اگر نظر عداوت بود
مذموم باشد و ضداوند خصومت و شر غفلت بود **فصل ششم** در دانستن آنکه درین سفر
خیر و خوبی بود یا نی بنگر اگر کوکبی سعد صاحب طالع را یا ماه را یا صاحب سیوم و نهم را سعود
کند یا در طالع بود یا در نهم بود یا بدین مواضع ناظر باشد از نظر مودت دلیل سعادت
و خوبی بود و اگر بیشتر دلایل سعود باشد نیکوئی بیشتر بود و اگر بعضی دلیلان قوی باشند
و بعضی نحوس حکم میانه بود و همچنان قیاس کن که از حال آنجا مخاطره قیاس کردن از نحسان
و آنرا بود دوازده برج و از ارباع فلک و از ماه و از صاحب طالع و از نظر سعدان و از
زهره و مشتری و سهم السعادة یا نظر شان بطالع و صاحب طالع و بخانه نهم و صاحب
نهم و حکم کن بر نیکوئی و بدی از اتصال و انصراف و قبول و غیر قبول **فصل هفتم** در معرفت
آنکه شخصی بشهری در آید پرسد که چند وقت درین شهر بماند بنگر بدان ساعت که در آید

الرصاب

اگر صاحب ثانی در طالع راجع بود دلیل کند بر زود باز گشتن بی قضای حاجت و اگر از مقام ثانی
بود باز کردد نه دیر و نه زود و حاجتش بر آید و اگر صاحب ثانی در طالع منحوس بود و محترق بود و راجع بود
در آن شهر سفر درست آید با قضای حاجت و اگر در دهم باشد یا در دوازدهم باشد همچنین
باشد و اگر صاحب دوم در هفتم باشد در سفر خصومت باشد و اگر در نهم و سیوم باشد
دران زمین قرار نکند و جای دیگر سفر کند و اگر در چهارم بود و نحسی بوی ناظر بود آخرین سفرش باشد
یا بیم مرگش بود و باز نتواند گشتن و اگر صاحب ثانی با قمر باشد یا ناظر بود یا بعطارد ناظر بود یا قمر را
و باز مریخ بوی ناظر بود جراحتی یا شکستی بوی آید و باید که اگر قمر در چهارم بود دران
جراحت بمیرد و اگر در وتدی دیگر بود آن شکستگی نیک شود ولیکن اثری بماند و اگر مریخ بقمر
ناظر بود و بی نظری از سعدان جراحت رسد بر طبع و جوهر آن برج و اگر سعدان ناظر باشند
راحت پدید آید و آن جراحت را دارو باشد و اگر نحسی ناظر باشد دران جراحت بمیرد
فصل هشتم در دانستن عاقبت کار مسافر دران سفر بنگر بچهارم و صاحبش و بصاحب
برج قمر هر کدام قوی تر باشد دلیل وی است و اگر مقبول بود و مسعود در جایگاه نیک بود
دلالت کند بر سلامتی حال عاقبت سفر بر جوهر و طبع آن خانه و اگر نحوس باشد بد باشد
و بطلیموس گوید بنگر بمثلثات قمر اگر سعدی در وی باشد یا شعاع افکند دلیل خیر و خوبی بود
سلامتی و عافیت بود و اگر نحسی در وی بود یا شعاع افکند بلا و مضرت بود **فصل نهم**
در دانستن باز آمدن مسافر از سفر بنگر بوقت مسئله یا بوقت سفر اگر سعدان بقمر ناظر باشند
از جایگاه نیک و هر دو مستقیم باشند دلیل کند بر سلامتی مسافر و زودی باز گشتن او و همچنین
نظر از شمس قیاس کن بروز اگر مشتری بوی ناظر باشد همان بود و اگر هر دو نحس ناظر باشند
دلیل کند بر درازی سفر و دیر ماندن و اگر صاحب طالع در چهارم بود یا نحسی بوی ناظر بود

دران سفر وی هلاک شود و اگر قمر تربیع یا مقابله نحسی باشد بی نظری از سعد یا یکی از
نحسان متصل شود و نحسی دیگر بوی ناظر بود سفر بد بود و دلیل کند بر دشواری باز آمدن و باشد که باز نگردد
و بیم بلا و مضرت بود اگر هر دو نحس در یک برج باشند با قمر آن شر کمتر کند خاصه که مشتری ناظر باشد و هر دو نحس
که زیرین بطالع ناظر باشند هر دو یا یکی دلیل کند بر زودی باز آمدن و اگر ناظر نباشد دیر باز آیند و بنگر
بهر دو تربیع شمس و مقابله وی اگر زهره یا مشتری درین مواضع باشد دلیل باز آمدن باشد بصلاح
و اگر نحس درین مواضع باشد دیر باز آید و آمدن پس از آن بود که آن نحس از آن موضع بیرون رود
و سعدی بدان موضع رسد که در ابتدا نحس آنجا بوده باشد و با این همه اگر قمر تربیع یا مقابله آن
جای رسد که در ابتدای سفر آنجا بوده دلیل باز گشتن بود معرفت آنکه مسافر بشب بیرون آید یا بروز
اگر دلیل را و برج دلیل و طالع و صاحب طالع بروج و کواکب لیلی باشد بشب بیرون آید و اگر روزی
باشد بروز معرفت آنکه بکدام ساعت بیرون آیند بنگر بصاحب طالع که آن ساعت روز کدام
ساعت است آن روز که بیرون آید بساعت آن کوکب بیرون آمده باشد معرفت آنکه بکدام
روز بیرون آمده است بنگر بصاحب شمس که از مستولی بود زان کوکب سفر کرده باشد بنگر بصاحب طالع
اگر با اول برج بود با اول روز سفر کرده باشد و اگر با آخر برج بود با آخر روز بیرون آمده باشد و اگر میان
برج میان روز بیرون آمده باشد و یعقوب کندی گوید که بنگر بصاحب سابع و درجات مطالع هفتم
در مقام کردن مسافر دران شهر که رفته است اگر برج ثابت بود دیر ماند و اگر ذو جسدین باشد اندکی
بود و اگر برج منقلب بود زود باز آید و هرگاه که دلیل سفر راجع باشد یا متصل باشد بصاحب سابع
و صاحب سابع راجع بود و یا قمر بکوکب راجع متصل بود دلیل کند که مسافر را در سفر نقصان افتد و باز
گردد و از نیمه راه یا پشیمان شود و سفر نکند اگر آن کوکب که دلیل باز ماندن کند سعد بود باز ماندن
بخیر و خوبی باشد و اگر نحس باشد دلیل کند که باز ماندن شر و تباهی باشد بر طبع و جوهر کوکب

و برج حامل کن و اگر صاحب سابع سعد بود و صاحب طالع را قبول کند دلیل کند بر آنکه نیکویی یابد از آن
سفر که قصد کرده است و اگر جز این باشد منفعت نبود و بنگر بخانه نهم اگر برج ذو جسدین باشد آن کار
دو سفر باشد خاصه که صاحب نهم در مایل و تد بود و اگر در زایل و ساقط بود بیش از آن سفر نکرده باشد
و این سفر دیگر بود و علی بن احمد تیرف مصنف اصل کتاب گوید اگر قمر در طالع بود و نحسی در خانه سفر بود
با بتدا سفر تا بوقت رسیدن در سفر زیان باشد و سفر مبارک نبود خداوند ثانی در سابع سفر آرد
خداوند ثانی در خانه سفر سفر تمام نشود و بجای دیگر افتد قمر در دوازدهم سفر او را بد بود و خداوند ابراهیم
در دوازدهم سفر بد باشد و چون نحوس باشد بیماری آرد در سفر و چون قمر در طالع بود و در برج
در رابع و بیکدیگر متصل باشند آن منزل بد و او ان بیرون آیند و بیم هلاک بود خداوند طالع در طالع و دیگر
اوتاد سفر نکند و اگر برج ثابت بود همچنین قمر در وتد سفر نکند و اگر خداوند طالع متصل بکوکبی باشد در وتد سفر
نکند و اگر صاحب ثانی فوق الارض بود و سعود و سعدان ناظر و منصرف از کوکبی بود و متصل بسعود
و سعدان در اوتاد سفر کردن سخت مبارک بود و اگر شمس تربیع نحسها بود یا بمقابله نحسها باز آمدن
دیر بود و اگر تربیع و مقابله سعدها باشد زود بود و اگر قمر بود بنظر سعدها و نحسها همچنین باشد و هر وقت
که سعدی در وسط السما باشد یا در طالع و مقبول بود بشهر خویش بود آن بهتر بود و اگر سعدی در هفتم بود سفر او را
خوبتر و اگر سعد در تاسع بود سفر و راه رفتن مبارک بود و اگر قمر از نحسی باز گشته بود بهتر بود و اگر سعدی صاحب
سابع بود بهتر بود و زحل و مشتری دشمنی در خانه سفر بد بر سفر آرد و چون مشرقی باشند زود باز آید و چون
سفر بد باشند دیر ماند در باب سفر جایگاه شرو بلاها هم است اگر صاحب نحسی بود یا کوکبی نحس اسیر بود
یا عطارد نحوس نحوس شود و آن کوکب که در تحت الشعاع بود و صاحب دوم در چهارم و نحسی بوی ناظر
بیم بود که در سفر بمیرد و اگر قمر در وتد بود نحوس دران سفر بمیرد یا باز نیاید و چون سلطان کسی را از شهر بیرون کند
و پرسد که حال وی چگونه باشد بنگر به برج دهم بوقت ورود سوال اگر نحسی بدو باشد و غریب بود در آن حال

نفس و در سفر نحس اگر نحس مریخ باشد خصومت و قتال افتد و یا موضع جاهای بود و اگر زحل باشد از
دزدان و بیماریها بود و اگر آن نحس مقبول بود ایچ زیان نکند و اگر در هبوط بود سخت تباه بود و اگر
راجع بود بدتر باشد و اگر یکی از نحس سعدی باشد سلامتی و خیر و خوبی باشد و همچنین نیکی اگر شرف و مثله
و خانه که باز آید و نیکو شاید بود و اگر بکوکبی راجع اتصال کند یا صاحب دوم بطالع آید باز آید و اگر سعود
و مقبول بود نیکوییها و منفعت باشد و اگر حزین باشد تباهی در شر فصل دهم در دانستن آنکه
غایب را حالت چگونه باشد بنگر بدلیل غایب اگر از کوکب سعد منصرف باشد نیکویی بود و اگر آن سعد صاحب
ثانی بود یا در ثانی بود با وی مال باشد خاصه که سهم السعادة یا صاحبش بدلیل متصل باشد و اگر صاحب سیوم
بود یا در سیوم بود خویشان و نسل کرده باشد و اگر صاحب چهارم بود یا در چهارم بود سرای و ضیعت و عقار
ساخته باشد و همچنین هر دوازده خانه حکم کن و اگر از کوکب نحسی منصرف گشته زیان و مضرت دیده باشد
و بنگر که صاحب کدام برج است و در کدام موضع است بر جوهر و طبع آن خانه حکم کن و اگر دلیل در سقوط
بود یا کوکبی که قمر از وی منصرف است در هبوط بود در حبس و زندان بود و اگر تحت الشعاع بود شمس صاحب رابع بود
یا صاحب وسط السما از سلطان بلا و غم بیند و اگر انصراف نبود بنگر که دلیل در کدام برج است بر طبع آن برج
حکم کن اگر مقبول بود سعود و خیر و صلاح باشد و اگر غیر مقبول بود غم و محنت و ذل بود و اگر در دوم بود و
مال کسب کرده بود و اگر غیر مقبول بود مال تلف کرده باشد و اگر در ششم بود و مقبول و سعود بود و نیکو
و حیوان خریده بود و اگر نحوس بود بیماری بود و اگر در هفتم بود و سعود بود تزویج بود و اگر در دهم بود کار دار بود
عمل گرفته بود و باقی بر همین قیاس کن و اگر دلیل غایب در برج منقلب بود تیر بر باز آمدن زود باشد
و اگر برج ثابت بود باز آمدن نبود یا دیر آیند و اگر در برج ذو جسدین باشد میان زودی و دیری باز آید
و همچنین قیاس کن از برج هفتم و صاحب وی از بیرون آمدن از آن زمان فصل یازدهم در معرفت
آنکه این غایب آنجا مقام کند یا جای دیگر رود بنگر بدلیل غایب و قمر هر کدام اولیتر باشد به دلالت

اگر در خطوط خویش شده باشد یا در برج غریب اگر در آن برج که است تحویل کند ببرجی که در آن برج غریب باشد یعنی آن غایب از آنجا
رود که دیرا آنجا معرفتی نباشد و اگر ببرجی رود که آنجا حظ داشته باشد این غایب جایی رود که آنجا معروف
نبود و همچنین اگر دلیل غایب یا صاحب طالع در بروج ذو جسدین باشد دلیل کند بر انتقال کردن غایب
از شهر بشهر و همچنین اگر دلیل از برج ببرج تحویل کند و همچنین اگر دلیل غایب در هفتم باشد دلیل اتصال
دلیل کند بر دور افتادن غایب از شهر بشهر و همچنین اگر دلیل غایب بصاحب تاسع یا بکوکبی که در تاسع
بود اتصال کند غایب را سفری دیگر پیش آید از جای بجای و اگر دلیل و قمر غایب در اوتاد بود خاصه
در چهارم و هفتم غایب مقیم باشد دران شهر که باشد و اگر زایل باشد بهر جای گردنده باشد و چون قمر
متصل باشد بکوکبی که در برج ذو جسدین این غایب از آن شهر بیرون آمده باشد و بشهر دیگر رفته
و اگر قمر در آخر وتد باشد و از نحسی باز گشته و بسعدی پیوسته این غایب بجای دیگر رود و بمنزل باشد و اگر
نحسی متصل باشد دلیل مشغولی و کراهی باشد و اگر آن نحس زحل باشد بند و زندان بود فصل دوازدهم
در معرفت آنکه غایب بکدام ناحیت است بنگر بدلیل و قمر اگر دلیل غایب در ربع شرقی باشد
بطرف شرق باشد و اگر در ربع جنوبی باشد بجنوب بود و اگر در ربع مغربی باشد بمغرب باشد و اگر در
ربع شمالی باشد بطرف شمال باشد و همچنین از قمر قیاس کن و بادی یا رکنی و جنوبی بدلیل کن از آفتاب
بکدام ناحیت است از شرق و تغریب و شمالی و جنوبی و ارباع فلک و از قمر نیز بنگر بهر کدام جهت
که شهادت بیشتر بود بدان ناحیت باشد فصل سیزدهم در معرفت آنکه این غایب باز
آید یا نه و زود آید یا دیر بنگر اگر سوال از پدر بود یا از فرزند یا از بنده یا از برادر یا از سلطان بنگر
بدلیل غایب و دلیل سایل اگر میان ایشان اتصال بود یا نقل نور یا جمع نور یا رد نور آمدن غایب
باشد از سفر خویش و اگر غایب منسوب نباشد بدلیل سایل از کل احوال غایب باشد بنگر
بصاحب طالع و صاحب او و قمر اگر صاحب طالع یا قمر در طالع باشد یا در وسط السما و یا تیر بکوکبی که

کر از طالع یا در وسط السما باشد دلیل کند بر آمدن غایب خاصه که آن کوکب صاحب وسط السما باشد
و اگر کوکبی در طالع باشد و بصاحب وسط السما متصل شود دلیل کند بر آمدن غایب ولیکن دیرتر و اگر
صاحب طالع در هفتم بود یا در چهارم دلیل کند بر دیر ماندن و اگر صاحب طالع در هفتم بود یا در چهارم
و کوکبی اتصال کند که در طالع باشد یا در وسط السما یا قمر بکوکبی اتصال کند در طالع یا در دهم دلیل کند
بر آمدن غایب مگر که قابل تدبیر قمر نحوسی باشد و قمر را قبول نکند آنگاه دلیل دیر آمدن بود و اگر
صاحب سفر در تحت الشعاع بود یا با نحسان بود یا در نظر عداوت یا در برج شمالی مرگ غایب
هم در آن زمین باشد مگر سعدی نیز ناظر باشد که آن بیم بشکند و امید بهتری باشد اگر صاحب طالع
در طالع باشد یا نزدیک طالع دلیل کند بر آمدن غایب بزودی و اگر در هفتم باشد دیر آید
تا آنگاه که بوسط السما آید یا در طالع آید و اگر صاحب طالع ساقط باشد و متصل نباشد بکوکبی که
در وسط السما دلیل کند بر دیر ماندن غایب و اگر قمر از کوکبی منصرف شود که در جیب طالع بود
و متصل شود بکوکبی که در راست طالع بود دلیل بر آمدن غایب بود و اگر قمر ساقط بود و بکوکبی
اتصال کند که در وسط السما بود دلیل کند بر آمدن غایب و اگر اتصال قمر بکوکبی راجع باشد غایب
باز نیاید و اگر [illegible] مقیم اول بود در آمدن باشد و در مقیم ثلثه مقیم آنجا بود و لیکن تدبیر سفر کند
و اگر قمر و صاحب ساعت در جیب طالع بود و صاحب طالع در طالع دلیل بر آمدن غایب کند صاحب
طالع اگر مقبول بود و قمر چون مقبول بود و صاحب طالع در وتد بود دلیل کند بر آمدن غایب
صاحب طالع اگر راجع باشد در دوم و یازدهم بنگر حقیقتش بدرجه طالع رسد یا بوسط السما غایب
باز آید گریخته یا بیم زده و اگر در طالع بود یا در وسط السما راجع باشد یا مقیم اول بود بنگر حقیقتش
اگر از طالع یا از دهم بیرون اید بعد از آنکه بیرون آید آنجا مقیم گردد و باز نیاید و اگر از طالع
و از دهم بیرون نیاید دیر ماند و آخر باز آید و اگر صاحب طالع را اتصال شود متحیر باشد بآمدن و [illegible]

و اگر دلیل

با نزدیک درجه صاحب طالع

و اگر در وتد باشد و در برج شرف خویش رود باز آید و اگر در دهم بود آمدنی بود و اگر
در یازدهم بود نزدیک رسیده باشد با تمام آن و اگر در دوازدهم بود آمدن نبود و اگر
در سوم بود دلیل آمدن بود و در پنجم باز گردد و از آنجا که بوده است دورتر شود
و در ششم آمدن نبود و بیماری و غم بود و تنگی و در هفتم نامه فرستد و دورتر جای
رود و در هشتم چنان اندیشه کند تا مرگ هرگز باز نیاید و اگر در دوازدهم
بود و کوکب طالع ناظر باشد دلیل آمدن غایب زود بود و اگر صاحب طالع منحوس باشد دلیل کند
بر دشواری آمدن و دیری و اگر قمر از صاحب هفتم یا چهارم یا سیوم یا نهم منصرف
شود و بصاحب طالع اتصال کند دلیل کند بر آمدن غایب بزودی و اگر صاحب
برج قمر منحوس باشد دلیل کند بر تفرق و در باختن در سفر و هر وقتی که سعدی
در طالع باشد دلیل سلامتی غایب باشد و امید باشد بآمدن وی و اگر
نحس بود دلیل کند بر درازی روزگار وی آنجا که هست و نومیدی از
آمدن وی و حال او تباه شود خاصه که نحس صاحب هشتم بود و علی محمد شریف
گوید بنگر بدلیل یا بقمر هر کدام قوی تر بود اگر بشرف یا برج خویش تحویل
کند چنانکه در فوق الارض بود و از سقوط بوتد رود دلیل کند بر آمدن غایب
و اگر دلیل در چهارم بود یا در هفتم یا بکوکبی که درین دو موضع بود اتصال کند
یا خداوند این دو برج در وتد بود غایب باز نیاید و اگر خداوند دوم در چهارم
بود بمیرد در آن سفر یا باز نتواند آمدن اما آنکه از درجه طالع تا درجه چهارم
راه سفر است روز بروز که برود و اگر سفر نزدیک بود مقصد چهارم بود
و الا نیمه راه بود و از درجه چهارم تا هفتم نیم راه دیگر باشد و هر یک خانه

و هفتم مقصد بود و از درجه هفتم تا درجه دهم باز گشتن بود بخانه و از
درجه دهم تا درجه طالع نیمه راه دیگر باشد نزدیک خانه و اگر دلیل با اتصال
بمشتری در ربع دوم بود یا خود در ربع دوم بود در تدبیر آمدن بود و اگر در
نهم بود که بدرجه دهم خواهد رسید در راه بود و اگر در وسط السما بود و ثور طالع
بود و صاحب طالع در وتد بود خاصه فوق الارض قمر آن روز که بدرجه
وسط السما رسد غایب آن روز برسد و از درجه وسط السما تا طالع
روز بروز امید رسیدن بود و اگر صاحب ساعت یا ماه در ربع اول بود
آمدن وی را درنگ بروزها یا ساعتی باشد و اگر برج منقلب بود آمدنش
ساعت بساعت بود و اگر دلیل ماه بود بنگر از درجه ماه تا درجه طالع هر درجه
درجه را یک روز گیر یا یک ساعت و اگر دلیل صاحب طالع بود بنگر تا
میسر [illegible] چند است بنگر از درجه دلیل تا درجه طالع چند است
باندازه سیر دلیل هر یکی روزی باشد یا ساعتی اگر برج ذو جسدین باشد
روز بود و اگر برج ثابت بود ماه بود و اگر برج منقلب بود ساعت باشد و اگر دلیل در
ربع دوم بود و برج منقلب روز بود ثابت سال و ذو جسدین ماه و بعضی
حکما چنین گفته اند که بنگر بخداوند طالع اگر در برج منقلب بود غایب باز
آید و اگر بخداوند خویش نگرد باز آید اگر ماه از مریخ منصرف بود بشتاب آید
و اگر از زحل سست گشته و رنج دیده و اگر صاحب طالع یا ماه از کوکبی
مستقیم منصرف شود و بکوکبی راجع اتصال کند یا از کوکبی راجع بکوکبی مستقیم متصل شود
بزودی باز آید و از کوکبی باز گردد و بصاحب برج خویش اتصال کند باز آید و اگر برج

بچهارم

چهارم منقلب باشد یا زایل وتد بود غایب از آنجا که بود تحویل کند و
همچنین اگر برج هفتم منقلب بود در آن شهر که باشد درنگ نکند و اگر ماه یا
صاحب طالع از کوکبی منصرف شود از تحت الارض و بکوکبی متصل شود
بفوق الارض غایب باز آید و اگر در سیوم بود یا در نهم یا بخداوندان این دو
برج اتصال کند در راه باشد که آید و اگر ستاره که در نهم باشد خداوند
رابع یا سابع یا ثانی عشر بود غایب براه در راه درمانده و نتواند آمدن
اگر صاحب دوازدهم بود بسبب دزدان بود یا دشمنان و اگر صاحب
هفتم بود ماندن وی از سبب مردم آن شهر باشد که در وی بوده است
و اگر صاحب دهم بود از جهت سلطان بود یا از جهت شغل و کار و از دوازدهم
خانه همچنین حکم کن و اگر طالع یا آن برج که دلیل وی است لیلی باشد
بشب آید و اگر روزی باشد بروز آید و اگر خواهی که بدانی که بکدام روز
آید بنگر که آفتاب در حد کدام کوکب است خداوند آن حد دلیل
آن روز است یعنی بروز آن کوکب و اگر صاحب نهم زحل بود [illegible]
سفر وی دور بود و اگر مشتری بود همت وی طلب دین و دیانت
کند در سفر و اگر مریخ بود از قبیل [illegible] یا از قبیل دزدی و لشکری بود
و برین فاحش بود و اگر شمس بود همت وی از قبیل سلطان بود و اگر زهره
بود همت وی از طرب و نشاط بود و اگر عطارد بود همت سفر وی
از جهت علم آموختن بود و تجارت و اگر ماه بود از قبیل جاسوسی
بود و اگر خداوند نهم مستقیم بود هر چه اندیشه کند بصواب آید فصل چهارم

١٤١

در آمدن نامه و خبر که بیاید یا نه اگر کسی پرسد که خبر و نامه کی آید هر وقت که عطارد از دلیل منصرف شود و بدلیل طالع متصل شود نامه و خبر آید و هر وقت که عطارد بدرجه طالع رسد خبر و نامه آید و هر وقتی که عطارد و ماه بهم آیند و بطالع ناظر شود نامه آید **فصل پانزدهم** در دانستن حال عاقبت غایب عاقبت کار غایب را از چهارم و پنجم و صاحب چهارم دانند اگر شمس با عطارد یا قمر موافقت کند با او زود باز آید و اگر سعدی بخانه چهارم یا نهم یا هفتم نظر کند زود باز آید و اگر چهارم خانه زحل باشد دیر ماند

و دوازده خانه سال باندازه سیر صاحب خانه حکم کن و اگر آن زحل در چهارم بود هرگز باز نیاید و اگر صاحب چهارم باشد و راجع هرگز باز نیاید و اگر صاحب هفتم زحل باشد بمیرد یا بیمار شود و اگر مشتری باشد بسلامت و تن درستی بود همچنین از کواکب هفت کوکب باندازه سرعت و بطء مقام کردن غایب حکم کن و باندازه سعد و نحس بر نیکی و بدی حکم کن **فصل شانزدهم**

در معرفت وقت آمدن غایب بنگر بسهم هر وقتی که کوکبی از این کواکب در وی باشد یا بوی ناظر باشد از تربیع بیرون آمدن غایب از وی باشد و اگر از وی قمر در برج منقلب باشد کارش شکسته شود و تقسیم شود و اگر برج ثابت و جسدین باشد پیروز آید و سفرش تمام شود و سعادت و نحس از تربیع تثلیث دلیل کند بر آمدن غایب هر وقتی که آفتاب از تربیع تحویل کند در آن روز غایب را نیز تحویل افتد مگر که نحسی ناظر باشد آنگاه شکسته شود کارش و همچنین تسهادت خواه از سهم الغیب و از صاحب مثلثه از جنس و قال ابن محمد شریف مصنف اصل کتاب گوید بنگر بدلیل غایب و دلیل طالع اگر آمدن غایب از جهت اتصال بود هر درجه که میان ایشان بود سالی یا ماهی یا روزی یا ساعتی و اگر از جهت دخول دلیل بود در برج قمر از درجه دلیل تا درجه خانه و اگر از قبل رجوع بود بگیر از درجه دلیل تا درجه جهت رجوع از درجات هر درجه روزی بود و بگیر یا ساعتی یا ماهی یا سالی و این بصدر کتاب در مفاتیح بیضا بیرون آورده شده و بطلمیوس گوید اگر شمس با سعدی باشد یا تربیع و مقابله سعدان بود یا منصرف باشد از جسد دلیل کند بر بازگشتن غایب خاصه که در برج منقلب باشد و بنگر بسهم التی ده اگر با سعدی باشد یا تربیع و مقابله سعدی بود و صاحبش بعود ناظر باشد دلیل کند بر بازگشتن غایب بزودی و نیکوی و بنگر بقمر اگر از تربیع نحسی بود و سعدی بوی ناظر بود و با نحسی متصل بود با نظر از سعدان دلیل در ماندن بود و ماشاالله مصری گوید بنگر بقمر و صاحب طالع قوی تر باشد

١٤٢

آنچه بیرون آید از درجات ساعات باشد و اگر قمر قوی تر باشد بنگر تا مابین وی و مابین درجه چند است هر درجه روزی باشد و اگر قمر قوی تر باشد بر وسط السما آید و صاحب طالع شود غایب آن روز باز آید و اگر قمر را شهادت بسیار بود و قوی بود و صاحب طالع بطالع ناظر بود و صاحب خانه ناظر بنظر قمر گیر تا صاحب طالع بازگشتن غایب بدان اندازه بود و اگر صاحب بیت قمر در جایگاه بد باشد و قمر در موضع نیک بود از طالع و بخانه اش ناظر بود بگیر از درجه قمر تا درجه جای اش از درجات آن وقت آمدن غایب بود و بیشتر وقت اگر صاحب ساعت بود در طالع و وسط السما او دلیل ساعت بود در برج منقلب و ثابت روز و بود و در هفتم و چهارم بر ماه و سال دلیل کند **فصل هفدهم** در حال کسی که او را از شهر بیرون کرده باشند که باز آید یا نی بنگر بقمر در آن ساعت که بیرون کرده باشند یا بوقت مثلا اگر چنانکه قمر نیکو حال باشد یا از سقوط منصرف باشد یا در طالع بسعدی بود یا بوی ناظر بود و اتصال قمر با سعد بود خاصه که کوکبی که قمر بدو متصل باشد راجع باشد آن بیرون کرده بسلامت باشد و کارش ساخته شود و بجای خویش باز آید و اگر قمر منصرف باشد از نحسی و آن نحس در طالع باشد یا ناظر بود حالش بد بود و بجای خود نتواند آمدن و اگر انصراف قمر از زهره بود یا از خداوند خانه زهره باز آمدن زود بود خاصه که قمر و شمس ناظر بود از مودت دلیل کند بر دلخوشی و هر وقتی که قمر از کوکب سعد منصرف بود و آن کوکب نیکو حال بود و بازگشتی از جهت کسی بود که قمر از وی منصرف باشد در آن خانه باشد و هر وقتی که ماه از عقده که جوزهر از اجتماع و امتلا بیرون آید و بسعدی ناظر بود دلیل باز آمدن باشد اگر ماه با صاحب طالع بود یا با صاحب ام بازگشتی زود بود **فصل هجدهم** در معرفت آنکه کسی از تو علمی طلب کند آن علم و بر او

باید آموختن یا نی بنگر بقمر اگر زحل یا مریخ متصل باشد یا در دهم یا در طالع باشد و عطارد در تحت الشعاع باشد هیچ چیز بر او نشاید آموختن و با وی سخن گفتن خاصه که عطارد نظر مریخ بود و بنگر بصاحب طالع و عطارد که در کدام موضع است و مریخ کی است اگر عطارد و مریخ ناظر باشند بتربیع با وی سخن نباید گفتن و اگر قمر نیز چنین باشد هیچ نباید گفتن طالع تیر انا و هفتم و بیرا اگر نحس ناظر بود و عطارد نشاید آموختن و اگر سعد ناظر بود آموختن صواب بود در این فصل چنانکه گفته در کتاب یاد کردم سخن باید گفتن **فصل نوزدهم** در معرفت آنکه در نزد فلان کس از علم و کیمیا چیزی است یا نه طالع سایل بود و صاحبش و هفتم و صاحبش مسئول عنه و نهم و صاحب نهم علم مسئول عنه اگر صاحب هفتم در نهم بود یا بصاحب نهم متصل بود یا صاحب نهم در هفتم بود یا بصاحب هفتم متصل بود بدانکه نزد مسئول عنه از آن علم چیزی است و اگر صاحب نهم سعد بود یا مقبول بود یا شرقی آن علم حق بود خاصه که در وتد باشد و اگر منحوس بود غیر مقبول یا منحوس یا ساقط یا وی از علم هیچ چیز نبود و اگر باشد دروغ باشد و اگر نظر عداوت بود صاحب نهم مقبول و سعد بود نزد وی علم باشد سخت قوی و لیکن دشوار توان یافتن از وی و اگر سایل از علم خویش پرسد که نزد وی حق است یا دروغ طالع سایل بود و نهم و صاحب نهم و آن کوکبی که در وی است علم را بود اگر صاحب نهم یا کوکبی که در نهم بود مقبول و سعد و شرقی بود و بصاحب طالع و بطالع ناظر بود آن علم راست بود و قوی و اگر منحوس بود و غیر مقبول و منحوس آن علم دروغ و ناحق بود **فصل بیستم** در بیرون آوردن خواب که پرسند که خوابی دیدم آن خواب چگونه بود بنگر ببرج نهم و صاحبش و بسیم و صاحب سیم و طالع و صاحبش هر کدام قوی تر باشد وی دلیل است اگر زحل دلیل بود یا ذنب بود چیزی دیده باشد صعب و بیمناک مثل ویرانها و بیابانها و کوهها و جاهای تاریک و پلیدیها و ستوران و ایام و آنچه بدین ماند و اگر مشتری باشد قضاة و عباد و زهاد و ابدالان و علما و فقها و صلحا و مساجد دیده باشد و اگر

مریخ باشد صید و حرب و جنگ و سلاح دیده باشد با گوشت و خون و آهن و آنچه بدین ماند
و اگر شمس بود سرای و کوشک و تخت ملوک و آلات ملوک دیده باشد و بر بودن در هوا دیده باشد
و اگر زهره بود چیزهای نیک دیده باشد از گوهر و پیرایه عروسی و لهو و طرب و زنان و شراب و روش جاهای
خوب و گلزارها و آنچه بدین ماند و اگر عطارد بود کودکان و زنان دیده باشد و کتاب و خواندن
نامها و دفترها و صنعتها و صورتها دیده باشد و اگر قمر بود جوی آب و چشمه و چاه و حوض و شراب خوردن
دیده بود و آنچه بدین ماند فصل بیست و یکم در احکام سفر از قول ابو الحسن علی در موالید
بنگر بصاحب طالع و صاحب نهم اگر میان ایشان اتصال بود مولود خداوند سفر و حرکتها بود و
اگر به یکدیگر متصل باشند و بطالع ناظر باشند مولود خداوند سفرها بود و باز بخانه آید و اگر
ناظر طالع نبود باز آمدن نبود و در آن سفر بماند و اگر صاحب طالع و صاحب سفر منحوس باشند بنظر
نحس بود از عداوت و مقارنه و صاحب طالع ناظر بطالع بود در سفر بلا و محنت بیند و اگر صاحب
سفر مسعود با ناظر سعدها بود و صاحب طالع نیز مسعود بود مولود در سفرها با سعادت بود و دولت
بود و چنین بدین حال بود و زهره را ببیند با صاحب پنجم را در غریبی فرزند آرش بود و اگر زحل را ببیند
با صاحب چهارم را ضیاع و آب و زمین و دیگر فوائد اندیشی در غریبی و اگر صاحب سابع را ببیند
بجای پرورش و اگر صاحب ششم را مرگ وی در غریبی بود و اگر خداوند طالع در وتد بود با ناظر
بر حمل مولود کم سفر بود و اگر زایل بود و صاحب سفر در وتد بود مولود صاحب سفرها بود و صاحب
ناظر مریخ بود و اگر صاحب طالع و صاحب سفر در وتد بود مشتری عطارد ناظر بود مولود خواهند
علم و ادب بود و اگر خداوند نهم در زایل نیکو حال بود مولود را حج و غزو و کار طاعت تمام شود
و اگر پرسند که سفر کی بود بهر وقت که صاحب طالع با صاحب سفر اتصال کند چنین در نظر چه
رسند یا بموضع یکدیگر یا بنور و چند مریخ دلیل کند که وقت سفر باشد در آن روز یا در آن

سابع زن کند ابو [illegible] و اگر مشتری را ببیند با صاحب پنجم

ماه یا در آن سال و اگر دلیل سفر در وبال یا در هبوط یا در موضع بد بود دلیل تباهی سفر بود
و باشد که از شهرش بیرون کنند و سفر بکراهت بود و رجعت صاحب طالع یا صاحب تاسع که کوکب غریب
در طالع و در تاسع یا بعضی از این دلیلان دلالت کند بر بیرون کردن از شهر اگر دلیل سفر یا کوکبی که
قابل تدبیر دلیل سفر نزدیک بود در رجعت دلیل کند که سفر از راه باز گردد فصل
بیست و دوم در احکام صاحب نهم در دوازده خانه احکام صاحب نهم در طالع در طالع مولود
با سایل راه رونده بود و نیکو مذهب و نیکو سیرت و خداوند نحو ها اگر مشتری با عطارد و را ببیند
خداوند علم بود و دین و حج کند خاصه که زهره ناظر بود و اگر صاحب نهم زحل باشد فنون کم
بود و مشغول در دین و مذهب قدیمی و منسوخ داشته باشد خاصه که راجع بود و عطارد نیز در بیابان
راجع باشد یا در هبوط در نهم دیر در اوی معطل بود یا سوفسطائی و در سفر چیزهای بد شنود و اگر
مشتری باشد اهل دل باشد و خدای شناس علم جوی بود و دولت دارنده علما و معروف بود
و نیکنام و در سفر مال بسیار یابد و بیشتر دعاش مستجاب اگر خداوند نهم مریخ باشد بجهت سایل
در سفر بجرب و حروف باشد و سلطانی و لیکن بر علم و دین و مذهب سست باشد و قصاص کردن
و کشتن دوست دارد خاصه که طالع اسد باشد و تخلیط افکنده بود میان مردمان و اگر
طالع حوت بود سفرش برای این بود و در سفر شغلها بسیار پیش آید و زیانش رسد و باشد
که مار و کژدمش بگزد یا از دزدان زیانش رسد و هر چند سفری از این بود وی را
در دین متهم کنند و اگر آفتاب بود در سفر او را نیکوئی رسد و در کار دین صلب باشد پاک
اندیشه باشد و سبب این عمل سلطان جوید و اگر زهره در طالع باشد در سفرش اللها بیند
و در راه ایمن باشد و اگر طالع دلو بود بهتر باشد و اگر سنبله باشد فرو تر از وی بود و نیز
در دین متهم باشد و نیز گفته اند بت پرست باشد و اگر عطارد باشد دلیل کند بر نیکوئی

و اگر صاحب الجبال ... الیهم

حال در سفر و شادی دل در هر کاری که در سفر دست زند آن کار بر آید بخیر و خوبی و با عالمان
عالمان و خردمندان پیوستی بود و مشکل بود و اگر طالع میزان بود در شهر کار سایل بد
اندیش بود و بروی تهمت کنند و دروغ گویند و ایشان اهل کار رویشه سایل باشند و اگر طالع جدی
بود دور اندیشی و قلم دولت و علم آسان یابد و خداوند ستوران بارکش بود و سود او بروی غالب بود
و اگر ماه باشد در سفر تحفها چیند و زیانها رسدش و در کار دین سست باشد و این آنگاه بود
که طالع بوقت مولود جنبی افتاده بود یا در خیر سایل اینها باشد اما اگر خانه نهم زوجین بود سایل
سایل در کار دین بی تهمت و بدتر آنگاه بود که راجع باشد صاحب نهم در دوم
مولود روزی مند بود در سفر و مالش از سفر گرد آید و اگر در این برج نیکو حال بود و ناظر صاحب
طالع باشد مال یابد در سفر و نیکوئی یابد و اگر بد حال بود سفر تباه شود و اگر مسعود و مقبول بود
علم و ادب و دین و منفعت و مال یابد در سفر صاحب نهم در سیم مولود را اقربا و برادران
همه از اهل خیر باشند و بعضی بولایت افتند و آنکه خدائی سازند و زند کانی کنند و در علم دلیل
سخن گو نیز بود و دلیل کند بر پارسائی برادران و زهد ایشان و مطیع گشتن زنان برادران و اگر
نحس باشد یا راجع بود دلیل کند بر منافع برادران و در روی نیکی ایشان صاحب نهم در چهارم
مولود را آب و ضیاع و زمین کمتر بود و از جای بد افتاده و بر دشمن برود و آن خانها بزندگانی
وی ویران شود و پدرش در غریبی بمیرد و تباهی حال پدر و مادر بود و رسیدن بیماریها و غمهای
پوشیده و افتادن نقصان و ویرانی ضیاع و خانه صاحب نهم در پنجم مولود شهرهای دور سفر کند
و فرزندش کم بود مگر که صاحب پنجم در جای نیکو باشد و اگر بود سبک برود بغریبی افتد بطلب کار
حق چون حج و غزو و علم و اگر صاحب پنجم ناظر نبود در غربت دیر ماند و باشد که با بنه و رخت
بسفر رود صاحب نهم در ششم مولود را در غربت بیماری افتد یا هلاک جیران بود و در دینش تباه

افتد و اگر بنظر صاحب طالع بود مولود خداوند ستور و برده بود خاصه که صاحب ششم در وتد بود و از
علم و کار دین بهره کمتر بود و دینش و آنچه بود دینش نرم و آهسته بود و اگر صاحب ششم ناظر صاحب طالع بود
مرکش بغریبی بود و بتنهائی و اگر صاحب نهم در این خانه بنظر صاحب ششم بود و صاحب طالع از نظر ایشان ساقط
بود ستور و برده بکمتر بود دینش صاحب نهم در هفتم دلیل بود بر پارسائی زن و هنباز و خصم و سایل
در کار خصومت سست بود بر طریق علم و حق کند و اگر نیکو حال بود و زهره ناظر بود با فرزند کافی
کارش نیک گردد و حج کند و اگر مریخ ببیند غزو کند و خصومتها بود با زنی و حرب با زنی کند و حج بر زن کند
صاحب نهم در هشتم مولود را اجر حج کردن و وصی باشد و در سفر علت بود دینش و پاک نهاد و هبر کردن کرد
مال که از حرام باشد یا از حلال و اگر نحس بود راه دار باشد و دزد گردد و میراث جوی باشد
بی حق و در دینش خلل بود و باشد که وی را بواسطه تباهی بکشند و بدتر آنگاه بود که صاحب هشتم و نهم
بود و تباه آنگاه بود که خداوند هر دو برج راجع بود و خاصه که اندرین میانه خداوند طالع
نیز راجع باشد یا در هبوط یا در وبال بود مولود را در دل هیچ غم دین نباشد و در کفر و نفاق
بود صاحب نهم در نهم دلیل کند بر کمی سفر و اگر خداوند طالع مسعود باشد بوی مولود خداوند
علم بود و پرهیزکار بود و اگر نیکو حال بود هر خوابی که بیند راست بود و در دین و مذهب
استوار بود و صلب بود بر کوهر برج و ستاره صاحب نهم در دهم دلیل کند بر خوبی و استواری کار
و یافتن مال از جانب سلطان و بکودکی سفر بسیار کند و اگر در وی نیک حال بود و مقبول از سفرها سعادت
سعادت و نیکوئی بسیار بیند خاصه بدان ناحیت که برج بود و اگر عطارد و مشتری را ببیند
عالم گردد و در علم آسمان سخن گوید و ترس کار و با پرهیز بود و اگر زهره را ببیند حج کند و کار
معاش وی از علم بود صاحب نهم در یازدهم دلیل کند بر خوبی معاش و شادی دل با حسن طالع
و نیکوئی ایشان و شاید که مولود را با جوانمردان کار افتد و از ایشان نیکوئی و عطا بیند

صاحب نهم در هازدهم مولود با سبل را دشمن از غربا بود و در دینش نقصان افتد و کم
بود و اگر صاحب طالع بد و نحوس بود از دشمن غریب بد و گزند رسد و بی ادب و بی اثر بود و در شستن
در دهان بد و بد اندیشند و هر چه در سفر و علم اندیشه کند خطا بود و در شمول از طاعت محکم
فصل بیست و سیم در معرفت اختیارات اختیار سفر کنند بدانکه طالع و صاحب
دلیل شهرست که سبیل را دوی است و هفتم و صاحبش دلیل آن شهر که قصد آن دارد و
چهارم عاقبت کار وی است و نهم سفر است و دهم حاجتهای وی است و از درجه طالع تا
هفتم نیمه اسیر دلیل راهست و جایگاه قمر دلیل منزل است و از درجه هفتم تا درجه طالع نیمه
ایمن راه بازگشتن است هر کجا سعدی باشد یا خداوندان خانه سعود یا مقبول بود
سعادت و نیکوئی آن جای باید و هر کجا نحس باشد و صاحب آن موضع منحوس باشد تباهی و فساد
آن جایگاه باشد و چون سفر کنی باید که ماه سعود و زاید النور و العدد باشد و این
مواضع که صفت کردم از نحسد و نوحسان پاک کنی و سعدان را مستقیم و مستوی کنی و صاحب
طالع را مقبل کنی و عطارد در سفر شر انگیزد و بر اصلاح دارد و سعدی متصل کنی تا بیان
کنی که و برادرین مواضع هیچ گونه اتصال و نظر و شهادت بنهد و اگر خواهی که زود باز
آئی طالع و قمر را بنظر و اتصال ثابت کن و اگر این حال در بروج ذوجسدین رسد میان
بود در آمدن بدیری و زودی اختیار آنکه از سفر باز خواهد آمدن گاه چنان باید
که در ابتداء بیرون شدن زهره و مشتری را بتربیع آفتاب کنی و ماه محصور السعدین کنی زاید النور
والحساب تا زود برآید بازگشتن و کار رشتی با سعادت و اقبال بود اختیار سفر
آب دریا طالع و ماه در برج آبی کن برج حمل از اول تا ده درجه و از جوزا هشت درجه
تا آخر و جدی از هشت درجه تا آخر و سرطان و حوت تمامی و عقرب از ده درجه تا آخر

این برجها

برجها موافق است سفر آب و ماه فوق الارض باید و زایل و سعود و مقبول در وتد و بجنبی
خداوند طالع سعود باید و از صاحب هشتم و برج هشتم ساقط کن بنظر و اتصال با سلامت بود و ماه
و زهره که بر شکل این دو برج آبی است مقبول و سعود و زاید و صاعده و بنظر سعدان فصل
بیست و چهارم در احکام هفت کواکب در جوزهر احکام زحل در نهم دلیل کند که سفر دراز آرزو کند
و در سفر شدت بسیار رسد و اگر کسی غایب بود بر وکان مرگ برد و لیکن بسلامت بود و اگر
نامه و رسول فرستد با هدیه براه آفت رسد و کارها بسته شود و در دین و مذهب سست
رای بود و باشد که بر دولت او گناه کبیره برود چنانکه در دینش رخنه بزرگ پدید آید
اگر شهادت بود و مقبول یا سعود بود کم بود و از سفر کوتاه منفعت بود وی را احکام مشتری
در نهم دلیل کند بر سفر و غور رفتن و بکار طاعت کوشیدن و علم و تربیت
آموختن و با اهل خیر صحبت افتادن سفر و اگر سفر کند عاقبت نیک بود وی را و اگر فاسق بود از فسق
توبه کند و خوابهای راست بیند و اگر شهادت دارد سعادت بیشتر باشد احکام مریخ
در نهم دلیل کند بر اسباب سفر و قطع راه از جهت دزدان و نقصان دین و باید خلاف با
صحبت افتدش و بر کار باطل حریص گردد و خوابهای آشفته بسیار بیند و در سفر جنگ و خصومت
افتد وی را چیزی بگزند دزدیش و اگر شهادتش بود بتر از این بود احکام شمس در نهم دلیل بود
بر آنکه قوت پرستش و دین و از خداوندان دین شادی بیند و در سفر بهر منزلی نیکو
دارندش و اگر کسی غایب بود نامه یا بخبر یا آمدن غایب مژده دهندش و در سفر علم
ادب و فنها و فنی جمع هندسه و فلسفه و حکمت آموزد و خوابهای صواب بسیار بیند و از
و از ملوک شادی بیند و اگر شهادت بنود بخلاف این بود احکام زهره در نهم
دلیل کند بر آنکه در دین و مذهب و در تربیت حریص بود و با آموختن علوم رغبت نماید و با وقار

بود و اگر سفر کند شادی بیند در سفر علم آموزد و بود که زنی بزنی کند مصلحی و از غایب مژده
آیدش و اگر نامه و پیک فرستد بجایگاه رسد و باز رکابنها سود مند بسیار کند در سفر و با کسی
بیاتفاق کار افتدش و خوابهای راست بیند و رغبت علم آموختن الحانی بود وی را و علمای بسیار از بوسش
کنند و اگر وی را شهادت بنهد از طبقات زهره همه غم رسدش احکام عطارد در نهم
دلیل کند که سفری کند و در آن سفر علمها حاصل کند و حکمت آموزد و آمدن خبرها و نامها
از غایب بود و تهمت افتادن علم و بلاغت و خط و نجوم و حساب و اعمال دیوان افتدش و
در سفرها تجارت کند و اگر شهادتش نبود با اهل دوا دین آزار افتدش احکام قمر
در نهم غم و محنت و کوشست پیش آید و اگر شهادت دارد و سعود بود دلیل کند بر نیکوئی سفر و
شتاب زدگی در کارها و نیکوئی از سلطان و اگر منحوس بود و غریب جنین بخستی ناظر بود
مخاطره بود و هیچ جای نشست بد رفت و در دین تهمت آرد احکام راس در نهم دلیل کند
بر مبارکی سفر و افزونی علم و صلابت در دین و مذهب و پیش آمدن نیکوئیها و برآمدن
حاجتها و با مشتری بود در این خانه دعاها و نماز آموزد و اگر بزهره متصل بود علم طلسمات
و دوستیها آموزد و اگر با عطارد بود علم نیرنجات و نجوم آموزد و اگر با زحل بود جادوئی
آموزد و فسون و تعویذ احکام ذنب در نهم دلیل کند که سفرش بد گردد چه کارها باژگونه
گردد و خلاف آن بود که وی خواهد و دشمنی بروی ظفر یابد و دینش تباه شود و اگر با
زحل و عطارد بود سحر آموزد احکام صاحب نهم در سفر و نقل و تحویل خبر بنود و تعلیم نشاید
که بهر موردی بنهد و بازگشتن بود از سفر و راه غلط کند بسیار و کارها تمام نشود و از دام
و دام دوستی پرهیز باید کرد و از رای و تدبیر و از همراهان و مردمان غریب پرهیز باید
کرد احکام مشتری صاحب نهم دلیل کند بر آنکه سفر و تحویل نشاید و نزدیک بزرگان نشاید

رفت

رفت و بطاعت و عبادت و صحبت نیکان دل مشغولی پدید آید و بر سالکی و فقرا رحم آیدش
و صدقه دهد احکام ذنب در نهم دلیل کند بر نقصان و تباهی حال سفر و منع کارها و ضعیف دیانت
و صیانت در کار عبادت و دین و مذهب و سستی و جهالت سستی افتدش باب دهم در
احکام بیت السلطان انچه در وی است از کارها مشتمل بر بیست فصل فصل اول در شناختن آنکه
سلطنت و شغلی که طلب کند یابد یا نه اگر سایلی پرسد از عمل سلطانی یا از نوخت و خلعتی
که امید دارد از سلطان یا از کار و شغل و عملی که بجوید تمام شود یا نه بنگر بصاحب طالع و قمر اگر بصاحب
وسط السماء یا بکوکبی که در دهم بود متصل باشند یا با آفتاب متصل باشد و آفتاب در وتد بود و قوی
بود و یا قمر در دهم بود با صاحب طالع انچه طلب کند تمام شود با الحاح و جهد و اگر صاحب دهم
طالع بود یا بصاحب طالع متصل شود یا نحسی در طالع یا بنظر صاحب طالع بود سلطان او را طلب کند
و شغل خویشتن بوی سپارد و اگر نظر شان مقبول بود بهتر و نیکوتر باشد و اگر غیر مقبول گنجه منفعت کم بود و
مراد تمام بر نیاید و اگر بیکدیگر اتصال نکنند و نیز در موضع حاجت نباشند دلیلان چنانکه صفت
کرده شد بنگر بکوکب ناقل و جامع یا ردالنور اگر میان ایشان اتصال بود انچه گوید تمام شود بسبب ایلان
میر سلطان و مردمان که درمیان باشند و اگر اتصال از موت بود مراد بآسانی برآید و اگر بعداوت
بود بدشواری و اگر مقبول نبود بر نیاید و اگر قمر بوسط السماء متصل باشد یا از وتد بصاحب طالع
متصل شود آن کار برآید و هر وقت که یکی از این دلیلان منحوس بود یا نه بدان جایگاه باشد
که صفت کرده شد تباهی در بعضی مراد پدید آید و اگر مسعود بود در جای یکی عون و همراهی از
جنسی بود که بدان دلیل سعود منسوب است و برج وی و اگر صاحب طالع متصل شود بسعدی که در دهم
بود یا در چهاردهم یا در طالع یا در او تاد بود دلیل کند بر تمامی برآمدن مراد و اگر قمر مقبول
بود بکوکبی که آن کوکب پاکیزه باشد از احتراق و رجعت و وبال و هبوط و کوشست دلیل کند که مراد

با آب یکی و جهد و جهد در تمام بود و
صاحب باشند

با جایگاه بد از جنس آن کوکب که گفتیم
انکوی است تباهی و نقصان پدید آید

بنگر

کمام برآید واکر قابل قمر منحوس باشد با فراق یا برجعت یا وبال یا احتراق آن کار بر نیاید بنگر که
صاحب طالع را از دلیل سلطانی اتصال قبول بود یا رد نور یا جمع یا نقل نور بود آنگاه دلیل کند
بر تمامی بر آمدن حاجت و عمل و اگر صاحب طالع در خانه خود باشد آن عمل در شهر و ولایت خویش
بود و اگر در شرف بود عمل در جایی باشد که او را آنجا ثروت و اعتبار بود و در بسیار جایها
عمل راند و بزرگوار بود و اگر در مثلثه بود عملش نیکو باشد اما جاه و منزلت نباشد و اگر
صاحب طالع در حظوظ خویش نباشد مجهول بود و عملش را مقداری نباشد و والی سهمی که بدید بنگر
سهم سلطان اگر صاحب حیز با صاحب شرفش یا صاحب حد یا وجه یا مثلثه بر حیز بوی متصل باشد
یا ناظر از این هر نوع دلیل بوی متصل باشد و ره مستقیم السیر باشد آن عمل و آن کار که بجوید یافته
شود فصل دوم در دانستن وقت یافتن عمل و سلطانی بقبول و الی سهمی جوی که لازم شود
که خواهد یافت بنگر از درجه سهم سلطان تا شمس یا تا درجه مشتری هر کدام که قوی تر باشد اگر
جمع شود از درجات درجه طالع بروی افزا و از طالع بیفکنی هر کجا برسد هر گاه که شمس بدان
درجه رسد و از نحوس و ف ربا کره باشد آن روز آن عمل و سلطانی یافته شود و بنگر وقت
یافتن عمل و سلطانی از اتصال صاحب طالع و صاحب سهم یا از اتصال دلایل که دلالت
کنند بر یافتن عمل یا از اجتماع دلیلان در طالع یا در دهم بنگر ما بین درجات ایشان از برج
منقلبه ربع شرقی خاصه که قابل تدبیر سریع السیر باشد هر درجه یک ساعت و در ربع جنوبی هر درجه
روزها باشد و در ربع غربی ماهها و در ربع شمالی سالها و در ربع ثابت در ربع شرقی هفته‌ها
هر درجه هفته و در جنوبی هر درجه ماهی و در ربع غربی هر درجه فصلی و در ربع شمالی هر درجه
سالی باشد خاصه که قابل تدبیر بطی السیر باشد و اگر در ربع ذوجسدین باشد در ربع شرقی
هر درجه ارباع ماه باشد و در ربع جنوبی هر درجه فصلی و در ربع غربی هر درجه سالی و در ربع

شمالی هر درجه دور قابل باشد خاصه که قابل تدبیر بطی السیر باشد و دیگر بنگر مشتری هر
وقتی که بدرجه سهم العمل و السلطان مقارن شود یا متصل شود و مشتری قوی باشد آن روز
عمل و سلطانی بیابد فصل سیم در معرفت یافتن ریاست و بزرگی و وزارت و دولت
بنگر در این باب چنانکه بموالید صفت کرده شد اگر بوقت سوال شمس در دهم بود در خانه
خویش یا در شرف و مشتری با وی باشد و با زهره در وتد باشد و نحسان از این دو جای
دور باشند از نظر عداوت دلیل کند بر آنکه مولود یا سایل عالم بگیرد یا ملک شود و اگر
شمس در شرف و خانه خویش نباشد لیکن در دهم باشد ملک یابد ولیکن بکر از اول ملک
از اهل بیت مملکت بود آنگاه ملک یابد بشهری یا به بعضی اقلیم و اگر عطارد با مشتری
در خانه خویش باشد و مشتری در وسط السماء بود و زهره با وی مقارن و نحسان بوی
ناظر نباشند از نظر عداوت دلیل کند بر آنکه وزیر ملک گردد یا کاتب و اگر طالع میزان باشد
و زحل در طالع و زهره در نهم و مشتری در دهم و شمس با وی باشد پس دلیل کند بر آنکه سایل
صاحب عمالات و خازن و کدخدای ملک گردد و توانگری ملک بدست او بود و اگر
طالع سرطان باشد و مشتری در طالع بود و شمس در دهم باشد و زهره مقارن مشتری دلیل
کند بر آنکه سپاه سالاری یابد و امارت بر لشکر خاصه که قمر در وتد الارض باشد
و نحسان از عداوت ناظر نباشند دلیلی باشد که ملکی قوی گردد و اگر خداوند طالع
در شرف باشد و در وتد دلالت کند بر ملک و اگر سعد در اوتاد بود بر اندازه
جوهر کواکب و اگر طالع اسد بود و شمس در شرف و زهره و مشتری در دهم و نحسان
ناظر نباشند از عداوت دلالت کند بر ملک و سلطان و اگر نیرین متصل شوند بصاحب
طالع از وتد و صاحب طالع در وتد باشد خاصه در وتد دهم هر چه سایل طلب کند بیابد

و مراد حاصل گردد

اگر سوال کند که ریاست و ملک و بزرگی یابد یا نه م

وزیر ملک گردد و یا کاتب دیوان و اگر بدین صفت گفتم م

و اگر شمس اندر حمل باشد و مشتری در دو سرطان و زهره اندر طالع و قمر اندر وتد الارض بود م

نامی از کار سلطنت و اگر یکی از نیرین صاحب وسط السماء باشد و بصاحب طالع متصل شود
در وتد خاصه دهم دلالت کند بر بزرگی قدر و منزلت و اگر صاحب بعضی اوتاد متصل شود
~~در وتد خاصه دهم دلالت کند~~ بصاحب طالع خاصه صاحب دهم دلیل کند بر یافتن ملک
و اگر قمر متصل شود بکوکبی که در شرف وی باشد بجایگاه نیک از طالع خاصه که وتد
یا خانه یازدهم یا پنجم یا سیم دلیل کند بر شرف و ریاست که یافته شود و در اوتاد سلطانی
یافته شود و در یازدهم و پنجم ریاست و دولت و در سیم ریاست از علم و دین یابد
و در هر خانه بقدر جوهر آن خانه دولت یابد فصل چهارم در معرفت بهر از سایل
بحال دلیل طالع و نیرین در میمنه یا در میسره از جهت آنکه هر کوکبی را دو میمنه و دو
میسره باشد و آن چنان بود که دلیلی در وسط السماء باشد شعاع تسدیس و تربیع وی
هر دو در فوق الارض خواهد بود این دو را یمینی خوانند و این کار را باید بیرون
آمده از درجه عوام بدرجه خواص اگر دلیل سایل یمینی باشد این سایل از مردمان دون
و بی قدر و عامه بیخ هر آینه منزلت یابد و کارش بزرگ شود چنانکه از خداوندان
قدر و منزلت گردد و اگر دلیل در وتد الارض باشد پس هر دو تسدیس و هر دو تربیع وی
تحت الارض باشد و این دو را یساری خوانند و این بد بخش پس صاحب این طالع از ملک باشد
از درجه بیفتد و بد بخت شود و از مردمان دون گردد فصل پنجم در معرفت
حال موالید و سوال که مملکت یابد یا نه اگر کسی از اهل بیت مملکت سوال کند بنگر
بدرجات طالع سایل یا مولود اگر درجات طالع انتقال قران از مثلثه بمثلثه
یا درجه طالع مولود یا سایل هر دو یکی باشند و دلیل طالع یا نیرین در اوتاد یا به
تسدیس این مولود یا سایل باشد ملک گردد با قدرت و منزلت و اگر سوال یا ولادت

بنحوس نگر از سایل

بروز باشد و درجات شمس بوقت انتقال قران یا درجه طالع یکی باشد و برج یکی باشد
صاحب این طالع هم مملکت بدست آورد هم با قدر و منزلت گردد و اگر سوال یا ولادت
بشب باشد برج و درجه قمر بوقت انتقال قران یا درجه طالع باشد هم صاحب طالع ملکی گردد
با قدر و اگر درجات این برج درجه باشد که زحل و مشتری بوقت انتقال قران آنجا بوده باشد
هم صاحب این طالع ملک گردد با قدر و منزلت و اگر درجات طالع ولادت یا سوال
هم آن درجات و برج وتد طالع انتقال قران باشد و یا درجات وتدی باشد
از اوتاد بزرگ بوقت انتقال قران یا از اوتاد دلیل طالع قران باشد هم ملک گردد
با قدر و منزلت و اگر طالع مولود یا سایل برج دهم طالع انتقال قران باشد و صاحبش
مشرقی باشد و قوی در خانه خویش بود دلیل کند که این مولود یا سایل ملک گردد بعید الصیت
با عز و منزلت و دولت وی چیره بود و قاهر از اعدا و بر بسیاری از ملوکان و ولایتها
و شهرها غالب شود باندازه برج طالع و ولادت و ضعف و نظر کواکب و مواضع دلایل
و اندازه اهل بیت مولود یا سایل و بنگر صاحب طالع مولود اهل بیت مملکت یا طالع سایل
اهل بیت مملکت اگر شمس در شرف باشد یا در خانه خود یا در سیم یا در وتدی دیگر و صاحب
طالع بوی ناظر از موضع نیک و شمس مقبول باشد خاصه در اوتاد باشد پس دلیل کند که
صاحب این طالع ملک گردد بزرگ و اگر شمس بدین صفت نباشد که گفتم بنگر بزحل و اگر حال زحل
همچنان بود که در شمس گفتم دلیل کند بر مملکت قوی و اگر از شمس و زحل این سعادت نباشد
که صفت کردم بنگر بصاحب وسط السماء چنانکه در شمس و زحل گفتم اگر سعادت بود دلیل کند
بر مملکت و پادشاهی و اگر قمر بموالید شب بدرجه شرف باشد دلیل کند بر ولایت
ملوک خاصه که در وتد السماء باشد بدرجه شرف ملکی بزرگ یابد و اگر قمر منحرف شود

و سوال و قوت م

خاصه در وتد عاشر

149

از عقده و متصل شود بکوکب شرقی در وسط السماء و بدرجه شرف دلیل کند بر مولد الیه ملوک
خاصه که کوکبی در شرف بلغ و قمر بود و متصل شود با آن کوکب در شرف قمر باشد دلیل کند
بر مولد الیه ملوک و اگر از کواکب ثابته اگر بقدر اول است و دوم بدرجه و دقیقه طالع
باشد یا بدرجه و دقیقه وسط السماء دلیل کند بر مولد الیه ملوک و اگر نیر یتی در دستوریت
کوکبی باشد هم دلیل کند بر مولد الیه ملوک و اگر نیرین در درجات شرف خویش باشند و از دو
در وسط السماء سهم السعادة باشد خاصه که یک صاحب سهم السعادة در دلیل کند بر مولد الیه ملوک و اگر صاحب
اقلیم صاحب وسط السماء طالع مولود باشد و بصاحب طالع متصل باشد و هر یکی در شرف خویش باشند
و مشرقی باشند دلیل کند که مولود ملک گردد بر آن اقلیم زحل دلیل اقلیم هندست و مشتری دلیل
اقلیم عراق و مریخ دلیل اقلیم ترک و شمس دلیل اقلیم خراسان و ایران و زهره دلیل اقلیم عرب
است و عطارد دلیل اقلیم مصرست و قمر دلیل اقلیم حبش و اگر صاحب وسط السماء از طالع
در طالع باشد و قمر و سهم السعادة سعود باشند و خداوندان ایشان در فراخ خویش دلیل کند بر
مولود سلطانی اعظم و اگر شمس در دقیقه طالع باشد و طالع ثور باشد دلیل کند بر مولد الیه ملوک
و اگر او دو نیر در درجات شرف خویش باشند دلالت کند بر مولد الیه ملوک و این باب را
اهل البیت ملوک و سلاطین دلالت کند سلطنت و مملکت و در اهل البیت روسا دلالت
کند بر بزرگی ریاست و بر مردم عوام دلالت کند بر سعادت و توانگری و دولت باندازه
مرتبت و بود نیز که از عوام بدرجه بزرگی برسد بوزارت یا امارت یا مملکت

فصل ششم

در معرفت وقت یافتن دولت بنگر تا صاحب طالع اگر متصل شود بزحل و شمس و صاحب
وسط السماء با تصال تسدیس بوقت کودکی بمملکت رسد و اگر اتصال از مقارنه بود از نا وقت
طفولیت بمملکت رسد و اگر تربیع باشد بوقت جوانی و اگر تثلیث بود بوقت پیری بمملکت رسد

واگر

قرا نور شرف کوکبی باشد متصل باشد بدان کوکب و آن کوکب نیز انور شرف و خانه قمر بود و همچنین دلیل کند بر مولد الیه ملوک

طالع مولود باشند و صاحب طالع ... در عاشر باشد خاصه که یکی از نیرین صاحب برج ... اول است و قصارت ...

و طالع ... مولود ... ملوک

و این بیشتر در مولود ... شده

اتصال با صاحب طالع باشد بوقت شیخوخت بیکی از ... مملکت رسد و اگر

و دلالت بر
و اگر صاحب طالع متصل شود بکوکب دیگری از زحل و شمس و صاحب وسط السماء مملکت یابد و اگر
آن کوکب متصل نباشد بشمس و زحل و صاحب وسط السماء بمیانه عمر دولت یابد و اگر میان
صاحب طالع و این کوکب دیگر کوکب دیگر باشد هم بمیانه عمر بدولت برسد و اگر دو کوکب
باشد با آخر عمر و هر گاه تسییر درجه طالع برسد ببرجی از برجها که دلالت بر مملکت کند خاصه که
جو وسط السماء و انتهای طالع مملکت نیز هم بدان برج رسد دلیل کند بر آنکه هم دولت
باشد و هم مملکت بدان وقت یافته شود و اگر در رسالی باشد که چنین و ... دیگران بر ...
باشد و دلالت مملکت گرفته آن دولت و مملکت بوی رسد و اگر همچنین بجمله مولد الیه متفق یافته
شود هر یکی بمملکت و دولت رسد و اگر خواهیم بدانیم که کدام زودتر رسد بدولت
و مملکت هر کدام را صاحب طالعش نزدیکتر باشد با تصال یا اول اتصال وی را باشد
وی زودتر بمملکت رسد و دیگر بنگر صاحب سهم الملک اگر مقارن سهم الملک باشد بوقت کودکی
بمملکت رسد و اگر تسدیس باشد بوقت برنائی و جوانی و اگر تربیع باشد بمیانه عمر
و اگر تثلیث باشد بوقت کهلی و اگر مقابله رسد بوقت پیری **فصل هفتم** در معرفت حال قایم یا صاحب قران یا ملک

در دانستن اگر برسد که ملکی که پدید آید یا صاحب قرانی که بیرون آید چگونه بود
بنگر به تحویل سال عالم و بدان سال که دلالت کند بر قیام آن قایم بطالع سال عالم
و بنگر بصاحب سهم اول یعنی زحل اگر مقبول باشد و از نحس پاک باشد و ناظر باشد
بوی دلیل کند بر نیکوئی حال قایم و صلاح و عدل و نیکی حال رعیت و طاعت داشتن
وی را و همچنین اگر زحل بموضع محمود باشد و اگر غیر مقبول باشد یا در جایگاهی باشد غیر
موافق دلیل کند بر جور و فساد و اگر صاحبش ناظر بود دلیل کند بر فساد
رعیت و دشمنی ایشان وی را و اگر صاحبش مقارن نحسی باشد بتحویل قیام قایم پس دلیل کند

150

بر نیکوئی حال با بتدای قیام و فساد و تباهی عاقبت و اگر مقصور باشد میان نحسی
و سعدی و سعد پیش باشد و نحس از پس دلیل کند با بتدای حالش بصلاح و فساد و تباهی
از پس و عاقبت کار و اگر نحس از پیش باشد و سعد از پس اول کارش تباهی باشد و آخرش صلاح
و نیکوئی و اگر مقصور بین النحسین باشد اول و آخرش فساد و تباهی باشد و اگر مقصور بین السعدین باشد
اول و آخرش مبارک باشد و اگر صاحبش شمس متصل باشد بنظر مودت دلیل کند بر نیکوئی حال
رعیت وی را و اگر منصرف باشد تنها نیکوئی و مودت گوید بزبان و لیکن پنهان کفران کند
و اگر انصراف از مقابله بود رعیت از وی بیم منفعت نیابند و اگر صاحب زحل مقابل
زحل باشد دلالت کند بر اقتدار کردن بر رعیت و ظفر یافتن اعدا بروی و اگر با وی باشد در یک
برج و بکوکب دیگر متصل باشد و با جنبی از آنکه از آن برج بیرون آید بزحل اتصال کند دلیل
کند بر بسیاری بیرون آمدن خوارج بروی از اهل بیت وی و شدت غم بسیار رسیدن
و آخر بر ایشان ظفر یابد و اگر زحل متصل شود و از آن برج بیرون آید بیم باشد که ملک
از دست بیرون رود و کارش ضعیف و تباه شود و اگر صاحب طالع برج زحل بغیر خویش
بکوکبی دهد و آن کوکب از تحت الشعاع بیرون آمده بود عدو را کار قوی شود بر محاربت
و اگر کوکب متصل باشد بکوکبی شرقی دیگر مرضع دلیل کند بر بسیاری خوارج و بر آنکه گرد آمدن
ایشان و آغاز کار ایشان از طرف مشرق باشد و اگر صاحب زحل بزحل متصل باشد بنظر مودت
دلیل کند بر کمی دشمنان و خوب شدن اعدا بروی ها چنین شوند و کارشان سست گردد
و قایم عفو کننده باشد مرکار و زار را و اگر صاحب برج زحل بموضع قوی باشد و کوکب ... نیز
بوی دهند دلیل کند بر بسیاری خوارج بیرون آمدن بروی و غلبه کنندگان بسیار ... منازع ...
و استمالت بسیار کند بر یاری گران داعوان قایم و بیم هلاک قایم باشد بدان کار صعب

واگر

شیبها

وی بر دشمنان و اگر منصرف باشد دلیل کند بر ضعف کارش و ظفر یافتن اعدا بروی

باشد دلیل بود بر هلاک شدن اعدا و این برود کمی ... و اگر آن کوکب از تحت الشعاع

و اگر صاحب برج زحل یکی از نیرین باشد یا صاحب عاشر دلیل کند که خوارج بر قایم هم
از اهل بیت وی باشند و همچنین نیز از سهم الملک شهادت کند چنانکه از زحل گفته شد و اگر
صاحب سهم الملک بتسدیس و تثلیث زحل باشند و با یکی دیگری اتصال کنند دلیل کند بر دوست
داشتن رعیت مر قایم را و اگر نظر عداوت بود میانه باشد و اگر مقابله باشد دلیل کند
بر محاربت بسیار با رعیت و دشمنی ایشان و هر کس منازع او شوند و اگر مشتری بتحویل سال عالم
که قایم بیرون آید مستعلی باشد بر شمس یا قمر یا بر طالع تحویل سال عالم خاصه که در برج منقلب باشد
دلیل کند بر بسیاری جمع کردن مال و حریصی بر مال و اگر در برج ذو جسدین باشد بر جمع کردن
مال حریص باشد و اگر در برج ثابت باشد دلیل کند بر ثبات وی و درازی مدت وی در
در مملکت و بعید الصورت گردد و مملکت استوار دارد و پای دار باشد و اگر مشتری ساقط باشد
از نظر نیرین و صاحب طالع ملکش دراز نکشد و باشد که مایه روزگار بباد دهد و اگر مشتری
بتحویل سالی که قایم قیام خواهد کرد تحت الشعاع باشد دلیل کند بر بسیاری جمع کردن مال
و دلالت مال و اگر مریخ متصل باشد با شمس جمع کننده و پراکنده کننده باشد خاصه که در انجم باشد
و اگر مشتری زایل باشد و مریخ بوی متصل باشد دلیل کند که مال نفقه کننده باشد
بروی حق و باطل و مال را پیش وی قدری نباشد و اگر مشتری با این همه در خانه خویش
باشد دلیل کند بر گرد آمدن مال بر وی که صلاح رعیت باشد و اگر مشتری در برج
موافق طبیعت وی و در موضع قوی باشد از طالع و پاک از نحس دلیل باشد بر بسیاری
جمع کردن اموال و طلب کردن و حرص و اگر بر خلاف این باشد مال پراکنده
کند و اگر زحل در تحویل انتقالی در شرف باشد و مشتری ناظر باشد دلیل کند بر عمارت
کردن قایم شهرها را و ویرا بر اعدا ظفر باشد و قهرشان کند و اگر مریخ بجایگاه نیکو باشد

یا در خانهٔ مشتری بود و مشتری در خانهٔ وی باشد دلیل کند بر دل آوری و طاعت
داشتن اهل مملکت وبرا و ویرا بر سلطانی نگاه دارنده و بعید الصوت و توانا
باشد بر دشمنان و اگر شمس مریخ ناظر باشد و مشتری در موضع محمود یا جنابین یا بی سعادت مریخ
در خانه یا در شرف خویش باشد یا در خانهٔ مشتری باشد بنظر مشتری بتحویل سنه دلیل کند
بر غزو و موفق وی در عالم و اگر مریخ مقارن سهم السعادة و سهم الحرب باشد دلیل کند بر آنکه
خون خواره و خون ریز باشد و بسیار از آنان را بکشد و اگر حرب و ملت دارد و
لشکر انیز و اگر در طالع سال عالم که قیام قایم باشد راس مقارن سعود باشد دلیل
کند بر قوت حال قایم و توانائی او و بر آنکه رؤسا و رعیت و هر وقت که شمس مریخ متصل
شود و مریخ خالی السیر باشد و زحل ناظر نباشد دلیل کند بر بسیاری فوارس جمع شدن
و تباهی حال قایم و کردن کشی و قسوس داشتن گروهی و غم بسیار خوردن قایم و اگر
با مریخ زحل باشد دلیل کند بر آرمیدگی سپاه و لشکر قایم و طاعت داشتن ویرا
و ضعف حال خوارج و کمی و نکار ایشان خاصه که زحل پاکیزه باشد و در خانهٔ خویش
و اگر شمس مشتری ناظر باشد بی نظری از زحل دلیل کند بر بسیاری
از خوارج بر قایم خاصه از اهل بیت وی و از رعیت و بدی بسبب
عمها خورد و اگر مشتری بر زحل ناظر بود دلیل کند بر فاموشی خوارج
و ضعیفی حال ایشان و ظفر یافتن قایم بر ایشان خاصه که زحل پاکیزه بود
و در خانهٔ خویش و اگر شمس بر زحل متصل باشد دلیل بر سلامت قایم کند و ظفر یافتن بر
اعدا و قوت وی و همچنین اگر زحل از نحوس پاکیزه بود و اگر شمس از زحل منصرف شود و بر مریخ متصل
شود و باز متصل شود بر زحل پیش از آنکه از برج بیرون آید دلیل کند بر خروج خارجی بر قایم

وی باکی

در قیام قایم

یا کسی که اهم مرتبت وی باشد و غم پس رنج با هم رسد و او کار ظفر یابد خاصه
که زحل مسعود باشد در برج خویش و اگر شمس متصل شود بر زحل و از آن برج بیرون آید دلیل کند
بر قوت حال خوارج و شدت که از خوارج پیش آمد که هم بر ملک شه و اگر مریخ از مشتری منصرف
شود بر زحل اتصال کند دلیل بر آنکه گروهی از اهل بیت شود و اگر مشتری متصل
زحل دلیل کند که گردن ننهد قایم را و فرمان برداری وی نکنند و اگر مریخ از زحل منصرف
شود و بمشتری متصل شود دلیل کند بر تغیر وی و بعضی از اهل خویش را و بردن از آن
سبب عاصی شدن بردی را و اگر مشتری بر زحل متصل شود ظفر یابد خاصه که در خانهٔ خویش باشد
و اگر مشتری حالی از بیرون نشود و خون مریخ کار خارجی قوی شود و اگر کمی از این کواکب در خانه
باشد از طالع در شرف خویش دلیل کند بر سختی کار و رحمت بر ای حال آن از سلاطین ما نه
وی اگر در سیم در هبوط خویش باشد دلیل کند بر ضعیف حال قایم و نیکوئی حال رعیت و قوة
و نیکی نه در هم از طالع و در هم از شمس و اگر در وی ثابت باشد دلیل کند بر سعادت قایم و طول
زمانه دولت وی او و اگر کواکب در برابر واضع که گفته شد در شرف خویش همیشه مشتری باشد در
خویش باشد در حسب شمال باشد از عرض و زایل ماده مستقیم باشد دلیل کند بر زیادتی سعادت و قوت
کار و اگر صاحب رابع با صاحب طالع با صاحب وسط السما در یک برج در وسط السما باشد
دلیل کند بر فرمان برداری اعدا او کردن طاعت نهادن و اگر صاحب طالع با صاحب
طالع با صاحب وسط السما در رابع باشد دلیل کند بر خضوع وی در اعدا را و دلیل سهم الملک
اگر در خانهٔ سعدی باشد دلیل کند بر کار شتن عدل او و راستی و اگر در نحس باشد دلیل ظلم و جور او باشد
و اگر صاحب سهم الملک منصرف باشد از صاحب سهم المال دلیل کند بر تبدیل اموال و اگر متصل
دلیل کند بر جمع کردن اموال و اگر ناظر نباشد دلیل کند بر آنکه مال را قدری نباشد نحوست او

بر پایه

و بسیار فضیلت وی

در حیز خویش

اندر طالع

رابع

تبذیر اموال

اگر خواهی طبیعت قایم را بدانی

فصل هشتم در معرفت طبیعت و سیرت قایم و حد قران بدلیل سهم اول و سهم ثانی
و این دو سهم همیشه در خانهٔ نهم باشند از کواکب بود وقت قیام قایم شمس
در کدام برج است و کدام درجه بگیر از شمس تا پانزده درجه اسد اگر جمع کنی بعکس بعد از آنکه
درجات قمر بروی افزوده باشی و از برج قمر بعکس هر کجا برسد سهم
اول آنجا بود و سهم ثانی بگیر از درجهٔ قمر تا پانزده درجه سرطان و درجات
شمس بروی افزای و از برج شمس بعکس هر کجا برسد سهم الثانی آنجا بود و اگر هر دو سهم در خانهٔ زحل
افتد دلیل کند بر استعمال کردن قایم بر کارهای خوبی و حوض کردن و کاریز و عمارت نهادن و اگر
هر دو بخانهٔ مشتری افتد دلیل کند قایم تیمار کننده بنیز زهد و پارسائی و دین
و دیانت و علم و آنچه بدین ماند و اگر سهمین در خانهٔ مریخ افتند دلیل کند که بر کار
سکر سپاهی و در کارهای حرب سپاه و اگر بخانهٔ زهره افتند دلیل کند بر کارهای لهو و
طرب و عطاء و زینت و مانند آن و اگر بخانهٔ عطارد افتند دلیل کند بر کوشیدن وی در
کار علوم و حساب و تجارت و کتابت و اخترات که دلالت سهمین قایم بسبب بینی و در
ست آید و دلیل قایم آنست که بنگری بقران ملت قران دولت تا انتهای وی
بکدام برج رسد صاحب آن برج دلیل کند قایم را و آن کوکب فوز ترا زدلیل قایم است
و ملک دلیل قایم دوم است همچنین تا آخر قران دولت منال وی بی خیانت که انتها
قران ملت در جوزا افتد دلیل محمد علیه السلام عطارد دلیل ابو بکر قمر دلیل عمر رضی و دلیل
مشتری دلیل امیرالمؤمنین علی علیه السلام بر برج همچنین سیران تا تمام قران ملت

فصل نهم در معرفت عمر قایم که چه مدت دولت وی تا چند گاه باشد بنگر بوقت قیام قایم طالع
آن آلات که گواه بسته شده باشد برسر نهاد و بنگر طالع آن آلات و وسط السماء طالع و بردن

و باز در موضع خود نشست

لذیلی

یازده

از در حیقه سقیکی

یازده

سهم الثانی

با دلالت این دلیل قایم یارگی
تا در رسد نیز آید و دلیل قایم است

از ستاره دگر صدا چنانکه مولود را بردن می آری و بر درجه طالع قران احوال وی جاش را
و سیر در درجه هم میران احوال سلطنت ایشان را و تیسیرات انتهاءات هر دو خانه میران اگر
انتهاء تیسیرات هر دو خانه ترسیع و مقابله یا خانه نحس رسد دلیل قطع کند و اگر فساد نزدیکی
باشد از انتهاء یا تسیر دلیل کند بر فساد اگر انتهاء درجه طالع بنحس رسد و نحس قوی باشد
دلیل کند بر قطع و اگر کواکب قوی باشند دلیل کند بر بسیاری و اگر تسیر درجه وسط السما فاسد باشد
تباهی در سلطنت باشد و اگر هر دو فاسد باشند حکم کنی بر قطع و همچنین شهادت خواه
خواه در بیان از انتهاء و تسیرات طالع ملت قران دولت اگر بقمر که بیتر بنحوس رسد
یا بجسد نحوس رسد و تسیرات طالع و وسط السما بر نحوس رسد و در کتب بیان شده فعلکرد
و این فصلها که یاد کردم از فصل چهارم و پنجم و ششم تا بدین فصل همه دلیل است بر احکام
صاحب قران و ملوک آن

فصل دهم در معرفت ثبات عمل سلطنت و ملک
یا زوال آن بنگر صاحب طالع یا وسط السما اگر هر دو متصل یکدیگر باشند قابل تدبیر و دو باشد
بس آن سلطنت یا عمل ثابت باشد خاصه که برج ثابت باشد و اگر قابل و مدبر در برج طالع
باشند از آن عمل سلطنت بیرون آید باز بدو باز گردد و ملک و عمل خویش قمر در برج
منقلب باشد و مقبل باشد دلیل کند بر زوال ~~...~~ دلیل کند بر زودی زوال
اگر صاحب طالع متصل شود بصاحب سابع وطن خویش عملی بدست آورد که در در وی ملک شود و دشمنی ازوی
بر گردد آن عمل دهد اگر قمر با صاحب سابع مستولی را هلاک کند و اگر صاحب و وسط السما بصاحب سابع متصل
متصل شود از آن عمل یا ملک را فروکنند و اگر صاحب سابع طالع در نهاد نه کار وی تباه شود و بحسن
آید یا بمیرد و دیر دلیل کند بر غرض خاصه که صاحب طالع بقبول نجهد کلونکی از دوشد
و اگر صاحب سابع طالع وسط السما بصاحب وسط السما متصل شود دلیل کند بر تباهی و فراق
بعد بیهش

دلیل کند بر قطع و اگر سعود از نظر افکند
و قوت نمایند بنحس از قوت نحس
بود

قابل مدبر معقول بود و دلیل در ادوار
باز گشتی ملک و عمل قوی بکر بهتر و منظر
با انصام اثار است

در کی از برج کوکب مرتباشد

و بال کرده و بهم جمیع ناندوه بود
و باز نه افزاید از انعمل و اگر گواه زده
درجه منقوص ندامید علاج او بهتر شد
و اگر انور در برج باشد که راس با ذنب
آتی باشد انور از آن عمل چه ضرر و نکوی شود
خاصه که میان جوزهر و قمر کمر از سه درجه بعد بود
و قمر بر مرتبی متصل باشد و اگر از افاده بستان قوی
باشد که شهر از آن عمل بر میخ و دیکی بود اما
و اگر انوران عمل را ترک کند و قوتی

١٥٣

ازان دلالت اگر صاحب وسط السما متصل بود بصاحب تحت الارض فرد صاحب طالع ناظر باشند
دلیل کند بر عزل او اگر صاحب طالع تدبیر بر خود کند بکوکبی دیگر و آن کوکب در وتد بود دلیل کند
بر ثبات عمل و سلطنت خاصه که قابل تدبیر در وتد باشد بخصوص وتد تحت الارض و اگر
این جایگاه مزول است فلکی زین وتد ها طالعست و دهم و اگر در هفتم باشد فاسد عمل
بدست خصم افتد خاصه که صاحب هفتم ناظر باشد از نظر مودت آنگاه عمل بدست
خصم افتد و اگر آن کوکب قمر را قبول کند نحس باشد در وتد باشد نظر سعید باشد نیز
نزد خلق و لیکن در عمل جاه قوی نبود و اگر آن نحس قمر را قبول کند در اسقاط ضعیف باشد و بی
سبب عمل هلاک شود خاصه که نحس در چهارم باشد اگر در هفتم باشد اهل المولد بر خصم
در شود و شد [illegible] آینده [illegible] اگر صاحب طالع در وتد بود بر نشان [illegible]
اگر ساقط بود ظفر نیابد و ایشان بر وی ظفر یابند و اگر انفصال قمر از صاحب طالع باشد و در ایل باشد
از وتد بنگر که هیچ نحس بصاحب طالع نظر دارد یا نه اگر قمر منصرف شود الی نظر باشد
معزول شود و اگر صاحب [illegible] صاحب طالع متصل بود و بعد ازین معزول شود
کنند و تباه تر آنگاه باشد که صاحب طالع در اوتاد باشد و اگر در دهم باشد
بسبب کشتن و انواع بلاها شود و اگر در طالع باشد بکسر ازال باشد و اگر در هفتم باشد
از کسی ردی سقط کنند از و بسیار عذاب بکشند و بد تر آنگاه باشد که نظر
عداوت باشد و اگر نظر مودت بود و سهل تر باشد و اگر در چهارم
باشد بند و زندان و تاریکی و بستن باشد اگر صاحب طالع راجل باشد
در میان طالع و صاحب [illegible] متصل شود بند و زندان باشد
تا آنگاه که بوتد تحت الارض رسد و اگر در میره طالع باشد در راه بند کنند

[illegible]

١٥٤

بکر اصحاب [illegible] و اتصال و نظر وی بصاحب وسط السما و از احکام کس [illegible]
نشان و اگر خواهی که حال آن شهر بدانی از نجم ملک و صاحب نجم و از سعد و نحس و نظر
و اتصال ایشان کوی که اگر صاحب طالع سعد بود [illegible] و اگر نحس بر [illegible]
لارت و عقد لو اگر قمر یکی از نحسین منحوس دلیل کند بر [illegible] و اگر
قمر از راه [illegible] و با مریخ [illegible] و اگر زحل [illegible] سعدی
در طالع [illegible] کشته شود و اگر جای مریخ زحل نحس بود و دران
[illegible] و اگر [illegible] نشستن [illegible] لارت قمر [illegible]
دلیل کند بر بسیاری [illegible] و اگر [illegible] در درجه [illegible] باشد
[illegible] و اگر قمر در برجی باشد که راس یا ذنب دران برج باشد دران [illegible]
[illegible] نباشد [illegible] که بیان [illegible] ازین ده درجه [illegible] و اگر قمر [illegible]
متصل باشد اگر در درجه هفتم [illegible] کشته شود و مرد [illegible] معزول [illegible] دران [illegible]
[illegible] کنند و [illegible] والعقرب [illegible] بکر [illegible]
سلطان طالع و میر وسط السما اگر میان ایشان بود [illegible]
برج [illegible] دلیل [illegible] ناظر باشد [illegible] دلیل کند [illegible]
یا فتن سلطان [illegible] و اگر بخلاف این [illegible] که کار تمام
[illegible] در وسط السما و صاحبش و قوت و ضعف [illegible]
و تقویم [illegible] سعادت و نحوست در ان حکم کن اگر [illegible]
السما [illegible] از ملک عظیم [illegible] و اگر زحل [illegible] باشد و اگر
[illegible] و در [illegible] نا [illegible] و اگر این [illegible]

[illegible]

دیدانکه مریخ و دلیل ببیند [illegible] چنانکه صاحب تا عشر و دلیل [illegible]
اما بدانکه درجه طالع دلیل حاجبان [illegible] اگر صاحب درجه طالع [illegible] باشد یا در
اوتاد باشد دلیل کند بر قوت حال حاجبان سلطان و اگر در هبوط باشد یا موضع ساقط
یا در برج منقلب [illegible] نزد اهل آن شهر [illegible] و اگر صاحب [illegible] طالع
دلیل کند بر حال معیشت ملک یا عامل [illegible] و صلاح و فساد وی [illegible]
ملک یا عامل از طالع عقد لو [illegible] وی ثبات و زوال وی از دلیل
طالع یا صاحب طالع [illegible] وسط السما و السیس [illegible]
را یا عامل را از طالع و صاحب طالع [illegible] و خیر و شر و [illegible]
های [illegible] وسط السما و صاحبش و هر کوکبی که بوسط السما [illegible] اهل [illegible]
و آن طعمه [illegible] آن ملک [illegible] و طاعت [illegible] هر کوکبی که [illegible]
باشد و [illegible] از طالع و صاحبش و از کوکبی که در طالع [illegible] و آن عامل [illegible] ازوی
برده است از نهم و صاحبش و آن عاملی که [illegible] ازوی خواهد [illegible]
صاحبش و [illegible] از [illegible] و فساد و شر و خیر [illegible] و اگر خواهی که بدانی [illegible]
و آنکه [illegible] از وی [illegible] وسط السما [illegible]
از درجات [illegible] سال [illegible] درجه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
بعد [illegible]

صاحب طالع بود از [illegible] و همچنین تا تمامی دوازده
خانه و اگر خواهی که بدانی [illegible] طالع و [illegible]
بدرجات کواکب [illegible] و اگر بدرجات کواکب سعد رسد [illegible]
بود یا دوازده درجات [illegible] و چند سالها [illegible]
[illegible] و خاصه [illegible]
[illegible] در ادی [illegible]
از [illegible] سال [illegible] در طالع یا در وسط السما [illegible] کوکب [illegible]
هر که آن کوکب محترق شود در اوتاد طالع [illegible] معزول شود و اگر در طالع
در وسط السما کوکبی باشد [illegible] متصل شود دلیل
کند بر عزل [illegible] منحوس [illegible]
شود [illegible] کوکبی منحوس [illegible] صاحب
وسط السما [illegible] وسط السما [illegible] معزول شود
[illegible]
معزول شود [illegible] وسط السما
[illegible]
[illegible]
[illegible] وسط
[illegible] ساعات وسط السما
[illegible]

155

فصل دوازدهم در معرفت [illegible] و عزل سلطان بنگر بخداوند عاشر اگر در اوتاد بود یا مایل بود اگر این سلطان را بیدار است و بهتر آن باشد که بر ثابت بود [illegible] و نیز سعدی بوی پیوسته بود بر وجهی بهتر آن باشد که در شرف خویش بود و اگر خداوند عاشر از قیاس مغربی بود یا در برج منقلب یا در برج هابط یا ساقط بود در وبال یا بطی السیر بود یا راجع بود بر [illegible] ... دلیل کند بر ضعف حال سلطان و عمل و اگر در این حال منحوس بود یا محترق از عمل سلطان معزول [illegible] در برج منقلب [illegible] و همچنین اگر خداوند دهم کوکبی بود ... خاصه که آن کوکب ... دلیل کند بر ضعف و سستی او ... وسط السما و روی بنزول نهاده و اگر در این حال قمر خون خداوند وسط السما بود ... سلطان با عمل معزول شده ... و لیکن ... در شرف ... و اگر عمل بیدا شود ... وسط السما منقلب بود با صاحب ... در برج منقلب ... با سلطان ... معزول شود ... چند بار ... معزول شده باشد و اگر مایل ... درجه وسط السما را ... و اگر درجه وسط السما در برج ثابت بود یا صاحب عاشر در برج ثابت بود ... سالی ... سعادت باید بخداوند ... از پی ... سلطان ... برج یازدهم ... ستاره ... ازین

از پس آن بشنید و از پس حکم برج نهم و صاحبش و آن کوکب که در وی است حکم کن و اگر از رعیت پرسد بنگر که خداوند دهم با قمر در کدام برج است و دلیل رعیت و اهل بیت سلطان باشد باید که نظر ایشان از دوستی و دشمنی حکم کن اگر خداوند دهم با آن کوکب که دلیل سلطان است مستعلی باشد بر آن کوکب دلیل رعیت مطیع باشد و اگر کوکب که دلیل رعیت باشد مستعلی باشد بر کوکب که دلیل سلطان است رعیت مطیع نباشد و اگر صاحب وسط السما اگر کوکب دلیل سلطان با راس یا ذنب باشد و یا این دو ستاره که دلیل رعیت است در شغا ... دلیل سلطان باشد دلیل ... سلطان بدست غوغا کشته شود و بهتر آنکه باشد که در ستاره دلیل رعیت یکی زحل و یکی مریخ باشد و یکی تربیع نکرده یکی ... دلیل هلاکت باشد بدست غوغا و اگر دلیل سلطان در مقابله اجتماع باشد خاصه که راس و ذنب نزدیک بود در جای اجتماع ... نیز دلیل هلاکت باشد بغوغا و اگر دلیل سلطان ... باشد هلاکت سلطان باشد ... و اگر نحس قوی در برج دوم باشد یا در برج یازدهم با خداوند دوم با خداوند یازدهم ... دلیل هلاکت سلطان بود ... از سلطان ... از پس خویش پرسد از طالع حکم کن چنانکه از وسط السما گفته شد ... سلطان را ... و یار کران ... را از دوم و ... و صاحب طالع مستعلی ... و اگر در جمیع حالات ... قوی تر باشد و اگر بخلاف این بود ... قوی بود

فصل سیزدهم در معرفت حال سلطانی که غایب بود و بار سلطانی آید یا نی بنگر

156

با اتصال صاحب طالع و صاحب وسط السما ناظر باشد برکه بگو سلطانی خویش باز آید و اگر قابل تدبیر بر وسط السما ناظر نباشد و قمر نور ... صاحب وسط السما کند با کوکب که در عاشر باشد دلیل کند بر باز آمدن سلطان ... و اگر کوکبی بود که ... دلیلان جمع کند و بعاشر ناظر باشد ... باز آید و اگر ... جز باشد بصاحب طالع ... اگر راجع بود باز آید و اگر قمر بصاحب وسط السما ... ناظر باشد و صاحب وسط السما بموضع خویش ناظر باشد باز آید بسلطانی خاصه که قمر در برج منقلب باشد و اگر صاحب طالع ناظر نباشد ... اگر بصاحب طالع متصل باشد با کوکبی که در طالع باشد یا کوکبی که در وسط السما باشد باز آید بسلطانی خویش و اگر صاحب وسط السما بصاحب ... اتصال کند دلیل معزولی باشد ... صاحب طالع نیز و اگر دلیل عاقبت بدلیل سلطان متصل باشد سلطنت ثابت باشد و اگر منصرف شود دلیل سلطان از دلیل عاقبت بعمل خویش باز آید و اگر متصل شود دلیل معزولی ... دلیل باشد ... و اگر دلیل سلطان بدلیل ... متصل شود معزول ... و اگر صاحب عاقبت بدلیل سلطان متصل شود معزول نشود

فصل چهاردهم در معرفت آنکه میان سایل و سلطانی ... باشند از دوستی و دشمنی اگر صاحب طالع بجایگاه قوی باشد و متصل باشد بصاحب وسط السما ... از مروت بود دلیل کند بر دوستی میان او و سلطان ... باشد و اتصال ... دلیل کند بر ... در خطوط

و اتفاق ... اختلاف

... در خطوط ... باشد و اگر قمر ... صاحب طالع ... دلیل ... و اگر ... تمام شود و اگر آن کوکب که صاحب طالع را منحوس کند ... در حکم ... طالع ... با طالع ... و اگر دلایل طالع ... اتصال و نظر مودت و قبول دارند ... و موافق یکدیگر ... صحبت و منفعت باشد ... و اگر ...

فصل پانزدهم در معرفت آنکه از سلطان سایل ... اگر قمر متصل باشد بسهم السعاده ... دلیل کند بر یافتن خیر و منفعت و فایده باندازه جایگاه ... و اگر بر خلاف این بود ... و اگر نحس ... دلیل کند بر بردن مال ... و اگر ... دلیل در یازدهم ... سلطان ... و اگر صاحب ... طالع متصل ... باشد با سلطان ... و اگر نظر ... باشد ... و اگر ... میان ... کوکب ...

فصل شانزدهم در معرفت ... صنعت از قول ... صاحب طالع اگر میان ایشان اتصال بود ...

مرلو و از کار سلطان آرزوی یابد و اگر اتصال صاحب طالع را بود با آفتاب یا با صاحب عاشر
طالع مولود جوینده کار سلطان بود و اگر اتصال آفتاب را بود با صاحب یا هم را صاحب
طالع سلطان جوینده کار او بود و اگر میان ایشان قبول آن بود بهتر بود زیرا که مولود با
سایل شادان بود و تا زنده بود آن کار کند و کام رانی بود و قوم زیر دست او
باشد و اگر آفتاب و زحل بود با صاحب عاشر خداوند کار وی بود و اگر قمر با صاحب
طالع بود مولود در کار خویش توی بود و اگر صاحب عاشر عطارد بود یا قمر با صاحب
طالع قوی و مسعود بود مولود در حرفت و صنعت دانا بود و اگر نیکو حال بود نام نیکو کرد
و اگر مستقبل بود مال اندک کسب کند و اگر مقبول نبود مال بدشواری کسب کند و اگر صاحب
این خانه زهره بود و زهره نیکو حال بود و صاحب طالع سعد و مسعود بود مولود را کارش
از کار مغنیان و زنان بود و خداوند لهو و طرب بود و اگر مریخ بود و صاحب طالع
بد و مسعود بود کارش بکار سلاح بود و خداوند حرب بود و کار آهن کند و اگر زحل بود
بود کارش کار سخت بود و اگر آن خانه که در وی بود و اگر آفتاب بود کارش کار سلطان
بود و اگر مشتری بود بهتر از این کواکب که گفتیم چنانکه گفتن از آن کار و اگر در این
خانه نحسی بود مولود را کار و لقب بد بود که از و بگشتن
بنجم و اگر صاحب وسط السما در طالع بود مولود را از کار سلطان
بهره بود چندانکه صاحب طالع و شمس بینند و اگر این کوکب مشتری
بود با عطارد بود و نیکو حال بود مولود را در تجارت و از عمل
بهره بود و خداوند حرفت و صنعت بود و بدان نام خواسته
و دلیل دیگر بر کار و پیشه از قول حکماء اوایل و حکماء زمان

الحمد لله
آنست که

است که اگر قمر در وسط السما از برج یا خانه قمر بنشد کار وی کاری بود از آنکه هر روزی باید کردن
و با آب پیوسته بود یا طواف برج یا سوی آب یا بر آن برج که کوکب وی از آن برج و باز بنگر که اگر زحل
متصل با برج کار وی کار بود یا برج باشد و آنچه بدین ماند و اگر مشتری پیوند دکار وی
نیکو بود و از هر آنچه خرید او درخت و کوهر فروش و باز بنگر که مشتری در کدام برج است و آن برج
دلیل کدام چیز است مشتری را بدان منسوب کن و اگر مشتری در خانه ششم بود یا در خانه ...
با کاس حیوانات برج و اگر قمر در برج بیوند و صنعت وی در ... بود یا در ... بانداره طبیعت
مریخ و جوهر برج و اگر شمس پیوند کار وی با کار سلطان پیوسته برج و اگر زهره پیوند کار وی
با کار زنان و مطربان پیوسته برج و اگر عطارد پیوند کار وی با دبیران و بازرگانان و عطارد ... کار وی
مستوفیان و کار وی با دبیر و اگر این خانه عاشر خانه عطارد بود در یک صناعت تنها نبود ...
ذو جسدین است و اگر عطارد در برج زحل پیوسته برج ... و اگر مشتری پیوند کار وی بعلم ...
و صنعتهای ... آن چیز که ... پیوسته بود و اگر بریخ پیوند کار ...
و در وی کری و آنچه بدین ماند و دیگر کارش خیانت نبود و اگر زهره بود کار وی بازاری بود ...
یا مطرب با ... و اگر وسط السما خانه زهره بود شغل وی بکار زنان پیوسته بود و اگر زحل پیوند
این مرد ... با چیزهای بی قیمت ... و اگر زحل در برج خاکی بود آن چیز افروشند که زمین را
بکار آید چون ... و آنچه بدین ماند و اگر بشمس پیوند شغل وی بکارهای سلطان پیوسته
باشد ... بکارهای عمارت ... و اگر مشتری پیوسته برج شغل وی ...
و اگر صاحب وسط السما ... صناعت وی ... و اگر ...
بزحل پیوسته برج صناعت وی ... و اگر بزهره پیوند ...
وی ... و اگر بعطارد پیوند ... و اگر ... برج

ما در زو و اگر بماه پیوسته بود آبگینه کر یا برج یا طواف کند ... برج و ... کار کند و اگر صاحب وسط
السما مشتری ... برج ... حاکم عادل ... و اگر برج وسط السما حوت بود
و ماه زهره و مشتری ... در حوت برج متصل ... مولود ... بود و اگر مشتری ...
از آفتاب ... طالع ... در وسط السما ... و اگر مشتری بزحل ...
بود یا ضیاع سلطان ... از دست وی بود ... طالع حوت بود
که هر چه ... بود و اگر ... بود ...
بود کار وی ... و اگر ... بود ...
در کار ... و موصوف کرد ... که برج ...
بوسه و اگر ... خداوند طالع کوکب علوی باشند و خداوند
وسط السما کوکب سفلی سایل که را بود و همچنین اگر خداوند یازدهم کوکب سفلی باشند
و خداوند دهم کوکب علوی و عطارد را در میان شهادت بود کار بر دست شاکردان
یا یاری کران برآید و اگر خداوند عاشر کوکب علوی باشد و صاحب طالع کوکب علوی سایل ...
... سایل نیک یاد گیرد با اتصال ... تا هر ... معلوم شود و اکنون
یاد کرده شود ... که برج و کواکب ... منسوب است ...
زحل قصابی ... ورزی ...
روغن کری ... مریخ ...
درود کری ...
کاری ... زهره ...
... عطارد ... قمر ...

دباغ کری ... در مر فروش ... اما ... کری در ... حوت ...
... کری ...
...
کری ...
... دلو ...
... زحل ...
...
...
...
... مشتری ...
...
... مریخ ...
...
...
... شمس ...
...
...
... زهره ...
...

و پروانه و عطر و خانه فروشی و بزازی و پیله‌وری بود و بزازی و دست‌زدن بانی ... و بیابانی

انهار العجب زهره است عطارد منتصر فی علم الحساب ... و کتابت ...

... و رشته‌تابی و زرکوبی و زر ادای سوزن ... و بلوری ...

... سیم بالای ... و وزیری و ... و فال ... کری با قند ...

و ... و هر و ... نقره و باریک هست همه از صنع عطارد است قمر صاحب

... و ملاحی ... و ... عالی ...

... و ... زرخ زدن ... به ... بانی ...

... این همه افعال لطف ... است **فصل چهارم** در معرفت ...

... تا چند سال ... اصل ... علی بن احمد ... کرده ...

برج ... بنگرد ... کوکب ...

... است و ... کوکب ... قمر متصل

باشد ... دلیل کند بر ... عمل ... و اتصال

قمر ... باشد ... برج قمر ... متحرق

چند ... ماه ... و اگر ان کوکب که قمر بوی متصل

باشد ... یا در وبال ... منحوس باشد ... برجی ...

... و سطالسما ... درجه ... درجه ...

... سعد ... دولت زیادت ... و عمل و جاه و مال

والتحس ... السعادت ... آید ... اگر ...

... سعد ... و اعظم ... ملک ... مسعود ... حس ...

... ساعت ... پیش ... روز ...

شر و بلا ... و مکروه ... و اگر سعد بدان نحس متصل شود معزول شود ولکن غم ... و زود بگذرد

و اگر آن سعد قوی باشد از پس غم شادی ... و اگر نحس قوی‌تر باشد معزول شود و به بلا ...

باشد و اگر نحس بدان نحس شعاع افکند مکروهی بر مکروهی ... و شر و بلا ... آن

خانه باشد که نحس در آن خانه بود و خیر و منفعت و دولت ... بر این قیاس و اگر در طالع

یا در وسط السما کوکبی باشد ... و خیر و منفعت وی باشد هر که آن کوکب محترق

شود ... طالع آن وقت ... شود و اگر شمس یا قمر در طالع باشد یا در عاشر ... عمل ...

یا ... یا بوقت سوال ... بوقت عقد ... چون نحس بدان ... بر ...

باشد ... شمس و قمر ... باشد دلیل کند بر عزل و اگر زحل در عاشر یا در طالع بود و کوکب

سعد ... متصل ... مقبول و سعود باشد دلیل کند که ... سال در آن عمل بماند و اگر زحل ... مقبول

باشد و آن کوکب منحوس باشد ... ماه بماند و اگر منحوس باشد و در هبوط باشد یا محترق ... وبال

دلیل کند که ... روز بماند و اگر مشتری در طالع باشد یا در وسط السما و یا ... باشد دلیل

کند بر آنکه دوازده سال بماند و اگر در هبوط بود یا در احتراق یا در وبال دلیل بر دوازده ماه

بود و اگر جمع نحس باشد یا نظر نحس دوازده روز و اگر مریخ در طالع یا در وسط السما باشد

و سعد ... نظر بود دلیل کند بر پانزده سال و اگر در هبوط باشد یا در احتراق یا در

وبال پانزده ماه باشد و اگر نحس بود یا نظر نحس بود و جمع نحس باشد ... احتراق یا در

وبال و هبوط پانزده روز و اگر شمس در طالع یا در عاشر باشد و مقبول بود نوزده سال باشد

و اگر در هبوط یا در وبال نوزده ماه بود و اگر جمع نحس باشد ... نظر نحس بود یا جمع

نحس نوزده روز باشد و اگر زهره ... هشت سال باشد و اگر عطارد بود بیست سال

بود و ماه و روز ... که در ... کواکب گفته شد و اگر قمر در طالع بود یا در وسط

السما و نیکو حال بود ... دلیل عمل و ملک وی ... و طالع ناظر بود و در ... بود بیست

و پنج سال بود و اگر بد حال بود بیست و پنج ماه بود و اگر جمع نحس بود بیست و پنج روز بود

و با این همه بنگر ... اگر نیکو حال بود دلالت بر سالها و ماهها کند و سعد ... نظر بود

... ناظر باشد از جای ... سال ... بر آن افزاید چنانکه ... مشتری ...

و در طالع باشد یا در وسط السما و زهره ... ناظر بود ... خواهی ...

با تثلیث مشتری دلالت کند بر دوازده سال و زهره نیز زیادت کند هشت سال ... تمامی

بیست سال ... و اگر مشتری بد حال بود دلالت کند بر بیست ماه و زهره ناظر ... دلالت

کند بر هشت ماه چنانکه تمامی بیست ماه بود و اگر هر دو را جمع نحس بود مشتری دلالت ...

روز کند و زهره دلالت بر هشت روز و اگر نحسی ناظر بود بکاهد چنانکه زحل از مقابله

یا مریخ از تربیع مشتری ناظر بود باندازه سال صغری خویش کم کند و اگر نحسان ضعیف

حال باشند باندازه سال ... کم کند و اگر مستولی باشد ... چندانکه سال صغری ...

دلالت کند بر سال ماه یا روز ربع آن زیادت کند ... ربع ان کم کند

فصل ... ام در نگریستن کار حصار که گشاده شود یا نه طالع بوقت ...

... حصار یا شهر یا بوقت ... جزو اوتاد ... کس ... حصار

اوتاد دلیل حصار دیوار حصار ... و تد طالع دلیل دیوار و دروازه ... است

و تد غربی دلیل دیوار و دروازه غربی و ... و تد رابع ...

اگر نحسی در اوتاد در آید حصار گشاده شود و اگر ... که دشمن در ... حصار یا شهر

... یانی و ... شهر یا در حصار ... ماه ...

در منازل ... باشد دشمن ... شهر یا ... حصار ... و اگر ماه در منازل ... چون باشند

دشمن بدان حصار آن شهر در نتواند آمدن تا ... باشند و منازل ... چون ... است

شرطین بطین ... ذراع و غفر و زبانا و بلده و ذابح و ... منازل ...

... ثریا و دبران و هقعه و نثره و طرفه و جبهه و زبره و صرفه و عوا و

... و قلب ... سعود و ... مقدم و موخر و اگر نحسی در اوتاد بود ... اوتاد بود

... حصار ... حصار ... و اگر در اوتاد سعدان باشند حصار گشاده نشود مگر بصلح

و اگر ماه به طالع ناظر بود از ... رسولی اهل آن شهر را نیکویی ... و دل ... یا

جاسوسی و اگر ... طالع در آید ... مردم آن شهر را ... رسد از جاسوسی یا از

رسولی و اگر سعدی متصل ... عمر ... اهل آن شهر را نیکویی خواهد و اگر قلب الاسد

یا قلب العقرب ... طالع باشد در آن شهر یا حصار مردان بزرگ ... باشند ...

... و بنگر که این کوکب ... در کدام وتد باشد ... در آن ناحیت باشند و اگر

طالع ... آن ... از مردان ... باشند ... و اگر عقرب ... آن ...

... باشند ... و اگر ماه از صاحب طالع باز گردد ...

... متصل شود بعداوت ... رسول ... را بد خواهد ... اهل ... نیکو خواهد ...

دشمن مخالفت کند و اهل شهر صلح خواهند و اگر صاحب هفتم ... نظر مودت ...

... بخیر و صواب و نیکویی ... خواهد و اگر صاحب هفتم بعداوت منصرف شود

و ... صاحب طالع ... متصل شود رسول از دشمن بیند و ... اهل شهر نیکویی ... و اگر

... دلیل بعداوت ... آمیزی کنند و ... و اگر ... دلیل ... نظر مودت

باشد خصم را اهل آن شهر ... و رسول فرستد بصلح و قمر ... منصرف شود

از نظر عداوت عذر ... کرده باشد و ... که متصل شود ... صلح آن ...

واگر منحوس بود ... ماه و اگر جمع منحوس ... روز و اگر عطارد بود بیست سال

چونست و اگر دلیل هر دو بیکدیگر متصل باشند بنظر مودت میان ایشان صلح باشد و اگر قمر نیز
بنظر مودت ناظر باشد این صلح باتفاق رسول باشد و اگر بنظر عداوت باشد این رسول از کسی مکر و
تعصب انگیزد و اگر کوکبی دیگر باشد که با این دلیل ناظر باشد بعداوت از جنس
آن کوکب بود که صلح نخواهد و اگر قمر نحوست باشد رسول خیانت کند اگر نحس زحل
بود رسول اسیر گردد و اگر مریخ باشد رسول را بکشند و اگر پرسند که
حصاری بگشاده شود وقتیکه آن نحس بدرجه طالع رسد یا بدرجه وتد آن روز گشاده شود و اگر
~~شود وقتیکه آن نحس بدرجه طالع رسد یا بدرجه وتد آن روز گشاده شود~~ و اگر
آن نحس زحل باشد گشادن حصار از جهت قحط و مردن بود حصار را و اگر مریخ
باشد از آتش بود یا از تیر و اگر عطارد باشد از مکر و حیلت بود یا از قبل نامه و کتب
و اگر شمس بود از مبارزت باشد یا هیبت و یا سیاست و اگر ذنب بود هم بود
که بران شهر سختی رسد از چیزهای گزنده و بلیدی و مار و کژدم بهر کدام برج که آن
نحس بود تباهی بدان جهت بود اگر نحس در بروج مشرقی باشد بلا و شر از جهت
مشرق باشد باقی برین قیاس و از دانستن حال شهر نیک و بدی اگر طالع آن
آن شهر بدانی بهتر باشد که احکام از وی درست توان گفت و اگر طالع معلوم نبود
چنانکه امیران شهر یا والی شهر را طالع چیست از وی حکم کن تا صواب دید
و الیس فیلسوف مصری گوید اگر شهری باشد که تو طالع آن شهر ندانی هر وقتیکه دانی
با امیران شهر احوال آن شهر ضم کنند و از تو سوال کنند بنگر تا سهم السعاده بکدام
برجست آن برج طالع آن شهر باشد یا آن برج اولی باشد بطالع آن شهر هر حکمی که از آن
برج کنی همچنان باشد که از طالع شهر کرده باشی چون این معلوم شد درجه طالع را بعینه

هر درجه تا ده و از ده روز حصار گشاده شود

با اثبت ذیل عبارت تحریر شد

یعنی درجه سهم السعاده را طالع کن و انتها میزان چنانک مولود را
هر وقت که شعاع یا جد نحوی رسد یا نحسی بدان درجه شعاع افکند
اهل آن شهر را نکبت رسد و اگر شعاع و جد سعد رسد سعادت
و دولت باشد اهل آن شهر را و فرحی و نعمت و هر وقتی که
نحسی با وتد طالع آن شهر در آید در آن شهر فتنه و آشوب افتد
و بنگر که آن سعد و نحس خداوند کدام خانه است و بکدام خانه
~~مقبولست~~ خیر و شر از آن نوع باشد از جوهر برج و خانه

منسوب است

فصل نوزدهم در دانستن کیفیت سعادت و نحوست بدانکه
سعادت و نحوست بر پنج روایت است سعادت بر دو روایت
و نحوست نیز بر دو روایت و پنجم مشترکست اما وجه اول از
سعادت نفس است و آن چنان است که مردی گنجی یابد یا مال مدفون که خداوندش پیدا نبود
یا بدریا مروارید یابد یا غیر با خوبی کرامه یابد یا در معادن زر و سیم یا جوهر یابد اگر کسی را این چیزها
یافته شود سعادتی باشد اگر کسی نشان باشد بوی رسیده باشد و اصل این از آن باشد که صاحب طالع در فراغ
خویش باشد و قوت سعادت بود و سعدان که صاحب طالع و ... با صاحب طالع و صاحب
وسط السما یک کوکب باشد و مسعود باشند و یا سهم السعاده و سهم الغیب باشد در طالع بود یا در عاشر یا در دوم
وجه دوم سعادت از وی سعادتیست با منفعت و آن چنانست که مردی مزد و کرد بکار کردن و کار
تمام کند و مزد بستاند یا کار خود بستاند یا تجارت کند و در ربح خویش بستاند و این چنین علامتی
باشد و اصل این از آن باشد که صاحب طالع یا صاحب عاشر و در مراعم صاحب قسم باشند و یا
متصل از صاحب قسم و مسعود و مقبول باشد وجه سیم از نحوست مفردست

و اگر نحسی ... مشغول نمود یا ...
و اگر نحو انوار ...
و سعادت ...
و اصلاح ...
با ... آن طالع ...
و ...

که مردی را مال غرقه شود بدریا یا بآتش بسوزد یا بجای افتد که هیچ کس بدان راست نرسد از آن
مال از وی جدا شده باشد و یکسی نامرد رسیده و اصل این چنان است که صاحب ثانی
برجی غریب یا در هبوط یا در وبال یا محترق باشد یا در برجی باشد یا بکوکبی متصل باشد
و یا نحسی تا طالع یا جمع منحسها با صاحب دوم یا در دوم باشد وجه چهارم از نحوست است که با ...
است و آن چنان باشد که دو یار بهم باشند و هر دو با یکدیگر جنگ کنند و هر دو کشته شوند
یا هر یکی مال یکدیگر را تباه کند این کوکب نحس باشد یا مقابلت با آنکه از ایشان یکی را آفت رسد و اصل
این از آن باشد که اولای قمر در جمع منحسها بود و در تربیع یا مقابله و از آن هر یکی بگیرد یا اسد باشند
وجه پنجم در سعادت و نحوست مشترکست با مخالفت و آن چنانست که مال کسی دیگری بقهر و غلبه و ستم
بستانند و ستاننده مال را سعادتی باشد و خداوند مال را نحوست از رفتن مال و زیان و اصل این از آن
که سعد بنحسی در مرحم خویش باشد و صاحب ثانی طالع کسی را نحس و سعد نحسی کند و این نحسی نحس را از آن باشد
با سعادت و مشتری از زحل محبوس گردد و اگر کوکبی باشد که دلالت کند بر صنعت
و در اقوت و ترحان باشد که درجه خواهد آنکس را صنعت خویش یابد یکی
... بر سعادت و نیکوی سخت قوی باشد و ... نفر و نقصان کرد و از نکوی
و وقت رسیدن آن نحوست و نقصان باشد از سال هجری آن کوکب باشد و اگر ... از
سلطان و عمل باشد یا از خرید و کرکت یا قوت و با بعضی مقام اول را از دیگر باشد
دلیل کند بر آنکه سایل بوان عمل برسد و بخصم ظفر یابد و بار زر و منفعت آید
و حاجت ساخته شود و اگر کوکبی در اوج و حبوط باشد و با ... و ... و ... باشد و ... خواهد
که مستقیم شود دلیل دلالت کند بر دوام سعادت و ~~درجه منصب ...~~ با دوام
رنجور باشد و کم مال و بی روزی و مکروه بسیار از آن صناعت پیش آید و باز

هر دو منحوس باشند یکدیگر و یا
انوار ... و ... باشند و ...
و ... برابر باشند

و این چنان باشد که زحل بیدی باشد
مشتری متصل باشد و مشتری ... باشد ...
یا انوار و بال یا از قطاع زحل ... مسعود ...
و مشتری از زحل نحوی شود ... گویند
و مری ... اگر کوکبی باشد که دلالت کند
بر صناعت ...

نعقی

این در صناعت ...
... صناعت ...

بار ...

و بار حالی این شاهی بر نیکوی و ریاست رسد و سعادت و دوام نیکوی باشد
تا او عمر و همچنین باشد حال در جهه جز تا اگر دلیل برین صنعت باشد که گفتم و اگر ساکن
منازعت باشد یا از طلب حضرت عمل گر دلیل کند بر آنکه آنکس بر عیت کرد از خطر و مغلوب
شود و عمل از دست بخواهد رفت و حال بر گردد و بر خصم ظفر یابد و عمل بدست آید
آورد و کارش قوی شود استقامت عمر و اگر صاحب ثانی یا صاحب سهم السعاده
باشد یا صاحب طالع صاعد باشد نشانی مال بسیار کسب کند و از مرد ... با جاه
و حشمت گردد و توانگر برد و اگر صاعد باشد بفلک اوج مال از زر و ... و ظرف جمع
کند و اگر و هم نحسست اوج و هم در شمال صاعد بود مال از ملوکان بزرگ و عظیم القدر
کسب کند و همچنین نظر باید کردن بهم اولای مال و اولای خانهای دیگر و حکم کردن
اگر بعضی اولای خانها برین صنعت باشد مر بابت و بزرگی واجب کند تا بدانکه
تک خانهای مولید و سایل بوزیر حالت گردد گردهی مرده مانند که سعادت ایشان
پایدار باشد تا انتهای عمر ایشان و گروهی دیگر مانند که سعادت و بدبختی ایشان
پایدار باشد تا آخر عمر ایشان و گروهی دیگر مانند که او در جات و منازل ... و بزرگی
بر ... و روز بروز فرو تر می شوند و کارشان ضعیف می شود اما آن گروهی
که سعادت ایشان ثابت است از جهت آن بود که اولای سعادت ایشان
در اوتاد بود ... قطعی با ... ایشان نظر ندارد و آنها که سعادت ایشان
ثابت است ... اولای سعادت ... را ... کوکب ... مردم ...
... متصل باشد و آنها که منازل ... فروتر و زبر و زبر ... و بزرگ ... گویند آنست

اما موفقت ماده نقیضان
انوار سعادت

... موفقت نقیض سعادت و دولت

کوهی مردمانند که از منازل
فرودین روز بروز برتر
شوند و کار ایشان قوی تر
شود

و ... ایشان ... نقص ...

١٥٣

که اولای طالع آن صاعد بود در فلک هر روز برتر می شوند و بدرجات برتر همی رسند و کارشان هر روز قوی تر می شود اما آنها که منازل بلند دهم داشته باشند و نیکبخت باشند و درجات ایشان هر روز فروتر همی آید و کار ضعیف تر می شود و آن از آن جهت باشد که اولای ایشان متحدر باشند و ساقط باشند از اوتاد و نظر ایشان سوی هبوط باشد و آنها که گاه برتر باشند و گاه فروتر این مردمان میانه باشند و آن از آن جهت باشد که اولاد ایشان بعضی هبوط متصل باشند و بعضی از هبوط بارتفاع باشند این مردم گاه با دولت بود و گاه با محنت اما بدانکه حال هر شخص سه جهت دارد یکی حال ماضی و حال مستقبل و حال آنکه در وی باشند حالهای ماضی را از انصراف کواکب توان دانستن و از خانهای زایل و حال مستقبل را از اتصال کواکب توان دانستن و اگر خانهای بایل و حالهای حالی را از مواضع کواکب توان دانستن و از خانهای اوتاد اما بدانکه مجرب شدهای فلک با صفا است دو نحس نحوست چون زحل و مریخ و دو نحس دیگر است بعرض چون عطارد است که زحل و مریخ باشند خاصه که در برج دیگر باشند ... و در هر حالی که نحس شمس و عطارد را نحس خوانند لیکن نحوست ... و در نحس دیگر است با کل مواضع و آن چون راس و ذنب است و اگر نحسی حال جمع شود در زهره بی نظری از سعد نحو گردد با بایل خصی باشند و اگر صاحب طالع اول از زهره بگیرد حال بود با این همه ... بود و منفعتها بود و اگر بد حال ... بود با آنکه خصی باشد بدبخت بود و حاجتمند بود چنانکه ... منفعتها

ملاعه بن محمد

طعام نیابد و ... دو دلیل دلالت کنند بر یک چیز و هر دو به یک دیگر متصل باشند پس دلالت کنند بر تاکید آن چیز چنانکه عطارد ... صاحب وسط السماء ... ناظر باشند یا متصل باشند و در وسط السماء ناظر باشند پس دلالت کنند که عمل وسط بدست ... و اگر در اوتاد باشند دلالت کنند ... که از همه عمل وسط ... و اگر آن کوکبی که دلالت کند بر سعادت ... باشد ... صاعد تر باشد ... بشکل دلیل کنند ... و سعادتش هر روز زیاده شود و اگر این کواکب ... دلیل کنند ... روز بروز تباه تر باشد ... و آن کواکب که دلالت کنند بر سلطنت صاحب ششم باشد ... دلیل کنند ... بمیرد و هر که عزل خواهند و اگر معزول شود از عمل ... صاحب طالع در وسط السماء باشد متصل ... سلطان ... اما بدانکه ملوک عالم را موالید است که هیچ چیز را نیست اگر صاحب طالع را شمس قبول کند ... یا صاحب عاشر ... صاحب طالع را قبول کند ... دهم و مولود در روزی باشد ... دلالت کنند بر آنکه ملک گیرد و اگر در موالید کسی اگر قمر صاحب طالع را قبول کند یا صاحب عاشر و اصحاب طالع قبول کنند این دلیل کنند بر ملک یا پادشاهی اگر مولود از اهل بیت مملکت باشند و اگر جز این باشند ملک نگیرد و لیکن کارش بزرگ شود و چون ضعیف گردد و قبول دیدن نیفت و کواکب نگاه ممکن زیرا که اگر ملک حکمی نبود ... کسی حق الغث ... هیچ زبان ندارد و باشد که کسی بمیانه عمر ملک بگیرد از جهت شعاع از سبب آن شهادتها که صفت کردیم و باشد که مولود از موالید ملوک بود و ملک بگیرد از جهت شعاع نحوس باشد پیش از آن قبول که گفته شد و اگر قبول از اتصال اول

١٥٤

بود ملک بگیرد با اول عمر و اگر قبول باتصال دوم بود در میانه عمر ملک بگیرد و اگر قبول باتصال سیوم بود با آخر عمر ملک بگیرد ... و در هر حال ... صاحب طالع ... ملک بگیرد و اگر قمر در عاشر ... صاحب قمر در طالع باشد و صاحب طالع در یازدهم بمنزله ملوکی برسند فصل بیستم

در احکام خداوند دهم در دوازده خانه صاحب دهم در طالع دلیل کند بر آنکه سلطان کاری و عملی بوی دهد بی رنج مولود و طلب کردن و بدان عمل ... از سلطان ذکر کنند و زند کانش از آن بود و اگر مقبول بود ... و فوت حال و زیادت قدر و منزلت و صورت گشتن از هر کاری بکاری و صلاح و خوبی کار و دوام و تسکین و مولود ... کران بود خاصه اگر با صاحب طالع ... بود و اگر آن کوکب ... بود مولود را ... بدو رسد ... و اگر همچنین صاحب رابع بود ... و اگر ... با آفتاب در طالع بود ... و اگر خداوند دهم در طالع ... نیک باشند ... در آمدن خاصه ... طالع ... باشد و اگر طالع حوت باشد نیک باشد که صاحب دهم در طالع باشد و اگر طالع حمل باشد صاحب دهم در طالع سخت بد باشد ... صاحب دهم در دوم مولود را حال معاش و کسب نیک بود که سلطان مرد ... بود و از هر چه کسب ... طلب کند ... و بهتر ... و از کارهای مشهور ... مردمان سلطان و کارهای ایشان و فراخی حال و معاش و صحبت ... صاحب دهم در سیم

اگر

اگر در سعود باشند مولود سبب برادران از مهتران و بزرگان نیکویی شود و کارش خوب شود و اگر در نحوس بود بکار رفت کاری ... ضعیف بود و کار به درستی ... و در سفر ... شود صاحب دهم در چهارم مولود را با سایل ... مردمان معروف و مشهور باشند و کار ... که از آن کار مشغول ... سلطان و ... بزرگان و اهل بیت ... بسیاری ... و سختی ... صاحب دهم در پنجم مولود با مهتران و بزرگان نزدیک بود و ... از ایشان ... بود با ایشان صحبت ... و اگر ... منفعتها بسیار بود ... صاحب دهم در ششم مولود با سایل ... مجهول مشغول باشند و ... و اگر در نحوس باشند دلیل کنند ... و اگر صاحب طالع ... بدتر باشند ... کارهای ... و ... جدایی کنند صاحب دهم در هفتم مولود را ... صاحب طالع بود ... و اهل بیت از اهل سلطان بود و ... مردم ... صاحب دهم در هشتم مولود یا سایل ... بسیار ... بود

ولیکن از آن مال که وی یابد بخشش واگر زر و خواسته(؟) صاحب طالع سعد بود مولود هر کار که کند بابرکت
روزی یابد و دراز و از دیگر نیابد و دراز هر روز نهار و شب نکو شود و از کارهای بزرگان
کرده شده بود و نیکویی رسد و منفعت زیادتی مال برآمدن حاجتها از بس رنج و دشواری
و نومیدی بود و دروغ و ترس دانند و حرص بجمع کردن مال از حرام و حلال باشند که شغل
سازی با مولود کاری با شغل حکم کرده شود و اکر کنی و کاری که بر وی کار بازگردد خانه که صاحب هشتم
یا زحل را زینی بیان شهادت بود صاحب هم دهم مولود با سال در غرض کار سلطان کند
یا صوفیی یا صنعتی که ما پس از آن کند و کم حیله بود و کم رسند و اگر صاحب نهم متصل بود
نیک مردی و زر شده باشد که کار رود ... شکسته شود و کار خویش دانکه باشد که اثر ای
کار خویش بنوبت رود و بیکس از کار بکار رود و از رای مرای کرده بود و شود کند و از روی جهتان
و سلطان و سعول الفرش صاحب هم دهم مولود با همت بود درست حدیث با عجب
و اگر روز نیک ... بود و نظر صاحب طالع بود مولود در کار خویش بزرگوار کرده
و نام او بلند شود و آوازه او بشهرها رود و حکم روا و قوی کرده و هر کار که کند و رد
شود و بر سلطان و نزدیک مهتران و بزرگان معروف شود و مال بلند
شود و زنه کاملیش بکار سلطان کند رود و در کارها دانا بود و صواب کار بود و علم
بود و نزدیک سلطان مقرب بود و بار گاه باشد و دلیل رزق کار بود و اگر
مرد نشسته و در باشد اول بوج عاشر تا درجه عاشر حدها بیشتر تا چند سبب آن بازه
حدها هر کار که بران حدها منسوب کرده باشد و آن حدها که مستقبل کار آن
کارها کند و نیز گفته اند که وسط السما دست افرادان کار راست که اندر و بکار آید
صاحب هم یازدهم مولود یا سایر نیکو کار و نیکو معاشر و با سعادت بود و مطیع و منصور بود

و هر چه در دل نهد با اتمام کند بکند و یا سلطان و بالک ها سلطان صحبت دارد و شد بخشش از زنان
منفعتها بود و شن الصاف نامش بود بخش و درست کرده شده بود و بعهد و میثاق درست بود و از زنان
شنا و حد بنده خانه که صاحب طالع بود و سود بود صاحب هم دوازدهم مولود با سال از کار محروم بود
و کم کسب بود و سلطان و مردمان بزرگ دشمن وی باشند و از ایشان غم و سختی رسد و بش
با مال هم بحق و کارهای زندانبان کنند و کار و پیشه‌ای از شغلی بود و کار شش عجیب
ترانه و از کار خویش را افتد و هر چه کرده حق است ناحق شود و دلیل کند رشو و بدنامی
کار و ناخوب حال رسیدن غم و اندوه و نقلیب و ضعیفی جهانیدن از مردم بود و دشمن آن کار
حیفها و ناخوبی از بندگان و ستور و از کار سلطان محروم بود و هیچ امری نیاید و خواسته
اندک بود و زندگانی اندوه ایک کند رانند فصل بیست و یکم در اختیارات عقد لوا
چنان باید که طالع را و صاحب طالع را بصلاح آوری و قمر در جای نیکو کنی و صاحب طالع را
سر و صاحب را با ثانی مریخ کن یا با مشتری و مریخ را صاحب طالع ناظر کن با طالع
از تثلیث تا عید لواها مدار و سازگار باشد اختیار ملک نشستن چنان باید
که طالع و صاحبش و قمر را کبره باشند و برج قمر برجهای ملوک باید و خانه کواکب علوی باید
چون حمل و اسد و قوس و میزان و دلو و سعدان مستعلی باید و اوتاد طالع قایم باید و طالع
برج قمر ثابت باید و صاحب طالع در وسط السما مقبول صاحب عاشر و زهره یا مشتری در طالع
باید و صاحب طالع و صاحب وسط السما مستر خی الوتر باشد یعنی در آخر حوت باشد یا آخر
وتر رسیده باشد که خواهد مستقیم شود تا بدان کار ثابت و پایدار شود و اگر سعد یا لوتد
باشد یعنی در آخر وتر باشد که راجع خواهد شد او در زوال آید و کسان قطع کن ماه
و صاحب طالع و صاحب دهم ... کل یکدیگر باید یعنی اندر شکل ملوک تا چارکی آید و از زهره

و مشتری در چهارم نباید ولیکن صاحب چهارم با کیزه باید که همه کوشش با سعود و مقبول
باید و صاحب طالع نیز در رابع نباید و صاحب رابع در طالع و صاحب دهم در سابع باید
اختیار حاجت خواستن از ملوک صاحب طالع و صاحب عاشر بیکدیگر بنظر مودت ناظر باید
و مقبول یکدیگر و قمر در عاشر باید متصل بسعد مودت با آفتاب و صاحب طالع نیز در
جایگاه نیک با حاجتها خواسته برآید و اگر آن حاجت خواستن نباید بود عطار رد الی عاشر
یا صاحب عاشر متصل کن مقبول صاحب عاشر الطالع و آفتاب طالع سعود بود و از
صاحب نهم منصرف بود از نوره و قمر نیز از شمس منصرف بود نموده و صاحب طالع یا زهره
یا مشتری متصل بود از نظر مودت اماه سعود بود تا از کار سلطان خشنود باشد و سلطان
خشنود باشند و روزگار بسعادت بود اختیار طلب کردن خدمت طالع برج اسد یا روح ملوک
باید و آفتاب در عاشر و مشتری در طالع و طالع برج مستقیم و برج ثابت و همچنین برج دهم و ماه
با آفتاب یا مشتری از اتصال مواقفت صاحب طالع در طالع و اوتاد قایم کن بجد سعد تا چون
و بیدار گشتی سخن کرده و یا جزا رستایی از سعی الفت میان تو و میان سلطان بر نیست
نیکو باشد اختیار عقد و خود جاه و عقد شان طالع برج مستقیم الطلوع کن و صاحب طالع مقصور
بین السعدین و در سر مشتری متصل باید و عطارد با مشتری پیوسته و ستارگان سعد را اوتاد
و اوتاد قایم و طالع برج اسد یا روح ملوک تا مرادی که بجز یکی حاصل است و طالع یا عاشر منعقده
در سر ماه و بعقد اجتماع یا استقبال اگر اختیار رابع و سعدان ناظر باشند بشعاع یا
و بطالع نیز ناظر باشند یا صاحب طالع تا مقصود تمامی حاصل شود در این اختیار و عقد
دوستی را و نکاح و عقد لسان صحبت راشایسته است و زن اختیار دیگر که بیشتر
گفتیم همه سر مکتوم است از اختیار خدمت جاه و عز و موت راست که عمل کند یا غیری

از صنایعت و دعوة که سعادت مقصود را کامل است اختیار استجابت دعوات
ابو معشر گوید که ملوک یونان که دعا کردندی و خواستندی که دعا شان مستجاب شود اگر کی
در وسط السما کردندی با مشتری را که مشتری مرد راه بودی و مقبول بودی و ماه با مشتری
متصل کردندی یا راس خداوند طالع متصل کردندی با مشتری و ناظر راس از نظر مودة
و مقارنه سر از نظر زیرا که مقارنه بستارگان نحس بعضی از منجمان نحوس شمردند الا نحوس
نیابند که سعود باشند اچون چنین کردندی دعا شان مستجاب شدی و هر چه ایشان کجا
و ترا نجوم خواستندی بیافتندی و این قول حکمای یونان است و از همه منجمان همچنین است اختیار
پیشکش کردن و تاج بر سر نهادن و بر تخت نشستن چنان باید که طالع و صاحب طالع در بروج مستقیم الطلوع کنی
و سعدان ناظر باشند بطالع و از بروج ذوجسدین قوس و حوت نیز یکی بکن و صاحب
دهم را قوی کن و با اتصال صاحب طالع کن مقبول نیرین بیکدیگر ناظر کن بمودت و اوتاد
ار کوس پاک کن و سعدان در اوتاد کن و اگر نتوانست اگر بقدر اوست یا بقدر دوم و تیم
طالع کن باید قیف وسط السما و حدر کن از ثانیه طالع و نحوس صاحب طالع و قمر و صاحب
خانه قمر در برج ثابت کن خاصه سه و عقرب اگر نظر عداوت نحس حذر کن یا نظر آن ان
با اوتاد یا صاحب شر از صاحب طالع و قمر و نحس نباشند و نحسان و ذنب ساقط کن و نحس
در حمل باید یا در مثلثات وی و مستر خی الوتد باید صاحب عاشر با ملک باید از لو هر چه خواهد
سرا نیا کردن و اگر سعد یا الوتر بود باید دار شود فصل بیست و دوم در احکام کواکب
در دوازده خانه احکام زحل در دهم دلیل کند بر آنکه کار رشته گردد و کار ناش
کار برآید نا خوشی و قلت کرشیدن همه کارها و اگر در حمل بود بیم بود که از سلطان خطر
رسد و شکارش تباه شود و از زخم و خوف سلطان بیم بود و مادرش بیمار شود و باید که بخور

۱۶۷ واگر در سرطان بود حرمت و جاهش شکسته شود و اگر این برج میزان باشد و زحل مسعود
و مقبول باشد اگر این کس از بیت مملکت بود ملک و اگر از اهل بیت مملکت نبود چیزی بزرگ
یابد احکام مشتری در دهم دلیل کند که جاهش نیک و آب روی زیادت شود و عز و جاه و قدر
و منزلت یابد و با ملوک و بزرگان صحبتش افتد خاصه که این برج قوس بود و اگر تجارت
کند سود بسیار بیند و حریص گردد بآموختن علم و حکمت و صحبت افتدش با پرهیزکاران
و اهل زهد و توبه باشد و اگر شهادت دهش شود پس از آن نیکو [illegible] باندیشه باشند احکام
مریخ در دهم دلیل کند بر آنکه کار ویران کرده و خصومت و داوری افتدش و بیم
بود که بر تن وی جراحتی رسد و بسیار بود که صفرا بر وی غالب شود زیرا که مریخ در این جای
صاعقه است و اگر سفر کند از دزد و آتش نهیب رسد هم بجان و هم بخواسته و تجارتش بی
خیر بود و مادر جنگ افتدش و مادرش را از بیماری گرم بیم بود و اگر مقبول بود شهادت
بود و در برج جدی بود دلیل کند بر قوت حال و یا فتح عمل و سلطنت [illegible] و اگر بشمس [illegible]
حاستش مسعود و مقبول بود خداوند جمل و حشم و علم بود و اگر از اهل اسواق باشد لشکر سپاه
سالاران و امرا نیکوئی یابد خاصه در تجارت با ایشان احکام شمس در دهم دلیل کند
بر آنکه اگر سلطان بود سلطنت [illegible] نیکو شود خاصه که این برج ثور باشد و اگر این کس
از اهل اسواق باشد بیع و شری نباید کردن که [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] بیم بود [illegible] از صفرا تنگدل باشد بدان روزگار و هر کاری که [illegible] حال بود
نشاید کردن که آشکاره شود و کارش بسته شود و حجتش برنیاید و اگر [illegible]
و مقبول بود [illegible] کارها [illegible]
دولت و نیکوئی یابد و اگر این برج میزان بود از عمل معزول شود و کارش شکسته شود و بیماری غم

واندوه

واندوه رسدش احکام زهره در دهم دلیل کند زیادتی مال و لیکن پرهیز باید کردن
از جائیکه غوغا بود که زهره در اینجا دلیل غوغاست و بدانکه سعد است منفعت [illegible] کند و چون [illegible]
طالع است زنان بروی گردن کشی کنند و [illegible] حذر باید کردن تا [illegible] بیش
نیاید و اگر با شهادت و سعود بود دلیل شادی بود و منفعت از طبقات زهره و نیکو حالی وی
کار و روای تجارت خاصه عطر و اسرار و مانند این احکام عطارد در دهم دلیل کند که در تجارت
سود بود [illegible] زیرا که عطارد در این خانه دلیل منفعت است در تجارت و پیشه و از این
معنی بسیار چیز معلوم شود و اگر مقبول بود شهادتش نباید گفت [illegible] پدید آید و اندیشه
بسیار بود و اگر این برج جوزا باشد و عطارد در برج اسد باشد حکمت و علم از جهة سلطان
بود [illegible] صاحب سر سلطان گردد و با مجلس بزرگ یابد از معنی حکمت و علم و عدل
و [illegible] احکام قمر در دهم دلیل کند بر آنکه شغلش از جای بجای گردد
و تدبیر افتد از عملی بعملی خاصه که [illegible] باشد و از آن تدبیر پشیمان شود
و از غایب و کم شده آگاهی یابد [illegible] رسیده اندوه [illegible] اهل سلطان [illegible]
پرهیز باید کردن از ظلمها سلطان و هیچ کار با صواب نشاید کردن که آشکاره شود که ماه
در این خانه خبر دهد و غمازی کند و اگر شهادت دارد [illegible] بیمار را از معالجه کردن
دیگری باید از سلطان [illegible] در کارها و سفر [illegible] و اگر این برج ثور باشد [illegible]
از اهل بیت مملکت پادشاهی یابد باندازه خویش و اگر از مردم عامه باشد کارش قوی شود
احکام راس در دهم دلیل کند بر آنکه بکسی حاجت افتدش و حاجتش برآید و عز و مرتبت
و با بزرگان [illegible] افتدش در ولایت باشد و بر دشمنان ظفر یابد [illegible]
بزرگ عنایت بیند و از کارها [illegible] و منفعت یابد و این آنگاه باشد که [illegible] در دهم باشد

۱۶۸ و اگر مشتری با او بود ریاست یابد و هر دعا که کند در آن ساعت اجابت یابد و اگر طلسم کند
نیک آید و اگر قمر بطالع بود یا بموضع سعد یا بوسط السماء و مشتری با او بود هر دعا که بکند در آن ساعت
مستجاب شود احکام ذنب در دهم دلیل کند که غم و اندوه پیش آیدش و گفت و گوی بود و از مردمان
دون حذر باید کردن خاصه از مردمان معیوب احکام [illegible] در دهم از کارها و بزرگان و سلطان
و اشراف و [illegible] ایشان دور باید بودن و پرهیز باید کردن از [illegible] صنعتان
و تدبیر ایشان هیچ کار نباید کردن چه سازگار نبود [illegible]
کردن احکام احتراق در دهم دلیل کند بر حذر کردن از کار سلطان و از درگاه ایشان و آغاز کارها
و گفتار با ایشان و اشراف [illegible] و اگر این احتراق در دهم بود یا بطالع از عمل و از کار معزول
شود و [illegible] پیش آیدش از کار [illegible] احکام [illegible] دلیل کند بر نقصان در کار و پیشه و عمل [illegible]
[illegible] رسدش از اهل اشراف و سلاطین باب یازدهم در احکام
بیت الرجاء و الاصدقاء و العطایا [illegible] مشتمل بر هفت فصل فصل اول در معرفت اگر کسی
امیدی دارد از منزلت یا از ملک [illegible] بنگر که خداوند طالع و خداوند یازدهم و قمر و مشتری
اگر میان ایشان مواصلت باشد و از مودت بود آن سعادت و منزلت و امید بیابد بآسانی
و اگر اتصال از عداوت بود بیابد لیکن بدشواری و اگر مشتری با صاحب یازدهم در طالع باشد
بی تردد و آسانی بیابد و اگر مقبول بود بتمامی حاجت ظفر یابد و اگر غیر مقبول بود ببعض از آن امید
ظفر یابد و اگر قمر در یازدهم بود یا صاحب طالع در یازدهم و مقبول بود حاجت زود برآید
و اگر صاحب یازدهم [illegible] بود و قمر مقبول بود آن امید تمام شود و اگر قابل تدبیر قمر در برج
[illegible] باشد بر آنچه امید دارد ظفر یابد بتمامی و اگر قابل تدبیر قمر مقبول بود ظفر یابد بیشتر از آنکه
امید دارد و اگر نحس در یازدهم بود هر امیدی که دارد [illegible] و در فرزندان آفت رسد و اگر
نا امید شود و فرزندان را [illegible] نحس

آن نحس زحل باشد [illegible] و اگر مریخ بود امید [illegible]
[illegible] و اگر مشتری در یازدهم باشد [illegible] از آن باید که امید بود و اگر شمس در وی
باشد آن امید را [illegible] سلطان [illegible] و اگر زهره بود امید برآید بخوشی و شادی [illegible]
و اگر عطارد در وی باشد بقلم و نامه برآید یا بسبب مردم دانا [illegible] و اگر قمر در یازدهم باشد بنگر که اتصال بکه کند
از طبع آن کوکب امید و اگر خالی السیر بود بدست میانجی برآید [illegible] فصل دوم
در معرفت دوستی که میان [illegible] بنگر [illegible] سیم و پنجم و نهم و یازدهم هر کدام از ایشان
بطالع [illegible] یا قوی تر باشد یا ناظر باشد دلیل [illegible] و اگر میان دلیل و میان صاحب طالع
یا قمر اتصال مودت باشد میان ایشان دوستی باشد و اگر قبول بود دوستی با منفعت بود و اگر [illegible]
[illegible] بی منفعت بود و اگر اتصال [illegible] میان ایشان عداوت باشد و اگر [illegible]
[illegible]
[illegible] و اگر اتصال از برج ثابت باشد [illegible]
[illegible] و اگر صاحب یازدهم زحل باشد [illegible]
و اگر مشتری [illegible] و اگر مریخ باشد [illegible] اهل سلاح باشند [illegible]
[illegible] و اگر شمس باشد [illegible] سلطان [illegible] و اگر زهره باشد [illegible] اهل طرب
[illegible] باشند و اگر عطارد بود با دبیران و اهل [illegible] و اگر قمر [illegible]
[illegible] و اگر صاحب یازدهم با صاحب طالع تربیع و مقابله [illegible] میان ایشان [illegible] ناخشنود
باشند و اگر مقارن باشند [illegible] و هر کدام از این دو دلیل که
مستقیم باشند [illegible] که در وتد باشند [illegible] قوی تر [illegible] خاصه که در برج ثابت [illegible]
و اگر در برج منقلب باشد [illegible] و اگر در برج ذو جسدین [illegible]

بدحال

ره و وحودرال هر کدام ازین هفت ستاره که از برج بیخ ازان بود است در کرست خلاف ابدا صاحب
که بوالی کوکب منسوب است وطلق کویند

فصل سیم اگر پرسنده کوید که کار را اید سیارم و تغیر نکنند نگر که آن رند طالع و قمر اکر بوسته باشند
بسعدی در راه تا در پایان ظفر یابد واکر نه چنین ظفر نیابد واکه جهت را نام نبود آنخانه که هم شکل
سوال او بود آن را حکم کن تا در چهارم آید **فصل چهارم** در زنگر بستن در رحال مهمانی بنگر طالع
کردی دلیل است در آن کار و خانه دوم دلیل است بر طعام و شراب و خانه سیوم دلیل است بر
نشستگان آن مجلس و چهارم بر جایگاه نشستن و پنجم بر شراب و ششم رخادمان مجلس و هفتم
بر عزیزی ماخوراین و هشتم رطباخان و نهم مردان کسی است که بادی قرین باشد مجلس و ده هم بر
خداوند خانه را و یازدهم بر مغنیان و لهو و طرب را و دوازدهم ماجرا که در مجلس باشد
هر کجا نحس بینی حکم کن بر تباهی و هر کجا سعدی بینی حکم به منفعت و نکوئی از آن خانه و صاحب هر کدام خانه
که مقبول با مسعود یا قوی باشد نکوئی ها کنند مران کس را که بدان خانه منسوب است و صاحب هر کدام
خانه که غیر مقبول و راجع و منحوس باشد غم و خواری و تباهی باشد و هر دلیل که اتصال کو دست
دلکوان گروه را موافقت باشد و هر کدام را نظر مخالفت باشد آن گروه بعداوت باشد و هر کدام
دلیل که خالی بود بدان گروه کس التفات نکنند و اگر طالع برج منقلب بود لونهای بسیار خورده
شود و اگر ثابت بود یک لون باشد و اگر ذو جسدین بود دو لون بود و اگر قمر در طالع باشد طعام و شراب
شور باشد و سرد مزاج و اگر مریخ بود طعام تلخ مزه بود یا سوخته و اگر مشتری بود خوش و شیرین بود
و اگر شمس بود طعام نیکو کار بود ولیکن سوخته و صفرا انگیز و اگر زهره بود چرب بود و اگر عطارد بود
ترش و بهم آمیخته و اگر زحل طعام تند بود پس بنگر با نصراف قمر و اتصال او و اگر بار کشته بود از
نحسی بود بوستان و ترسیع و مقابله پس چاره نبود که ان دعوت خفته شود و اگر از سعد بود هر دو دیگر و باشند
آن و اگر از تثلیث و تسدیس بود آن مهمان بکذشتی یا دوستی بوستی بود و اگر ان کوکب

که قمر ان

و اگر آن کوکب که قمر بوی متصل است در وند بود یا برج ثابت بکروز و بود آن مجلس و اگر برج ذو جسدین بود بکروز بیشتر
بود و اگر برج منقلب بود از نیم روز کمتر بود یا زیاده و اگر صاحب برج قمر بوی ناظر بود مجلس خوش بود و اگر ناظر نبود
برج بود و در مجلس آسان نباشد و شادمانی باشند و اگر قمر با مشتری پیوسته بود دلیل کند بر آن که مجلس را ما کون و اگر شمس
متصل بود دلیل کند بر پاکیزگی طعام بسیاری لهو و طرب تمام و خنده و اگر عطارد متصل بود دلیل کند بسیاری سخن با کلام
طعام که در آن مجلس نمی از حکمت بود و در آن طعام گوشت مرغ بود و اگر زحل متصل بود طعام سرد باشد و ناپاکی و بی
مزه و ماهی بیخ و هر چه از آب بیرون آید و اگر مریخ متصل بود دلیل کند بر شر و خصومت و فتنه و آشوب و اگر مریخ بر نظر آید
بود و قمر بر برج او بود از آن رهند کسی از مجلس که خم از بریش بود و زخم کارد و جراحت و طعام کرم بی نمک اسباب که
صاحب ساعت در طالع بود یا وسط السما آن آم در آن حال طعام آورند یا بر طعام نشسته باشند و اگر در هفتم یا در چهارم باشد
طعام بر آرند یا در آن مجلس شوند و یا خود هیچ نوشته باشند تا آنگاه که صاحب ساعت بطالع آید یا بوسط
السما آرد و اگر صاحب ساعت زایل بود بر باب قطع طعام شان کذشته باشد و اگر در مایل باشد نزدیک باشد بطعام آوردن
و اگر قمر در برج آبی باشد و ناظر بر زحل از تثلیث طعام ماهی بود و اگر قمر در میزان بود حبوب بود و اگر در جوزا
باد لو بود گوشت مرغ بود و اگر زحل از تربیع مقابله بود گوشت سرد بود و اگر مریخ بود گوشت سوخته بود و اگر در آخر
عقرب بود یا ذنب هیچ جز قور که در آن طعام زهر بود و اگر در ... بود هیچ گوشت خور در قوس که گوشت وحش باشد
خوردن و در حوت ماهی تر تازه خورد و اگر در یکی خانه ها نحس بود زیان و خوف و شر باشد و اگر قمر بر خانه نحس
ناظر بود هم تباه باشد و اگر سعد ناظر بود و مقبول کم زیان باشد و اگر قمر بخانه زهره بود و عروس باشد و اگر عطارد بود کودک
زادن بود و اگر در خانه مشتری بود طعام بتمام در رسیت باشد و اگر در خانه مریخ بود طعام از بهلکی بینی باشد و اگر در خانه زحل
باشد طعام تمام کذشته بود و اگر با خانه شمس بود طعام از جهت خلعت و شهری باشد و اگر در خانه خویش باشد طعام از جهت حویق ولای
والد خویش باشد و اگر هر کوکبی که نظر دارد بنگر تا بکدام خانه است و صاحب کدام خانه است از آن جانب کرده باشد و هم از طالع
البلبت بر شراب و قدح و جام خانه اگر خانه ذو جسدین بود جامهای کونا کون بود و اگر برج آبی بود یا ناظر بود بفضای

... باشد

بود و اگر زهره بود سیمین بود و اگر مشتری بود زرین و اگر زحل بود سفال بود و شمس جام باشد زر و جواهر و عطارد
جامهای منقش و ملون باشد و اگر نحوی در دوم بود این انبار آن خانه باشد و اگر سعد غریب بود عاریتی باشد و اگر قمر صاحب بیت ناظر بود در مراعم خویش بود که از خانه بود و اگر ناظر نبود یا غریب بود عاریتی باشد و اگر ...
معود بود و اگر سعدی در سیم بود آن مردمان که در آن خانه حاضر باشند مردمان نیکو باشند و معروف و اگر بیگانه غریب
بوند مردمان غریب باشند و اگر نحوی باشند مردمان سفله باشند و اگر خانه چهارم سعود بود مجلس نیکو باشد
و اگر نحوی بود تباه بود و اگر خانه زحل بود جایگاه ویران و پلید باشد و اگر خانه مشتری بود جایگاه لطیف و خرم بود و
بوستان باشد و اگر خانه شمس باشد مجلس جهت سرای و تخت باشد و اگر خانه زهره بود کلوار و عطر خانه و خانه زنان بود و اگر
خانه عطارد بود مجلس کاه کتابخانه باشد یا خانه منقش بود و اگر خانه قمر لب جوی بود و خانه پنجم دلیل کند بر شراب اگر برج دو جسدی
باشد شراب دو لون باشند و اگر ثابت بود یک لون بود و اگر منقلب بود شراب از هر لونی بود و اگر خانه زحل بود
زحل شراب تلخ و کنده و سیاه است مشتری شراب خوش و شیرین و ... و خانه نهم از آن کسان
باشند که بر سر طعام ایستند و خادم آن کسان باشند که پیش تو آیند و دوم صاحب طعام باشند اگر سعدی در آن بود نیکو باشد
و اگر نحس بود بد باشند و کرامی رای ... یازدهم مغنیان و مطربان و دوازدهم خداوند خانه بود پس
بنظر سعود و نحوس دار صاحب ... دوازده برج نخست آنچه بیابی از نظر و اتصال و جایگاه سعود و نحوس حکم
کن بهر خانه که سعود بود و یا خانه ... سعود بود حکم کن بر آن چیز که منسوب است بدان برج بخیر و شادی
و نیکوئی و بدان برج که در وی نحس باشد حکم کن بد و تباه شود هر چه نسبت کنند بدان برج و باز بنگر که سعود
بکدام ارباع اند جمع در خانه در آئی بدان جانب نشینی و بدان ارباع که نحوس باشند بدان جانب منشینی و بنگر که
ربع اول مشرق است و دوم جنوب و سیم مغرب و چهارم شمال آنچه دیوار که بسوی مشرق است ربع اول و آنچه که بسوی جنوب دوم
و آنچه دیوار که بسوی قبله بود مغرب و آن دیوار که بسوی قطب شمال بود ربع چهارم است **فصل پنجم** بنگر که اندر
طالع و صاحب برج یازدهم اگر میان ایشان اتصال باشد و در آن خانه مقبول باشند مولود خداوند سعادت و دولت

و دوستدار

و دوستدار حق بود و بباطل کم گراید و کم عمر بود و شادمانه بود و از تجارت و برّ منفعت بود
فصل ششم در معرفت احکام صاحب یازدهم در دوازده خانه **صاحب یازدهم در طالع**
مولود مبارک بود و با سعادت و برکت بسیار بود و هر چه بجوید بیابد و بخیر باشد و نیک
بود و با امانت بود و میلش همه بحق بود و در کسی و سخنش را وفا بود و در روح نم کوید
و از تجارت روزی مند بود خاصه که مقبول بود و صاحب طالع بوی ناظر بود و اگر بمشتری
ناظر بود از دوستان و فرزندان خیر یابد و دل وی پاک بود و باشند که دوستان
بیشتر پیش وی آیند **صاحب یازدهم در دوم** دلیل کند بر آنکه مولود را خواسته کرد نیاید مگر بست
رنج خویش و افتادن صحبت با دوستان و چیزهای غایبان و رفتگان یا قسمت و ما
خنکاری یاران و همبازان و بیع و شری با منفعت از دوستان و مر او را دوستان
باشند که بیکی خیر خاصیت کار آوازه شیده و لیکن مولود بکار بیهمیشه مشغول باشد اندر بیکوانست
و چیز یا بد از دوستان و اگر صاحب یازدهم درین خانه نیکو حال باشد مولود خداوند مال باشد
خاصه که صاحب طالع ناظر او باشد آنگاه حال او کسب و معاش او نیک بود و فراخ روزی
بود و مالش بیشتر از حلال گرد آید **صاحب یازدهم در سیم** دلیل کند بود و مولود را از دوستان و برادران
روزی بود و نسبت ایشان زند کانیش نیکو بود و در علم و زهد و تقوی دلیل سعی نکویند
صاحب یازدهم در چهارم مولود را با سایل ارند و میراث یابد و از مال روزی بود و خشنود باشد
اب و ضیاع و زمین بود و کار باش بحد و شاد و صلاح و خوبی بود و خوبی حال غلات و وضع
آن کار دی و منفعت مادر ان و فرزندان و بیماری ایشان و مادر و پدر و مالامال
عکس بشوند **صاحب یازدهم در پنجم** دلیل کند بر زهد و شادی و نعمت پیوسته و خوبی حال
فرزندان و حمد و ثنا و نیکوئی کار و مال و دوستان و احسان و مروت و صیانت

وصیانت ولطف وکم عمر واندازه بودن ومولود باب بیل با شخی دولت وشادی
بود خاصه که صاحب بیت المال صاحب طالع ناظر باشد فرزندی آید روش برکوا و بر او
مبارک بود وبر پدر و نیز که کدخدای او بهبیند **صاحب ثانیه در ششم** مولود
یا سایل بدبخت بود و دو آنکس اید کی بود و خداوندا ارزو ها بود و دشوار بازو برید
وامید هاش بر نیاید واز بزرگان می بهر بد رو حال هاش شکسته شود وزن وفرزند وبندگان
وزیج بر وی کار را سر بر کرد و جفا و خیانت و نا راستی بدو آید و خفتگی بود و بعضی علت
شاید فرزندان که در ما ندو باز بدو نرسد و کم شده باز نیاید و نیک ورزی همه دشمنی
رسدش واگر مسعود بود و صاحب طالع ناظر بود و مقبل امیدی که از ستوران
دارد بر آید **صاحب ثانیه در هفتم** مولود را از زنان روزی بود واز ایشان شادی بیند
خاصه اگر برج مؤنث بود واگر مذکر بود وبا زنانش خصومتها افتد واز جهانیان
شادی بیند واگر فرزندی بود وشش اندوه رسد و بود که برادر ای عاشق شود
واز وی فرزندی اید واگر ضمیر سایل از نکاح بود یا دوستی زنان سایل عاشق شده
باشد واز معشوقه وخبری یابد وکسی معشوقه و معاشق را در دست ندارد و دوستی
با مخنثان بود وشش وبا زنان دوستی بد اندیش بود وبا شد که دوستان وی
منکر او شوند **صاحب ثانیه در هشتم** مولود بس دکار و بس سخن بود و خود را انکار بیکه بود
متواند کردن وکسی بر وی اعتماد بکند واز ایشان حذر بود وسینه ساحل تجارت بود واز او
دولت دارد کم بود **صاحب ثانیه در نهم** مولود را سفر ها یی نیک بود و سفر صعبه کار دین کند و جهد بود
درکار طاعت وزهد و بر بیند وخداوند عشق حق بود و خوابهای راست بیند وبا اهل فضل
وشرف صحبت افتد وشش و سفر بسیار کند و در سفر امید سالم باید وقطعه سبب ودعی از مردم

غریب کام روا شود و دوستانش همه بکار او باشند **صاحب ثانیه در دهم** مولود
امیدوار بود بهمه خیر کاد و بهمه روا و سعادت بود وشش واز کار سلطان روزی مند بود
و دوستانش از بارکان و بزرگان بود واگر این برج خفیف بود صاحب معرفت و صنعت
بود و دوران بیند و امروا از ان بسوی بزرگی باید و کارش بلند شود وجاه و حرمت و قدر وشش
زیاده شود و فراخی مال و فصاحت از روی صنعت وعمل نیکوی حال وخوب صفت وشادی
دل و رسیدن بمراد ولیکن از دوستان وی کرهی در غم باشند از سبب دشمنان **صاحب ثانیه
در یازدهم** مولود یا سایل را دوستان بسیار بود و نیکو کار بود وبا مانت و راستی بود
واز تجارت بهره نیز بود واز وکیلی و عاملی مال گرد کند واز کارهای بهتر ان بسیار نعمت
و دوستان وشادی بود و بر اندن امیدها **صاحب ثانیه در دوازدهم** مولود یا سایل از کارها
محروم بود و کم خیر بود و باز سعادت اندک بود واز کار سلطان او را دشمن
باشند واز کار سلطان بهره نباشد واز غم وسختی رسد وشش ودلیل کند بر بدی عاقبت
و کمی خیر مال واز دوستان حسد بیند و عداوت و خلاف و ناراستی بیند امید نشود واندیشه
شان بد بود و تباه شود و امید و طمع بر بیده و بیز کنند از مردمانی خیر کی بود زن کر کرند
رسش خاصه در میهمانی ندا از خیر دست محروم باید و نیز از وی چیزی نخواهند جهت
تنگدستی وشاید که بعضی از وی دشمنان دشمنی کنند و مر امیدی که دارد از ان امید
او را زیان رسد **فصل ششم** در اختیارات **اختیار صاحب حاجتی** باید که صاحب طالع ناظر
بود بطالع از نظر مودت و صاحب طالع در برج با سعد باشد وسعید و قمر در
طالع بود یا ناظر به وی وخداوند از خانه یاران که بسته بود بسختی و با ناظر بود
ویا خداوند خانه و سرا که چون ناظر بود قمر بخداوند خانه اش حاجت دوا شود و حاجت

آن وقت خواه که قمر زاید النور و العدد بود و خداوند طالع مستقیم بود و قمر پیوسته
بود بسعدی واگر ان سعد مستقیم و زاید بود حاجت بهتر بر آید و خداوند کرا عطارد را حال
بسیار بود زیرا که او مقبول است و چون منحوس بود دلیل بود بعجز در طلب کردن و چنانکه
قمر متصل بود بصاحب حاجت چون افتاب که دلیل بر سلطانست و زهره دلیل بر زنان
اختیار عقد مودت و محبت و طلب دوستی طالع برج مستقیم الطلوع باید و دو سعد بآن برج باشد و یا ناظر شان
و چون برج اتشی بود و بادی اگر منقلب باشد شاید که زهره و خداوند ساعت
زهره باید و زهره بحظ خویش و مستقیم الیه و ماه متصل زهره و سهم السعاده بخود زهره
یا متصل بزهره و صاحب سهم طالع متصل باید یا ناظر و ستارگان مسعود و طالع و ناظر و صاحب
یازدهم و صاحب طالع و صاحب یازدهم و سعد بیکدیگر متصل باید واگر جمع الود باشد بهتر بود
و ماه متصل بسهم الحب والالفه و صاحب سهم بنظم یا بطالع یا یازدهم و صاحب حادی
عشر بطالع نا ظر باید و باید در طالع باید نیک اید **فصل هفتم** در احکام هفت کوکب
و حوز در یازدهم **احکام زحل در یازدهم** دلیل کند که میان وی و میان دوستانش و حشت
افتد و بوی گران بگردند و از سلطان نیز اورا غم و اندوه رسد و مادرش را غم رسد
یا مرگ یا تا دشت بروی افتد و امید های باطل شود و تحت واد یار پیشوا از خلق
و فرزندانش را حال میانه کرد و واز جهة احکام و کن و ران اندوه رسدش واگر مستقیم تیره
باشد از صفات زحل نیکویی بیند و امید های بزرگش بر آید **احکام مشتری در یازدهم**
دلیل کند بر کی ده نشدن و رهای نیکبختی و شادمان شدن و بزرگ داشتن مردم
او را و سخن روایی و نیک و عالمان صحبت افتد وشش و بر دست ای کار جه بسیار اود
و مادرش را حال نیکو بود واز برادر بهتران بابه و نیکویی یابد ای کار مسعود واهل

شری دلیل کند بر تمامی راندن مرادهای نیرو دهی و نیکبختی مولود را نیز بی
عز و مال وشرف و یافتن عمل واگر شهادت بیابد رد کند از این بود **مریخ در یازدهم**
دلیل کند بر گله کردن دوستان از وی و بسبب داز ناظر به درشتی که بینید واگر دوستی
را ببیند واگر بر کسی عاشق شود بود که از کین معشوق رسدش هم نکال و هم سال
و مادرش را هم بود که کاله ندر دست یا باتش بسوزند و دلیل کند بر نا امیدی و نا تمامی مراد
ها واگر امید دارد دلیل کند بر طلب و یافتن رشتونامی با ستوده بروی بهند واگر
شهادت دارد از طلعات مریخ شادی بیند و نیکویی و امیدش از ایشان بر آید
واگر آن برج عقرب بود و بسیار بیند **شمس در یازدهم** دلیل کند که از سلطان نیکویی
بیند و دوستانش را بوی صحبت افتد و منفعت خواستن به افتاب در کجا که بود
ان جای را الخس کند ولیکن بنظر نیک بود و روز درش انکار دشد اگر چه پنهان
دارد واگر کسی عاشق بود بمراد رسد و زیادتی دولت باشد و رفعت و سعادت و شرف
و قدر و منزلت نزد همه کس واگر این برج حوز ا باشند با حملکی ده شود و همه کارهای
بسته امید های بسیار بر آید و نیک بختی مولود و زیادتی مال و مرتبهای که از ملوک حشم
دارد بر آید واگر شهادت شن بند و از ملوک عز رسدش **احکام زهره در یازدهم**
دلیل کند بر پیش آمدن شادیها از جهة زنان خاصه از برای هوای دل و میان
و محبان دوستان و نیک سهای بود و اینچنین و شتن و خواستنها ای که ران دبر
آمدن حاجتها از بزرگان و بهتران و مادرش را از حال نیکو شود و بیمار شود را
مصیبت رسد واز خداوندان هدایت اسلام و شریعت نیکویی باید و نیک سیرت
گردد واز کناهی توبه کند و کاری کند بر نسبت واز طلعات زهره کارش بر آید و زنی

بروی عاشق شود و از وی ستمها یابد و صحبت خواستن بیکدیگر بود خاصه از خاتونان و زنان
بزرگان و اگر در برج حوت و ثور باشد بهتر بود و اگر زهره منحوس آید و زهره به برج ناظر
بود زاینده گردد و اگر زهره را شهادت بود در مهر زنان و هدیه بیش از حد از زنان
و طلبکاران زهره **احکام عطارد در یازدهم** دلیل کند بر افتادن صحبت با اهل دواوین و با بزرگان و کار
تجارت کنند و بیش آید و اگر بر کسی عاشق شود هر چه بشنود بسیار از لغو بد و سحر و طلسم
جمع بیند و اگر با کسی جنگ کند آشتی کند و با غلامی در خلوت نشیند و خلعت کند و اگر آید
بر او از طلبات حظ دارد و نام نیکو یابد چنانکه فضل یاد گوید و اگر شهادت منحوس بود کار از آن
احکام قمر در یازدهم دلیل کند بر آنکه میان وی و میان دوستانش عتاب افتد و از فرزندان بزرگان
شادی یابد و مادرش از آن سبب بیمار از برای سود و زیان پدرش را با کسی آزار افتد
و بیم [illegible] از دو سعد افتد و با جماعه [illegible] کند باید آمیختن و اگر این برج ثور بود [illegible]
باجود قمر را در این خانها شهادت بود و کارهای ناساخته ساخته شود و با کسی که جنگ کرده
باشد آشتی افتد شود و دلیل کند بر رسیدن مرادها و دوا شدن حاجتها اگر برج منقلب و ذو جسدین
بود میانه تر بود و اگر ثابت بود دیرتر برآید **احکام راس در یازدهم** دلیل کند بر آنکه مرتبت
عز رسد و ضیاع و عقار و بنا سازد و اگر خصومت کند ظفر یابد بر دشمنان نزدیک شود
بهتر آن و از قبل [illegible] و صاحب روائی از مهتران بود و هر امیدی که طلب کند برآید
احکام ذنب در یازدهم دلیل کند بر پیش آمدن خصومتها و سختی و باطل شدن امیدها و دل تنگی
و غم ناک بود و صحبت [illegible] از مردمان خسیس و فرومایه بود و اگر سختی پیش آید
شود **احکام دوازدهم** حذر باید کردن و از خرید و فروخت و هر خریدی که کند سود نشود و دروغ
بود و صحبتها که کرده باشد با پشیمان شود و پرهیز باید کردن و از لهو و طرب

وسماع **احکام زحل در دوازدهم** و در طلب جواهر هیچ حیری نشود و بر نباید و از بیع و شری حذر باید
کردن و از دوستان و از ستوران و امینان و المعوّلی [illegible] **احکام مشتری در دوازدهم** حذر باید کردن
و از مجلسهای شراب و از دشت و صحرا و از بیع و شری و حاسدان بر وی حسد کنند و دوستان در
فتنه از مردمان خسیس و فرومایه حذر باید کردن و بیماری و از بیع و زحمت رسد **باب**

دوازدهم در احکام حبب الاعدا والمستورات والخبر ردی یتب از مسایل مشتمل بر دو فصل

فصل در معرفت حال سایل با دشمنان بنگر برج هفتم و صاحب او اگر از پیدایی دشمنان
بپرسد بنگر بیت دوازدهم و صاحبش اگر در طالع باشد و منحوس باشد مولود را یا سایل را دشمنان بسیار
باشند و همه او را دسته و مقهور باشند و مطلوب از او غم خوردن چاره نبود و اگر میان دلیل طالع
و صاحب دوازدهم اتصال بود مولود را دشمن باشد و اگر اتصال از عداوت بود دو آزار
رسد و اگر کوکبی در دوازدهم بود و صاحب طالع را بنظر عداوت نگرد دشمن از جنس آن
کوکب بود و اگر زحل در دوازدهم بود دشمن وی از پیران و کلانان و عیاران و دهقانان
وی باشد و سرد روی و سیاه چرده باشد و چشم عیب دار [illegible] باشد و از مردم سفله بود
و بداندیش و منسوب گرداند دشمنی خود کند [illegible] باشد [illegible] بود و اگر مشتری باشد
مردی بود دو روی با عالم و از اشراف و اهل قلم و تجارت و دیگر ستارگان برین قیاس
و اگر قمر باشد بنگر که بکجا پیوندد دشمن بر طبع و گوهر آن ستاره باشد و اگر قمر خالی
السیر باشد سگان و چاپلوسان و دو کیسه و نادان و خار از آن دشمن وی باشد و دشمن
از طلوع آن خانه بود که صاحب آن عزیز رو باشد خاصه که در وتد بود و اگر ساقط بود
کم زیان کند و اگر صاحب اعدا در طالع بود دشمن از اهل بیت وی بود و اگر در دهم
السماء بود دشمن از سلطان و مهتران باشد و اگر در هفتم بود دشمن زنان و همتایان باشند و اگر در چهارم

از پوروس بند از دهقانان
بگرند بلخ و میان ایشان
مخالطت بود
و دهقانان و اهل بیتان و طبقات اهل
دلگی باشند
که مرزبانان و جلالان و زندانیان
باشند و الخیر بدی باشند

باشند و دشمن از سلطان و مهتران باشد و اگر در هفتم بود دشمن از همتایان باشد
و اگر در چهارم دشمن پدر بود یا کسی از وی و همچنین بنگر که در دوازدهم کدام کوکب است
کدام خانه است دشمن از آن جنس بود و اگر صاحب طالع در دوازدهم مولود سایل کارها کند
که دشمن برانگیزد و اگر صاحب رابع بود دشمن از مردم بد باشد و اگر صاحب سیوم بود
از اقربا باشد و همچنین بکوی دیگر خانها را او بار [illegible] و اگر طالع در خانه خویش باشد
یا در شرف خویش و مسعود باشد یا متصل باشد یا منقلب باشد یا سریع السیر باشد
یا شمالی و صاعد باشد یا کوکبی علوی باشد سایل ایمن بود از دشمن قوی تر
باشد و اگر این حالها صاحب دوازدهم را باشد این قوت دشمن را باشد و دشمن بر مولود
ظفر یابد و اگر بنظر عداوت زیادت شود و اگر بمقارنه نگرند نگاه کن بجای ایشان
هر کرا شهادت بیشتر بود قوت او را بود و اگر هر دو در وتد باشند هر کرا شهادت بیشتر بود
قوت او را شود و همچنین هر کرا منیر باشد و اتصال سعود بود صلح میان ایشان واقع
شود اما اعطا در این خانه قوت دهد دشمنی را **فصل دوم** در نگرستن در حال بیم و ترس از
بنگر صاحب طالع و منحوس بود و در دوازدهم و قمر نیز با وی باشد دلیل کند بر بیم و ترس سخت
و همچنین اگر در ششم و هشتم باشد بیم و ترس باشد زان روی که صاحب طالع در آن
خانه باشد و اگر نحس با صاحب طالع یا با قمر ناظر باشد و از او نادان بیم و ترس سخت
باشد و صعب تر و باکراه ند و اگر نحس [illegible] ناظر نباشد فرشتاهی بگفته و از او
زایل شود و سلامت یابد و اگر [illegible] مسعود ناظر باشد سلامتی باشد و اگر صاحب
طالع پاکیزه باشد از نحس و طالع ناظر باشد هیچ مکروهی بوی نرسد و اگر آید هم
و ترس حیزی باشد و زایل بود و اگر صاحب طالع در وتد باشد و نحس از او نادر بود

بکلی نیاید
در جایی که ... ششم و نهم

ناظر باشند سخت تر مطلوب باشد و بیم و ترس قوی باشد و کیفیت رسد صاحب تر که صاحب ثانی
باشد این دلیل کند بر هلاک و اگر این کوکب صاحب ثامن نباشد مصیبتی پیش آید و سلامت
یابد و اگر شهادت کواکب در برج منقلب بود بسوی بود بگذرد و آن بلا و بیم
و ترس و اگر در برج ثابت بود و جسدین بود دلیل کند بر ثبات شر و اگر آن نحس
در روم بود مالش بستانند و اگر صاحب طالع در خانه عزیز باشد و صاحب سابع
ناظر نباشد و صاحب دوازدهم این دلیل کند بر کر بحق و یافتن نجات و بروی
ظاهر شود با این همه اگر قمر متصل باشد بنحس دلیل کند بر پیش آمدن مکروه
از آن که بحق و اگر آن نحس صاحب برج قمر بود یا صاحب طالع بود این مکروه
مکروه کمتر بود و الله سلامتی باشد و اگر صاحب طالع در دوازدهم شود و قمر در ثانی
عزیز بود و مسعود بود و آن بیم و ترس سلامت بگذرد و بروی ظفر نیابند و سلامتی
وقتی باشد که قمر بدرجات سعد رسد و اگر خواهی که بدانی که سایل از بیم و ترس نجات
بر رهد یا هلاک شود یا دیر بماند و چنین بنگر بدان نحسی که متصل باشد بقمر اگر
قوی باشد بنگر بدان حد که قمر دروی است اگر حد آن نحس باشد و آن نحس مریخ
باشد پس کشته شود یا آهن یا بیماری و از آن بیم و ترس رهایش نبود و اگر زحل
باشد و پیر باشد ناجو [illegible] کند باشد از وقوع زحل و جای بلاد او و اگر نحس قوی باشد
و قمر بعد سعدی باشد سایل گرفتار شود و لیکن سلامتی یابد از الم و عذاب و لیکن
در مصیبت سالها بماند که قمر باین درجات آید و اگر این نحس که قمر بوی ناظر است
ضعیف باشد و قمر را در خانه ای باشد نزاعه بود و سعدی بقمر ناظر بود و مقبول
بود از شتاب برهد و اقبال آید و ترس و بیم اندک بود و الطلبه کوکب ... بنگر

که قمر بر وی ناظر باشد

که ماهی در جات قمر و نحس است
بروز یا سال یا ماه

بنگر تقویم صاحب برج قمر و طالع اگر میان ایشان اتصال بود و صاحب طالع
مسعود و پاکیزه باشد از نحسان ایمنی یابد از بیم دشمن و زیانی نرسد و اگر صاحب طالع
سعد باشد و نحسی نیز ناظر بود و صاحب طالع از عداوت نگرد و صاحب برج قمر اگر قوی باشد
و مشرف قمر باشد یا مشتری در پس زیان ندارد و نظر نحوس [illegible] بس هنداران نباشد — ایام و روز [illegible] شد
و سلامت یابد زود و اگر نحسان قوی باشند و صاحب قمر نیز منحوس باشد سایل گرفتار شود و از ان
حبس رهائی نیابد تا بوقت مرگ مگر که سعدی قوی از جایگاه قوی تقویم ناظر شود
انگاه آن بلا را دفع کند و از ان بیم و حبس بیرون آید و در نگر **فصل سیم** اگر کسی سؤال کند که خصم — با مشترک شده
خویش را بخون قصاص توانم کرد یا نه بدانکه خونی مطلوب دوم خوانند و سایل را طالب خوانند و این
باب بر دو وجه است بنگریم که این طالب سلطان است یا غیر اگر طالب سلطان بود طالع
سایل را باشد و وسط السما سلطان را و اگر طالب دوم است و برج هفتم مر ان را است که خون
ریخته شده و چهارم عاقبت کار اوست اگر صاحب هفتم و صاحب طالع ناظر باشند
یا کوکبی میان ایشان نقل کند یا جمع نور کند [illegible] یکی بدیگری این طالب
بر مطلوب ظفر یابد و اگر طالب غیر سلطان بود طالع سایل را گیریم و هفتم طالب
دوم را و بنگر صاحب طالع و صاحب سابع اگر هر دو بیکدیگر ناظر باشند یا کوکبی میان
ایشان نور نقل کند یا جمع طالب دوم بر مطلوب ظفر یابد و اگر نقل از عداوت باشد
و مریخ ناظر باشد بصاحب طالع و صاحب عاشر دوم خون مطلوب ریخته شود و اگر اتصال از
مودت باشد و متصل باشد یا سعدی ناظر باشد خون خویش ریخته شود و اگر اتصال از — آن سر را آنکه وی کند و خونش ریخته شده
مودت و ظفر مطلوب را باشد و نیز بنگر طالع و چهارم اگر این هر دو برج منقلب
باشد وی قادر بقصاص و اگر هر دو ثابت باشد فایت شود اگر ذو جسدین

باشند

باشند حال میانه بود و قادر شود [illegible] قصاص و لیکن بدیت خشنود شود و اگر برج ذو جسدین باشد که کشنده
سه کس باشند و یک کس را بکشند و دیگران رهائی یابند و همچنین باشد اگر قمر در برج
منقلب باشد و خداوند جایش در برج منقلب باشد همچنین قادر شود و اگر ماه و صاحب
برج خویش ننگرد و صاحب طالع بطالع ننگرد و صاحب چهارم بچهارم خون کشنده
ریخته شود بنگر که قمر متصل باشد و بسعد و آن سعد فی الحال اسیر باشد این
دلیل دیت ستدن باشد و خشنود شدن خصم و اگر آن کوکب از نحس بپیوندد و از پس
صلح باز کشته شود اگر اتصال بمودت باشد بحبس و بند افتد اگر نحس در برج
ثابت باشد در زندان بمیرد و اگر در برج منقلب باشد زود بیرون آید و اگر
قمر در برج منقلب باشد دلیل کند که از زندان بیرون آمدن با آسانی باشد
و اگر [illegible] بعد از [illegible] بود و بگریزد از زندان [illegible] و اگر قران باشد در غنیمه او را
بگریزانند و اگر [illegible] و اگر زحل اندر طالع بود خصم وی کینه خواه بود و دوم
دارنده و اگر مریخ بود جز کشتن آرزو نکند و اگر مشتری بود خصم رحیم دل باشد
و اگر شمس باشد خصم رحیم دل نبود و قاهر بود بسیاست اگر زهره باشد بدیت
خشنود شود و اگر عطارد باشد خصم تا رسیده باشد بسیار زند تا [illegible] رسیده
شود تا او [illegible] بیابد یا این حال بود اگر کودکی واقع شده باشد و هر کس درین
باب سخنی گویند و اگر قمر [illegible] شود و کشته شود یا زود خلاص شود یا اندازه سعد
و نحس و اگر خداوند طالع منحوس شود یا بهبوط یا محترق خصم [illegible]
از دعوی آفت رسد و اگر خداوند ششم درین میان بخداوند طالع نگرد
سایل را بکشد و اگر در طالع سعدی بود و [illegible] باشد وی تدبیری

نکند و اگر قمر متصل باشد بنحسی بیرون [illegible] یا کشته شخصی دیگر خبر بود و این سلطان را آگاه کنند
و اگر در طالع نحسی بود و قمر بسعدی پیوسته بود و اول بسختی استوار بود و بکار خصومت و لیکن
سلطان نیکوئی کند و اگر صاحب طالع بطالع نگرد نصرت اولیا را بود و اگر صاحب طالع
نگرد و قمر بسعدی [illegible] خویش ناظر بود سلطان او را بپرسد و [illegible] رضائی خصم [illegible]
[illegible] دلیل مریخ [illegible] و زحل دلیل [illegible] سلطان [illegible] حبس [illegible]
[illegible] و شمس دلیل سیاست است و زهره دلیل خشنودی است و عطارد دلیل [illegible] است و قمر [illegible] — منقلب است
اتصال و دلالت کند **فصل چهارم** در نگرستن محبوس باز آید یا نه اگر ضمیر سایل از زندان
باشد که راحت وی کی باشد بنگرستن [illegible] سوال است و اگر ماه بوقت مسئله در برج ثابت بود
و بکوکبی پیوندد که آن کوکب در وتد باشد دیر در حبس بماند و اگر ماه در زایل بود و بکوکبی متصل باشد
که در وتد بود دیر بماند در حبس و چون ماه در برج منقلب باشد و بکوکبی متصل باشد [illegible] که در برج منقلب
بود یا در زایل [illegible] و بهم زود راحت یابد و اگر ماه باز گردد از کوکبی که در وتد بود و متصل
باشد بکوکبی که در زایل باشد از زندان بیرون آید و اگر ماه در برج ذو جسدین باشد و بکوکبی متصل شود
که در برج ذو جسدین باشد از زندان بیرون [illegible] و اگر ماه در [illegible] یا جای [illegible] باشد [illegible]
که برج منقلب [illegible] ماند مگر بکوکبی متصل شود که در زایل باشد انگاه دلیل کند بزودی راحت اگر
و اگر در [illegible] بود [illegible] و اگر وقت سوال طالع برج
ثابت باشد و اوتاد [illegible] دلیل کند [illegible] مگر اوتاد زایل باشد اگر امیدوار بود
[illegible] راحت یابد و اگر خداوند زندان و [illegible] باشد [illegible] و اگر صاحب [illegible] ششم
باشد در [illegible] که زحل در خانه [illegible] برج ثابت که هیچ بیرون نیاید
و اگر خداوند [illegible] چهارم محبوس [illegible] متصل شود که در زایل بود

یاد دهد

منقلب و اگر صاحب طالع در چهارم بود یا [illegible] دیگر [illegible] ناظر
باشد و اگر خداوند طالع محترق شود در وتد یا متصل شود بصاحب ششم در حبس بمیرد [illegible]
دخل مریخ است و خداوند دوازدهم اگر مریخ در وتد باشد یا خداوند [illegible] دلیل کند که محبوس
در بند و غل بود و اگر خداوند طالع یا ماه [illegible] دلیل [illegible] متصل شود دلیل بند و غل باشد
و اگر صاحب طالع بکوکبی متصل شود [illegible] زندانی [illegible] و اگر کوکب بخداوند
طالع یا ماه متصل شود [illegible] و چون کوکبی بخداوند طالع پیوندد
بباید نگریستن [illegible] خداوند طالع را چه باشد اگر خداوند [illegible] باشد [illegible]
کشنده معارف محبوس باشد و اگر کوکب غریب باشد [illegible] مجهول [illegible] و اگر این اتصال صاحب
طالع را و صاحب وسط السما [illegible] سلطان بود و اگر این اتصال با صاحب هفتم
بود راحت هم از سبب خصم باشد و اگر [illegible] زبان دارد و اگر سعدی در — و اما اندرین باب که خداوند طالع اندر شرف [illegible]
چهارم باشد محبوس در راحت باشد و اگر در طالع باشد [illegible] و اگر در هفتم باشد
خصم رحیم دل باشد و او را [illegible] و اگر در دهم باشد [illegible] از سلطان باشد و اگر در دوم
باشد زیان مال شود و اگر [illegible] سعد [illegible] و اگر قمر صاحب طالع
متصل شود دلیل کند بر [illegible] بیرون آمدن [illegible] صاحب طالع در وتد
باشد یا در برج ثابت [illegible] دلیل کند [illegible] اوتاد چهارم و هفتم
خاصه که طالع [illegible] صاحب طالع مقبول بود و قمر مسعود دلیل کند [illegible] راحت
فصل پنجم در حال کسی که از خشم سلطان محبوس باشد بنگر صاحب طالع و صاحب وسط السما
اگر میان ایشان اتصال قبول بود و صاحب طالع [illegible] مسعود بود دلیل کند بر راحت
و خشنودی سلطان و اگر صاحب طالع محترق باشد [illegible] وسط السما منحوس [illegible] دلیل کند بر هلاکت

وی بر دست سلطان و اگر دلیل طالع راجع باشد از جای بجای کردانند و اگر صاحب طالع منصرف باشد از صاحب وسط السماء این محبوس از سلطان بجهد دیگر بند و اگر دلیل هم ساقط از اتصال مریخ و مقابله بود از اوتاد یا در برج ثابته باشد کار دشوار شود در حبس بماند **فصل ششم** در معرفت حال محبوس از جهة منجم بنگر بصاحب هفتم و صاحب طالع اگر میان ایشان اتصال بود بمودت و قبول دلیل کند بر خشنودی و کار راحت یافتن محبوس و اگر اتصال از تربیع و مقابله بود کار دشوار شود و همچنان منفعت کم بود که از سلطان کشته شود **فصل هفتم** در بکریستن بد حال خوف و زحم و عذاب یا کشتن محبوس و دلیل عذاب و خوف و زحم مریخ است و صاحب ششم و اگر صاحب طالع یا قمر با مریخ یا صاحب ششم اتصال بود دلیل کند بر عذاب و مریخ اگر اتصال از عداوت بود همچنین مریخ و عقوبت باشد خاصه که در اوتاد باشد و اگر اتصال از مودت باشد سهلتر باشد و عذاب کمتر بود و اگر اتصال قبول بود و هم بود و بی هیچ شک سعد و امید سلامتی باشد و اگر دلیل طالع مریخ منحوس باشد از حمل و عقرب دلیل شمشیر باشد و کشتن و اگر دلیل با نحوست بود از مریخ و یا از صاحب دوازدهم از برج اسد و قوس دلیل کند بر تازیانه زدن و اگر بی مریخ زحل باشد و در خانه خویش باشد دلیل کند بر عذاب چوب و زخم و نهادن چیزهای کران بر زنجیر و کردن مثل سنگ و خشت و اگر سعدی بر زحل یا مریخ ناظر بود این شر و تباهی بشکنند و باندازه ضعف و قوت آن سعد و اگر قمر یا صاحب طالع با آن کوکب که صاحب طالع یا قمر از نظر عداوت ناظر باشد مریخ یا خداوند سهم القتل یا صاحبش در وسط السماء باشد آن برج خود باشد یا منتقل است دلیل کند بر آنکه محبوس را بسر دار برند و اگر اتصال از مودت بود دلیل است بر آنکه محبوس کرده باشند باز بود در کشتن **سهم العذاب** بکیر از قمر تا زحل و در جانب خانه ششم برون افکنی و از خانه ششم

طرح کن هر کجا برسد سهم العذاب آنجا بود و اگر قمر یا صاحب طالع بدین سهم یا صاحبش متصل باشند از عداوت دلیل کند بر عذاب **سهم القتل و الصلب** بکیر از قمر تا مریخ و در جانب خانه هشتم برون افزای و از خانه هشتم برون افزای و از خانه هشتم طرح کن هر کجا برسد سهم آنجا بود و اگر صاحب طالع یا قمر بدین سهم یا صاحبش متصل شود دلیل کند بر کشتن و بدار کردن و اگر اتصال نبود هیچ چیز نباشد و راحت یابد و بعفو سلطان رها کردد که بر سر بنگر بدان کسی که او را از شهر بیرون کنند همچنانکه محبوس را بنگری اگر دلیل از شهر بیرون کرده راجع باشد با صاحب متصل شود یا برج خویش تحویل کند وی باز بدان جای خویش باز آید و از سعد و نحس نیز دلیل کیر بکریستن در حال بیماری محبوس اگر صاحب طالع یا قمر با صاحب ششم یا سهم المرض یا صاحبش متصل شود دلیل کند بر بیماری خاصه که اتصال از عداوت بود و اگر اتصال از مودت بود دلیل کند بر بیماری سبک از آنکه بیرون آید و همچنین اگر دلیل در هبوط یا وبال بود و منحوس باشد در ششم یا صاحب ششم یا ناقص بود دلیل کند بر بیماری محبوس نکریستن در حال مرک محبوس اگر قمر یا صاحب طالع متصل باشد بصاحب هشتم از عداوت دلیل کند بر مرک در حبس و اگر اتصال از نظر مودت بود دلیل کند بر مرک پس از بیرون آمدن از زندان و اگر دلیل بصاحب هشتم متصل بود و با کوکبی منحوس و آن کوکب در چهارم باشد محبوس بیرون نیاید الا مرده و اگر دلیل منحوس بود یا محترق یا در هبوط یا در هشتم بود و از خانه خویش دلیل کند بر مرک محبوس **فصل ششم** در نکریستن بحال ستور خریدن کرچه کرانبود طالع دلیل سر است و چهارم دلیل شکم است و هفتم دنبال است و دهم پشت است بنکر هر کجا سعدی باشد یا صاحب آن برج مسعود و مقبول باشد سلامتی و نیکوئی آن اندام و هر کجا نحسی باشد یا صاحبش منحوس باشد عیب

و تباهی در ریش بران اندام باشد و اگر بر سد که ستوری خواهم خریدن بیع وی تمام شود بنگر بصاحب طالع یا قمر هر کدام قوی تر باشد و بطالع ناظر باشد وی دلیل است اگر دلیل بصاحب هشتم یا مریخ یا بصاحب سهم الدواب متصل باشد و یا نقل نور دو یا جمع النور باشد دلیل کند بر تمام شدن آن بیع و یافتن ستور و اگر قمر یا صاحب طالع متصل شود بکوکبی در برج چهارپایان باشد و مقبول بود دلیل کند بر یافتن ستور بمراد و اگر مریخ در برج بهایم باشد و مشتری باشد خاصه که برج خاکی باشد و در وسط السماء یا در موضع قوی دلیل کند که سایل مرزوق باشد از ستور و حیوان خاصه که سهم السعادة با وی باشد یا صاحبش پس دلیل کند بر یافتن منفعت از ستور و سود کردن بسیار و همچنین اگر صاحب دوازدهم مقبول یا مسعود بود و صاحب طالع از صاحب دوازدهم مسعود بود یا در خانه عز بود و مسعود و مقبول باشد دلیل کند بر یافتن منفعت و سود از ستوران و اگر مریخ در بروج بهایم باشد و مشتری متصل باشد و مقبول و مسعود و سایل مرزوق باشد از جهة ایشان سود کردن دلالت کند بر جهت ایشان **السهم الدواب** بکیر از مریخ تا زحل در جانب دوازدهم و در جانب طالع برون افزای و از طالع طرح کن هر کجا برسد سهم آنجا بود معرفت لون ستور و بهایم بنگر بصاحب دوازدهم یا بکوکبی که در وی باشد ستور بر لون آن کوکب باشد اگر زحل باشد الوان ستور تیره و یا سرخی که بسیاهی زند و اگر مشتری بود سبز باشد و یا سپیدی زند و اگر مریخ باشد سرخ باشد که بزردی زند و اگر شمس باشد کمیت باشد و دوری یا با رنگ لون یا چون رنگ سیاه و اگر زهره باشد سپیدی باشد اندک بسرخی زند و اگر عطارد باشد ابلق باشد یا هم رنگ کبود تر و اگر قمر باشد بنگر بکوکب متصل و از وی صفت کن و اگر خالی السیر باشد سبز رنگ باشد و اگر از کوکبی منصرف باشد

دیگر که زهره در وسط

و زهره در وسط السماء بود دستش سپید بود و اگر زهره در هفتم بود دو تنش سپید بود و اگر در طالع بود در سرش سپید بود و همچنین دلیل کن از همه کواکب بدین قیاس که گفته از خانهای دیگر معرفت ستور که از کدام جنس باشد بنگر اگر طالع از بروج بهایم باشد و شمس بوی ناظر باشد این ستور چهارپای بود و یا شاخ و اگر قمر ناظر بود بی شاخ بود و قمر و زهره در برج بهایم دلیل کند بر کاوان و زحل دلیل کند بر کاومیش و پیل و اگر بر برج بهایم مشتری و زهره ناظر باشد این حیوان خوردنی باشد و اگر شمس ناظر بود از اسبان باشد و اگر عطارد ناظر باشد خران باشند و اگر مشتری ناظر باشند کاوان حلبی باشد و قمر و مریخ در برج حمل کوسپندان باشند و اگر سایل از ستوری پرسد که از کدام جنس است بنگر بخانه دوازدهم اگر صاحبش شمس باشد یا مشتری یا خود شمس یا مشتری دروی باشد و آن برج از بروج بهایم بود اسب باشد و اگر قمر و زهره باشند و زحل ناظر باشد کاو بود و اگر عطارد باشند و زحل ناظر بود خر باشند و اگر مریخ باشد اهلی بود و اگر زهره باشد کوسفند بود **فصل نهم** اگر پرسند که از اسب تاختن کدام اسب پیشتر رود بکیر جای وقت سعت اگر در طالع بود آن اسب که در اول اسبان است پیش بود و اگر کوکبی دیگر باشد در طالع بنگر که اندام ~~اسب بر لون آن کوکب~~ بر لون آن کوکب است یا بر لون صاحب ساعت سبقت بر آن اسب را بود و اگر در وسط السماء بود بجای عشر همچنین بود که گفتم و اگر دلیل سابق در خانه خویش باشد یا در شرف یا در وجه یا در مثلثه یا در روبه خویش باشد آن اسب که سبقت او را بود معروف و مشهور اصل باشد و اگر در جزئین باشد که گفتم مجهول باشد و اگر در هبوط بود یا در وبال یا همچنین باشد و اگر صاحب ساعت یا کوکبی دیگر در وسط السماء بود سبقت مردم از

بود کر بیرون آن کوکب بود و اگر صاحب ساعت در هفتم بود نسبت هر اسب سیوم را
بود نسبت اسب الفرس هرا بود و اگر صاحب ساعت در هبوط بود آن سوار را بیم بود
بود کر بیفتند از اسب و اگر با این نحس ناظر بود اندکی از آن سوار اکنند بدان
برج کر منسوبست که صاحب ساعت در وی باشد و اگر نظر از عداوت بود و آن نحس صاحب
هشتم بود بیم مرگ و بدتر آن بود که خداوند برج قمر منحوس بود اما دانستن لون
اسباب از الوان کواکب کوفی و از اتصال سیر بیکدیگر و از موافقت شان **فصل دهم**
در معرفت احکام صاحب دوازدهم در دوازده خانه **صاحب دوازدهم در طالع** دشمنان
وی امکان دان وی باشد و دشمن مال تباه کند از اسباب او مولود خیر طلب کنند و باشد
که مولود با بالی در درا بدست خویش نگرد و با دشمن را بدست آورد و دشمن و بدگوی
بسیار باشد و اگر صاحب طالع ناظر بود و بد و فاسد بود از دشمنان او را گزند رسد
و بد بخت باشد و افعال او مانند افعال بندگان باشد و بیم و ترس پیش آید پیش **صاحب**
دوازدهم در دوم مولود را مال اندک بود و بکار دیگری کنند معاش او از آن بود و از آن
شرم دار دو از حیثیان مال باید و از جهت ستور و برده بمال آفت رسد و بال
یکی بر دو دشمنان حق مال وی زیان کنند و بر وی دروغ گویند و با کی از سایل یکی خوند
داستان نیز هم شر کند از برای نباه کردن مال **صاحب دوازدهم در سیم** مولود را دشمن
بیگانه شود و مکر و خدا مرد و برادر در کسان خویش خاصه که صاحب سیوم بلی لسنت الطالع
با صاحب طالع نکرد و جفا و آزار کوشیده مبتنی نه از جهة سفر با از آن با و از جای بجای
کشش و نقصان ستور و برده بود و رنج و شغب بود در منزل و سفر و دشمنان
با برادران آمیخته باشند و برادران را نیز بدر رسد و رنج باشند و میان برادران رنجش

کندد کوی

کسب و کوی حر و دو دروی افتد **صاحب دوازدهم در چهارم** مولود را کسمای پدر و پدر مانع
شوند و خصومت کنند و از نیکان بسیار دیگر رود جای را دانش در زندگانی او و پدران
شود و از پدر حری نابود از قبل ستور و برده و بهایم و پراکنده در راه و در ضیاع او افتد
و با اهل بیت سخن بعد و کروهی از جای خویش تحویل کند **صاحب دوازدهم در پنجم** مولود را دوستان
کم شوند و اگر باشند دشمن باشند و هر کجا بحر بر ضیاع شود امید پس بر نیاید و فرزندانش برزن
دا سنند و رضا باید کردن از شراب خانی و لهو و سماع که رسوا شود و ملالت کنند
که هلاک شود و از اینها بجان علم رسد پیش و از ستوران و بیع و شری حذر باید کردن و فرزندان مطیع
وی نباشند و دشمن شوند کران آن بد بود **صاحب دوازدهم در ششم** مولود از ستور و برده محروم نباشد
و خیری نبود بیش و اگر صاحب طالع بد و منحوس بود از ستور و برده بیم هلاک او بود از علت
و در اسندی آفت رسد پیش و حذر باید کردن از مردمان دون و بنده و جاکیر **صاحب**
دوازدهم در هفتم مولود را با زن و فرزند ساز کاری نبود و منازعه او شنند و عداوت وی باشند
و بر وی بدی اندیشند و دلیل کند بر امتحان با مردمان میانه زن و همچنین از بد اهل بیت شود
کند با وی و از بندگان نیز خصومت بیند و استخفاف و از ستور ریخجر بیم گزند بود و بایی
فرو مایه دعوی اندیشد و اگر بهاز با نکاه بود در مشغول و شر نبود **صاحب دوازدهم در هشتم**
مولود را امر که به هلاک دشمن بود خاصه که صاحب هشتم منحوس بود و صاحب طالع ساقط
بود و اگر با قوة نبود نسبت مولود و دشمن از قهر بود و هلاک افتد و لیکن میراث او را
مند بود و دلیل کند بر تباهی مال زن و همچنین از نسبت ستور و برده و دشمن کمتر بود و ایمن باشد
زیان نکنند **صاحب دوازدهم در نهم** مولود را بجای خویش نگرد مگر در غریبی با غربا و بکار طاعت گرانی بود
و ببین فکند بدو در دو بیم بود که کاری کند و دین بد نیا دهد خواه صاحب نهم بد بود سعد باشد یا منحوس بود دیانت

بود و با شود و رنج کوی و سفرهای تباه کنند و اندوه زیانش رسد و از بیماری بیم باشد و بدترین
حال آن باشد که صاحب دوازدهم در وی بدحال باشد دلیل کند بر بدی دین و مبتدعی **صاحب**
دوازدهم در دهم مولود را دشمن از سلطان باشد و از مردمان مهتر و با اصل و اگر صاحب طالع بد
منحوس بود مولود را از دشمنان گزند رسد و اگر منحوس نبود سلیم بود از دشمنان و اگر منحوس
باشد از سلطان گزند رسد حذر باید کردن که تباه باشد و مردم سلطان آسیب رسانند
که بیم گزند بود و ستور نیز بد رسد که هلاک شود و مادران باید دادن و از بهتان گزند رسد
و پیشه و کار کرده تباه شود و آشیب کرده از قبل دشمنان و دشمنان در کار او رنج کنند و سلطان او
مند **صاحب دوازدهم در یازدهم** مولود را از دوستان بی وفائی بود و با نحو بیم پیش آید پیش و برده دشمن
شوند و بی روزی بود از کارهای ایشان و کیلی از بیگانگان و از خیرهای که در او انتظار شود او را
مند بود و از مال دشمن بهره مولود با نفاق بود و دلش با زبان یکی نبود و کار زیان البته بسیار
بود و از دوستان گشته شود و دشمن دیگر بسبب آید و با دوستان گفت و گوی افتد و باشد
که از قبل فرزندان دعوی افتد و امیدهایش تباه شود **صاحب دوازدهم در دوازدهم** مولود را
دشمن بسیار شود و اگر بود اسب بلات بود و آسیب و غم کمتر بود و سفر کردن نیک نبود
و از دور و بر حذر کند و ستور نیز بد رسد و دشمنان معروف باشند و اگر سعد بود و صاحب طالع
بد و مقبول بود و سعد دار ستور خریدن منفعت یابد **فصل یازدهم** در اختیارات
اختیار ستور خریدن چنان باید که قمر پیوسته بود و بسعدی و مستقیم باشد و شرقی
بود و خداوند طالع نیکو بود و کر بیم بود و ستور را طالع از برج
ذو جسدین بود و قمر در برج ثابت بود مگر دلو و حوت و سرطان بود و پیوسته
و مستقیم و چنان باید که مستقیم بود و صاعد و زاید و زاید در دایره

اختیار

اختیار رفتن و آوردن و در راه آوردن
چنان باید که ماه ناقص النور و ناقص السیر باشد و یکی ناقص مغرب پیوسته
و در برج منقلب با ثابت بود و رابطه باشد بجنوب و زایل باشند از وتد و یکوکب
زایل و ساقط متصل **اختیار دعوت و اجکون** طالع برج معوج الطلوع باید و صاحب طالع محفوظ
من النحس و خلاف باید با محفوظ النحس چنان زحل و ذنب باید و ساقط مانده
طالع برج خاکی و مستولی بر صاحب طالع و صاحب هبوط طالع باید و شعاع کواکب نحوس باد
در طالع و نظر و عداوت باید **اختیار دعوت و ساعت افکندن فصل دوازدهم**
در احکام منحت کواکب و عوز هر در خانه
عن احکام زحل در دوازدهم دلیل کند بر حذر کردن از طبقه زحل و پرهیز کردن از ستور و برده خریدن
و اگر سعادت دارد و مقبول بود راه نیابد بر سعادت و یافتن نیکوئی از قبل ستور و برده
و بهایم ضعیف حال و دشمنان هم و بی الحق و نیکوی حال و دوستی و معیشت و کم گشتن
دشمنان زیرا که نحس زایل شود و در برج خویش باشد **مشتری در دوازدهم** دلیل کند
بر حذر کردن از طبقات مشتری و ضعیف و تباه حال خداوند طالع و خوب حال دشمنان تا
یل کشتن نیکو بشهادت دی و نا امیدی مراد ها و کمی فضل و خدا کردن از خداوند فضل و اگر
شهادت دارد و با صاحب طالع ناظر بود از بهایم مرده و باشند و از ستور سود کنند **مریخ**
در دوازدهم دلیل کند بر حذر کردن از اعدا و از طبقات مریخ و از سباع و بحر و دره نیابد بر کار بهلی
در کار او قوت حال دشمنان و حذر کردن از ستور و برده خریدن و اگر مقبول بود و شهادت دارد
کم زیان بود **شمس در دوازدهم** دلیل کند بر حذر کردن از اهل سلطان و بر پوشیده شدن
کار او بر وی و دلیل و دل مشغولی حال دشمنان و فرو ماندن از دشمنی و حقو و خریدن بیک بود و صنع
اسب اگر شاهد بود **زهره در دوازدهم** دلیل کند بر حذر کردن از طبقات زهره و از لهو و طرب
و نشاط و از بهای زنش و یاران بروی دشمن کردن و دخانه جنگ و طلاق افتد و اگر زن خواهد

۱۸۱ باید اندیشه داد اگر مستور و حزن بیک بعد و اگر شهادت شود دشواه بود عطارد در دوازدهم دلیل کند بر
خبرها در وی خوکنت و گوی دشمنان هم عذر باید کردن از طلبات عطارد و در دانش بجز نامیر شود و بیضحت
سیاهتند و ریح بی حاصل امید روزگار ضایع شود و اگر عطارد در ین خانه نیک بود مخلخل کند و اگر
شهادت شود شرار ادو فرد برخوردم از حادوی بود و از مکر بجا قمر در دوازدهم دلیل کند
بر حذر کردن از طبقات فحوره نماید بر دشمنی و کروهی دشمنان بود بی آنکه حیله نماید و باز گشتن دشمنان با یکدیگر
بخی کردن و از آمدن غیر بیای خطا غایت شدن فرسهای بی قیمت و تشدید سرهای بهره اگر شهادت
شود عزم شود ایداز دشمنان ذنب الراس در دوازدهم دلیل کند بر قوت حال دشمنان و نومیدی از کارها واجب تا
باشد و حاسد ذنب در دوازدهم دلیل کند که از موجان و در ویدن و ص ازخویش را اینکا باید داشت و گفت
و گوی کنند با من بود و سنود و نشاید عز بیدن کو معیوب اید جمع جماد در دوازدهم دلیل کند که ستور را از هر بیگانه
بیم و اندوه رسد کجای بروند کسی شان یکدیگر دو دلیل کند بر جمع حال دشمنان و از ترس و بلای دشمنان
ایمنی بود و از سفر و هزیمت حذر باید کردن که رسد و اندر اهمیت و از فتنها بیم بود و حذر باید کردن
احکام اجتماع و مقابله در دوازدهم دلیل کند برانکه ستور ره برده و بها به دشمنان کز سیر رسد و بیم بود و از کارهای
ایشان بر حذر باید کردن و از سلطان هم رسد بر دهان و نافذ به بود و از دشمنان احکام فبخی مقابله در دوازدهم
دلیل کند بر ابنهال ستور و برده و دشمنان و بیم و گزید بود و آفت رسد و از شغل ایشان حذر باید
کردن چون این فاد نیکو کواکب یا بشد که از اد بکشند و چون در مایل تو باشد بود و میان باشد
و چون در زایل بود ضعیف بود و اگر بدین خاتمه در معرفت کمیت اوقات و کمیت از کار
ضعف اصل کتاب ابی علی بن محمد بن شریف السکر الموصلی گوید بدانکه اوقات هر چه آید از حرکات
سواستید اثر هر کس کو دو فلک بود تا انتهای زمانه که در میان است دهان وقت او را باید از
رستنا سپری شود بر آنچه موافق بود آلاو را باید وقت که دلیل کند بر خبری گذری وجمله حرکتها

و نزخوریش

صنعت کنم اما بدانکه تبدیل اشکال و تغییر حرکات و حالتهای دور فلک همه دلیل کند بر خبر با خبری
اما تغییر حرکات و تبدیل اشکال باز گشتن کوکب بود از مشرق بمغرب و از مغرب بمشرق و از شمال
بجنوب و از جنوب بشمال اینرا تبدیل اشکال گویند و تغییر حرکات از نوجعت باستقامت
و از استقامت برجعت و از نقصان السیر با زیاده السیر و از زیاده السیر با نقصان السیر و از صعود بهبوط
و از هبوط بصعود اما امتحان زمان باشد که کوکب از آفتاب جدا شود دیگر بار هم شرقی خوریش
از بیش و از پس چلوبا و سفلیین را و قمر را از وقت جدا شدن از آفتاب از ایشان تا هفتاد
هشتاد درجه از صد و هشتاد درجه تا تمامی مرور و شرح این در مقدمه کتاب گفته شده
انجا که کواکب با جمیع السیر آفتاب بسیار گفته شد شرقی بودن کواکب از دور فلک و غربی
بودن ایشان چنانست که هر کوکبی که در طالع بود شرقی بود و هر چه در ربع وسط السماء
بود جنوبی بود و هر چه در ربع هفتم بود مغربی بود و هر چه در ربع چهارم بود شمالی بود
اما ما شاء الله جایگاه دور را از فلک آنچ نهاده است که صاحب طالع است و از انتقال اجرام
است تا طالع یا نقطه وسط السماء و جایگاه دیگر از نود درجه این باقی دیگر است که در بر حظ
خوانند دلیل کند بر دیری ربع طالع و دلیل کند بر ساعات اگر دلیل در برج منقلب باشد
و در ربع السیر بود و اگر بخلاف این بود دلیل کند بر روزها و وسط السماء و ربع وی دلیل
کند بر روزها و اگر دلیل در برج منقلب بود و سریع السیر بود و در ربع سیوم یعنی مغربی دلیل
کند بر ماهها چون دلیل در بروج ذو جسدین بود و سریع السیر بود و در ربع شمالی دلیل کند
بر سالها دلیل چون در برج ثابت بود و سریع السیر و اگر رجعت و انحطاط در بروج ثابت و کران حال غیر
حال ایشان هم چنان قیاس گرده و تمامی این گفته خواهد شد فصل بدانکه واجب نکند بر کسی
وقت را از هر ستاره که قوی تر باشد تا آنگاه که وی را شهادت باشد در مسئله یا حاجت دیگر

۱۸۲ جمله وقتها در مسئلها بر شیخ روی بود و آن چنان بود که در درجات که میان واقع و قابل
بود شود را با جمله رسد بدرج و دقایق و وجه دیگر آنکه وجه دیگر است که چند درجات
از درجات بعدد هر برجی سی درجه میان منفصل و آنکه بهم متصل شود در ماهها و روزها کری
و وجه دیگر است که بشمری از طالع تا جایگاه قابل التدبیر یا از جایگاه قابل التدبیر
تا طالع هر برجی را ماهی و وجه دیگر آنست که بشمری بدلیل وقت که چند است سالهای صغری
وی بر قدر آن سالها بود یا ماهها یا روزها یا ساعت و اوقات از بین شیخ روی بردن
شیئی و مثال آورم بر اوقات تا روشن تر باشد اگر دافع در برج ذو جسدین باشد
و قابل در برج ثابت اوقات ارباع سال باشد یعنی هر درجه ربع سالی بود و اگر دافع در برج
ثابت باشد و قابل در برج ذو جسدین همچنین اوقات ارباع سال باشد و اگر دافع در برج
ثابت بود و قابل در برج منقلب یا دافع در برج منقلب بود و قابل در برج ثابت اوقات ماهها بود
و اگر دافع در برج ذو جسدین بود و قابل در برج منقلب بود و قوی در برج ذو جسدین
اوقات روزها باشد و اگر دافع و قوی در برج ثابت باشد اوقات سالها باشد و اگر
دافع و قوی الیه یعنی قابل هر دو در برج ذو جسدین باشد اوقات ماهها بود و گفته اند که اگر
دافع و قابل هر دو در برج ذو جسدین باشد وقت را القسمت باید کردن و اگر دافع و قابل
هر دو در برج منقلب باشد اوقات روزها باشد و اگر در برج شرقی باشد ساعات باشد و اگر
دلالت اوقات بر سالها بود چون در برج مشرقی باشد دلیل کند بر ارباع سال و چون در ارباع
سال بود دلیل کند بر ماهها و چون ماه بود دلیل کند بر روزها و چون روز بود دلیل کند
بر ساعات و چون دلیل بر اوقات بود و در ربع جنوبی بود ایام شود و چون ایام بود
ارباع ماهها شود و چون ماهها بود ارباع سال گردد و چون ربع مشرقی بود سالها ایام ماهها شود و ماهها ارباع سال شود

دفوع

وهمچنین در ربع شمالی واجب کند بر لیس و آمدن دلیل با وتاد و مایل الاوتاد و زایل الاوتاد
کما وتاد بقیاس بر درجات ثابت است و مایل بقیاس ذو جسدین و سواقط بقیاس برج منقلب
و نیز دلیل کند بر وقت امدن دلیل بموضع حاجت و یا آمدن صاحب حاجت بطالع یا بموضع دلیل
و یا آمدن کوکبی که هم شکل حاجت است بوتد یا طالع مقبول باشد دلالت کند بر تمامی
حاجت و اگر دلالت اوقات از والی طالع بود یعنی از دلیل طالع اگر قوی باشد تمامی
قوت دهد عدد سال صغری سالها و اگر راجع باشد یا محترق یا در هبوط یا منحوس یعنی
نیکی از بین حال بدهد عدد سال صغری ماهها و اگر راجع باشد و محترق یا راجع باشد و در هبوط
یا در هبوط بود و منحوس در حال بدتر حال افسد بود بدهد عدد سال صغری روزها
و اگر جمع شوند یعنی همه در سال صغری ساعات دهد و بسیار باشد که اوقات دلالت کند
از رسیدن دلیل بسهم حاجت یا رسیدن بموضع حاجت بعدد درجات چنانکه در آن
وجه یاد کرده شد که سهام را دلالت خوبست در احکام تا هیچ کاری و حکمی با طلاق
بی سهام نکنی و نیز حکما اوقات دلایل بر بین معنی بیرون آورند و این نیز بلند بر ربع قوله است
چنانکه بر دی سوال کند از وقت عمر خویش سه طالع میان عقدت و نیکی حال صاحب طالع و سال
شمع خداوند احتیاج و استعمال که پیش از سوال باشد بگیر این دلیلها را و بنگر که کدام قوی تر است
او دلیل است بر وقت پس بر آن دلیل را چنانکه صلاح را دانند هر درجه مطلق سالی
چون برسد بقارنه یا تربیع یا مقابله نحسی گردد بدان وقت و اگر سعدی قوی باز سالست و بیش
یا مقارنه شعاع افکند هلاک نشود و لیکن نکبت رسد یا بدان نظر طبیع و چون بر نحس و برجی و اگر
نیز مقبول بود و اگر دلایل در وتد شرقی بود بدهد سالهای کبری و اگر در مایل اوتاد بود
بدهد سال وسطی و اگر ساقط بود بدهد سالهای صغری بدهان و اسه گوید بگیر نجد او بلد طالع

وقمر زیرا که عود در خدا و بند طالع بود و نکبتها در قمر بود چون پیوسته شود خدا و نظر کوکب یا با حراق بکمتر برجی کرمیان او بود و میان آن نحس ان نکاه دار پس اگر خدا و در برج ثابت بود هر درجه سالی باشد و اگر در برج دو جسدین بود هر درجه ماهی باشد و اگر در برج منقلب بود هر درجه او وزی باشد و اگر شرقی باشند هر درجه ساعتی باشد پس بیرون آید از خدا و بر طالع آن عدد عمر باشد و انچه میان قمر و نحس و احتراق باشد از عدد نکبتها باشد و دلالت اوقات بیشتر ازین بعد از آن گفته شده و در هر فصل او در جای خود یاد کرده اکنون انچه دیگر یاد کرده شد تا بفهم او شن تر باشد و بمعرفت اوقات دل نشسته شود و فقط بیو قتند از جهت الکه بیشتر منجمان در بیرون آوردن اوقات تعاجل ای حال عاجز آیند و سخنان را از جهت خطا کنند ۱۸۳

والله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب تمام شد احکام کتاب

برهان الکفایه در وقت چاشت پنجشنبه غره

عصر یوم سه شنبه ۱۲ شهر رمضان المبارک سنه ۱۱۶۸ در دار المؤمنین کرلادو در جه تنخانه سردار کثیر الاقتدار محمد حسن خان دام ظله العالی در صح ابل روز نوروز و کشت فرحه که بجنگ صاحبقران محمد ابو الی ملقب نور الدین روند حساب محمد حسن الکرد احمد خیر مسلمین است انجه کنند و موهبت نور را بجبر کرد انند

بسم الله الرحمن الرحیم ۱۸۴

هذا کتاب مختصر الاسرار لابی معشر البلخی رحمة الله علیه بمعانی القضاء و وجوهه اعلم ان الهبوط حبس و ان النحوس مقاتل و الراجع عاصی و المقیم متحیر و الکوکب اذا دخل فی درجة الثلاثین من البرج فقد ذهبت قوته و کذلک البرج النحوس و السعود اذا کانت فی اول البرج فهی ضعیف تمکن فی البرج و تیسر فیه عند خمس درجات ان الکواکب مواضع تقوی فیها و تقوم شهادتها و مواضع اذ یکون فیها متهمة لا تقبل دلالاتها و کل کوکب یکون فی بیته او شرفه او صعوده او یکون مشرقا مقبولا فما دل علیه من شیء فلک دلالته و حققه و کل کوکب تحت الشعاع او مع الرأس او الذنب او مضمونا ببین الحیلی او فی الثانی او الثالث او السادس او الثامن او الثانی عشر من الطالع او فی بیت و باله او هبوطه او راجعا او ساقطا عن الوتد فما دل علیه من شیء لم یحققه فیضعف ذلک ۵ الکواکب اذا کان فی هبوطه فهو کالمحبوس ۵ و اذا کان فی اوتاد النحوس فهو کالمقاتل الذی یدفع عن نفسه ۵ و اذا کان محترقا فقد ذهبت قوته کلها ۵ النحوس حارة الطبایع ۵ و السعود مستویة معتدلة المزاج ۵ و بروج النحوس علی عوایز النحوس ۵ و بروج السعود علی عوایز السعود تنفع صاحبها و اهل طبایعها و نفرتهم ۵ و کذلک النحوس تنفع صاحبها و اهل طبایعها فاعرف ان شاء الله تعالی ان للفلک نحوسة فاحذرها و هی المواضع الا بعد المذمومة و الساقطة عن الطالع ۵ و الکواکب اذا کانت اجتمعت دلت علی التردد و التخلیط ۵ و اذا کانت بطیئة السیر اخرت عن اتها ۵ و کذلک فی البروج زحل و المشتری ۵ و اما فی بروج الکواکب الخفاف فانها تعجل الخیر و الشر جمیعا ۵ زحل و المشتری اذا اعطیا الخیر طولاه و بلغا صاحبه غایة الرفعة و اذا منع زحل الصحة الارض و طول البلاء ۵ النیران اذا کانا فی بیوتهما اثر فیها فانهما للنحوس و اعانا علی الحنس ۵ و اذا کانا فی مواضع غیر بیتهما او هبوطهما او وبالهما اعانا علی النحوس ۵ و لیس عطارد کذلک لانه مع السعود سعد و مع النحوس نحس ۵ الکواکب

اذا

[illegible]

[illegible]

في موضع الخامسة

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

قال ابو معشر عن كنكة الهندي ان الادوار الاعظم ثلثه مائة الف سنة و سنون الف سنة و الاوسط ثلثة الاف وستمائة سنة والاصغر ثلثمائة وستون سنة ثم تمام القران في كل ثلثمائة وستين سنة على طالع القبة ويسيرهنه الى الموضع السعود والنحوس من مقابلة او تربيع او مجامعة ويسير الشمس في برج الملة على ان الطالع الميزان كدٰ و يسير في الميزان ابدا الى مواضع السعود والنحوس في الجوزهر ويجعل قسمة الشمس بالمطالع لكل درجة سنة وكانت بلغت الحمل حل سنة مائة وخمس وستين و قال انه لكل ثلثمائة وستين سنة طالع الملة ثم يسير الشمس للقسمة وانه طالع كل تسيير فما ينقطع واعلم ان الله لا احسن ما يكون حال من اولها الى تسعين سنة ثم ينقص في كل تسعين سنة فيكون اهلها على قدر حال الناس في السنة في اوقات الربع الاول والثاني و الثالث والرابع وقال اذا كان كوكب الدولة كوكبا سفليا انتقل الملك كل تسعين سنة ويتحول واذا كان كوكبا علويا كانوا اصحاب غناء وعلو لم ينقص عليهم في الارباع لان العلوي يجري في الارباع وقال اذا سيرت القسمة فبلغت اذا موضع القمر فانه شديد وكذلك قسمتها الى البلد واعلم ان كوكب العجم كانت الشمس وللعرب الزهرة وكذلك اذا ذهبت دولتهما كانت الدولة لعطارد فيكثر السحر والكهانة وما نسبه لا له عطارد قال اذا بلغت السنة الميزان او الحمل وكانا فاسدين ثم فسادهما لاهل الدنيا كلها لان هذا الموضع يطلع على اهل الدنيا كلها سواء وكذلك

عطايا الكواكب

الكواكب	الكبرى	الاوسط	الصغرى	الايام	الساعات
الشمس	غنا	قو	لط ونصف	يه	ا
الزهرة	غنا	فر	مه	ح	ح
عطارد	ذف	عو	مح	ك	ك
القمر	فد	كه	لط ونصف	كه	ه
زحل	نسه	نز	مه ونصف	ل	ما
المشتري	تكط	عط	مه ونصف	س	س
المريخ	دنو	سو	مد ونصف	ه	د

عطايا الكواكب

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

التابنين لهوزنج نقالله الصبون كبير وعلنقالهما الذي عصر أو معاد بنج المتعين علوفع زيجهم لانه يعليه وقين ان لا الفلك واوصب معنا هما وعليه من كل الفلك نقطع حلم واصحاب الاربعد معرفه حكم الفلك في نبات والصابئون يتبعون ان ملوكهم ملكوا ارض الصنادع وبصدها نقلوا هذا البها والهند ينبعون ان هوا فلامن تكلم في النجوم وانبهم هذا موضع طالع خلق العالم



[illegible]

اعلم ارشدك الله انه لا يكون هلاك العالم الا بالسيف والتحول الى النار وذلك لان وسط السماء بيت بهرام وفيه الشمس وهو برج نارى وصاحبه ناظر الى طالع الدنيا نظر عداوة وصاحب سهم الدين القمر الذى هو فى بيت الرجا. غير ناظر الى وسط السماء فلذلك صار السلاطين لا يتفكرون فى امر الاخرة وليس لهم دين ولان وتد العاقبة بيت الزهرة وهو ضد وسط السماء يدل على انه ضد السلطان فى الاخرة ✗ لان وتد الارض هو الاخرة وانما صار اكثر السلاطين يقتلون انفسهم ولان صاحب وسط السماء صاحب تامن نفسه وصاحب وتد العاقبة غير ناظر الى وسط السماء ✗ واعلم ان عمر امل السلطان بعيد لان صاحب وسط السماء فى وتد المغرب وذلك دال على الامل البعيد ولان الكوكب الذى فى وسط السماء فى بيت الشرف تنبيه دل على كثرة اسفار السلاطين معرفة زوال ملك الانسان وسعادته وفيه عشرة ادلاء مختلفة احدها ان يكون صاحب وسط السماء منحوسا بنحسة فاحشة ◦ والثانى اذا كان الاوتاد بروجا ✗ منقلبة وزحل الثقيل السير مع المريخ السريع الانقلاب فى الاوتاد وتم ذلك اذا كان مستعليين ◦ والثالث اذا كان النحسان مقترنين فى حد واحد فى درجة وتد الارض ◦ والخامس ان يكون القمر صاحب وسط السماء وتحرق فى الرابع او يكون تحت الارض مع نحس ينظر مثل النهارى بالليل والليلى بالنهار ◦ والسادس اذا كانت الشمس مع نحس فى درجات وتد الارض الجنوبى فى تلك النقطة او فى نقطة تقاطع الشعاع ◦ والسابع اذا انكسف النير الذى له النوبة فى المولد فى برج متحرك وهو وسط السماء ◦ والثامن اذا اقترن زحل والمشترى وفيهما وسط السماء ◦ والتاسع اذا كانت الشمس فى المولد فى درجة شرفها فانها اذا انتهت الى برج شرفها وجزؤها وتحسها نحس ينظر بها فانه يدل على زوال السعادة ◦ والعاشر اذا كان صاحب الساع مع نحس ينظر به تحت الارض او احتراق صاحب الطالع او وتد الارض فى النحس المنظر به فى المولد اذا افسد الرجم الذى هو دليل المولد دل على زوال

السعادة

[illegible]

قبا سهامشل الارض مجمرة والله اعلم بحر تحرر الكتاب والحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد الطاهرين في حد

عزرن ذي تدرس المعظم سنة

[illegible]

والنقف وتعذيب الانفس ... والجهد والضيق ...

[illegible]

وانتفاحو ... البرد والتعطف مع الفقراء والمساكين ... طالع الى لم

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

الحمد لله وصلى الله على خير خلقه محمد المصطفى وآله وسلم تسليما هذا كتاب البارس وهو الذي يسمى في كتب النجوم الخمسة والثلاثين بابا وهو كتاب ابرس المفضل بعمه والعلم ... بشارة ... علمهم ... تسمى ... هذا الكتاب كتاب الكبير او تقول في كتبه اذا ... جميع ما يحتاج اليه من الكتاب الكبير واو تقول ... في كتبه انه استخرج هذا ... كتاب ... الى ... علم النجوم واو تقول ... كنه اوجدت من كتاب الخمسة والثلثين بابا جميع العلماء استخرجوا منه الفصل الكلي عالم على قدر ... علمه ... ما فهم الكتاب ... هذا الكتاب فانه مفتاح علم النجوم ... لطالب علم النجوم

خلق الله تبارك وتعالى العلو والسفل فجعل كوكب العلو زحل والاكبر ...

[illegible]

... بعداوت العلو ... كوكب بعداوت السفل باب اذا ... الكواكب الضار للطالع ...

[illegible]

[illegible]

تشريح الافلاك

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحانك فقنا عذاب النار واجعلنا من المتفكرين
في خلق السموات والارض واختلاف الليل والنهار وصل على بدر سماء النبوة و
مركز دائرة الفتوة حبيبك محمد النبي المختار وآله بروج فلك الولاية ومطالع شموس
الهداية الائمة الاطهار وبعد فيقول الفقير الى الله الغني بهاء الدين محمد العاملي
عفى الله عنه هذه درة يتيمة احتوت من فن الهيئة على أصوله ولبابه وانطوت
على المهم من فصوله وابوابه وتضمنت لطايف فوايد واشتملت على طرايف فوايد
وضعتها تبصرة للمتفكرين وتذكرة للمتذكرين وسميتها تشريحا الافلاك ليوافق
الاسم المسمى ويطابق اللفظ المعنى ورتبتها على مقدمة وفصول وخاتمة اما المقدمة
العالم الجسماني كرة منضدة من ثلاث عشرة كرة متلاصقة اعلاها الاطلس وهو كاسمه
غير مكوكب ثم فلك الثوابت وكلها مركوزة في ثخنه بحيث تماس سطح اعظمها
سطحيه وهذان هما العرش والكرسي بلسان الشرع ثم السموات السبع للسيارات
المشهورة كل في فلك يسبحون ويحيط بكل من السبع سطحان متوازيان مركزهما مركز
العالم وهي الافلاك الكلية ثم كرة النار وهي متوازية السطحين وقيل كرة تحت المحدب
اهليلجية المقعر لحلوقها بمتابعة الهواء فالاسرع اغلظ ورقة بضعف الحركة حول
القطبين جدا فلا تحدث فيكون ناقصة الطرفين فيدفعه حدوث النيازك
عند القطبين ثم كرة الهواء وهي متناسبة المحدب مضرسة المقعر بالامواج والجبال
ثم كرة الماء ويتضرس سطحاه بتضاريس الهواء ولكونه اينا وقع قطعة من كرة
مركزها مركز العالم وسع الاناء منه في السفل كالبئر اكثر منه في العلو كالمنارة
ثم كرة الارض ومركز ثقلها مركز العالم ويلزمه حركتها بتحرك ثقيل عليها ولو بقوة دليل
على بطلان تحركها حركة وضعية بطيئة والتضاريس لا تخرجها عن الكروية الحسية
كما لا تخرج الماء والهواء اذ نسبة ارتفاع اعظم الجبال الى قطرها كنسبة سبع عرض

عرض شعيرة الى قطب كرة هو ذراع ويتفرع على كرويتهما صحة كون يوم معين
جمعة وخميسا وسبتا عند ثلاثة وهذه صورة كرات العالم





الفصل الاول

في الدواير العظام والصغار والقسي المشهورة الدايرة ان نصفت الكرة
فعظيمة والا فصغيرة والعظام عشر الاولى معدل النهار وقطباها قطبا
العالم والفصل المشترك بينها وبين سطح الارض خط الاستواء ويوازيها صغار
مرتسمة من تحرك النقاط عن جنبيها هي المدارات اليومية الثانية منطقة
البروج وتقاطع الاولى على نقطتي الاعتدالين الربيعي والخريفي وابعد
اجزائها عنها نقطتا الانقلابين الصيفي والشتوي فتنقسم بهذه الاربع
ارباعا مدة قطع الشمس لكل منها احد الفصول الاربعة ولها صغار كالاولى
وهي مدارات العرض الثالثة الدايرة المارة بالاقطاب الاربعة وهي
مارة باقطاب الاوليين قائمة عليهما فهما كذلك وتقطع الثانية على
الانقلابين والاولى على نظيرهما واقصر قوس منها بينهما او بين قطبيهما
هو الميل الكلي وهو بالرصد الجديد كج له الرابعة دايرة الميل
وتمر بقطبي الاولى وجزء من الثانية او مركز كوكب فقد تتحد بالثالثة و
اقصر قوس منها بين الاولى والاول ميله الاول وبينها وبين الثاني بعده
الخامسة دايرة العرض وتمر بقطبي الثانية وجزء منها او مركز كوكب
فقد تتحد بالثالثة والرابعة واقصر قوس منها بين الاول والاولى ميله الثاني

والثانية المساوية
عرضه والاوضاع تقاطع ست + انصفها
الكاصلتين احديهما الثالثة بينهما هي البروج الاخرى
عضيات الابن والبعاقي بينهما واسطة بين نصف الفلك
ثم الاعتدال الافق وهو الراس والقدم
عشر النصوعة الثاني ما سماه الراس من الثانية على الطالع

[illegible]

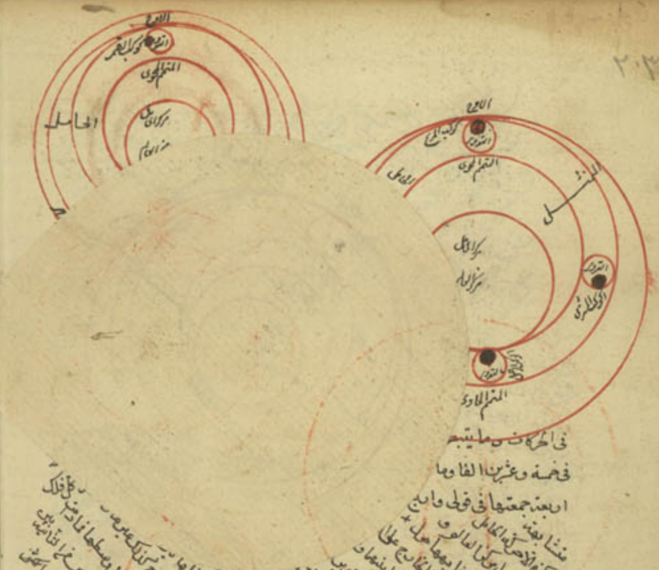
التاسع

[illegible]

العاشر

[illegible]

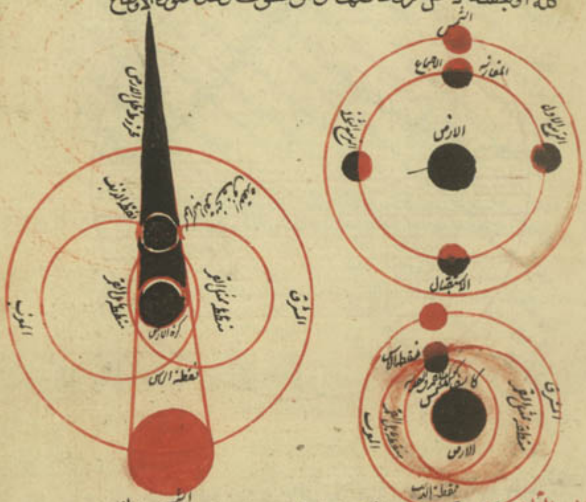




فى الحركات وما يتبعها
فى خمسة وعشرين الفا وما
اربعة جمعتها فى قولى وابيع

[illegible]

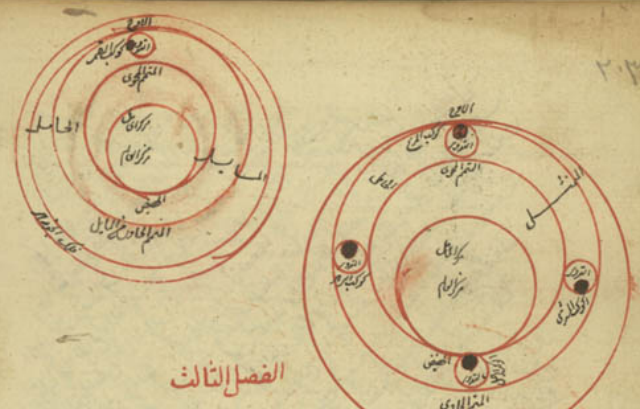
وهو الكسوف واذا استقبلها كذلك حالت الارض بينهما ووقع
كله او بعضه داخل مخروط ظلها وهو الخسوف وهذه صورة الاوضاع



الفصل الرابع فيما يتعلق بالارض واختلاف اوضاع بقاعها الدايرتان الحادثتان
على سطح الارض من تقاطع المعدل والافق على قوايم تقسمانها ارباعا والمعمول احد
الربعين الشماليين وينقسم بسبعة من المدارات الى سبع قطاع مستطيلة
متفاوتة فى النهار الاطول بنصف ساعة وهى الاقاليم وابتداؤها عند
الجمهور حيث النهار الاطول يه مه

ى هذه صورة اقاليم
السبع وما فيها
من البلاد المشهورة

٢٠٣



الفصل الثالث

فى الحركات وما يتبعها الفلك التاسع يتم الدورة فى يوم وليلة تقريبا والثامن مع المتلاوت
فى خمسة وعشرين الفا وما فى سنة وحركتها الى المشرق كالافلاك الجزئية ولا يتحرك الى الموسلا
اربعة جمعتها فى قولى وابيع نحو غرب تقريبا من سايل محدد مع مدير وجوزهر ومايل وحركة كل فلك

[illegible]

وهو الكسوف واذا استقبلها كذلك حالت الارض بينهما ووقع
كله او بعضه داخل مخروط ظلها وهو الخسوف وهذه صورة الاوضاع



الفصل الرابع فيما يتعلق بالارض واختلاف اوضاع بقاعها الدايرتان الحادثتان
على سطح الارض من تقاطع المعدل والافق على قوايم تقسمانها ارباعا والمعمول احد
الربعين الشماليين وينقسم بسبعة من المدارات الى سبع قطاع مستطيلة
متفاوتة فى النهار الاطول بنصف ساعة وهى الاقاليم وابتداؤها عند
الجمهور حيث النهار الاطول يه مه

ى هذه صورة اقاليم
السبع وما فيها
من البلاد المشهورة



وسكان خط الاستوا تسامت الشمس رؤسهم في الاعتدالين فينعدم الظل و نبعد
غاية البعد في الانقلابين فيكون جنوبيا تارة و شماليا تارة اخرى في صورهم
ثمانية و اما ما علاهم و علا ارض تسعين فخمسة اقسام فان نقص عرضهم
عن الميل الكلي سامت الشمس في السنة مرتين عند نقطتين ميلهما عن المعدل
كعرضهم فينعدم ظلهم حينئذ و فصول الاقوين منهم الى خط الاستواء ثمانية
و غيرهم اربعة وان ساواه سامت الشمس مرة في الانقلاب الصيفي و
يكون احد قطبي البروج ابدي الظهور والاخر ابدي الخفاء و يماس الافق
في الدورة مرة و ان زاد عليه و نقص عن تمامه كان اعلى ارتفاعات الشمس

وتام عرض
البلد واسفلها فلها = تا + غاية ارتفاع
نقصانه عنه وظلهو حيتما كان غاية البروج + نصفها
[illegible]

الاقاليم	الاقليم الاول	الاقليم الثاني	الاقليم الثالث	الاقليم الرابع	الاقليم الخامس	الاقليم السادس	الاقليم السابع
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
عروض مباديها	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
عروض اواسطها	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	١٧٣	١٥٦	١٣٦	١١٧	٩٩	٨٤	٧١
[illegible]	٢٩٥١	٣٧٤٦	٣٥٢٥	٣٣٢٧	٣١٠٨	٢٩٠١	٢٧١٣
عظام جبالها	٢٠	٢٧	٣٣	٢٥	٣٠	١١	١١
[illegible]	٣٠	٢٧	٢٢	٢٠	٥	٤	٤

الفصل الخامس

في الصبح والشفقين
[illegible]



من الشعاع والظل فيرى الضوء مرتفعا عن الافق مستطيلا وما بينه وبين
الافق مظلما وهو الصبح الكاذب ثم اذا قربت الشمس جدا اى معترضا وهو الصبح الصادق
و ثم يرى محمرا و الشفق بعكس الصبح يبدا محمرا ثم مبيضا معترضا ثم مرتفعا مستطيلا
و قد علم بالتجربة ان انحطاط الشمس اول الصبح الكاذب و اخر الشفق ثمانية عشر
درجة ففي عرض يتصل الشفق بالصبح الكاذب اذا كانت الشمس في المنقلب
الصيفي اذ غاية انحطاطها عنه لا تزيد على ثمانية عشرة درجة

الخاتمة

في استخراج خط نصف النهار و سمت القبلة بالدائرة الهندية تسوى الارض بحيث تكون

[illegible]

وهذه صورة دائرة الهندية



و اما سمت القبلة فهو نقطة من الافق من واجهها واجه الكعبة
فان ساوى البلد و مكة شرفها الله تعالى طولا فقبلته نقطة
الجنوب ان زاد عرضه و الا فنقطة الشمال وان زاد طولا و عرضا
فعد من نقطة الجنوب و الشمال الى المغرب بقدر ما بين الطولين و
ومن نقطتي المشرق و المغرب الى الجنوب بقدر ما بين العرضين

وصل

بين كل من الهاتين واخرج من مركز التدابير

خط واحد يقاطع الخطين خطا فهو علامة [illegible]

الى نقطتين تقاطع ان نقص طولها عن عرضها او طولها و

[illegible]

اسهل من الاول [illegible]

ولكل درجة اربع دقايق فاذا مضى من نصف النهار بقدر ما معك من الساعات والدقايق ان زاد طول البلد او نقص له بقدر ان نقص فظل القياس حينئذ خط سمت القبلة وهي الى خلاف جهة الظل هذا ما نقلت له عنه عوايق الزمان ولو بينته له طوارق الحدثان والحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على خير خلقه محمد وآله الطاهرين تمت في سبعة وعشرين يوم شهر شعبان المعظم من شهور سنة ١١٧٠ في دار [illegible]

رسالة اسطرلاب

بسم الله الرحمن الرحيم

ارتفعت درجات جبروتك عن احاطة افهامنا القاصرة و
تقدست دقايق ملكوتك عن علاقة اوهامنا الحاصرة جميع ما ترسم
في مجرة الخيال فمراحل عن ساحة الحدوث وكلما انتقش على صفايح الخواطر

[illegible]

[illegible]

وبين تمام
العقد اعني عمليها في ... اجزاء والقنطرات من ...
[illegible]

اشارة [illegible]

اشارة [illegible]

اشارة [illegible]

اشارة [illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد حمد الله سبحانه و الصلوة علی نبیه و ولیه و سایر الائمة الاجلة
المعصومین بر ارباب خبرت و اصحاب بصیرت پوشیده و مستور نماند
که اقل خلق الله الغنی قطب الدین عبد الحی الحسینی اللاری وفقه الله
تعالی لما یحب و یرضی چون از تالیف کتاب حل و عقد نجوم و تصنیف کتاب
سراج السالکین در اعتقادات فارغ شد یکی از فضلای زمان که در هر اوان
تشویق و تحریص بر مسایل و تحریر مسایل مینمود و از قول او بهیچ تجاوز جایز نمی داشت تالیف
بلکه امتثال واجب میدانستم گفت تا حیات مستعار تو را باقی است قفل خاموشی
بر لب مزن و عقال از جریده ناطقه باز کن و بموجب نظم ان آثارنا تدل علینا
فانظروا بعدنا الی الآثار یادگاری در جهات بگذار و مصدق حدیث
نبوی لا تنسی الا و قد تثلث در منقبه ظهور آن بیت کوشت که مکان
گفتار هست بگوای برادر بلطف و خوشی که فردا چو پیک اجل در رسد
بحکم ضرورت زبان در کشی این بی بضاعت امر او را سمعنا و اطعنا گفته
بطریق شاورهم فی الامر مشورت نمودم که بچه طریق یکران نطق را روان سازم
و آنچه مقوله علم در چنین بیان آورم آن یار موافق و آن دوست صادق گفت
درین اوقات اکابر زمان و اعالی دوران بیشتر در طالع مسئله از سوانح حالات
از تو استفسار مینمایند و اکثر از طالع سوال حکم رانده اکثر بر وفق صواب آمده
و چند کتاب عمده درین باب بدست آورده اگر از آن کتب ترک حشو و تطویل و
تکرار کنی و خلاصه و زبده آن انتخاب کنی و بعضی سوالات که اکابر زمان نموده اند
و حکم رانده بطریق مثال بآن ضم سازی مستحسن خواهد بود رای رزین و فکر متین

صواب

صواب دانسته شروع در آن نموده از حضرت کردگار توفیق بر تمام آن مسئله نموده
و این کتاب را بحل مسایل موسوم ساخت و بر مقدمه و دوازده باب و خاتمه
ترتیب داد مقدمه در بیان بعضی مسایل که واجبست که قبل از شروع درین علم
بدانند و آن مشتمل است بر دوازده فصل فصل اول در بیان سایل و مسئول عنه و طریق
سوال فصل دوم چون چند نفر بیک طالع سوال کنند حکم آن چه جهت فصل سیم آنکه منجم
چگونه امتحان سایل و علم امتحان داند و علامت بقای دلیل مسئله فصل چهارم
در بیان صحت استخراج ضمیر فصل پنجم در پیدا کردن دلیل ضمیر از آنچه استخراج توانند فصل دهم
کردن فصل ششم در پیدا کردن ضمیر فصل هفتم قاعده کلیه در استخراج ضمیر
در بیان منسوبات بیوت دوازده گانه فصل هشتم در بیان ابتداء عزیمت
کارها فصل نهم در پیدا کردن و روا شدن حاجت فصل یازدهم در بیان
وقت روا گشتن فصل دوازدهم در استخراج خبی باب اول در دلیلهای طالع
باب دوم در دلیلهای بیت دوم باب سیم در دلیلهای بیت سیم باب چهارم
در دلیلهای بیت چهارم باب پنجم در دلیلهای بیت پنجم باب ششم در دلیلهای بیت
ششم باب هفتم در دلیلهای بیت هفتم باب هشتم در دلیلهای بیت هشتم باب
نهم در دلیلهای بیت نهم باب دهم در دلیلهای بیت دهم باب یازدهم
در دلیلهای بیت یازدهم باب دوازدهم در دلیلهای بیت دوازدهم خاتمه
در ذکر بعضی مسایل متفرقه نجومی متفرقه بر این کتاب مقدمه در بیان بعضی مسایل که
واجب است قبل از شروع درین علم بدانند مشتمل بر دوازده فصل فصل اول در بیان
سایل و مسئول عنه و طریق سوال بدانکه غرض تدوین علم نجوم آن بود که بدلایل ظنی
و تجربیات و قیاس در کونیات خبرها دادند قبل از وقوع آن اکثر بوقوع پیوست
و بعضی بواسطه خطای منجم یا بسبب از اسباب خفیه بر منجم در حیز امکان بماند

چون بزرگان این فن شریف متعذر دانسته حکم راندن بوجه بر جزئیات طالع اشخاص
انسانی بدلایل ظنی و برهانی کالعیان یافتند که اگر کسی بجهة مهمی جزوی سوال کند از منجم
او در آن وقت استخراج طالع کند و سیر کواکب و وضع افلاک باز جوید و آن را طالع
اصل دانسته حکم کند و بزرگان احکامیان بدین طریق حکمها رانده اند و ما نیز حکمها کردیم
و اکثر از قوت بفعل آمد پس سایل کسی است که بجهت حاجتی نزد منجم رود و مسئول عنه
همان است که سوال از جهت اوست و طریق سوال آنست که یک شبانروز در
خیال آن مسئله باشند که اگر نزد منجم رسند سوال نمایند و بعضی گویند هر گاه که در خاطر
خطور کرد اگر سوال کنند قصوری ندارد اما اول اولیاست و باید که سایل نیت
درست دارد و چند نیت در هم نکند مگر که کلی احوال خود بیند و برای امتحان نزد منجم
نرود و در وقت راست ایستادن آفتاب سوال نکند چه درین وقت دانستن ارتفاع
و طالع صعوبتی دارد و منجم باید که حظوظ و سعادت و ضعف و نحوست کواکب چون بان
رسد تا حکم او خطا نشود و صاحب روضة المنجمین گوید که خطاء سایل اکثر آنست که
اندیشه تمام صادق نکند و متردد باشد و بطریق تعنت و تجربه بپرسد از این
از اینجهة خطا بر حکم افتد و خطاء منجم اکثر از آنست که آلت ارتفاع و قیاس درست نباشد
و کار بر گزاف و تخمین کند و برحسب آن حکم کند و اگر در وقت زوال باشد منجم تامل
بایدش کرد چه باندک ارتفاع در طالع تفاوت بسیار افتد و اگر قوت سعدان و نحسان
مساوی باشند پس عاجز باشد و فرق نتوان کرد و بدانکه طالع دلیل سایل است و سابع
دلیل مسئول عنه و چند بار این تجربه کردم که نحس اندر هفتم بود حکم راست نیامد
فصل دوم در بیان آنکه اگر چند نفر بیک طالع سوال کنند بدانکه چون سایلان
جمع شوند و منجم ارتفاع بلند و طالع راست دارد هر کس گوید سوال سایل اول از طالع
گوید و سایل دوم از بیت دوم و حاجت سایل سیم از بیت سیم بر این ترتیب و صاحب
روضه و کفایة التعلیم گویند سوال سایل اول از طالع جواب گوید و دوم از عاشر
و حاجت سایل سیم را از هفتم و جواب سایل چهارم از رابع گوید و چون بپنجم رسد ارتفاع
نا نه ملکین بلند که ممکن بود که خداوند حل و صورت بگردد و درجات بروج باز تغییر یابد
و ذو نیوس گوید جواب سایل اول را از طالع و دوم از عاشر و سیم از یازدهم و حاجت

سایل

سایل چهارم از بیت پنجم و حاجت سایل پنجم از بیت سابع و حاجت ششم از بیت سیم و
حاجت هفتم از بیت چهارم و حاجت سایل هشتم از بیت نهم و چهار نفر که بطالع نظر
ندارد و از طالع ساقط اند از آن حکم نتوان گفت فصل سیم در بیان آنکه منجم بچه نحو
دلیل ٣ داند که سایل امتحان میکند و علامت بقای مسئله چون منجم خواهد که بداند که سوال
بامتحان است یا نه بنگرد بماه اگر منصرف از تربیع یا مقابله عطارد بود آن سوال
امتحان بود و دیگر بنگرد بطالع و صاحب طالع اگر در آن طالع کوکبی متحیر هست و او
متصل است بصاحب طالع و وی قابل تدبیر ماه است بذات یا بنقل بدانکه آن سوال
درست است و اگر از این دلایل هیچ نیست آن سوال درست نیست غرض امتحان منجم است
و اگر بعضی یافت شود و بعضی نه سوال بعضی درست است و بعضی نه یا سوال
سایل از ضمیر کسی دیگر است که دلش بدو نگران است و الا باید تامل باید کرد که
خطا نکند و حکما گفته اند که علامت بقای دلیل مسئله قمر یکدوره است و بعضی
گفته اند علامت یکدور شمس است و گفته اند که قمر یکدوره آن ستاره که دلیل
بود و مستولی بود بر حاجت و صاحب روضة المنجمین گوید که من این را
وجهی نمیدانم و علامت بقای دلیل مسئله چندان شناسم که آن حاجت روا شود
یا فوت شدن آن و امید و نا امیدی آن فصل چهارم در بیان صحت استخراج
ضمیر و بنای استخراج ضمیر بر سه اصل است اول صحت ضمیر که سایل شب و روز
در اندیشه آن کار باشد که ضمیر کرده است و آن اندیشه منقطع نشود تا از وقت
که از منجم بپرسد و اگر سه شب در آن اندیشه باشد بهتر که تمام از وقت ضمیر تا
وقتی که از منجم سوال میکنند که یکبرج تمام سیر کرده باشد بر حکم آن درست آید
و بجای طالع اصل قیام نماید دوم آنکه منجم تحقیق طالع وقت بآلت صحیح بیرون
آورد و بیوت دوازده گانه درست نماید و کواکب تقویم کند و در مزایجه ثبت نماید
[illegible] سیم آنکه سابع طالع مسعود باشد که اگر سابع و صاحب آن منحوس باشد منجم خطا کند
و ضمیر نتواند کردن چنانکه بطلیموس در ثمره کلمه میگوید اکثر ما یکون خطاء المنجم اذا کان
السابع و صاحبه منحوسا بر جمله این اصول دانستی بدانکه دلیل سایل و مسئول عنه

و دلیل حاجت و غرض پیدا باید کردن تا ضمیر درست توان گفت و دلیل در فصل آینده ذکر خواهد شد

فصل پنجم در پیدا کردن دلیل که ضمیر از آن استخراج توان کرد بعد از آنکه طالع معلوم کرده باشد و خانهای طالع راست داشته و کواکب در محل خود نوشته سهم الغیب و سهم الحاجة و سهم السعادة معلوم شده باشد و جزو اجتماع یا استقبال مقدم بدست آورده باشی و مستولی بر درجه طالع دانسته باشی و مستولی بر درجه طالع آن کوکبی است که در آن درجه حظی داشته باشد و بر آن درجه ناظر باشد به یکی از نظرهای نیکو و صحت دانسته باشی و میتی کوکبی است که در صورت طالع در درجه تری باشد یا در حظی از حظوظ خود بود و اگر کواکب بد و ناظر پس چون این مقدمات معلوم کردی بدانکه دلیل سایل صاحب طالع است اگر در طالع باشد یا ناظر باشد بطالع و مستولی بود بر درجه طالع و اگر مستولی نبوده باشد آن کوکب که قمر از وی منصرف شده دلیل سایل است و کوکبی که در طالع بود دلیل سایل است و صاحب ساعت دلیل سایل است و هر کدام از قوتهای ذاتی و عرضی قوی تر باشد آنرا اعتبار کنند و دیگران اگر قوت داشته باشند شریک کنند و دلیل مسئول عنه صاحب هفتم است اگر بهفتم ناظر باشد و مستولی بود بر درجه هفتم و کوکبی در هفتم باشد و کوکبی که قمر بوی متصل شود و صاحب برج خداوند ساعت است که دلیل مسئول عنه است

فصل ششم در پیدا کردن ضمیر بدانکه قبل از این مذکور شد که سایل باید ضمیر مشغول سوال داشته باشد یعنی آنکه جهت سایل بمنجم از جهت ضمیر باید که همچنان باشد که حاجت بیمار از جهت علت بطبیب تا ضمیر درست کرده داد از آن روی که سایل شب و روز در فکر ضمیر بود چنانکه بیمار شب و روز در غم علت بود و هر چیز که بسبب وجه نباشد وقت سؤال آن ضمیر درست نبود و برای این منجمان گویند سایل را که شب با ضمیر باش تا بعد که این اصول را ندانسته بر گفت منجم استهزا کرده اند چون این اصول معلوم کردی و دلیل بدست آوردی و مستولی دانستی و اگر چه بیش از این بطریق اجمال گفتیم که مستولی بر درجه طالع کدام کوکب است اما شاید از غلت تدبر یا از غلبه نسیان متذکر نباشی اکنون بیان کنیم مفصل تا متذکر باشد باید که نظر کنی تا بر درجه طالع کدام کوکب حظ بیشتر است آن کوکب مستولی باشد و آن بدین منوال است بصاحب برج طالع پنج شهادت دهند و بخداوند

شرف چهار شهادت و بخداوند حد سه شهادت و بخداوند مثلثه اول و دوم هر یکی دو شهادت الا آنکه دوم ضعیف تر بود و بخداوند نوبهر و خداوند ساعت و وجه و مثلثه سیم و ستاره که تربیع بیوند و نه بهر و اثنی عشریه درجه طالع و کوکبی که در درجه طالع باشد هر کدام را یک شهادت دهند پس هر کدام که حظ او و شهادت او بیشتر و ناظر بجزو مطلوب بود از نظرات خمسه او مستولی است و دیگری که حظ او کمتر شریک آن و هر کدام از کواکب مذکوره از صاحبان حظ در خانه خود یا در شرف خود باشند شهادت ایشان مضاعف شود مثالاً لطالع گرفتیم بدین صورت



صاحب بیت زهره صاحب شرف قمر صاحب مثلثات زهره قمر و مریخ و صاحب حد عطارد و صاحب وجه زهره و صاحب ساعت نیز زهره پس در این صورت طالع زهره را پانزده شهادت یافتیم چون اگر زهره صاحب بیت است و در خانه خود شهادت او مضاعف شده که ده باشد و چون صاحب مثلثه اول است دو شهادت و چون صاحب وجه و ساعت است و در طالع است هر کدام یک شهادت دادند که مجموعا پانزده شهادت باشد و قمر را ده شهادت و عطارد را سه شهادت یافتیم و چون در برج شرف خود بود شهادت او مضاعف شد که شش باشد لهذا مستولی زهره باشد و قمر و عطارد شریک و چون مستولی و دلیل سایل و مسئول عنه و غرض معلوم کردی نظر کن که دلیل سایل که در طالع مذکور زهره بود مثلا در کدام خانه است از طالع دلیل ضمیر آن خانه و قمر همچنین چنانکه اگر زهره در پنجم بود و قمر در پنجم باید گفتن که ضمیر از بهر فرزندیست که غایب یا عزم سفر دارد و این حاصل کلام بطلیموس و اعتماد بر این بیشتر است اما استادان دیگر درین باب بتجربه و قیاس سخنها گفته اند و از آن نکته چند باز گفته میشود **اول** نظر کن تا مستولی بر درجه طالع و درجه نوبهر و درجه سهم السعادة کدام یکست آن ستاره که قوی تر باشد در جایگاه

او نگاه کنند هر جا که بود ضمیر از آن جنس بود **دوم** خداوند سهم السعادة و خداوند مثلثه اول باید دید که کدام قوی تر بود و در کدام خانه بود سؤال از منسوبات آن خانه گوید **سیم** نظر کند در نوبهر درجه طالع که در کدام برج و درجه است و کدام ستاره بر وی ناظر اگر ستاره که بر وی ناظر باشد دلیل از طبع و جنس آن ستاره بود و اگر هیچ نظر نبود از جنس خانه بود مفرد **چهارم** نظر کند با ثنی عشریه درجه طالع بهمان طریق که در نوبهر مذکور شد **پنجم** اتصال قمر بغرض نگاه باید داشت و نقل و جمع و رد و قبول که دلیل او بسخت قوی بود **ششم** هند و ان اعتماد بر خداوند ساعت کنند چنانکه هر جا که او باشد ضمیر از آن جنس دانند و آن ستاره که ناظر است بد و ما نیاز کنند **هفتم** بنگر بدلیل طالع تا بکدام کوکب متصل است اگر آن کوکب دلیل بوی پیوسته با خواهد پیوست اندر طالع باشد ضمیر وی از تن و جان باشد یا از زندگانی یا از بهر خود و اگر کوکبی که دلیل بوی پیوندد برج دوم بود ضمیر از مال و اسباب و منسوبات آن برج باشد و اگر در برج چهارم باشد ضمیر از پدر یا در بیع و ضیاع و مقاره و عاقبت کارها و زمینها باشد و اگر در پنجم بود ضمیر از فرزند بود یا از عشق و اگر در ششم بود ضمیر از بندگان و خدمتکاران و بیماری و منسوبات برج ششم بود و اگر در هفتم بود ضمیر از انبازی یا از نکاح و منسوبات آن برج بود و اگر در هشتم بود ضمیر از میراث و خوف و خطر بود و اگر در نهم باشد ضمیر از علم یا از سفر دور بود و اگر در دهم بود ضمیر از پیشه یا سلطان و بیع و شری باشد و اگر در یازدهم بود ضمیر از امید و دوستان بود و اگر در دوازدهم ضمیر از دشمن یا از زندان و غم و شدت و بیماری یا از حیوان و ستور بود و اگر دلیل طالع با آن ستاره که در پیوسته بود راجع بود ضمیر از غایبی که رسد یا از کوشیده یا از فرو مانده کی کاری که از آن باز داشته بود و اگر دلیل با آفتاب متصل شده یا دلیل خود آفتاب باشد ضمیر از سلطان بود و اگر مقیم بر جعت باشد ضمیر از متحیری فرو مانده بود و اگر دلیل طالع بمقابله نحسین باشد ضمیر از جنگ و داوری باشد و اگر بزحل پیوندد ضمیر از بستگی کار بود و اگر بمریخ پیوندد از تثلیث ضمیر از سفر باشد و اگر بزهره پیوندد از تثلیث ضمیر از زن بود و اگر بمشتری پیوندد ضمیر از مال بود و اگر بعطارد پیوندد ضمیر از نامه بود یا غلام و کودک **هشتم** بنگرند اگر خداوند ساعت مریخ بود و نحس و منحوس باشد ضمیر از دزد باشد و اگر خداوند ساعت زهره بود دلیل بد و ناظر از تثلیث و تسدیس ضمیر از تزویج بود و تزویج باشد

و اگر کواکب نحس باشد و زهره بد و متصل ضمیر از عداوت و خصومت زن باشد و اگر زحل دلیل بود یا آنکه دلیل بزحل پیوندد ضمیر از رنج یا از غم و شدت و مرض باشد **نهم** اگر طالع مشتری بود یا راس ضمیر از خدای تعالی و از آن جهان و کارهای که بحق تعلق دارد و اگر زهره در طالع بود ضمیر از نکاح بود و اگر در هفتم بود از طلاق بود و اگر عطارد در هفتم بود ضمیر از پیغام و نامه و کتاب بود و اگر آفتاب در طالع بود سوال از زوال الملک و اگر در وسط السماء بود از سلطان و مادر بود **دهم** اگر آفتاب در حد دو کوکب باشد سوال از آنچه منسوب باشد بآن کوکب اگر صاحب سوال زن باشد و صاحب طالع در زایل و قمر ضمیر وی از شوی خواستن بود و اگر آنکه صاحب طالع در دقم بود ضمیر از فرزند بود که در شکم مادر است **یازدهم** گفته اند در صورت سایل نیک تامل باید کرد تا سایل بکدام صورت و کدام برج و شباهت دارد ضمیر سایل از آن کوکب گیرند و از آن برج گویند و این بسیار بعیداست **دوازدهم** گویند که ضمیر از سهم الضمیر طلب باید کرد و آن نیز بچند وجه بیان کرده اند **اول** از خداوند برج سهم السعادة بگیر تا محل کوکب صاحب ساعت و از طالع طرح کن هر جا که برسد ضمیر از آن برج و کوکب او باشد **دوم** بگیرد از درجه خداوند طالع تا درجه طالع و از طالع طرح کند هر جا که برسد ضمیر آنجا بود **سیم** بگیرد از درجه طالع سؤال تا درجه کوکبی که بعد از اجتماع یا استقبال مقدم بر سؤال ماه بوی متصل شده باشد و از آن کوکبی که در وقت سؤال ماه بوی متصل است یا متصل خواهند شد طرح کند آنجا که رسد ضمیر آنجا باشد و صاحب روضة المنجمین گوید این سهم ضمیر از جمله اسرار است و با بیت لطیفه مانند نمودار بطلیموس باید دانستن اگرچه در طالع مولود و بر جزو اجتماع یا استقبال در سؤال دلیل بر سند نیز روا بود **چهارم** از درجه آفتاب تا درجه کوکب بر کیرد اینجا دلیل رفته بود در برج خویش بر وی بر افزا و از برج دلیل طرح کن هر جا که برسد ضمیر آنجا بود

تذنیب چون دانستی که مسئله از کدام جنس است نظر کن تا بر آن خانه مستولی کیست چنانکه اگر سؤال از مال باشد مستولی بر درجه دوم بیرون باید آوردن و او را دلیل دانستن و علی هذا القیاس حال جمیع البیوت و همچنین حال آن کوکب که بطبع دلیل آن جنس بود چنانکه آفتاب از جهت عمل و رفعت و زهره از جهت زن و لذت

فصل هفتم در بیان قاعده کلیه در استخراج ضمیر صاحب کفایة التعلیم بیان میکند در این محل ایراد نوعی مستحسن نمود بدانکه دلایل ضمیر از کواکب ده است **اول** مبتز ۲ قابل تدبیر مبتز ۳ قابل تدبیر صاحب طالع ۴ قابل تدبیر قمر ۵ دافع تدبیر صاحب طالع ۶ مستولی بر

بر درجهٔ طالع قا ٧ قابل تدبیر مستولی بر درجهٔ طالع ٨ کوکبی که در طالع باشد
٩ قابل تدبیر دی ١٠ صاحب بیت قمر اگر قابل تدبیر قمر یا قمر مانع صاحب طالع باشد مقدم
بود بر قابل تدبیر طالع و اگر قمر و صاحب طالع هر دو در مبتز بر ابر باشند یا قمر مقدم باشد
بر صاحب طالع و اگر قمر در مکان خود مقبول بود و قابل تدبیر وی مسعود بر همه مقدم باشد
بشرط آنکه ناظر باشد بطالع و سهم السعاده را هم از جملهٔ دلایل شمرده‌اند بدان سبب که در همه احکام
نیرین و نتایج نیرین را اثری عظیم است و صاحب ساعت را هم اثر عظیم است در دلایل ضمیر و
خبی و تثلیث او در دلالت بر ابر بیت قمر است خصوص که صاحب یوم نیز باشد بدانکه
هر دلیل از این دلایل بر جنسی دلیل کند از اجناس و اسباب و اغراض ضمیر چنانکه مبتز و
× قابل تدبیر صاحب طالع و قابل تدبیر قمر و مستولی و کوکبی که در طالع باشد و صاحب بیت ×
× و محل هر یک از طالع بر اجناس ضمیر دلیل کند بیتهای که این کوکب خداوند آنند دلیل ××
تدبیر صاحب طالع و اثنی عشریه طالع و مکان صاحب وی بر اسباب ضمیر دلیل کند و قابل ××
تدبیر مبتز و قابل تدبیر مستولی و قابل تدبیر کوکب صاحب بیت قمر با غراض ضمیر دلیل ××
کند و این مقدمه بمثال روشن شود مثال آنست که طالع سائلی یافتیم در شهر غزنین برج ×××
سرطان بانزده درجه و شمس در اول حمل بر درجهٔ عاشر هم آینه مبتز در این شکل شمس است پس ×
دلیل ضمیر جنس شمس است و بیت عاشر و چون شمس بجاه و ریاست دلیل کند و عاشر بشغل و عمل
پس ضمیر سائل از این جنس باشد و چون شمس خداوند دوم طالع است و دوم دلیل مال و معاش
است پس سبب ضمیر سائل طلب مال یا معین معاش است و اگر قابل تدبیر شمس مریخ باشد غرض ضمیر
سائل تناسب از جهت غلبه و قهر بر اعدا و اگر قابل تدبیر مشتری است غرض تناسب از جهت
عدل و انصاف میان مردمان و اگر زحل باشد غرض تناسب از جهت ثبات و ابقای خاندان
قدیم و بر آوردن بناهای با بید امی مانند آن بدان سبب که غایت غرض جاه و
ریاست طلب تناسب بس اگر در سه کوکب دلایل جنس ضمیر اختلاف بود میان ایشان موافقت
بود استخراج ضمیر آسان کردد چنانکه در طالع مبتز نیز بود و قابل تدبیر قمر و قابل تدبیر صاحب
طالع همه آن مبتز باشد و اگر میان ایشان مخالفت بود آن کوکب که مقدم است دلیل جنس ضمیر
باشد و اگر اختلاف در مرحله تناقض و فساد بود چنانکه استدلال ممکن نکردد استعانت خواه
بطالع اجتماع یا استقبال مقدم بر وقت تا کدام جانب را ترجیح نهند اعتماد بران جانب کنند
و چنان دانکه آن طالع سائل است **فصل هشتم** در بیان منسوبات بیوت دوازده‌گانه

طالع طالع دلیل کند هر آنچه دلیل است در ولادت و بر زیادت از آن نیز و آن زیادت
آنست که طالع دلیل آغاز کارها است و ظهور آن و زیادتی جاه و افزونی دوم دلیل بیت
برادر و ستدن و بان آمدن غایب و جهت جستن باد سیم دلیل اسراف و اخبار و عبادت
خانها و برادران چهارم دلیل چیزهای کهن و جای کنج و جای ... و در بیرستان کودکان
و ضیاع و عقار ... پنجم دلیل خبر و رسول و هدیه و رشوه و عشق
جایها و بدست و بست مال گذشتگان و دعوت و احوال فرزندان ششم دلیل چیزی حقیر
است و کار زنان و خادمان و بندگان و تهمت و حسد و مکر و دروغ و گریختن و فسق و فجور
و فرزندان و جاریه هفتم دلیل غایب است و جنگ و شرکت و گنج و مقصد و مسافر و گرانی ×
× ارزانی نرخها و کوشده و خریدن و فروختن و زنان هشتم دلیل خوف و خطر و میراث و
چیزی تلف شده و معین خصم و حمق و مهو دلیل کاری گذشته و کاری شگفت و خبر رسول
و سفر و راه و خواب دیدن دهم دلیل صاحب ولایت و شهرت کارها و خبر کی و تر ادبار
یازدهم دلیل مال پادشاه است و صادق و اهل و معین وی و رشوت و دوستی بزرگان
و چیزی نیکو و نو در دوازدهم دلیل کاری گذشته است و گریخته است و عصیان و خبث
... و حقد و مکر و حسد و عنا است و حبس و وحشت **فصل نهم** در بیان
× دلایل ابتدا و عاقبت کارها بدانکه دلیل ابتدای کار طالع و صاحب وی است مادام که در
وتد باشد و قمر و سهم السعاده و خداوند ساعت چون بطالع ناظر باشد و دلیل عاقبت
کار برج چهارم و صاحب او و خداوند خانهٔ ماه اگر هر دو قوی حال باشند اول آن کار
و آخر هر دو نیک باشد و اگر ماه قوی حال باشد و صاحب خانهٔ ماه ضعیف بود اول کار
خوب و آخر تباه باشد شود و اگر بر عکس بود اول کار تباه بود و آخر قوت یابد و اگر ماه
و صاحب خانهٔ ماه هر دو ضعیف بود اول و آخر آن کار هر دو بد بود **فصل دهم**
در روا شدن و نا شدن حاجت و آنچه بدان تعلق دارد بر جهت ضمیر بیرون آوردی ×
اگر پرسند که غرض حاصل آید یا نه و حاجت تمام شود یا نه آن را از سه کوکب نگرند اول
قمر دوم صاحب طالع سیم صاحب حاجت صاحب حاجت صاحب بیت غرض است و غرض هر بیتی در اول
دعا است چنانچه یاد کردیم پس هر گاه که یکی از این سه کوکب قوت شهادت تمام نباشد
حاجت تمام حاصل نیابد و بحسب قوت شهادت حاجت حاصل آید و تمامی قوت قمر در شهادت
هفت نوع است اول قوت وی در مکان خود دوم اتصال وی با شمس و شمس در وتدی قوی
سیم اتصال وی بصاحب طالع از وتد چهارم اتصال وی بسعدی از بیت آن سعد پنجم اتصال

پنجم اتصال وی بکوکبی مقبول ششم اتصال وی بخانهٔ خویش یا شرف خود بسعدی در وتد ×
هفتم اتصال وی بصاحب طالع در طالع یا از طالع و آنچه نا تمام است و بمنزلهٔ نیمه است ده نوع
است اول وی بسعدی که او را قبول نکند در وتد دوم اتصال وی بکوکبی در بیت کوکب سیم
اتصال وی در بیت خود یا شرف خود بکوکبی در زایل چهارم اتصال وی بصاحب حاجت پنجم ×
اتصال وی بکوکبی در بیت حاجت ششم بودن در طالع یا در وتدی مقبول هفتم اتصال ×
بکوکبی در طالع هشتم بودن وی در بیت حاجت نهم بودن خداوند نحس ... دهم اتصال
وی بشمس در اسد یا در حمل لکن در زایل وتد اما تمامی قوت صاحب طالع هم هفت نوع است اول قبول
وی در مکان دوم اتصال وی بصاحب حاجت سیم اتصال وی بسعدی از وتد در بیت آن سعد چهارم
اتصال وی در بیت خود یا شرف خود بکوکبی در وتد پنجم اتصال بکوکبی سعد در بیت حاجت یا قبول اتصال
ششم اتصال وی بسعدی در طالع هفتم اتصال وی بسعدی از بیت خود یا شرف خود و آنچه نا تمام است
و بمنزلهٔ نیمه است شش نوع است اول اتصال بسعدی از وتد بدی دوم اتصال وی از بیت خود یا شرف
خود بکوکبی در زایل سیم اتصال وی در بیت حاجت بسعدی چهارم بودن وی در بیت حاجت پنجم بودن
خداوند وی در وتد ششم بودن وی در وتد اما تمامت قوت صاحب حاجت دو نوع است اول اتصال
او بصاحب طالع دوم اتصال وی بسعدی در طالع اما آنچه نا تمام است و بمنزلهٔ نیمه است چهار نوع است
اول قبول وی در مکان خود دوم نقل النور و جمع النور میان صاحب طالع و قمر سیم اتصال سعدی از
بیت حاجت بدی چهارم بودن وی در طالع چون این مقدمهٔ کلیه دانستی بعضی از مقدمات
جزوی در بیان رواکشتن حاجت بیان کنیم بدانکه اگر خداوند طالع در خانهٔ حاجت و غرض بود
خداوند غرض و حاجت در خانهٔ طالع یا مقارن بوند دلیلی باشد قمر دلیل کند که حاجت روا شود
مگر که دلیلان در محترق بود یا هابط که خلل افتد بجهت ضعیفی ایشان و اگر دلیلان ساقط
باشند ولیکن از میان شان ستاره بود که نور یکی با دیگری نقل کند یا یکی حاجت روا کردد پس اگر ×
ناقل نحسی بود بر دست مردی بدکنش روا کردد و اگر ناقل سعد بود بر دست مردی نیکوکار روا
کردد و اگر ناقل سعد بر دست ... دستی بدبلاد ... نکردد حاجت روا شود با آسانی و اگر ... دشمنی
نکوید بدشواری و رنج روا کردد و اگر هیچ ستاره نبود که نقل نور دلیلین کند اگر ستاره هست که
نور هر دو را جمع کند دلیل کند که حاجت روا شود بر دست شخصی از جنس آن ستاره که نور دلیلین
جمع کرده بر آنکونه که یاد کردیم از سعادت و نحوست و آسانی و دشواری و اگر نظر هر دو
دلیل بنا قل یا بجامع از دوستی بود حاجت روا کردد برضای هر دو و اگر بیکی بدوستی نکرد
و بدان دیگر بدشمنی روا کردد برضای آنکه دلیلش بدوستی همی نکرد و بی رضای آن دیگر و اگر هر دو

بدشمنی نکرند بی رضای هر دو روا کردد و اگر از این که یاد کردیم هیچ نبود حاجت روا نکردد
و اگر هر دو دلیل پیوند کنند بستاره که اندر هبوط بود حاجت تباه کردد و اگر یکی از این دو
دلیل بخداوند حاجت پیوندد از تربیع و مقابله و خداوند حاجت نحس بود خداوند مشکل را از
کار بدان و سختی رسد پس چون مشکل بر تو مشکل شود و ندانی که حاجت روا شود یا نه اعتماد
بر یازدهم و خداوند خانهٔ یازدهم کند اگر خداوند یازدهم اندر طالع بود مقبول یا بسعدی همی
نکرد و آن سعد اندر طالع بود یا اندر وتدی بود و مقبول حاجت روا کردد و اگر بخلاف این
بود حاجت تباه شود **فصل یازدهم** در بیان وقت روا کشتن حاجت چون دانسته باشی
که حاجت روا میشود و خواهی که بدانی که کدام وقت حاجت روا شود پس بدانکه کارها یا
بوقت تمام شود یا بماه یا بسال و بقدر طبیعت حاجت و بیشتر از علما بر آنند که وتد طالع دلیل ساعت
است و عاشر دلیل روز و سابع دلیل ماه و رابع دلیل سال چرا که بعضی چیزها است که بازک طایفه
روزگار تمام کردد و بعضی که نشاید که تمام شود مگر بماهها چون مدت آبستنی و زادنی و
بعضی باشد که سالها تمام شود چون درخت نشاندن و آنچه بدین ماند پس چون خواهند
که بدانند نگاه کنند بدرجات هر دو دلیل اگر هر دو دلیل بدرجات مساوی باشند هم دران روز
حاجت روا کردد و اگر درمیان ایشان درجات بود بدانند که چند است هر درجه را روزی
کیرند اگر برج منقلب باشد هر درجه را ماهی کیرند و اگر ذو جسدین باشد و سالی کیرند اگر
ثابت باشد مثال سوال کردند که حاکم را بدربار شاهی بجهت حاجتی عرضه بدیوان عالی نوشته جاب
روا شود یا نه ارتفاع گرفتیم و طالع معین شد بدین صورت



چون میان صاحب طالع و صاحب غرض و صاحب حاجت
مقابله بود و در وجه بین الدلیلین تفاوت بود ××
بعد از آنکه دلایل قوی در صورت طالع همکین یافته ××
بودیم که حاجت بر آید و چنان شد و اگر هر دو دلیل در ×
ربع بود که از طالع است تا دهم مدت روا کشتن حاجت ×
روز بود و اگر در آن ربع که از هفتم تا دهم است مدت
ماه بود و همچنین از طالع تا چهارم و اگر در آن ربع
که از چهارم است تا هفتم مدت سال بود و اگر در وقت
مسئله یک ستاره یا دو ستاره در طالع بود چون بجایگاه طالع رسد حاجت در آن روز روا کردد
و روا بود که حاجت روا نبود تا زمان که درجات ایشان راست کردد روا کردد و هر گاه که ماه
از یکی دلیل بر کردد و بدلیل دیگر پیوندد و چون دلیل کند که حاجت روا شود روا کردد و اگر ثابت
کوشد از تا ماه با جای خویش آید از بهر آنکه کردیدن ماه برج و فلک و پیوند کردش برد لیلان
و جایگاه حاجت دلیل کند بر روا کشتن حاجت چه مقدم تر دلایل حصول غرض وی قمر است

پس صاحب طالع و صاحب حاجت بدان صفت که یاد کردیم پس اگر کوکب را جمع دلیل باشد آنگاه حاجت روا
شود که مستقیم گردد و اگر قمر در هبوط بود آنگاه وفا کند که بشرف رسد و اگر در حال ضعف باشد وفا
در حال قوت خود بود و اگر زایل و فاد [illegible] باشد و اگر قمر در [illegible] باشد و فاد [illegible] عشر
باشد و قمر سعد مشتری است آید و [illegible] مثال در روز دو
شنبه بیستم شهر ربیع الاول سنه ۱۲۳۷ سوال کردند که بزرگان علامی [illegible] که در ملک فارس
بعد از نواب مستطاب خان [illegible] به بزرگی و فضیلت و جلالت او در [illegible] حاجتی داشت نواب
اعلای همایون شاهی و نواب مستطاب عالی [illegible] حاجت [illegible] عریضه [illegible] کیتی
پناه نوشته آیا حاجت روا شود [illegible] فتحعلی شاه [illegible] ارتفاع



گرفته شد و زایچه طالع [illegible] یافت
بعد از طی دلایل استخراج حکم بر آن شد که در [illegible]
یکشنبه [illegible] ششم شهر [illegible] نواب اعلای [illegible]
رسد و حاجت حضرت علامی روا شود و احکام آنچه بود
نوشته در [illegible] نواب علامی
[illegible] که [illegible] وصلت [illegible] نوشته
[illegible] یکشنبه ۲۶ [illegible] نواب اشرف
رسید و [illegible] بهجت [illegible] اشرف فارس
ولایت به تهنیت [illegible] حاجت حضرت [illegible] القاب
در خدمت حضرت علامی بودند که طالع مسئله که نوشته
شده [illegible] و احکام [illegible] نوشته حضور [illegible] یکشنبه ۲۶ شهر
مذکور حاجت [illegible] همه دعای [illegible]
گفته [illegible] نواب علامی بود [illegible] **فصل دوم** در استخراج ضمیر [illegible]
کردن [illegible] حال [illegible] منجم برای امتحان [illegible] آن بود که بطلیموس در ثمرة الفلک تجویز
کرده [illegible] سخن [illegible] استخراج [illegible]
دوم آنکه [illegible]
از جهت [illegible] تاثیر [illegible]
قوی [illegible] طالع منقلب بود دلیل حیوانی است و اگر برج ذوجسدین
بود دلیل نباتی و اگر برج ثابت بود دلیل جمادی [illegible] آتشی و ثابت است دلیل جوهری است که بر آتش
[illegible] آتشی و خاکی و جمادی و آبی و ثابت و منقلب و ذوجسدین [illegible]
[illegible] دلیل [illegible] سعود و نحوس [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

مقاله نهم بود و در روضة المنجمین مثالی گفته بود در اینجا ایراد کردیم مثال طالعی گفتیم
جوزا آمد و خداوندش عطارد و خداوند ساعت هم او بود و زهره با او بود و مریخ با هم
در نظر داشت گفتیم [illegible] است باید که [illegible] بود و چون خداوند عطارد
[illegible] با زهره [illegible] که برنگ آسمان گون بود [illegible] سپیدی بود [illegible]
[illegible] و از جهت نظر مریخ [illegible] بود [illegible] تا کدام [illegible]
بود که برنگ آسمان گون بود و سپیدی و سرخی در او مرکب [illegible]
داریم گفتیم [illegible] که [illegible] کرده اند [illegible] در این باب اتصال قمر است [illegible]
~~طالع یا [illegible] با ساعت [illegible]~~ صاحب طالع چنانکه یاد کردیم در استخراج ضمیر
و بدین سبب گوئیم اگر منجم در طالع ضمیر [illegible] از این سه دلیل نباید یعنی اگر قمر خداوند طالع
یا [illegible] یا ساعت [illegible] کرده است و اگر نظر قمر با آنچه گفتیم [illegible]
[illegible] ممکن است که ضمیر
از حال جوهر [illegible] دلیل باید که حال [illegible]
ضمیر [illegible] از طالع و صاحب [illegible] صاحب [illegible]
هر یک بدان سبب که دلیل جوهر ضمیر سنگ است یا چوب یا زر یا سیم یا مانند آن و اگر [illegible]
از این کواکب بطالع ناظر باشد ضمیر از جنس جوهر طالع باشد و اگر نباشد از جنس جوهر [illegible]
[illegible] از جنس جوهر [illegible] بود و [illegible] ضمیر بطلیموس گوید [illegible]
باید جست همچون زحل که سیاه رنگ و آهن [illegible] و امثال آن باشد حکمای هند گویند [illegible]
طالع که در حد کدام کوکب است آنچنان که [illegible] آن کوکب است [illegible]
شهادت کدام کوکب بیشتر است آن [illegible] آن کوکب باشد [illegible]
[illegible] طالع که بکدام کوکب متصل است آنچنان [illegible] آن کوکب [illegible] کفایة التعلیم و روضة
المنجمین گویند [illegible] ساعت با [illegible] طاق بود یا جفت [illegible]
طالع تا آخر درجه که خداوند طالع در آن درجه باشد و اگر درجات طاق بود طاق باشد
و اگر جفت بود جفت باشد قیمت ضمیر [illegible] طالع اگر [illegible] بود با قیمت باشد و اگر [illegible]
[illegible] میانه بها باشد و اگر [illegible] باشد [illegible] قیمت بود و اگر از اینها که گفتیم [illegible]
امکان بها بود و اگر طالع [illegible] بود و خداوندش [illegible] باشد [illegible]
و اگر خانه سعد بود و خداوندش مسعود باشد آنچنین قیمت تمام داشته باشد [illegible]
چون خداوند طالع ساقط بود [illegible] بود با نظر
نحسان دلیل کند [illegible] داشته باشد پس [illegible] بود حکم بر آن کند [illegible]
ابوریحان گوید اگر قمر و عطارد در برجهای آبی بود آن جنس [illegible] بود و اگر [illegible]
قمر با عطارد [illegible] جفت بود آن [illegible] است مرکب [illegible] پیوسته و اگر [illegible]
بود [illegible] است و اگر جفت بود در خانهای منقلب دلیل کند که [illegible] است پس اگر در

باب دوم



نه‌ی سیم یابدی اکر برجرم بیوندد ان زنان و خادمان و کودکان نه یابد و باید که ان قوی سهم السعاده
نیز غافل نشوند که اینان اندر دو بینی و توانکری شهادت تمام هست پس اکر سهم السعاده متصل باشد
بشمس و مشتری و از نحسان شمس و مشتری ساقط باشد یا بعضی از اینها در شرف باشند مسعود و سهم

باب سیم

در دلیلهای بیت سیم اکر خواهی

باشند و یا بکدیکر نظر و شوق داشته باشند دلیل کند
بصلاح حال برادران و موافقت با یکدیکر
واکر برج سیم ... باشند
باشد دلیل است که برادران ... باشد
بس اکر بیوندد که حال برادر ... اکر ... سعد
بود حال برادر نیکو بود و سلامت بود و اکر نحس بود بد باشد





این بود چون سیم برج ذو جسدین بود معلوم
که برادر اجا است و صاحب سیم چون سعد
است در دوم اما راجعست اگر منفعت رسید
مضرت نخواهد رسید و چون صاحب طالع و قمر
هم کدام با صاحب سیم متصل تثلیث و صاحب سیم بطالع ناظر
تثلیث نه دوستی داشته باشد برادر سایل با سایل و نه
دشمنی و چون ارباب مثلثات بیت سیم شمس که در مثلثه اول
است با زحل که رب مثلثه سیم است ناظر است به تربیع و تربیع نظر
نیم دشمنی است دلیل است که بی محبتی داشته باشد برادر سایل با سایل
مؤلف و چون رب مثلثه دوم و سیم نظر نیم دوستی که تسدیس باشد بیت
ناظر اند به تسویه و هرچه [illegible] دوستی که برادر سایل با سایل کند از روی
میل و ساختگی باشد و چون زحل در دوازدهم این طالع است مضرت بحال دشمنان [illegible]
سایل [illegible] کلام [illegible] منفعت [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]



[illegible]

[illegible]

[illegible]



[illegible]

[illegible]



[illegible]

[illegible]

[illegible]

مثالی گفته شود مثال سائلی سؤال کند که حمل دارم یا نه ارتفاع گرفتیم و نتیجه طالع بدین صورت درست شد
چون خداوند خانه نجوم حمل است و در طالع است و فرحت و تد غالب
دلیل است که حمل باشد و چون قمر از زهره منصرف است نظر دارد پس
گفتیم بچه سه ماه است پس پرسید که نر باشد یا ماده چون خداوند
طالع در برج نر بود و خداوند نجوم نیز در برج ماده گفتیم دختر باشد
پس پرسید که این بار تمام رسد یا نه چون صاحب نجوم دلیل بود
و نحوست صاحب طالع در حضیض بود و لیکن قمر در وتد غایب بود و دیگر
به برج حمل داشت که نیرم اوست و زحل یعنی بیت او داشت که
اوج اوست گفتیم محمل است که وضع حمل بوقت خود واقع شود و
چون هر چه در برج بیلی اند وقع نسب باشد واقع شود و احکام درست آمد مسئله اگر سؤال از رسول کنند





[illegible]

مثال دیگر سؤال کرد حاکم که فرستاده و نیز از مراجعت کرده و مترصد باشد و خبر
می آید یا نه ارتفاع گرفته شد و درجه آفتاب بر مقنطره ارتفاع گذاشت و ان دیگر اسطرلاب بدین صورت


طالع درست کرد گفتیم که چون قمر از صاحب هفتم منصرف شده رسول آن آغا کمبود باز گشته و از آن که صاحب
صاحب نجوم در طالع است گفتیم که رسول آمده یا در بین معین خاطر
آمد و چون مشتری در ندا جعت گفتیم در کار توقف نخواهد بود و
بجای دیگر خواهد رفت و این سؤال در روز دوشنبه ۲۳ شهر رمضان
سنه ۱۰۲۶ بود وقت عصر مسئله در سؤال از نامه و مکتوب چون
کسی را نامه آمده باشد و خواهد تا بداند که در آن نامه چه نوشته
قبل از خواندن و از نیش کی آمده تا بجه طالع درست کن نیز دلیل
طلب کن و دلیل خداوند طالع و آن کوکب که قمر از وی منصرف است
دلیل آنکس است که نامه فرستاده و آن کوکب که قمر بوی می پیوندد
دلیل آنکس است که نامه بدو نوشته باشند
و خداوند هفتم دلیل آنکس بود که نامه بدو نوشته باشند
و جایگاه قمر و عطارد دلیل نیکی و بدی نامه اگر نیک حال باشد دلیل نیکی و نگاه کن تا در کدام خانه بود و آن

[illegible]





باب ششم در دلیلهای بیت ششم طالع و خدا و ندش و قمر دلیل بر بیماریست و ششم و صاحبش و آن کوکب که قمر ازو منصرف شده دلیلت بر مرض و هشتم و صاحبش دلیل موت است و چهارم و صاحبش

[illegible]

[illegible]

[illegible]

لوح ممات			لوح حیات		
و	ه	یم	ح	یه	ا
ے	ط	ب	ح	یا	ح
ع	ن	س	م	ی	ل
اه	الا	کا	ار	ک	ط
ل	الط	ار	یح	او	ک

مسئله فی هذا الباب تحلیل دیگر بهتر این اگر کسی بیمار شود و خواهی بدانی که به شود یا بمیرد بگیر نام و علامت آن روز که در وی بیمار شد برحرف اقرای و منی سی طرح کن آنچه بماند اگر در لوح حیات باشد به شود و اگر در ممات باشد بمیرد و حکیمان و منکران آن موجه الله و لوح اینست و در بیان بیرون مثال صاحب برهان الکفایه در کتاب خود ایراد کرده بود نقل کنیم و مثالی که خود بیان کرده ایم بیان کنیم مثال برهان الکفایه سوال کرده اند از بیمار طالع گرفته ایم ثور بود و صاحب طالع زهره و از آن سبب که زهره در برج ... ماده است و ماه انداخته ملا آفتاب دلیل کند آن بیمار ... است و از آن سبب که زهره در برج ... است و ... است دلیل کند بیماری وی از گرمی و تری باشد نیز کند ... دلیل گرمی و برج ... دلیل

[illegible]



[illegible]

[illegible]

[illegible]



[illegible]

[illegible]

است و صاحب طالع و مشتری اندر دهم چنین گوییم که این تزویج بر آید سبب آنکه ماه
بمشتری بپیوندد و چون از مشتری منصرف شود و بمریخ بپیوندد دلیل کند بر روا شدن اما
چون مشتری در هفتم راجع است گوییم اول این کار بفساد آنجامد چنانکه نومید شوند و چون

[illegible]



بر جل ... دلیل کند در خانه تاریک است و اما آنکه خدا و فعل خانه ۴

دلیل کند کہ جامه
... فان خدا و فعل ... بن سعد
و آن آنکه مریخ ... ماه
... مریخ بر بین ... نیست
دلیل کند که کس آگاه نشود و این
حال از خلق پوشیده ماند مثالی
که دان مؤلف بر نسبه اند بهیت



دا ید این زن کوچک ساده پوشیده است با سلطان ... آنکه با آفتاب ... برج ۳

که صاحب ... اقل است ...
در وبال ...
... آفتاب ...
... است در هفتم ...
... که صاحب ... است
در بیت شرف است او دلیل ...
... دلیل مسئول عنه چون صاحب
هفتم در طالع در وبال است و خداوند
برج ... که زحل است در وبال و از طالع



و یاری کرده باشد و چون صاحب دوم در هشتم است دلیل است که یاری کران ...



منتقلب برج وبد
بود کنا اشتم
بی نظر بود عماه
منصرف بود از مریخ
و متصل بود با آفتاب
و در برج عاشر بود بیش
و در برج بنا بغیر شد دلیل ا
که خلاف مسلمانان قوت بسیار
بود از لشکر بنا بر جون انصراف ماه
دلیل صاحب مسلمانان است و مریخ در عاشر به



میان ایشان صفوف راست شود و جون لشکر منصوره ببیند خوف بر ایشان غلبه
کند جه صاحب هفتم ناظر است بتیغ و بصلح در آیند و از آنکه نیمرغ کند کوکب غریب است

بنکو ادن
بود و آن اثنا ن
که دلیلش مشرقی بود
و لا کثر بود و آنکه دلیل
اش مغرفی بود سست تن
باشد و درین باب آنچه طالع
گسیله شد برین صورت شد
جون شمس صاحب طالع است و ساقط بود



بود مثال الطالع
بدین صورت
گرفتیم وخواستیم
تا بدانیم کی غایب باز آید
پانه بی نظر کردیم بماه
متصل بود بمریخ و مریخ در تحت
الارض گفتیم این شخص فوت شده
وچون بیرجیس قمر مقابل افتاب
است شاهد فوت است بیرجیس دلیل کشنده
مرگ بعجب سبب بوده گفتیم ان کی می قصی
کی تب بوده باشد و آن انکه ماه متصل است بمریخ
ومریخ در برج آتشی وچون قمر از هشتم سرطان بود



بنجم و ماه که دلیل باشند و اگر گویند کسی شوهر
غایبست شکر خداوند هفتم و ماه و اگر گویند
عزل کم شده شکر خداوند هفتم ... ششم و ماه که
دلیل باشد الوصل که غایب منسوب منسوب بسایل باشد
... اتصال خداوند خانه خداوند طالع و اتصال قمر که
دلیل آمدن غایب باشد اگر خداوند طالع در برج منقلب باشد غایب
بان آید اگر خداوند خانه ... غایب بان آید و اگر قمر ...
منصرف بود غایب بان آید بشتاب و اگر ... منصرف ... دیده و بیست
کشته بان آید و اگر خداوند طالع با قمر کوکبی مستقیم منصرف شده باشد
راجع اتصال کند با آن کوکب راجع منصرف شده ... مستقیم متصل شود غایب بان آید
برقدی و اگر خداوند طالع با قمر ... بود یا در نهم با خداوند این برج ... غایب
در راه باشد و اگر دلیل بکوکبی ... طالع یا وسط السما باشد غایب بیاید







بود دلیل بیم ... شواری باشد و بیاید دید که ... خانه کدام ستاره است کبر او مزاج و طبع دلیل
کند چنانکه مریخ ... آتش ... چنانچه برج آتشی ... آب و آن ستاره که دلیل
بود ... چنانکه مشتری ... عالمان در خواب دیده باشد و اگر ... باشد ...
و بر این قیاس کن باقی بروج و کواکب که دلیل باشند **باب العاشر** فی دلایل بیت العاشر و ما فیه من

المسایل

[illegible]



[illegible]

[illegible]

صورت باقت ناجی میت



[illegible]



مثال دیگر طالع



طالع عقرب و مشتری خداوند طالع و قمر در سابع در شرف خود و لیکن
در وبال است اما متصل از تدبیر با آفتاب و آفتاب
در ... و خداوند وسط السماء و قریب متصل دلیلست که ...
داشته باشد ... تحت الارض بود ... باشد
... در صحبت ... طالع و خداوند ... و قمر خداوند
... اگر دلایل مسعود باشند و متصل بخداوند وسط السماء
از تدبیر با تثلیث و میان ایشان قبول بود دلیل است بر ...
سلاطین ... و منفعت ... و اگر منحوس باشند بر عکس باشد

باب الحادی عشر فی دلایل البیت الحادی عشر و ما فیه من المسایل

طالع و خداوند یازدهم و قمر و مشتری که میان ایشان مواصلت ...

[illegible]





[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة على خاتم الانبياء والمرسلين محمد وآله الطاهرين [illegible]

[illegible]

[illegible]

باب اول

[illegible]

باب دوم

[illegible]

باب سیم

[illegible]

باب چهارم

[illegible]

باب پنجم

[illegible]

باب ششم

[illegible]

باب چهارم

باب پنجم

بسم الله الرحمن الرحیم

اول و آخر سخن او را سزد
نام او بر همه آغاز کند

کیست آن کاسمان بپرداز
غیر ذاتش اله یار الا

آسمان او و بی بجای زمین
غیر ذاتش ولیک زانکه دین

وانکه از بهر خیر دین هوا
آسمان کرد اختران پیدا

باد بر جان هر یکی از ما
هر زمان بیکران دعا و ثنا

داد مان عقل و دانش و فهم
تا ز فضلش کنیم کسب علم

جهد بنمودم که در بسیط زمین
هیچ دانشی نبود دانش دین

کرد پیدا دلیل [illegible]
ابر زین هر یک فرزند [illegible]

الحمد [illegible] ده و دو و چهار
[illegible] بود [illegible] بار

بیست اندر دانش نجوم به
که درو گنج حکمت است فره

بالکلم ازل [illegible]
صانع [illegible] حکیم و حلیم

کردم آغاز نه فصل منظوم
یاد کردم درو بسی ز علوم

اول او هیکل دو بناست بد
صورت روز و شب او زاید

عدد آسمان چو شد معلوم
بشمرم بعد از این بروج و نجوم

باز گفتم که نامهاست در وست
بر او نهم که مجموع در وست

تخبتی وسع [illegible] منزل زادان
المجتبی هست منزل کیوان

حکما پس ازین بحکم رصد
اختران را گرفته اند عدد

نحسی بروج [illegible]
[illegible]

باز تا [illegible]
[illegible] ماه و بر دوم [illegible]

بانه و بیست و [illegible] و هزار
هفت از آن کواکب سیار

و آنکه [illegible]
[illegible] برج و فلک

تیر و برجیس با زحل آن نام
ماه و خورشید و زهره و بهرام

اولا ز هیات فلک گویم
پس احکام اختران جویم

یکی [illegible]
نام [illegible]

هر یکی زان [illegible]
[illegible]

زانکه از اختران کران رفتار
[illegible] هشت و چهار

جمع [illegible]
برج کردند هر یکی را نام

باز کرده [illegible]
[illegible]

تا بدانست نام [illegible]
که از آن [illegible]

عقرب و قوس دان پس از میزان
جدی و دلو هست حوت از پس آن

پس هر این جمله را که بردم نام
ز اختران [illegible]

اولین از بروج با [illegible]
نام [illegible] بره دان [illegible]

هر دو برج را [illegible]
[illegible]

شمس را شیر و ماه را سرطان
زهره را خانه ثور با میزان

جمع [illegible] از بروج رقم
رقم اختران بباید هم

دلو با الف [illegible] داد
آخرین حوت نام [illegible]

[illegible] در دفتر
[illegible]

از [illegible]
[illegible]

هیچ از شمس [illegible] در دفتر
بر [illegible] قیاس [illegible]

از [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

باز آغاز هفته یکشنبه
دان و آنکه [illegible]

اول [illegible]
[illegible]

وز دو شنبه علامت آمد با
[illegible] تا رسد شنبه را

[illegible]
[illegible]

مشتری را گو هست [illegible]
سعد و نردان گرم و تر زوال

[illegible]
[illegible]

باز مریخ نحس و نر و شسی
گرم و خشک از طبیعتش [illegible]

[illegible]
[illegible]

شمس هم گرم و خشک روزی نر
نحس در [illegible] و سعد نظر

[illegible]
[illegible]

سعد و ماده هست سرد و تر زهره
تیر [illegible] باشد و شهره

[illegible]
[illegible]

الفصت اول [illegible]
[illegible]

شرف [illegible]
[illegible] ۳ درجه [illegible]

[illegible]
[illegible] ۱۵ درجه

[illegible] ۲۸ درجه
[illegible] ۲۷ درجه

[illegible] بود میزان ۲۱ درجه
شرف مشتری هست در سرطان ۱۵ درجه

شرف [illegible] ۱۹ درجه
[illegible] ۳ درجه

[illegible]
[illegible]

چون شرف گشت مر ترا معلوم ‌ پس ببر ... هبوط نجوم ‌ بهمان هبوط زحل برج حمل ‌ وان ۱۹ درجه ... مشکل

جای مریخ چون شود سرطان ‌ اندران هر دو را تو ما بطان ‌ باز میزان هبوط خورشید است ‌ برج خوشه هبوط ماهید است

برج ماهی هبوط تیر آمد ‌ گژدم آنچه مه منیر آمد ‌ راس هابط شود چه شد بکمان ‌ و ز ذنب شد بجوی همی بجهان

خانه کواکب از بروج بکبیر ‌ بر شمار و ببابی بنور ضمیر ‌ خانه افتادی بال شناس ‌ ... معلوم گردد اقتباس

[illegible]